

# رساله باب ولایت و راه ہدایت

تألیف:

حقیر ضعیف سید ہبۃ اللہ جذبی اصفہانی

جذبی، هبة الله، ۱۲۷۴ - ۱۳۶۴.  
رساله باب ولایت و راه هدایت / تألیف هبة الله جذبی اصفهانی. -  
[ویرایش ۳]. - تهران: حقیقت، ۱۳۸۱.  
۵۰۶ ص.

ISBN 964-7040-38-5 : ۴۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

چاپ چهارم.

۱. عارفان - سرگذشتنامه. ۲. تصوف - مقاله ها و خطابه ها. الف.  
عنوان.

۲۹۷/۸۹۲

BP۲۹۳ / ۱۳ / ج ۵

۳۹۱۳۸ - ۸۱ م

کتابخانه ملی ایران

### رساله باب ولایت و راه هدایت

تألیف و تدوین: مرحوم حاج سید هبة الله جذبی

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۴

صندوق پستی: تهران، ۳۳۵۷-۱۱۳۶۵

تلفن: ۸۷۷۲۵۲۹؛ فاکس: ۸۷۹۱۶۵۲

تلفن مرکز پخش: ۵۶۳۳۱۵۱

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۱

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شرکت چاپ خواجه

چاپ و صحافی: جامی

بها: ۴۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۷۰۴۰-۳۸-۵

ISBN: 964 - 7040 - 38 - 5

## فهرست

مقدمه چاپ دوم .....	۱
مقدمه .....	۳

## بخش اول: مقالات

لایحه: حضرت آقای صالح‌علیشاه طاب ثراه .....	۱۱
مقاله دوم: به قلم حضرت آقای رضاعلیشاه .....	۱۹
مقاله سوم: به قلم حضرت آقای رضاعلیشاه .....	۳۲
مقاله چهارم: به قلم حضرت آقای رضاعلیشاه در موضوع تصوّف به عربی .....	۴۸
مقاله پنجم: به مناسبت پایان ساختمان گنبد بقعه متبرّکه سلطانی .....	۶۴
مقاله ششم: به مناسبت اختتام آیینہ کاری بقعه متبرّکه سلطانی .....	۷۵
مقاله هفتم: به مناسبت کسالت و مسافرت حضرت آقای صالح‌علیشاه ...	۸۸
مقاله هشتم: سلسله علیہ نعمت اللہیہ سلطان‌علیشاهی .....	۱۰۰
مقاله نهم: اصول تعلیمات سلسله علیہ گنابادی .....	۱۰۹

- مقاله دهم: لطیفه عرفانی..... ۱۱۸  
مقاله یازدهم: فضیلت مجالس ذکر..... ۱۲۳

### بخش دوم: شرح حالات

- تاریخ مختصر حضرت آقای سلطان علیشاه طاب ثراه..... ۱۳۵  
شرح احوال حضرت آقای سلطان علیشاه طاب ثراه..... ۱۴۵  
تاریخ مختصر حضرت آقای سلطان علیشاه..... ۱۴۶  
لایحه شب ۲۶ ربیع الاوّل مصادف با رحلت حضرت آقای سلطان علیشاه ۱۶۵  
کیفیت شب شهادت حضرت آقای سلطان علیشاه طاب ثراه..... ۱۷۴  
وقایع شهادت حضرت آقای شهید (سلطان علیشاه)..... ۱۸۳  
شرح حال حضرت آقای نورعلیشاه ثانی طاب ثراه..... ۲۰۰  
لایحه شب ۱۵ ربیع الاوّل مصادف با رحلت حضرت آقای نورعلیشاه.. ۲۱۷  
شرح زندگانی حضرت آقای صالح علیشاه طاب ثراه..... ۲۴۱  
شرح حال حضرت آقای صالح علیشاه طاب ثراه..... ۲۵۲  
شرح حال حضرت آقای رضاعلیشاه ارواحنا فداه..... ۲۵۷  
شرح حال مرحوم آقای وفاعلی..... ۲۶۴  
شرح حال مرحوم آقای ایزدگشسب..... ۲۶۸  
ذکر حالات مرحوم آقای میرزا صدرالدین آرانى کاشانى..... ۲۷۵

### بخش سوم: نامه ها

- نامه خدمت آقای سید ابوالفضل علامه برقى..... ۲۸۵

- ۲۹۷ ..... شرح سؤال و جوابی که از طرف تیمسار کیسان شده است
- ۳۱۹ ..... سؤالات یکی از معترضین و جواب آنها
- ۳۳۱ ..... جواب نامه یکی از علمای بزرگ
- ۳۳۷ ..... نامه آقای شیخ حیدر احمد محمود حیدر
- ۳۳۸ ..... جواب نامه
- ۳۴۲ ..... شرحی درباره تصوف که به سرهنگ مدرّسی نوشته شده
- ۳۴۹ ..... در تعقیب کتابی که تألیف شده
- ۳۵۳ ..... راجع به فتوای آیت الله گلپایگانی
- ۳۵۶ ..... نامه به آقای علی احمدی کرمانی
- ۳۵۸ ..... جواب نامه آقای بهمن مستوفی
- ۳۶۳ ..... جواب نامه آقای محمود مهرداد
- ۳۷۰ ..... جواب نامه آقای مقصود یکرنگی
- ۳۷۴ ..... جواب نامه آقای صداقت کیش
- ۳۷۷ ..... سؤال و جواب نامه آقای مهین دوست
- ۳۸۱ ..... جواب نامه آقای عبدالرسول تیر
- ۳۸۵ ..... نامه ای به یکی از فقرای محترم
- ۳۸۷ ..... جواب نامه یکی از فقرای شیراز
- ۳۹۰ ..... نامه آقای محمود مهرداد
- ۳۹۴ ..... جواب نامه
- ۳۹۷ ..... سؤال و جواب در موضوع گذاشتن سیل آقایان در اویش
- ۴۰۷ ..... نامه به آقای مرتضی عبدالرسولی
- ۴۰۹ ..... جواب نامه آقای حاج حسین

پایان ..... ۴۱۳

### ضمائم

جواب نامه آقای امیری کیاسری ..... ۴۱۷

جواب نامه جناب آقای صدوقی ..... ۴۲۰

نامه به جناب آقای صدوقی ..... ۴۲۲

نامه به سرکار بانو میمنت قندهاری فریدونی ..... ۴۲۴

نامه آقای صمد احمدیان ..... ۴۲۷

جواب نامه ..... ۴۲۹

سؤالات آقای لطف الله (فریاد) عسگری و جواب آنها ..... ۴۳۴

جواب نامه یکی از اخوان محترم ..... ۴۴۰

جواب نامه آقای سرگرد صبوحی ..... ۴۴۲

جواب نامه آقای دانشی ..... ۴۴۴

جواب نامه جناب آقای دکتر امین ..... ۴۴۶

قطب سی و هفتم جناب آقای رضاعلیشاه ..... ۴۴۹

تاریخچه بنا و ساختمان بقعه متبرکه سلطانی ..... ۴۶۲

تکمله تاریخچه بنا ..... ۴۸۰

شرح مختصر احوال جناب حاج سید هبه الله جذبی ..... ۴۹۶

مؤخره چاپ سوم ..... ۵۰۲

یادداشت چاپ چهارم ..... ۵۰۵

## مقدمه چاپ دوم

### بسمه تعالی

رساله باب ولایت و راه هدایت که گنجینه و مجموعه‌ای است از شرح حال و مقامات بزرگان عرفا و مقالات راجع به تصوّف و عرفان و مکتوباتی که در تصوّف و دین مقدّس اسلام از طرف اشخاص مختلفه مبادله شده و دانشمند عارف معظم جناب آقای حاج سید هبه‌الله جذبی (ثابت‌علی) در سال ۱۳۵۱ شمسی به چاپ رسانده‌اند، به زودی نسخ آن نایاب و طالبان آن از دسترس محرومند.

این رساله به جهت آنکه از بیان مطالب دقیقه و نکات انیقۀ عرفانی و رموز عالیۀ آن که از فهم مبتدیان - که در صدد تحقیق از حقیقت تصوّف و عرفان - خارج بود خودداری شده و در جواب مکتوبات هم مطابق فهم و استعداد آنان شرح داده شده، بیشتر مورد توجه و مطلوب خوانندگان واقع گردیده است. لذا کراراً اشخاص خودی و بیگانه تقاضای تجدید طبع آن می‌کردند و از سوی دیگر چون این امر از عهده حضرت آقای جذبی به علل کبر سن و ضعف پیری و کمی قوای طبیعی

خارج بود، لذا جناب آقای رضا حسّاس دام بقاء که سالکی با صدق و محبت و فقیری سخی الطبع و از هیچ‌گونه بذل جهد در امور دیانت خودداری ندارند؛ تصمیم گرفتند که با هزینه شخصی خود رساله فوق را مجدداً به طبع رسانند و پس از استجازه از مقام مقدّس آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه دام‌عزّه و علاء اقدام به چاپ نمودند.

این چاپ بر چاپ اوّل مزیتش از آن است که اوّلاً اغلاط چاپ اوّل تصحیح و ثانیاً چند مکتوب که پس از چاپ اوّل مبادله شده است ضمیمه گردیده است.

در خاتمه از اقدام خیرخواهانه و سعی و جدّیت جناب آقای حسّاس، عموم مطالعه‌کنندگان این رساله شاکر و جزا و پاداش اخروی و دنیوی را خواستار و این اخلاص‌مند نیز افزونی توفیقات و تأییدات ایشان را از خداوند مسألت دارم.

هادی حائری

۲۷ رجب المرجّب ۱۳۹۷ هـ. ق



## مقدمه

بعد از حمد خالق مَنان و درود بر خاتم پیغمبران و آل اطهار آن برگزیده یزدان، ویژه قلب عالم امکان حضرت حجّة بن الحسن صاحب الزّمان علیهم صلوات الله الملك الدیان، این بنده ضعیف ناتوان و عاجز نحیف نادان تبهکار عاصی سید هبة الله جذبی اصفهانی المولد و تهرانی المسکن (م، ۱۳۱۴ ق. ۱۲۷۴ ش.) غفرالله ذنوبه بفضلله و کرمه تا حدود سن بیست سالگی در خواب غفلت و گرفتار هواهای نفسانی و شهوت، پیوسته در بیابان خودکامی چون حیوان افسار گسسته می گشت و در وادی جهل و نادانی و بیدای حیرت و سرگردانی به سر می برد.

نه علم و نه دانش نه حقیقت نه یقین

چون کافر درویش نه دنیا و نه دین  
 بر حسب عادت نه از جهت طاعت در زمره: خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ  
 سَيِّئًا می زیست. ناگاه ندای قولوا لا اله الا الله از کوه ابوقبیس قلب شنید و  
 عنایت ربّانی محرک فطرت ایمانی گردید به خود آمد و از رفتار و کردار

---

۱. سورة توبه، آیه ۱۰۲: اعمال نیکو را با کارهای زشت آمیخته اند.

گذشته خود خجل و شرمسار و نادم و پشیمان شد، درصدد اصلاح حال خود برآمد؛ ولی چون بیمار نتواند به خودی خود دفع مرض نماید و نیازمند طبیب است در جستجوی طبیب الهی برآمد چه می دانست به فحوای: **أِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**<sup>۱</sup> هیچ زمانی زمین خالی از طبیب و راهنمای خدایی نیست. در هر جا صدایی شنید به سوی او شتافت و به ملازمت و مخالطت او پرداخت حتی بدون زاد و راحله منفرداً پیاده مسافرت نمود و مشقات بسیار و رنجهای بی شمار تحمل کرد و به ریاضت و مجاهدت و بیداری شب پرداخت و به گریه و زاری و تضرع و خاکساری به درگاه حضرت باری مشغول شد و موسی وار می گفت: **لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا**<sup>۲</sup>. ناگاه فضل الهی و رحمت باری شامل و باران کرم یزدانی نازل و در سال ۱۳۳۶ قمری به حضور حضرت خضر (ع) نائل گردید و چنان شیفته و فریفته و منغم در تجلی او شد که به کلی از خود و غیر خود غافل و مست باده جلوه او و غرق در دریای هستی یزدان مهربان گردید.

هرگز آن دل بنمیرد که تو جانش باشی

نیک بخت آن که تو در هر دو جهان باشی

و خداوند مهربان به عجز و نیازمندی او رحمت آورد و به نعمت هدایت موفق گردید و چنان دلباخته و فریفته خضر وقت شد که قدرت و توانایی مفارقت و جدایی او را نداشت و می خواست هیچگاه مجاورت

۱. سوره رعد، آیه ۷: جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را رهبری است.

۲. سوره کهف، آیه ۶۰: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دیار به هم رسیده اند؛ یا می رسم، یا عمرم به سر می آید.

آستان او را ترک ننماید؛ لیکن چون دارای عیال و اولاد بود به امر حضرت پیر معاودت به تهران نمود و به تدریس در مؤسسات فرهنگی مشغول شد؛ ولی همواره دل در هوای دوست و انتظار تعطیل تابستان را داشت، به محض تعطیل عزم رحیل آستان مقدس پیر می نمود و در تمام مدت تابستان معتکف آن درگاه بود. سی سال بدین نحو گذراند؛ در سال ۱۳۷۶ قمری (۱۳۳۶ ش.) به سمت بازنشستگی نائل گردید و از آن زمان مدت هفت سال دائماً معتکف آن درگاه بود و از فیض حضور، مستفیض و مستفید می گردید. گاهی هم در ملازمت بزرگان در مسافرت و گردش بود؛ در غالب شهرهای ایران و افغانستان و مشاهد مشرفه و نواحی عربستان و شامات و فلسطین گردش نمود. در سال ۱۳۷۶ قمری این ذره بی مقدار و شرمنده تبهکار مورد عنایت حق و لطف ولی او واقع شده با عدم قابلیت و شایستگی، مجاز در اقامه امامت جماعت گردید.

داد حق را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست ولی در درگاه او در گوشه انزوا و عزلت به سر می برد و از فیوضات معنویه بهره مند و دور از خیالات دنیویه و مفساد و مضار اجتماعی به سر می برد و در ضمن به کتابت مشغول و همواره از خداوند درخواست می نمود که در همان مکان مقدس ترک حیات نموده مدفون گردد؛ ولی در سال ۱۳۸۳ قمری عنایات الهیه و تفضلات ربانیه و بحر رحمت الهی متموج و به اجازه دستگیری و هدایت با لقب "ثابت علی" مفتخر و مباهی گردید؛ ولی باکمال تأسف و تأثر این مفاخرت با مفارقت توأم و

از درگاه ملایک پایگاه اخراج و به فرمان اهبطوا<sup>۱</sup> از بهشت وصال رانده گردید و از فیوضات و نعمی که برخوردار بود محروم شد، از مقام عزت وصال به دیار پرمحنت فراق مبتلا گردید و با چشم گریان و دل بریان آن درگاه را ترک نمود.

زآب دیده ز بس پای در گل است مرا

سفر زکوی تو بسیار مشکل است مرا

ولی باز همواره دل در آن درگاه و به یاد آن آستان می بود.

گرچه دوریم به یاد تو سخن می گوئیم

بعد منزل نبود در سفر روحانی

و به محض مجال و فرصت به زیارت و آستانه بوسی مشرف و

موفق می گردید و دل بدان خوش بود که زیارت جمال مبارک پیر و

درک فیض حضور مقدور است. ناگاه در سال ۱۳۸۶ قمری پس از

گذشت یک ماه از زیارت اخیر که به امر خود آن حضرت افتخار احضار

و آستانه بوسی را یافت و اشارات و کنایات جدایی را دریافت، فاجعه

عظمی و داهیه کبری پیش آمد و در اذان صبح روز نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶

(مطابق با ششم مرداد ۱۳۴۵) پیر بزرگوار خرقه تهی و به عالم وصال

محبوب حقیقی نائل گردید و از سرای فانی به عالم باقی ارتحال یافت و

همه را داغدار و در سوز و گداز گذاشت و ارکان حیات مرا متزلزل

ساخت.

جان جانم رفت و بی جانان شدم      عسلم از سر رفت و سرگردان شدم

پادشاه ملک اقلیم وجود      ترک ما بنمود و فرموده صعود

۱. سوره بقره، آیات ۳۶ و ۳۸ و نیز سوره اعراف، آیه ۲۴: پایین روید.

غبار حزن و الم و سوز غم مرا احاطه نمود و قوه و قدرت و تاب و توان از من ربود، تدریجاً از قوای ظاهری و باطنی کاست، جسدی بی‌روح در آتش سوز و گداز باقی ماند. اکنون با یک چشم نابینا و گوش ناشنوا و فراموشی و ضعف بی‌انتها با روی سیاه و عمل تباه امیدوار به کرم و فضل خداوند غفار و شفاعت مقربان پروردگار انتظار خلاصی از این دار را دارد: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَيْنا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لَمَهْتَدِي لَوْلَا اَنْ هَدَيْنا اللهُ!** در طول مدتی که از نعمت وصال متنعم و معتكف آن آستان مقدّس بود، پس از درک فیوضات کامله محضر انور و ادای وظایف دینی خالق اکبر، به استنساخ و کتابت مشغول بود. تمام تفسیر منیر بیان السعادة را استنساخ نمود و بعضی جملات آن را به امر پیر بزرگوار تغییر داد (زیرا می فرمود: من اجازه فحوایی برای تغییر دارم). بعد هم در زحمت چاپ دوم آن افتخار شرکت داشت؛ دیگر استنساخ کتاب **حدائق السیاحة** مرحوم آقای شیروانی (مست علیشاه) رحمة الله علیه که نسخه خطی منحصر به فرد<sup>۲</sup> آن در کتابخانه مبارکه سلطانی بیدخت بود و توفیق مباشرت چاپ آن و استنساخ چند سفرنامه و استنساخ مکاتیب زیادی از بزرگان و گاه به مناسبتی مقاله‌ای می نوشت و جواب سؤالاتی که از طرف بعضی راجع به تصوف و عرفان می رسید یا جواب اعتراضات و افتراءات که بعضی مؤلفین در تألیفات خود نوشته بودند، متعدّد و متکثر شده بود. به خیال آمد با آنکه این نوشتجات بسیار

۱. سورة اعراف، آیه ۴۳: سپاس خدایی را که ما را بدین راه رهبری کرده و اگر ما را رهبری نکرده بود، هرگز راه نمی یافتیم.

۲. بعداً نسخه نفیس دیگری هم در کتابخانه فاضل محترم آقای سید جلال الدین حسینی محدث ارموی به دست آمد.

بی‌ارزش و از رویه ادبی و حقایق عرفانی خالی بود به تیت آنکه شاید برای فقرای مبتدی و طالبان راه و جواب معترضین نافع و مفید واقع گردد، با اجازه حضرت پیر بزرگوار ارواحنا فدا به چاپ برسد و الا به قصد خودنمایی یا اظهار فضل یا بقای نام نبوده است. لذا از مطالعه کنندگان تقاضا دارد به نظر عفو و اغماض نگریسته به اشتباهات و نواقص آن ننگرند که خود معترف به نقایص و اشتباهات آن می‌باشد و چون خود این مجموعه، بی‌ارزش و شایستگی مطالعه و صرف وقت را نداشت، یک مقاله از قطب‌العارفین و صالح‌المؤمنین المولی المؤمن آقای حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه طاب ثراه (۱۳۰۸ م. ۱۳۸۶ ف.) و دو مقاله از قطب‌الموحدین و کهف‌السالکین سیدنا و مقتدانا آقای حاج سلطان‌حسین تابنده رضا‌علیشاه ادام الله برکاته علی رؤوس الانام (تولد ۱۳۳۳ ق. ۱۲۹۳ ش.) تیمناً و تبرکاً در ابتدا درج شد و این مجموعه را شامل سه بخش قرار داد:

بخش اول - مقالات

بخش دوم - شرح حالات

بخش سوم - نامه‌ها

خاک ریزه آستان مقدس سلسله نعمت‌اللہیہ سلطان‌علیشاهی

سید هبة‌الله جذبی<sup>۱</sup>

۱. ایشان در تاریخ ۲۹ جمادی الثانیہ در سن ۹۳ سالگی هنگام مغرب ندای حق را لبیک نمود و جنازه‌شان بانهایت تجلیل و احترام، حمل و در بقعه مبارکه مرحوم آقای سعادت‌علیشاه طاب‌ثراه واقع در حرم حضرت عبدالعظیم صحن امامزاده حمزه به خاک سپرده شد و مجالس ترحیم و تعزیت تا مدتی در تهران و سایر شهرستانها به یادشان برقرار گردید، رحمة‌الله علیه رحمة واسعة.

**بخش اوّل**

**مقالات**





## مقاله اول

بسمه العلی الاعلی

لایحه حضرت قطب العارفین آقای صالح علیشاه طاب ثراه که در شب با افتخار نصب خلافت حضرت مولانا آقای نورعلیشاه نورالله مرقده قرائت فرموده‌اند:

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش ایزدی را سزد که از آرایش نقایص و کثرت مبراست و معبودی را زبید که در کمال بی‌نیازی از همه، همه به او و از او پیداست، حسن جمال ذاتش اقتضاء نمایش نمود و از پرده غیبت ظهور فرمود.

جنبشی کرد بحر قلزم عشق صد هزاران حباب پیدا شد  
لباس اسماء و صفات در پوشید و کارخانه صنعش موجودات را  
آفرید و بنی نوع آدم را از آن جمله برگزید و مشرف به تشریف و نَفَحْتُ

فِیهِ مِنْ رُوحِی<sup>۱</sup> اگردانید. قوهٔ طیاره ملکوتیه یعنی لطیفه سیاره انسانی و استعداد عروج مقامات عالیه را بر تمام موجودات عرضه داشت، قوهٔ تحمّل این بار در خود ندیدند و تمام قدم پس کشیدند؛ انسان که ظلم و جهول بود چون عاشق بی‌باک متحمّل این بار امانت گردید. و چون در راه مقصد، راهزنان و سارقین که عبارتند از جنود جهل و شیاطین، دید؛ به‌لسان استعداد از واهب الاستعداد درخواست که برای حفظ گنجینه‌ای که عطا فرموده حافظ و حراس بگمارد تا از شرّ اعداء محفوظ بماند. درخواست او به اجابت مقرون گردید بخشنده مهربان به حکم: **وَأْتِيكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ<sup>۲</sup>** قوای عقلانی و جنود ملکوتی به او بخشید تا به دستگیری آنها از راه راست برود و گنج را تا به مقصد برساند و به صاحب آن تسلیم نماید. چون به‌اغوای شیطان ترک امر نمود؛ ندای **اهْبِطُوا<sup>۳</sup>** شنید و از مقام تجرّد و عالم ملکوت دور، و در تنگنای محبس عالم طبیعت و ناسوت منزل‌گزید. تمام عهود و موثقی که بر آن مفطور بود، عملاً فراموش نمود و از راه مقصد و امانت به کلی غفلت فرمود؛ لطف ایزدی تقاضا نمود که آنها را از خواب غفلت بیدار و از سکر نسیان عالم ناسوت هشیار سازد و از سجن عالم طبیعت به اعلیٰ مراتب مقصد برساند، لاجرم مظاهر ذات و مجالی اسماء و صفات که وجودات مقدّسه مبارکه انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام است به عالم فرستاد و لباس بشریت پوشانید **وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ<sup>۴</sup>** تا به لباس آنها درآیند و عهود

۱. سورهٔ حجر، آیهٔ ۲۹: و از روح خود در آن دمیدم.

۲. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۳۴: و هرچه از او خواسته‌اید به شما ارزانی داشته است.

۳. سورهٔ بقره، آیات ۳۶ و ۳۸ و نیز سورهٔ اعراف، آیهٔ ۲۴: پایین روید.

۴. سورهٔ انعام، آیهٔ ۸: و اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم، کار به پایان رسیده بود.

و موثیق عالم ازل را به بیعت بر دست آنها تجدید نمایند و جنود عقل را به حراست امانت واداشته؛ خود به همراه همت آنها روی به راه گذارند. آنها هم به زبان قوم مشغول به مأموریت خود شده و ندای: اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَاطِيعُونَ<sup>۱</sup> در عالم در انداختند. مدعوین اِنَّا وَجَدْنَا اٰبَاءَنَا عَلٰی اُمَّةٍ وَاِنَّا عَلٰی اٰثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ<sup>۲</sup> جواب دادند و ندانستند که مادام که افراد خلق مکلفند، هادی لازم دارند که آنها را به راه راست هدایت نماید تا شیطان و جنود و مظاهر او در صدد اغواء انسان و راهزنند، منذر خواهند که آنها را از مواقع خطرات راه باخبر سازد؛ پس باید در هر زمان داعی الهی ظاهر و معروف در میان انام، و حجت خدایی بر مردم تمام باشد؛ بلکه چون واسطه فیض حضرت متان و جان عالم امکان است بدون او وجود نگیرند و اگر از دنیا به جز دو نفر نماند یکی حجت بر دیگری خواهد بود، و اَلَا لِحَسَفِ الْاَرْضِ بِاَهْلِهَا<sup>۳</sup>. و چون جسم و جسمانیات که مرکب از اضدادند در معرض فنا و زوال است و تن بشری و بدن عنصری الا ما شَدَّ و نَدَّر باید از این دار فانی رخت به عالم جاودانی کشد و جبل متین خدایی هم باید که منقطع نشود و هر کس که از جانب خود ادعا نماید یا با استراق سمع کلمات آنها را بر زبان آرد و خود را بزرگ و وقت پندارد، یا به بعضی وسایل خود را رئیس و مطاع صوری نماید، این چنین امر بزرگی را نشاید؛ کوری که خود جایی را ندیده چگونه راهبر دیگران شود و اعدام را لو فرض که جمع نمایند جز عدم حاصل نشود تا چه رسد

۱. سوره نوح، آیه ۳: خدا را پرستید، و از او بترسید و از من اطاعت کنید.

۲. سوره زخرف، آیه ۲۲: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما از پی آنها می‌رویم.

۳. و الا زمین اهلش را فرو می‌برد.

که موجد باشد.

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش  
 پس خود مردم هم برای خود نتوانند راهبر معین نمایند و نه هر  
 مدّعی را پیروی توانند کنند؛ پس باید اکمل وقت و مربّی خلق که مسلّم  
 مسؤول و من عندالله محیط بر تمام است مستعدّی را تربیت فرماید و  
 کمالات مکمونه او را بروز دهد و از قوّه به تمام فعلیت رساند و لباس  
 اُخری باطن خود گرداند و برای زمان بعد از خود او را معین فرماید و  
 همّت همراه نماید تا حجّت بر خلق تمام باشد و راه شک و ریب برای  
 احدی نماند.

پس به هر دوری ولیّی قائم است آزمایش تا قیامت دائم است<sup>۱</sup>  
 و این رشته هدایت و حبل ولایت از زمان آدم الی خاتم و الی  
 انقراض العالم به موجب اخبار صحیحه معتبره و شهادت عقول سلیمه،  
 بوده و خواهد بود و هر سابقی، لاحقی را برای خود به موجب: وَ لَقَدْ  
 وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ<sup>۲</sup> معین می فرمود؛ تا منتهی شد به هادی سبیل و نتیجه  
 انبیاء و رسل و اشرف و افضل اهل قل خاتم الکُلِّ فِي الْکُلِّ اَعْنَى الْمَحْمُودِ الْاِحْمَدِ  
 ابی القاسم محمد(ص) فی الازل والابد که مجلای اتم و آئینه سرپای نمای قدم و  
 دارای لوازم عالم ناسوت و محیط عوالم ملکوت و سیّار مراتب جبروت  
 بود؛ ظهور فرمود و تجدید مطلع نمود. آنچه باید و شاید در اعلاء کلمه  
 حقّه اسلامیه کوشش نمود و مردمان را به راه راست هدایت و دلالت

۱. مثنوی معنوی، به اهتمام توفیق سبحانی، انتشارات روزنه، ۱۳۷۸، دفتر دوم، بیت ۸۱۵ (با کمی اختلاف).

۲. سوره قصص، آیه ۱: برای ایشان سخن در سخن پیوستیم.

فرمود و بعد از عبادت حضرت غیب‌الغیوب و تصفیه نفس از نقایص و عیوب به تهذیب اخلاق و مساوات و مواسات امر می‌فرمود و از بی‌ادبان سباع فطرت و ستور خصلت اذیتها و لگدها دید، پدر مشفق مهربان را دزد خارجی انگاشتند و طیب حاذق را اطاعت نکرده بلکه دشمن می‌پنداشتند و رایت عداوت آن حضرت را برافراشتند و بنای اذیت فعلی و قولی آنچه توانستند نسبت به آن بزرگوار گذاشتند و هر قدر اذیت و زحمت از آنها دید بر خود گوارا کرده دست از هدایت آنها نکشید و چون رحلت حضرت نزدیک گردید از جانب حق ندا رسید که اصل دین و کمال ایمان که نصب کردن خلیفه است باقی است، برای خود علی (ع) را به خلافت نصب نما و تمام مسلمین را اعلام فرما؛ این بود که در مراجعت از حجة‌الوداع که اغلب مسلمین حاضر بودند آن حضرت این مطلب را تأخیر روا نداشتند و در میان بیابان در غدیر خم از جهاز شتر منبری ساختند و در حضور تمام، حضرت خاتم‌الاولیاء و اشرف‌الاولیاء سرچشمه بحارانوار و مظهر انوار حضرت کردگار مولی‌الکل فی‌الکل علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین و مولی‌الموحّدین و امام‌المتّقین صلوات الله و سلامه علیه الی‌یوم‌الدّین که پسر عمّ و صهر آن حضرت بود نصب نمود و الی وارث و موروث فرمود؛ و فرمود: حاضران به غایبان برسانند که مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ و عَادَ مَنْ عَادَاهُ و اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ و اَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ.<sup>۱</sup>

۱. کسی که من مولای او هستم، پس این علی مولای اوست، پروردگارا دوست بدار کسی که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد و یاری فرما کسی که او را یاری کند و خوار گردن کسی را که او را یاری نکند.

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولی نهاد  
گفت هر کس را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست  
کیست مولا آن که آزادت کند بند رقیبت زیایت بر کند  
چون به آزادی نبوت هادی است مؤمنان را زانبیاء آزادی است<sup>۱</sup>  
امر او را امر خود و نهی او را نهی خود و اطاعت او را اطاعت خود  
فرمود؛ و فرمود که این، شخصی نیست بلکه هر زمانی هادی خواهد و  
برای هر بزرگی وصیئی باید و بعد از او اوصیاء او، ائمه مسلمین و مطاع  
مؤمنینند و در آن روز بود که حضرت حق فرمود که امروز نعمت را بر  
شما تمام کردم و خوشی‌ها را بر شما حلال نمودم و دین اسلام را برای  
شما پسندیدم؛ و کفار که امر دین را شخصی فرض نموده، به رحلت  
حضرت منقرض می‌پنداشتند، مأیوس شدند<sup>۲</sup> و این امر وصایت و  
اتصال رشته هدایت بعد از آن حضرت در میان ائمه اثنی عشر اصالتاً و  
مشایخ این بزرگواران نیابتاً مجری بوده و تا ابدالآباد خواهد بود و چون  
خداوند این مطلب را نعمت بزرگ فرموده، مؤمنین را شاید و زبید که در  
عید غدیر و سایر ایام نعمت به شکرانه موهبت جشن گیرند و عید  
شمارند و خوان و مائده بزرگ خدایی دانند و آنچه از دست برآید از  
بذل مال و جدّ و جهد کوتاهی ننمایند تا وقر ایمان و مؤمنین در نظر  
دشمنان دین زیاد و بازار نفاق منافقین و انکار منکرین کساد گردد. و  
الیوم که پانزدهم شهر رحمت و برکت و رضوان، اعنی ماه مبارک

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۴- ۴۵۵ (با کمی اختلاف).

۲. اشاره است به آیه ۳ سوره مائده: الْيَوْمَ يَنسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

رمضان است که مطابق است با ولادت سراسر سعادت حضرت ولایت مرتبت نور دیده حضرت رسول (ص) و سرور قلب مرتضی و بتول، امام دوم و حجت سوم، مظلوم مسموم هادی اعنی حسن بن علی (ع) و مطابق است با یومی که حضرت مرحوم مبرور قطب مدار ایمان و محور فلک ایقان المستغرق فی البحار الانوار الله الشهید فی سبیل الله مولانا الحاج ملا سلطان محمد سلطان علی شاه طاب ثراه به موجب امر غیبی و اشاره لاریبی ولد صلبی و روحانی خود حضرت کشف المسلمین و غوث الفقراء و السالکین قطب الاقطاب و لب الالباب مولی الموالی مولینا الحاج ملا علی الهادی الی سبیل الله و الملقب بنور علی شاه ادام الله بقاه را نصب فرموده و اجازه هدایت به شاهراه طریقت داده و امور فقرا را تفویض به آن جناب نموده جا دارد که تمام فقرای نعمت اللّهی به این نعمت کبری و موهبت عظمی جشن گرفته عید مذهبی دانند.

ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید  
 لیک برگوید هر دم شکر آب بی زبان چون گلستان خوش خطاب<sup>۱</sup>  
 و به شکرانۀ آن با قلوب صافیه مجمع نمایند و احیاء امر بزرگان  
 دین کنند و آینه قلوب را از زنگ کدورات با یکدیگر بزدایند، با تمام  
 صفا با یکدیگر صفا نمایند و به زبان حال و قال الحمد لله الذی جعلنا  
 من المتمسکین بولاية علی بن ابیطالب (ع) بر زبان رانند و حاضرین غایبین را  
 یاد نموده حاضر دانند و تمام از دل و جان، آن حضرت را شفیع ساخته  
 از درگاه و اهب متان خواستار باشند که ظلّ ظلیل آن حضرت را مستدام  
 بدارد و ظهور مولای ما را نزدیک گرداند و ما را معرفت به نورانیت

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۶-۴۵۵.

---

روزی فرماید و عیوب ظاهر و باطن را اصلاح فرماید و ما را بر عیوب خود بیناگرداند و دشمنان ما را هدایت و دوستان را خوش و خرم بدارد و صفای صوری و معنوی و جمعیت ظاهری و باطنی عنایت فرماید.



## مقاله دوم

مقاله‌ای است که حضرت قطب‌العارفین آقای حاج سلطانه‌حسین تابنده (رضاعلیشاه) دام ظلّه در پانزدهم ربیع‌الاول ۱۳۶۲ قمری مطابق با روز رحلت حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه قرائت فرموده‌اند:

به نام یزدان بی‌همتا و درود بر روان پاک پیغامبر خدا محمد مصطفی و فرزندان و جانشینان نیک نهاد او ویژه علی مرتضی علیهم‌السلام.

وجود دانشمندان و بزرگان در هر ملت و جامعه موجب افتخار بوده و اختران وجود آنان زینت‌بخش و روشن‌کننده محیط تاریک آنها می‌باشد. تاریخ هر ملت بر اثر نام بزرگان و دانشمندان آن دارای درخشندگی می‌گردد؛ زیرا درجه ترقی فکری و روحی جامعه بسته به وجود دانشمندان و اطاعت و قدردانی افراد از وجود آنها می‌باشد. هرچند بین دانشمندان علم اجتماع اختلاف است که آیا نبوغ فکری و وجود نابغه، زاییده محیط و اجتماع است یا آنکه محیط تازه بر اثر وجود بزرگان و نوابغ پیدا می‌شود؛ ولی هر دو صحیح و در جای خود

درست است، به این طور که استحقاق طبیعی محیط سابق موجب پیدایش شخص بزرگ می‌شود و بزرگ نیز به اندازه مقام خود در روح اجتماعی تأثیر می‌کند و بر اثر نبوغ فکری و عملی او دانشمندان و بزرگان دیگری نیز در آن جامعه ظهور می‌کنند؛ فرقی که دارد آن است که تأثیر محیط گاهی به طور عکس العمل واقع می‌شود، یعنی ممکن است محیطی در مراتب تنزلات و انحطاط خود به طوری سیر کند که افراد صالح و لایق کمتر داشته و بر اثر نیازمندی طبیعی آن محیط به وجود مصلح، یک نفر از افراد خود را طوری تربیت کند و پرورش دهد که در صدد اصلاح جامعه خود برآمده و آلودگی‌ها و نواقص و بدبختی‌های جامعه خود را مرتفع نموده وارد مرحله تکامل کند مانند محمد بن عبدالله (ص) که در محیط سراسر جهل و تاریک عربیت آن زمان تربیت شده و مردمی را که از مراحل انسانیت به مراتب و درجات دور بودند، تربیت کرد و جامعه جاهلیت را به کلی تغییر داده مهد علم و تمدن نمود.

ولی به طور کلی درجه تکامل روحی جامعه بسته به وجود بزرگان و دانشمندان آن جامعه می‌باشد و زیادی و کمی این دسته را باید میزان ترقی فکری یا تنزل و انحطاط آن دانست. مثلاً اگر بخواهیم درجه تمدن و تکامل روحی ملتی را با ملت دیگر مقایسه کنیم باید عدّه دانشمندان آن را بسنجیم و هر کدام فزونی داشتند او را برتری دهیم. هم‌چنین اگر بخواهیم تمدن یک ملت را در زمانهای مختلف و قرون متفاوت قیاس کنیم باید به عدّه دانشمندان دوره‌های مختلفه نظری افکنیم تا سطح رشد فکری و نمو آن را دریابیم.

از این رو ملت یونان در تمدن کنونی که همه جهان را فراگرفته دارای افتخارات زیادی می‌باشد؛ زیرا پایه ترقیات امروز همان علمی است که توسط دانشمندان یونان پیدا شده یا بسط و توسعه یافته است و حتی امروزه هم شهر آتن پایتخت یونان نزد تمام ملل متمدن، مقدس و محترم است؛ زیرا مهد دانش و مرکز فلاسفه و بزرگان بوده و در دایره علم و تمدن امروزی حکم نقطه مرکزی را دارد.

هرچند بعضی برآنند که تمدن اوستایی ایران پیش از تمدن یونان پیدا شده و حکمای یونان خوشه‌چین خرمن دانشمندان ایران بوده و حتی فیثاغورث، فیلسوف بزرگ یونانی، برای فراگرفتن دانش به ایران و دیگر کشورهای خاور مسافرت نموده و اساس و پایه تحصیلات او نزد دانشمندان دین زردشت و موبدان بوده است؛ ولی چون تحولات علوم و تکامل آنها از هنگام ظهور دانشمندان یونان آغاز گردیده، از این رو تمدن کنونی را رهین منت دانشمندان آن سرزمین می‌دانند و در همه جا به نظر تعظیم و احترام بدانها می‌نگرند و در میان مسلمین نیز به عظمت نام برده می‌شود.

لیکن ملت ایران هم به سهم خود افتخارات زیادی دارد و به وجود دانشمندان خود، هم پیش از اسلام و هم پس از اسلام می‌بالد؛ بلکه همه ملل متمدنه کنونی نسبت بدانها سر تعظیم و فروتنی فرود می‌آورند. کشور باستانی ایران از هنگامی که تاریخ در نظر دارد دانشمندان بزرگی داشته و هیچ‌گاه از وجود آنان بی‌بهره نبوده است؛ اگر در کتب مقدسه زردشتیان نظر کنیم آنها را پر از مطالب دینی و اخلاقی و علمی و فلسفی می‌یابیم.

آیین اسلام ظهور کرد و پس از تسلط بر شبه جزیره عربستان برق آسا به سوی ایران توجّه نمود، سپس کشور مصر و قسمت مهم روم قدیم و ممالک آفریقا و بسیاری از ملل دیگر را تحت نفوذ و سلطه خود درآورده، تمدن اسلامی را در متصرفات خود برقرار نمود و همه کشورهای اسلامی حکم یک مملکت پیدا نموده و اتحاد و یگانگی در میان تمام ملل اسلامی که همه حکم افراد یک میهن را پیدا کردند بالتسبه برقرار و روحیه این ملل مختلف پس از گذشتن یکی دو قرن بر پایه اسلام استوار و علومی هم که در این جامعه بزرگ وارد می شد صورت دیانت و لباس اسلامیّت می پوشید و روحانیت اسلام و معارف آن بر زیبایی و جلوه آنها می افزود. آری تا تجلیات روح نباشد و روحانیتی در پس پرده مادّیت وجود نداشته باشد حسن و جمالی در هیچ جا وجود نخواهد یافت.

نکته ای باشد که عاشق دیده بود ورنه خال و خط چگونه دل ربود آیا از میان این ملل متنوع و مختلف که در جامعه بزرگ اسلامی محو و تحت الشعاع واقع می شدند و همه دارای تمدن اسلامی می گردیدند کدام یک از آنان بیشتر در ترقی این علوم کوشیدند و گوی افتخار را ربودند، به طور قطع می توانیم بگوییم: این افتخار نصیب ایرانیان شده و بیشتر دانشمندان علوم مختلفه اسلامی از میان این ملت ظهور نمودند و قریب صدی پنجاه از دانشمندان ایرانی و نصف دیگر از ملل دیگر بودند و بلکه بعد از فتوحات اولیه اسلام بهره ایرانیان از فتوحات بعدی بیشتر از سایر ملل بود و کمتر از خود اعراب هم نبود. خوب است برای اثبات این مطلب نگاهی به تاریخ پرافتخار ایران

نماییم تا یقین پیدا کنیم که ترقی علمی که در اسلام پدید گردیده بیشتر به واسطه ایرانیان بوده و کشور ایران مهد علم و عرفان و سرزمین بزرگان و دانشمندان بوده و می باشد. اکثر عرفایی که امروز نام آنان ستارگان فروزان آسمان علم و عرفان است، مانند: شیخ احمد غزالی و باباطاهر عریان و مولانا جلال الدین بلخی و شیخ فریدالدین عطار و شیخ سعدی و حکیم سنایی و شاه سید نعمت الله ولی و حاج میرزا زین العابدین شروانی (مستعلیشاه) و جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه گنابادی که از نوابغ زمان خود بوده و جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی که امروز مصادف با روز رحلت آن بزرگوار است و غیر آنها، همه ایرانی و در این آب و خاک پرورش یافته و باعث افتخار ما می باشند.

فلاسفه و دانشمندی هم که از این خاک ظهور نموده اند، نام آنها زینت بخش دفاتر علم و دانش و کتب آنان به بیشتر زبانهای متمدن ترجمه و چاپ شده هم چون ابن سینا و محمد زکریای رازی و شیخ شهاب الدین سهروردی و ابوعلی مسکویه و خواجه نصیرالدین طوسی و میرداماد و ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری، هم چنین علوم فقه و اخبار و تفسیر و کلام و اخلاق و دیگر علوم دینی به واسطه وجود دانشمندان ایرانی مانند: ابن بابویه و کلینی و صدوق و شیخ طوسی و غزالی و شیخ نجم الدین رازی و ملا محسن فیض و شیخ مرتضی انصاری و مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی و امثال آنها بسط و توسعه یافته است. شعرای ایرانی نیز در سرودن اشعار و ذکر مضامین بدیعه و نکات ادبی و بیان مواعظ و اخلاق و امثال و توضیح معانی و رموز دینی و

مذهبی مانند: نظامی و رودکی و فردوسی و انوری و خاقانی و عمیق بخارایی و دقیقی و عنصری و شیخ مصلح‌الدین سعدی و خواجه حافظ شیرازی داد سخن داده و نامشان در عالم مشهور گردید. سایر علوم نیز از قبیل تاریخ و نجوم و ریاضیات بر اثر وجود فضیلتی ایرانی هم‌چون بیهقی و ملامظفر گنابادی و حکیم عمر خیّام و غیر آنها وسعت یافت. از این رو شایسته است که ما به وجود این قبیل بزرگان افتخار نموده و نگذاریم نام آنها از اذهان و انظار برود، بخصوص عرفای اسلام که راهنمایان به سوی کمال انسانی و هادیان راه حقیقت می‌باشند و صورتاً و معنأً بر ما حق بزرگ دارند، و سزاوار است که روزهای تولّد و وفات آنها به افتخار آنان مجلس یادبود منعقد سازیم.

امروزه همه ملل متمدنه جهان نام بزرگان خود را بانهایت تعظیم و احترام برده، بلکه به تمام دانشمندان و بزرگان هرچند از نژادهای دیگر و بلکه از ملل دشمن آنها هم که باشند به نظر تجلیل و تکریم می‌نگرند و آثار آنها را محترم می‌شمارند. همه مسیحیان روز تولّد مسیح را جشن می‌گیرند، بلکه جا دارد که ما مسلمین نیز جشن بگیریم؛ زیرا آن حضرت عالم را برای ظهور اسلام آماده نمود، هم‌چنین روز صعود یا مصلوبیت او و روز وفات مریم را سوگواری دارند و تعطیل می‌کنند.

نام دانشمندان و مخترعین بزرگ از قبیل: فرانکلین<sup>۱</sup> و ادیسن<sup>۲</sup> آمریکایی و گوتنبرگ<sup>۳</sup> آلمانی و میشل<sup>۴</sup> سروه اسپانیولی و بیکن<sup>۵</sup>

1. Franklin
2. Edison
3. Gutenberg
4. Michel
5. Bacon

انگلیسی و مارکنی<sup>۱</sup> ایتالیایی و کریستف کلمب<sup>۲</sup> پرتغالی و پاستور<sup>۳</sup> فرانسوی و کخ<sup>۴</sup> آلمانی و هم‌چنین فلاسفه و شعرا از قبیل: دکارت<sup>۵</sup> فرانسوی و کانت<sup>۶</sup> آلمانی و تولستوی<sup>۷</sup> و پوشکین<sup>۸</sup> روسی در همه‌جا و میان همه ملل دنیا با نهایت تجلیل و تعظیم ذکر می‌شود و به افتخار آنها جشن می‌گیرند، بلکه دولت روسیه قبل از شروع جنگ کتب نظامی گنجوی را ترجمه نموده که به یاد هزارمین سال نظامی جشن گرفته، آنها را منتشر نماید و در جشن هزارمین سال فردوسی در طوس همه دانشمندان جهان شرکت نمودند؛ پس شایسته است که ما نیز نگذاریم نام بزرگان دیانت ما که موجب افتخار جامعه اسلامیّت می‌باشند از بین برود.

بزرگان ما از جهات روحی و مادی به گردن ما حق دارند؛ زیرا وجود آنان چراغ فروزانی است که روح ما را از عالم تاریکی و نادانی به سوی روشنی و علم راهنمایی می‌کند و به ترقیات معنوی نائل می‌گرداند؛ از جهت صورت نیز وجود آنان موجب ترقی و تعالی جامعه شده و سطح رشد فکری آن جامعه را معرفی می‌کند. ما مسلمین همان‌طور که در سایر امور دینی و مذهبی خود بر سایر ملل تفوق داریم،

---

1. Marconi

2. Christophe Colomb

3. Pasteur

4. Koch

5. Decarte

6. Kant

7. Tolstoy

8. Pushkin

در این قسمت نیز از همه ملل جلوتر هستیم و بزرگانی که از میان ما ظهور کرده‌اند ویژه عرفای کاملین که به حقیقت عالم هستی پی برده‌اند و از رموز و اسرار آن آگاه گشته و گاهی به کنایه و رمز بدانه‌ها اشاره نموده‌اند؛ موجب سرفرازی ما می‌باشند و ما را به عالم متمدن معرفی می‌کنند و البته در این تذکر که نشانه قدردانی و سپاسگزاری است، یادآوری اخلاق و رفتار و گفتار بزرگان سابق که سرمشق کلی برای همه افراد است می‌شود و ما را به وظایف روحی و جسمی خود آگاه می‌کند و روح ما به واسطه توجه به ارواح بزرگان و استمداد از آنها قوی شده و دریچه آن عالم به روی ما زود باز می‌شود.

از این رو امروز که روز پانزدهم ربیع‌الاول و مصادف با روز رحلت جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی پیشوای بزرگوار فقرای سلسله نعمت‌اللہی می‌باشد، مناسب است به یاد آن بزرگوار مجتمع شده و مزایای روحی و جسمی ایشان را از نظر گذرانیده؛ بستگی خود را به فقر و دیانت محکم‌تر ساخته به روح مقدسش متوسل شویم و از روان پاک و روح تابناک او و سایر بزرگان دین استمداد کنیم و رفع مشکلات صوری و معنوی و برطرف شدن موانع سلوک را از آنان بخواهیم و توفیق بندگی و ذکر دوام و فکر مدام با عجز و نیازمندی از خداوند طلب نماییم؛ چه در این قبیل مواقع روح بزرگان نیز بیشتر توجه به عالم ماده دارد و توسل بهتر و زودتر اثر می‌بخشد و دعا نیز زودتر به اجابت می‌رسد.

ائمه و پیشوایان بزرگ شیعه که دوازده نفر جانشینان پیغمبر (ص) می‌باشند به پیروان و شیعیان دستور می‌دادند که در روز عاشورا



خصوصاً مجالس تذکر و سوگواری تشکیل دهند و از آنها یاد کنند و اخلاق و رفتار آنان را سرمشق قرار دهند و طبق آن عمل نمایند تا به کمال منظور برسند و همین دستور، اجازه بلکه تشویق برای اجتماع در ایام وفات سایر بزرگان نیز هست؛ البته منظور آنان گریه و بعضی امور دیگر از قبیل سینه زدن و پیراهن چاک کردن و زنجیر زدن و سایر تظاهرات نبوده و هدف بزرگتر و منظور بلندتری داشتند؛ چه مقصود بیدارکردن خفتگان غفلت و تهییج صفات انسانیت در پیروان بوده تا بدین وسیله وارد مراحل تکامل مادی و معنوی شده و مقامی را که درخور می باشند، از هر حیث حایز گردند و به ترقی و تعالی نائل آیند و چون منظور تذکر است و زمان و مکان مدخلیت تامه ندارند، رسیده است که کُلّ یوم عاشورا و کُلّ ارض ارض کربلا؛ یعنی، برای کسانی که در صدد پیروی حسین (ع) و سایر بزرگان باشند و متذکر نام و اخلاق و رفتار آنان گردند، هر روز و همه جا می توانند حال توسل پیدا کنند و چنگ به دامان آن بزرگواران زنند و همان تأثیری که در توسل روز عاشورا است و برای زائرین حائر حسینی در کربلا موجود است، برای این شخص که افتخار پیروی پیدا نموده در هر روز و هر جا ممکن است پیدا شود، از این رو خواندن زیارت عاشورا اختصاص به روز عاشورا و بودن در کربلا ندارد و به همین جهت عرفا می گویند: «هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی.»؛ یعنی، مناط همان توجه و حضور قلب و زنده داشتن دل و احیاء شعائر الهی است و هر موقع که این حال برای کسی پیدا شود، شب قدر او ظاهر شده و صبح وصال و روز بقا را در دنبال خود دارد؛ البته زمان و مکان نیز بی تأثیر نیستند و مدد می نمایند.

بر زمینی که نشان کف پای تو بود

سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

ولی اصل در هر عمل همان توسل قلبی و ارتباط معنوی است و اگر مقتضیات دیگر از قبیل شرافت مکان و اقتضای زمان وجود داشته باشد توسل و تذکر بهتر تأثیر می‌کند و نظر به اینکه هدف اصلی و منظور واقعی از تأسیس این قبیل مجالس، تذکر و یادآوری و اجتماع به نام بزرگان و احیاء شعائر مقدسات مذهبی و ایجاد و ظهور یگانگی و برادری دینی و خشنود نمودن ارواح بزرگان دین به توجه و همت انجام امور خیریه و دعا درباره خود و برادران و کمک به همه افراد نوع بشر، ویژه برادران دینی می‌باشد و جشن‌های دینی و ملی و عقلایی نیز جمع صورت و معنی برای همین منظور هاست؛ پس سوگواری در روز وفات و جشن هنگام تولد در اصل منظور فرقی ندارد و هدف و منظور در هر دو یکی است؛ بلکه در رحلت هر یک از بزرگان چون امر به جانشین او منتقل می‌شود و وجود او را باید سپاسگزاری نمود و قدردانی کرد و سوگ و جشن با هم و تسلیت و تهنیت و تجدید عهد مقارن است؛ چنانچه در فوت سلاطین صوری هم معمول است و روز نهم ربیع الاول هم که سابق جشن می‌گرفتند شاید به مناسبت اولین روز امامت دوازدهمین وصی پیغمبر عجل الله فرجه بوده زیرا رحلت حضرت حسن بن الزکی العسکری (ع) در هشتم واقع شده و از حیث افول و غروب آفتاب سابق و از دست رفتن نعمت وجود او، سوگواری و از جهت توجه به نعمت موجوده و بستگی به لاحق، جای جشن و خوشحالی است؛ البته روان شخص گذشته نیز چون به وصال رسیده شاد

است؛ ازین رو هرچند که امروز مصادف با جشن نوروز باستانی ایرانیان و از طرفی روز سوگواری فقرای نعمت‌اللّٰهی و وفات پیشوای بزرگوار ما می‌باشد نباید گمان کنیم که بین این دو روز مخالفت است و در روز جشن، سوگواری مناسب نیست؛ چه سوگواری برای بزرگان از جهت معنی و باطن است و درحقیقت این تضاد سبب شده که ما امروز را که روز اول سال جدید ۱۳۲۲ شمسی می‌باشد از وجهه مذهبی نیز اجتماع نموده با حال توجه و تذکر باشیم و به یاد بزرگ و رهنمای خود و سایر بزرگان دین بوده و روح شریف او را واسطه و شفیع نزد خداوند قرار دهیم که عید و نوروز ما را از هر حیث روز نو قرار دهد که در اخبار هم اشاره شده که عید غدیر در نوروز بوده و بر فرض که به ظاهر مطابق واقع نشده باشد هر روز بوده، روز نو و دوره جدید اسلام و ایمان محسوب می‌شود و امیدواریم که سال جدید صوری و معنوی را برای همه ما مبارک و میمون قرار داده ما را صورتاً و معنأً از شرّ شیاطین انسی و جنّی و از آفات آخرالزمان که موجب فساد تن و روان می‌گردد محفوظ دارد تا عید حقیقی نیز برای ما ظاهر شده و مطابق لیسَ العیدُ لمن لیسَ المجدیدُ بل العیدُ لمن آمنَ مِنَ الوَعیدُ، از جشن ظاهری بالاتر رفته و برای روح ما عید پیدا شود؛ چه برای سالکان راه حقیقت و روندگان طریق عالم ملکوت اعیاد صوری از جهت صورت چندان مهم نیست؛ بلکه موقعی برای آنان عید است که روح آنان از خطرات سلوک گذشته و از ورطات و مهالک نجات یافته به یاد محبوب خرم و مشغول باشند؛ از این رو

۱. عید برای کسی نیست که لباس نو بپوشد بلکه برای کسی است که از عذاب الهی ایمن شده باشد.

عارف بزرگوار مولانا جلال‌الدین بلخی فرماید: "عارفان هر دمی دو عید کنند." زیرا دم برآوردن و دم فروبردن آنها به یاد محبوب می‌باشد و دمی را که به یاد او نباشند و به غفلت بگذرانند موجب کدورت و سوگ درونی خود می‌دانند.

گر نه از دل ز پی ذکر تو آید بیرون

به لب از سینه نیاورده بسوزم دم را  
تمام زحمات بزرگان دین و راهنمایان عالم بشریت برای این بوده که کسی را هدایت نموده و او را به یاد خدا آورند که برای روح او عید گردد و کشته شدن آنان و تحمّل مصائب به همین منظور بوده؛ پس وظیفه ما این است که به شکرانه زحماتی که برای هدایت ما کشیده‌اند حتی الامکان متذکر آن بزرگواران باشیم و مجالس جشن ظاهری خود را نیز به نام نامی آنان رونق دهیم؛ چنانکه روایت شده که حضرت علی بن الحسین (ع) در مجالس عروسی نیز هر وقت حاضر می‌شد می‌فرمود: از مصائب پدر بزرگوارش حسین (ع) که اول مرد جانباز عالم امکان است یاد کنند و به نام او رونق دهند تا در واقع و حقیقت هم متوجه روانهای آن بزرگواران جشن حقیقی برای ما دست دهد و نتایج شادی و ثمره پیروزی داشته باشد.

امروز نیز ما همین دستور را پیروی نموده و انجمن جشن خود را به یاد این عارف بزرگ زینت دهیم. این بزرگوار در هفدهم ربیع‌الثانی ۱۲۸۴ قمری متولد، در کوچکی از مادر یتیم شد و اوایل عمر را به زحمت تحصیلات گذرانیده و جوانی را صرف سیاحت و تحقیق نمود و بعد از پدر بزرگوار متحمّل زحمات دشمن‌داری و صدمات بیگانه و

خودی گردید؛ مع‌ذک از هدایت و دستگیری و مساعدت مردم به آبادانی فروگذار نکرد و یادگارهای بزرگ از خود گذاشت. بالاخره هم شبانه خَائِفًا يَتَرَقَّبُ<sup>۱</sup> از وطن خود حرکت کرد و چندی در غربت به سر برده، به ارشاد و دستگیری مشغول بود و در ۵۳ سالگی در غربت مسموم شد و مصداق: مَا مِثْلًا مَسْمُومًا مَقْتُولًا<sup>۲</sup> را که شامل غالب پیروان ائمه هدی بود ظاهر ساخت و در مانند امروز سال ۱۳۳۷ قمری روح مقدّسش از قفس تن خلاصی یافته به عالم قدس پرواز نمود و در شهرری در جوار حضرت عبدالعظیم(ع) تا ابد بیاسود.

مجدداً ما فقرای نعمت‌اللّهی روان پاک او را در پیشگاه حضرت احدیت و مقام رسالت و ولایت کلیه الهیّه شفیع و واسطه قرار داده و رفع بلیات خانمانسوز بشری را خواستاریم و برای ترویج روانهای پاک پیامبران و نزدیکان درگاه خدا ویژه پیشوایان بزرگوار شیعه و مشایخ آن بزرگواران مخصوصاً روح مقدّس این بزرگوار ارمغان توجّه می‌فرستیم و به خواندن سوره مبارکه فاتحه یاد می‌کنیم.

۱. سوره قصص، آیات ۱۸ و ۲۱: ترسان و نگران.

۲. نیست از ما مگر اینکه مسموم یا مقتول باشد.

## مقاله سوم

مقاله ذیل به قلم حضرت قطب الموحّدين مولینا و مقتدانا آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه) روحی فداه که در روز ۲۶ ربیع الاول ۱۳۶۳ که مصادف با روز شهادت آقای شهید طاب ثراه و مطابق دوم نوروز سلطانی ۱۳۲۳ شمسی بوده قرائت شده:

به ریسمان محکم خدایی چنگ زنید و پراکنده نشوید.<sup>۱</sup>  
به نام خداوند یکتا و درود به روان پاک مهین پیشوای ما محمد مصطفی (ص) و فرزندان و یاران آن برگزیده خدا.  
فلاسفه و دانشمندان زمانهای پیشین گفته‌اند: انسان مدنی الطّبع است. یعنی طبعاً مایل به شهرنشینی و اجتماع می‌باشد و افراد آن باید به توسط یکدیگر نیازمندیهای خود را رفع کنند و همدیگر را کمک نمایند و هرچند که به عقیده داروین<sup>۲</sup> فیلسوف انگلیسی مسأله تنازع بقا از قوانین ثابتة طبیعت می‌باشد؛ ولی در عین حال ما می‌توانیم بگوییم

---

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا.

تعاون بقا نیز یکی از اصول مسلّمه حیاتی انسان است که ادامه حیات نوعی، بلکه فردی بدون آن میسر نیست.

در اینجا بین افلاطون و ارسطو اختلاف است که آیا فرد اصیل است یا جماعت؟ افلاطون افراد و خانواده را در جماعت مستهلک دانسته و سعادت جماعت را منظور قرار می‌دهد و معتقد است که سعادت حقیقی فرد موقعی است که مصالح او با مصالح اجتماعی وفق دهد؛ ولی ارسطو برخلاف استاد خود افراد را اصیل می‌داند چه هیأت اجتماع وجود مستقلی غیر از وجود افراد ندارد و تا افراد، خوشبخت نباشند خوشبختی برای جامعه میسر نیست؛ لیکن نیازمندی افراد انسان به اجتماع مورد شک و خلاف نیست و کسانی هم که فرد را اصیل می‌دانند معتقدند که باید مصالح هر فرد با مصالح سایر افراد تصادم نداشته باشد و در صورت تصادم باید مصالح عمومی را مقدم داشت.

بشر از ابتدای پیدایش مایل به اجتماع بوده و از تنهایی تنفر و انزجار داشته است؛ لیکن در اوایل خیلی محدود و فقط اجتماع خانوادگی بوده و از حدود خانواده تجاوز نداشته و برای سهولت زندگانی غالباً در جنگل‌ها و نزدیک نهرها زندگانی می‌نمودند و با مواد نباتی و شکار حیوانات رفع احتیاج می‌کردند و پس از مدّتهای متعددی بر اثر نزدیک شدن چند خانواده به یکدیگر و آشنایی و ارتباط بین آنها میل همکاری در جذب ملایم و دفع منافس در افراد چند خانواده پیدا شده و با یکدیگر وصلت و ازدواج نموده و بدین ترتیب چند خانواده حکم یک خانواده را پیدا کرده و طایفه‌ای را تشکیل دادند؛ البته معلوم است که هرچه سازمان و تشکیلات زیادتر باشد، احتیاجات نیز

بیشتر است و بر اثر پیدایش طایفه، افراد به کوشش و کار بیشتر از سابق مجبور شده و به معاونت یکدیگر رفع نیازمندیها را نمودند گاهی هم بین دو طایفه در بعضی امور تصادم پیدا شده و منافع آنها اصطکاک نموده مثلاً جنگلی را که یک طایفه برای رفع نیازمندی خود اختصاص داده و تصاحب نموده مورد دستبرد طایفه دیگر واقع شده و به خصومت بین آنها و جنگ و نزاع منجر می‌شد و سبب می‌گردید که یک طایفه مغلوب شده و تحت نفوذ طایفه دیگر واقع شود و بالاخره پس از مدتی بر اثر اختلاط، تبدیل به طایفه بزرگتر شده و ایل تشکیل می‌دادند؛ در این موقع بر اثر جمعیت زیاد احتیاجات به لباس و مسکن نیز زیاد شده و مجبور گردیدند که به تدریج جنگل را ترک کرده و از کوچ کردن در فصول مختلفه که باعث مشقت زیادی است صرف نظر نمایند و به ساختن خانه پرداختند و به تدریج ده و قصبه و شهر را تشکیل داده و بر اثر احتیاجات روزافزون زندگانی، موفق به اختراعات زیادی از حیث لباس و مسکن و رفع حوایج اجتماعی گردیده تا آنکه تدریجاً بر اثر ترقی و تکامل افکار به مرحله کنونی رسیده است.

تمام این تبدلات و پیشرفتها بر اثر این است که بشر بالطبع، اجتماعی و از تنها بودن گریزان است و به همین جهت ترقی و تکامل هر فرد نیز به واسطه پیوستگی به اجتماع برقرار می‌شود و هرچه جنبه اجتماع بیشتر رعایت شود به ترقی منظور، بهتر نائل می‌گردد و حتی بسیاری از صفات انسانی که در علم اخلاق مورد بحث و ذم یا مدح واقع شده صفات اجتماعی است و مربوط به فرد نیست؛ مثلاً عاطفه و اقسام آن که مرتبه کامل احساس است و هم چنین حس نفرت و کینه و حسد و



مانند آنها از صفاتی است که مربوط به یک شخص نیست؛ پس بیشتر فصول اخلاق بستگی به اجتماع دارد و همان طور که طبع اجتماعی بشر باعث بروز اختراعات و اکتشافات شده و پیدایش بسیاری از علوم را نیز آن باعث گردیده به طوری که یکی از علوم مهمه که شالوده آن به توسط افلاطون و ارسطو ریخته شده علم الاجتماع است که در قوانین اجتماعی بشر و حالات اجتماع و روابط افراد و جامعه‌ها نسبت به یکدیگر گفتگو می‌کند و عبدالرحمن بن خلدون مغربی که از دانشمندان بزرگ اسلامی است نخستین دانشمندی است که در این علم به تصنیف پرداخته و مقدمه ابن خلدون در این علم در عالم دانش معروف و مورد ستایش همه دانشمندان است. اسپنسر<sup>۱</sup> دانشمند انگلیسی نیز یکی از علمای معروف این علم است حتی بعضی به طوری در اهمیت اجتماع غلو نموده‌اند که به جبر اجتماعی قائل شده و به طور کلی اراده فرد و عمل او را مقهور و تحت الشعاع اراده جامعه قرار داده و تمام علوم و هنرهای زیبا و اختراعات را که توسط افراد پیدا شده بر اثر اجتماع می‌دانند.

پس اساس تکامل و ترقی فکری و تمدن بشری و پایه اخلاق و علوم، بر اجتماع است و وظیفه هر فردی آن است که مصالح اجتماعی را بر مصلحت شخصی فردی ترجیح داده و در صورت لزوم مصلحت فردی را فدای مصلحت اجتماعی کند؛ زیرا جامعه یک شخصیت نوعی دارد و درحقیقت دارای روح است. باید هر یک از افراد جامعه که حکم اعضای یک بدن را دارند در صدد تقویت آن برآیند و لطمه به روح اجتماعی نزنند. شیخ سعدی، دانشمند اجتماعی، فرموده:

---

1. Spencer

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند  
 چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار  
 چون افراد خود را به حفظ مصالح اجتماع موظف دانسته و وجدان  
 اجتماعی در آنها ایجاد شد و هر فردی خود را به این امر عادت داد در  
 نظر او بین صلاح فرد و جامعه بینونت نمانده و صلاح فرد نزد او همان  
 صلاح جامعه خواهد بود. دانشمندان روان‌شناسی و علم‌الاجتماع  
 معتقدند که کمال حقیقی موقعی پیدا می‌شود که وجهه فردی و اجتماعی  
 اختلاف نداشته باشد و عالم وقتی کامل و بالغ است که این دو وجهه با  
 هم متفق شوند. دکتر ژید<sup>۱</sup> دانشمند فرانسوی می‌گوید: روزی خواهد  
 رسید که وجهه فردی و اجتماعی از اختلاف و تباین رهایی یافته و با هم  
 متحد گردند، تمام عالم و صاحبان مذاهب نیز ظهور همین امر را انتظار  
 دارند و بلکه این انتظار از ضروریات مذاهب آنهاست و در دیانت اسلام  
 به نام ظهور مهدی موعود که طبق مذهب شیعه فرزند بلافصل حضرت  
 امام حسن عسکری و دوازدهمین جانشین پیغمبر خاتم است ذکر  
 می‌کنند و انتظار دارند که روزی ظهور کند و عالم را از تباین و تفرقه و  
 جنگ رهایی داده و صلح و اتحاد را برقرار سازد و تشکیل مدینه فاضله  
 نیز که از مصطلحات حکماء است همین موضوع را نظر دارد.

صاحبان ادیان حقه نیز در هر زمان به اجتماع اهمیت داده و قوانین  
 مهم اجتماعی برای پیروان آورده‌اند. هر یک از ادیان دارای دو جنبه  
 مادی و معنوی، جسمانی و روحانی بوده و در هر یک از این دو جنبه  
 وجهه فردی و اجتماعی در نظر گرفته شده و با آنکه امور روحانی

1. Gide (Andre)

مربوط به فرد و عبارت از ارتباط شخص با خالق خود می‌باشد مع‌ذلک در بعضی ادیان و جهه اجتماعی نیز در آن منظور گردیده و بسیاری از عبادات به اجتماع انجام می‌گیرد. نهایت امر آنکه بعضی ادیان مانند دیانت حضرت مسیح (ع) به واسطه توغل در روحانیت و اعراض از دنیا توجه کامل به امر اجتماع ننموده و دوری از مردم نادان و کسانی که انسان را از یاد خدا و آخرت باز می‌دارند دستور داده؛ ولی منظور حضرت مسیح (ع) نه اضمحلال جامعه و اهمیت ندادن بدان بوده؛ بلکه منظور آن حضرت این بوده که باید افراد جامعه دارای اخلاق کامل و روح اتحاد و یگانگی و اهمیت ندادن به مادیات و توجه و بستگی به مقام غیب باشند و آن جامعه که دارای این صفات نباشد و مادیات و اخلاق رذیله در میان آنها حکم فرما باشد برای افرادی که جویای کمال و اتصال به پدر آسمانی می‌باشند مضرّ و باید از آن دوری کنند تا دامن پاکشان به پلیدی‌های آن جامعه آلوده نگردد؛ ولی دیانت موسی و زردشت دو آیین اجتماعی می‌باشند و مخصوصاً آیین زردشتی دستورات جامع و کاملی برای جامعه داده و امور خیریه و کارهایی را که نفع آن به دیگران هم می‌رسد دستور داده و ستوده بلکه جزء عبادات قرار داده است. مهم‌ترین دینی که این جنبه را به نحو اتمّ و اکمل رعایت نموده دیانت باعظمت اسلام است که در تمام مراتب و حتی عبادات رعایت اجتماع را نموده و بلکه فضایل معنوی و اجر اخروی نیز بر آن مترتب کرده است. بهترین عبادات اسلام، نماز می‌باشد که درباره آن

رسیده است: الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَسَاوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَسَاوَاهَا<sup>۱</sup>. و منظور اصلی در عبادت اظهار عجز و بندگی و خاکساری نسبت به مقام الوهیت است و این امر قائم به شخص است و ظاهراً ارتباطی با امر اجتماع ندارد؛ ولی شارع مقدس اسلام در این عبادت نیز جنبه اجتماع را رعایت نموده و دستور داده که نمازهای واجب شبانه‌روزی را نیز حتی الامکان به جماعت بخوانند. در نماز جمعه و عیدین شرط اصلی آن اجتماع است و تنها خواندن صحیح نیست و عمل کردن به این دستور سبب می‌شود که روزی چند بار مسلمین و مؤمنین مجتمع شده و یکدیگر را ملاقات نمایند. منظور اصلی نیز آن است که بین افراد ارتباط برقرار شده و از گرفتاریهای یکدیگر آگاه گردیده و در کمک کردن و چاره نمودن بکوشند و روح اتحاد و برابری و برادری در میان آنها پیدا شود و مسائل اجتماعی نیز حل گردد و به ترقیات مادی و تکامل اجتماعی که منظور است نائل شوند.

کارهای عام‌المنفعه را که برای افراد جامعه مفید است جزء عبادات قرار داده و محبت و خدمت به هم‌نوعان را به همه مسلمین دستور داده شیخ سعدی در این باب فرماید:

عبادت به جز خدمت خلق نیست      به تسبیح و سجاده و دلق نیست  
اهمیت دادن به اجتماعات نیز برای بیدار شدن حس کمک به  
هم‌نوع است.

اسلام هم برای فرد شخصیت قائل شده و منافع او را محفوظ داشته

۱. نماز ستون دین است اگر قبول شود، بقیه [عبادات] قبول می‌گردد و اگر رد شود، بقیه [عبادات] نیز رد می‌شود.

و هم به جامعه اهمیت داده و در موقع تصادم منافع حفظ مصالح جامعه را مقدم شمرده و هر فردی را موظف دانسته که مصالح خود را فدای مصالح جامعه کند و بزرگان اسلام نیز عملاً همین موضوع را دستور داده و مصالح شخصی را فدای مصالح جامعه نمودند و بلکه برای حفظ شئون اجتماعی اسلام و شعائر مقدسه آن از جان خود نیز دریغ نداشتند، چنانکه بزرگترین سرباز فداکار اسلام حسین بن علی (ع) نمونه کامل این دستور است ولی افسوس که جامعه امروزی اسلامی ما همان طور که به تمام مقدسات اسلامی پشت پا زده ایم و بدانها اهمیت نمی دهیم، به حفظ شئون اجتماعی نیز بی اهمیت شده و رشته ها و تاروپود آن را از هم گسیخته و اتحاد و یگانگی و محبت به یکدیگر را که علت اساسی ترقی اسلام و مسلمین بود دور انداخته و به جای آن کینه و نفاق را در میان خود منتشر ساخته ایم. مسلمین دوره اول مصداق این چند شعر بودند:

بوالعجب طوری است طور عاشقان      جمله با هم دوست تر از یکدیگر  
در فراق یکدیگر اشکند و آه      در مذاق همدگر شیر و شکر

ولی مسلمین امروزه برعکس مصداق این اشعار می باشند:

همه متحد با هم اندر نفاق      به بدخویی اندر جهان جمله طاق  
همه گرگ مانا، همه میش پوست      همه دشمنی کرده در کار دوست  
همه سر فرو برده در جیب هم      هنرمند گردیده در عیب هم

تمام بدبختی هایی که از قرن دوم اسلام تا کنون نصیب جامعه مسلمین گردیده و ما را به این روز سیاه نشانیده بر اثر این است که ما از اجتماعات خود دست کشیده و در نتیجه منظور اصلی را که عبارت از اتحاد و یگانگی و اعانت یکدیگر باشد از دست داده ایم و اثر بروز

اختلاف و تفرقه کلمه بین مسلمین تا این زمان امتداد پیدا کرده و نتایج سوء آن که عبارت از انحطاط جامعه و بدی اخلاق اجتماعی و دورماندن از دانش و هنر و فقدان کمالات روحی و معنوی و ارتجاع به رذایل دارا شدن صفات مردم عصر جاهلیت باشد، امروزه به نحو اکمل در ما ظاهر گردیده و ما باید بر دردهای جامعه اسلامی گریه نموده و پیش از آنکه کار از چاره بگذرد و محکوم به فنا و زوال شویم چاره جویی نماییم و در پی درمان و درد خود باشیم. چاره آن همان است که پیغمبر اکرم (ص) دستور داده که عبارت از چنگ زدن به دامان عترت و قرآن و اطاعت دستورات اسلام می باشد. مهم ترین دستور عترت و قرآن آن است که اتحاد و اتفاق را حفظ نموده و هر یک از افراد، خود را موظف بداند که شق عصای مسلمین نکند، چنانکه در سوره آل عمران آیه ۱۰۳ می فرماید: *وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا*؛ یعنی، به ریسمان محکم خدایی چنگ زنید و پراکنده نشوید. یعنی در توسل به احکام الهی متحد باشید و همه در این امر همدست شوید و خدا و اولیای او و قرآن را پیشوای خود قرار دهید و اتحاد کلمه داشته باشید تا بر اثر اتحاد به ترقیات مادی و معنوی نائل گردید. مطابق حدیث شریف: *الاسلام یُعَلو و لا یُعَلی علیه*؛ دیانت اسلام همواره مافوق سایر ادیان است.

مسلمین نیز مادامی که به احکام اسلام متشبث شوند و بدانها عمل نمایند بر سایر ملل تفوق داشته و زیر دست نخواهند شد؛ ولی امروزه که ما این قدر خوار و زبون می باشیم و مقام اولی خود را که در قرون اولیه اسلام داشتیم از دست دادیم برای این است که احکام اسلام را پشت پا

۱. اسلام برتری می یابد و چیزی بر آن برتری نمی یابد.

انداخته و بدانها عمل نمی‌کنیم؛ بلکه تا بتوانیم مخالفت می‌کنیم.  
اسلام به ذات خود ندارد عیبی

هر عیب که هست در مسلمانی ماست

و چون شیعه که ادعای پیروی علی (ع) و فرزندان او را می‌کند درحقیقت باید خلاصه و زبده افراد مسلمین باشد تا مصداق: خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا واقع شود؛ پس به پیروی و اطاعت احکام شرع و حفظ اجتماعات و ایجاد اتحاد بین افراد سزاوارتر است و باید پیروان علی (ع) بکوشند که مقدّسات مذهبی و شعائر دینی را بیش از دیگران رعایت کنند.

در میان شیعه نیز ما سلسله فقرا و صوفیه بیشتر از دیگران ادعای نزدیکی و بستگی به بزرگان دین داریم و معتقدیم که حقیقت تشیع نزد ماست و صفوه و خلاصه و زبده همه مسلمین می‌باشیم و دارای ارتباط معنوی و قلبی به پیشوایان دین هستیم؛ پس باید عملاً نیز این ادعای خود را اثبات کنیم و قدم بر قدم بزرگان خود، راه پیماییم تا به مقصد برسیم. ما باید بیشتر از دیگران در اطاعت اوامر بزرگان و حفظ اتحاد و یگانگی بین خود و کمک و خدمت به برادران دینی و مراقبت در اجتماعات مذهبی بکوشیم و بدانیم که ما گوهر گرانبهای بزرگی در دست داریم و مبادا که بر اثر بی‌اعتنایی و پشت پا زدن به احکام و وظایف مذهبی، آن را از دست بدهیم و در دنیا و آخرت زیانکار باشیم. رفتار ما باید سرمشق باشد که مورد تمجید و ستایش بیگانگان باشیم نه آنکه بر اثر اعمال ناشایست موجب بدنامی بزرگان خود شویم و آبروی فقر را از بین برده بدنام‌کننده نکونامی چند باشیم.

اجتماعات مذهبی ما فقط برای یاد خداوند و تذکر و توسل به بزرگان دین و روانهای پاک آن بزرگواران است و اغراض دنیوی و امور مادی در بین نیست و بلکه بزرگان ما منع فرموده‌اند که در اجتماعات مذهبی که باید فقط برای یاد خدا باشد از امور دنیوی سخن به میان آید و وقت گرانبهای اجتماعی ما صرف اغراض مادی شود؛ البتّه از کار دنیا و اجتماعات دنیوی ممانعت نشده و بلکه کسبی را که به یاد خدا و از جنبه اطاعت امر باشد ممدوح، بلکه واجب شمرده‌اند؛ ولی فرموده‌اند: مجالسی را که مخصوص یاد خدا و توسل است و حلقه ذکر نامیده می‌شود نباید به غیر آن آلوده کرد چون خداوند اغنی الشکاء است و عبادتی را که شائبه غرض مادی در آن باشد رد می‌کند و مجالسی هم که به اغراض مادی مشوب باشد اجر نخواهد داشت.

بزرگان و پیشوایان ما بعد از قضیه عاشورا برای اینکه وسیله اجتماع مذهبی در میان ما موجود باشد فاجعه شهادت حسین (ع) را که بزرگترین وقایع جانسوز عالم است متذکر گردیده و به پیروان و مؤمنین دستور می‌دادند که از تذکار مصائب حسین (ع) غفلت نورزند و دور هم بنشینند و به یاد ظلمی که نسبت به او شده، بوده باشند و در این دستور، هم منظور سیاسی و هم اجتماعی و هم دینی مندرج بوده؛ زیرا منظور این بوده که اولاً: این قضیه که شکست ظاهری شیعه است از انظار محو نشده و در صدد انتقام از دشمنان حق و حقیقت که در حقیقت احفاد و باقی مانده بنی امیه‌اند بوده و خود را در مقام علم و عمل برای ظهور کلی که روز فرج و گشایش شیعیان است مهیا نمایند و ثانیاً: بر اثر اجتماع، بین افراد ایجاد دوستی و محبت شده و مشکلات اجتماعی خود را رفع



کنند و ثالثاً: متذکر شوند که بزرگان و پیشوایان آنها در راه دین از جان خود دریغ نکردند؛ آنها اگر هم حقیقتاً شیعه و تابع هستند از جان و مال مضایقه ننموده و مصداق: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ**<sup>۱</sup> واقع شوند. این امر که به این سه منظور دستور داده شد بر اثر غلبه احساسات مذهبی و شدت محبت دینی نسبت به بزرگان به تدریج در میان شیعه رواج یافته و در وفات و تولد همه بزرگان دین اجتماع نموده و به یاد خدا و ذکر مناقب و مصائب آنان مشغول بودند و در روزهای تولد جشن گرفته و در ایام وفات مراسم سوگواری را به جا می‌آوردند. بزرگان عرفا نیز در هر زمان از این سنت سنیه پیروی نموده و در اقامه مراسم عزاداری و گاه هم جشن تولد ائمه هدی جدّ بلیغ می‌نمودند.

از جمله مرحوم مبرور جناب حاج ملاسلطان محمد سلطان علیشاه طاب ثراه که امروز که روز ۲۶ ربیع الاول می‌باشد و امسال با روز دوم عید نوروز سال ۱۳۲۳ خورشیدی تصادف نموده روز شهادت آن بزرگوار است و در این امر جهد وافر مبذول می‌داشت. کسانی که درک زیارتش کرده‌اند همه می‌گویند که جنابش در مجالس سوگواری کثیرالبکاء بوده و بلکه گاهی در امثال روز عاشورا حال انقلاب برایش دست می‌داد و این قضیه مورد اتفاق است و منکری ندارد؛ پس در این روز که با روز شهادت آن جناب مطابقت می‌کند سزاوار است که ما نیز به یاد آن بزرگوار مجتمع شده و برای فقدان این نابغه عالم عرفان که موجب افتخار سلسله فقرات سوگواری نماییم و البته همان‌طور که

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱: خداوند جان و مال مؤمنان را در ازاء بهشت از آنان خریده است.

مشروحاً بیان نمودیم باید منظور را متوجه باشیم و پی به معنی ببریم و حال توسل و تذکر را زیاد کنیم و در این روز بزرگ درخواست فیض از منبع فیض کنیم و هرچند نعمت به این بزرگی از دستمان رفته و قدردان نبودیم؛ ولی در عوض قدردان نعمت موجوده بوده و از خداوند بخواهیم که حال شکر را از ما سلب ننموده و نعمت موجوده را ادامه دهد (و هرچند که امروز روز دوم عید نوروز و جشن باستانی ما ایرانیان نیز هست و مطابق بعضی اخبار در سال دهم هجرت در مثل این روز حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به خلافت و وصایت پیغمبر (ص) تعیین شده و عید غدیر مطابق با همین روز است و از این جهت ایام جشن ملی و مذهبی ماست و به همین نظر شاید بعضی گمان برند که سوگواری در این روزها مناسب نیست؛ ولی چون منظور حقیقی از جشن و سوگ دینی و مذهبی همان توسل است، مخالفتی نیست) و به علاوه چون سالکان راه حق که علاوه بر جنبه تکوین و حرکت جوهریّه طبیعتّه از جهت تکلیف نیز همواره در حرکت به سوی کمال و در خلع و لبس می‌باشند، هر حالتی که برای آنها دست دهد و هر مقامی که برای آنها پیدا شود و آنها را به سوی خدا نزدیک گرداند فرح و انبساط معنوی در آنها ایجاد نموده و برای آنها عید می‌شود؛ چنانکه مولوی فرماید:

عنکبوتان مگس قدید کنند عارفان هر دمی دو عید کنند  
و بر اثر این انبساط معنوی است که اشعار طرب‌انگیز می‌سرایند و  
غزلیاتی عاشقانه که دلالت بر خوشی حال آنها دارد می‌گویند و از  
مراتب تجلیات جمال و جلال معشوق واقعی به تعبیرات عاشقانه تلفظ

می‌کنند و از طرفی هر موقعی به خود نگاه کرده و از یاد حق غفلت کنند و هستی خویش را ببینند، معشوق از نظرشان پنهان و حجاب خودی و هستی مانع از مشاهده محبوب می‌شود و به واسطه محجوب شدن از مشاهده جمال محبوب و دوری از او، حال سوگواری و حزن و اندوه برای آنها پیدا می‌شود و این دو حالت را قبض و بسط می‌نامند که برای روندگان راه و مشتاقان آن درگاه در تمام مراحل پیدا می‌شود و در هر دو حال باید حال توسل و التجاء را از دست ندهند و به علاوه هرچند که رحلت بزرگان برای پیروان و بازماندگان که از فیض حضور آن بزرگواران دور شده و از زیارتشان محروم و مهجور گردیده‌اند، نهایت تأثر و تأسف را داشته و سوگواری است؛ ولی برای خود آنها که از زحمات و کدورات دنیا و عالم ماده خلاصی یافته، در عالم قدس که عالم خوشی و راحتی است منزل گزیده‌اند جشن و عید محسوب است؛ چنانکه گفته شده:

او خوش نشست در حرم بارگاه انس

لیکن به غم نشاند دل ما ز حسرتش

و به علاوه همان‌طور که در سال گذشته که روز عید مطابق با روز وفات جناب حاج مآلعلی نورعلیشاه بود متذکر شدیم، از جهت فقدان نعمت وجود بزرگان باید متأثر و سوگوار باشیم؛ ولی از جهت اینکه نعمت دیگری جایگزین گردیده و در مراتب روحی و معنوی از او استفاضه می‌کنیم باید سپاسگزار باشیم؛ پس جشن و سوگ با هم منافات ندارد و منظور از هر دو یکی است و اینها بهانه برای توسل و التجاء است؛ چنانکه عرفا در کعبه و بتخانه جلوه محبوب را می‌بینند.

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

و امروز که از دو جهت وسیله اجتماع موجود است و با روز دوم سال، تصادف نموده برای میمنت و مبارکی، مجلس خود را به یاد بزرگان زینت داده و از روان پاک این بزرگوار که ناظر بدین مجمع می باشد استمداد نموده رفع گرفتاریهای صوری و معنوی و اصلاح مشکلات ظاهری و باطنی خود را خواستاریم.

آن بزرگوار برای جامعه شیعه بخصوص سلسله فقرا، زحمات زیاد کشیده و نامش در تاریخ، از نوابغ گناباد، بلکه ایران و جامعه شیعه ثبت شده و خواهد شد؛ ولی افسوس که ما مردم قدردان بزرگان خود نبوده و در موقعی که دستمان از دامان آنان کوتاه شده به خود آمده و برگزیده افسوس می خوریم؛ ولی افسوس، که این افسوس مؤثر نیست؛ چنانکه مولوی فرماید:

گهی خوشدل شوی از من که میرم

چرا مرده پرست و خصم جانیم

کنون پندار مردم آشتی کن

که در تسلیم، ما چون مردگانیم

اهل کوفه تا حسین (ع) زنده بود شمشیر به روی او کشیده و دست خود را به خون مقدس آن خون خدا آلوده کردند؛ ولی وقتی کار از کار گذشت و چشمه های خون در کربلا جاری شد پشیمان شده و افسوس خورده و خون از چشمان جاری نمودند. این بزرگوار نیز تا زنده بود اهالی گناباد قدردان وجود او نبوده و مورد دشمنی زیاد واقع شده و

بالاخره کمر قتل او را بستند تا آنکه اشقیاء شقاوت را به نهایت رسانیده و هنگام سحر که بهار عاشقان و گاه نغمه سرایی آنان می باشد این عاشق دل داده و این غریق دریای احدیت را که صدمه او به موری نرسیده و در رفتار و اخلاق سرآمد و مورد تحسین دوست و دشمن بود به درجه رفیعه شهادت رسانیده و جسد مقدس او را که مهبط آن روح ملکوتی صفات بود در آب انداختند.

ما این مصیبت عظمی را به جامعه تشیع و تصوف تسلیت عرض نموده و روان پاک آن بزرگوار و سایر بزرگان دین را در درگاه خداوند شفیع خود قرار داده و در خاتمه به خواندن سوره فاتحه از آن بزرگوار یاد می کنیم.

## مقاله چهارم

هو

۱۲۱

مقاله‌ای است که به قلم جناب آقای حاج سلطان‌حسین تابنده (رضاعلیشاه) ارواحنا فداه در مجله المسلم مصر به چاپ رسیده است:

ماالتصوّف  
قد ذکر للتصوّف تعریفات مختلفة من العلماء  
والفلاسفة ترجع كلها الى معنى واحد وحقیقة واحدة.

عبارت‌نا شتی و حسنک واحد و کّل الی ذاک الجمال یشیر  
لأنّ التصوّف عبارة عن سلوك النفس الانسانية لطلب الحقيقة والوصول  
اليها و بعبارة اخرى ارتباط القلب مع الله و تفویض الامور اليه.

و قد ورد من فلاسفة الاروب ايضاً عبارات متفاوتة في تعريفها،  
منها قول كانت<sup>۱</sup> الفيلسوف الالمانى فأنه يعتقد انّ التصوّف عبارة عن  
شهود الحق في جميع الموجودات فأنه يطلق كلمة تئوزوفيا على مذهب  
من يقول انه مشاهدة الحق في جميع المخلوقات لكن هذا تعريف

---

1. Kant

لدرجة العالية من التصوّف و الغاية القصوى منه فقط، فإن غاية التصوّف استكمال النفس حتّى تبلغ الى درجة الشهود وترتقى فيها بحيث لا تشاهد في العالم شيئاً الا و رأى الله فيه او قبله او بعده بل ترى جميع الموجودات اظلالاً و افياء للوجود البحت البسيط الحق تعالى شأنه و تصير مترنماً بشرائره وجوده ان لا موجود الا الله و لا هو الا هو.

وجه التسمية و قد قيل في وجه التسمية به اقوال كثيرة فقال

بعض انه مشتق من الصوف لانّ بعض المتصوّفة

في القرون الاولى قد لبسوا الصوف لخشونته لا تعاب البدن و ارتياض النفس و لكونه دليلاً على عدم العلاقة بالماديات و هو كان اخص و انزل الالبسة و اكثر فلاسفة الغرب و مستشرقين منهم ادوار براون<sup>١</sup> الانجليزى ارتضوا هذا القول و يؤيده الاشعار الدالة على ذلك كما انّ كلمة «خرقه پوش و پشمينه پوش» المذكورتان في الفارسية تدلان عليه.

و قال جمع انه مشتق من الصفا كما قال الشاعر:

تنازع الناس في الصوفى و اختلفوا فيه فظنوه مشتقا من الصوف و لست امنح هذا الاسم غير فتى صافى و صوفى حتى سمى الصوفى و هؤلاء يقولون كلمة الصوفى منقولة من الفعل الى الاسم و هو في الاصل مجهول من المفاعلة و التصوّف صار مشتقاً منه و العارف الشهير الايرانى باباطاهر العريان رحمة الله عليه ايضا قال به في كلماته القصار بالعربية.

و اعتقد بعض اخر انه مشتق من الصُّقّه لانّ هذا المذهب ظهر اولاً من اصحاب الصفة و هم جمع من صحابة الرسول (ص) كانوا زاهداً و

سكنوا فى صفة المسجد و لم تكن لهم علائق دنيوية والصوفى على هذا كان فى الاصل صفتياً بضم الصاد و تشديد الفاء و منسوباً الى الصفه فصار لكثرة الاستعمال صوفياً و انقلب الفاء الاول واواً. و قال عدة اخرى من الصوفانية و هى نبت رقيق قصير او هى البقل و لما كان بعض الصوفية يقنعون من الدنيا بنبات البر اطلق عليهم هذه الكلمة.

و عند بعض هو مشتق من صوفة القفا و هى الشعر النابت خلف الرأس يكون ليناً ناعماً و لما كان خلق الصوفية فى اللين مثل هذا الشعر سموا به.

و قال القشيري فى الرسالة القشيرية انه من الصفو مأخوذاً من حديث ابى جحيفة عن الرسول (ص) انه قال ذهب صفو الدنيا و بقى الكدر فالموت اليوم تحفة لكل مسلم. و الصفو زبدة الشىء.

و قال العارف الشيروانى رحمة الله عليه فى كتاب كشف المعارف انه مأخوذ من صفو المال اى المنتخب و المصقى منها لان هذه الطائفة بعد النبى و اوصيائه صفوة الخلق و لذا سموا به.

واعتقد بعض انه معرب سوفيست الكلمة اليونانية بمعنى العالم النحرير و ذلك انما دخل فى اللغة العربية كما ان كلمة فيلسوف معربة فيلوزوف اى محب العلم و لفظ التصوف ايضاً شبيه بكلمة تئوزوفى اى العلم بالله و انا اظن ان هذا القول اقرب الى القبول والصحة.

**ظهور التصوف** و قد اختلف ايضاً فى مبدأ التصوف و انه فى اى قوم ظهر ابتداء فقال جمع ان اول قوم ظهر فيهم عقائد التصوف الهنود لانهم كانوا راغبين بالزهد و ترك الدنيا والانصراف عن الماديات و لا سيما مذهب البوذائيين والتصوف ايضاً



يرشد الى ذلك و يؤيد ذلك مشابهة بعض اصطلاحات البودائيين والصوفية كما ان اصطلاح نيروانا و هو الفناء الذي كان المقصد الحقيقي في السلوك عند بودايشبه ما اصطلحه العرفاء الصوفيه في الاسلام و هو الفناء المنقسم الى المحو والطمس والمحق اى الفناء فى الافعال والصفات والذات.

و قال بعض اخر ان التصوف مأخوذ من تعاليم زردشت الرسول والحكيم الايراني الذي امر بمحبة جميع الموجودات والاحسان اليهم لان الموجودات كلهم منسوبة الى يزدان و مخلوق له و محبته مستلزمة لمحبة كل ما نسب اليه و اساس التصوف ايضا المحبة و اما الامور الاخر فهي تابعة لازمة لها او من عوارضها.

و اعتقد جمع انه المستفيد من فلسفة الاشراق التي هي منسوبة الى افلاطون لانه كما قال افلاطون طريق الوصول الى العوالم المجردة والانوار الاسفهبديية و معرفة الحق هو العشق والاشراق كذلك اكابر الصوفية يقولون به و يعبرون عنه بالجذبة كما قيل جذبة من جذبات الحق خير من عبادة ستين سنة.

و ذكر بعض ان مأخذ التصوف هو تعاليم الافلاطونيين الحديثة و مكتب فلوطين الرومي<sup>١</sup> و هو اول من اظهر عقائد التصوف والعرفان و تفوه به فان تعليمات افلاطون انما كان ممزوجاً بالبرهان والاشراق و اساسه فلسفة بقراط و لكن فلسفة فلوطين كانت اشراقاً محضاً و كانت ممزوجة من فلسفة افلاطون والمذاهب الفلسفية الشرقية الايرانية و الهندية و لاهوت المسيح(ع) و مجموع تلك صار منشأ لظهور التصوف

و قال المستشرق فن كرومر الالمانى<sup>١</sup> ان قسم التحقيق والبحث من التصوّف كان مأخوذاً من فلسفة اليونانيين و قسم الاشراف والمكاشفة منه مأخوذ من مذاهب الهنود و لا سيّما الفلسفة المعروفة ودانتا.

و لكن التحقيق عندى أنّه كما لم يعلم الى الآن مبدأ صحيح زمانى او مكانى لظهور الدين والفلسفة و كانتا ملازمتين لظهور الانسان لأنّ البشر مازال مفطوراً على الخضوع والتعظيم بالنسبة الى خالقه و على التفكير والخوض فى كيفية وجوده و وجود العالم و ساير الموجودات كذلك روح التصوّف ايضاً كان ملازماً فطرياً لروح الانسان و طبيعته، لأنّ التصوّف عندنا هو حقيقة الدين لكونه روح الاستكمال و طلب الرقى و هو لازال بصدد استكمال النفس والتقرب الى الخالق و كلّ من التاريخ والعقل والاستقراء حاكم بانّ البشر ما كان منفكاً من العقائد الدينية ابدأً حتى الاقوام الوحشية و افراد البشر قبل التاريخ كانوا ذوى العقائد و القوانين الدينية. قصارى الامر أنّ مذهب التوحيد كان مخصوصاً بعدة من الافراد والقبائل و ذلك ايضاً مثل ساير الازمنة.

و على هذا لا يلزم فى التصوّف ايضاً ان ياخذه قوم اخر بل كلّهم اخذوا من منبع واحد و هو الالهام الروحى فى الداخل و فى العالم الصغير والانبيا و خلفائهم الذين كانوا هداة الى الله فى العالم الكبير.

واختلف ايضاً فى مبدأ استعمال هذه الكلمة،  
ظهور كلمة  
فقال جمع أنّه كان شائعاً فى صدر الاسلام من  
الصوفى  
النسبى (ص) حتى أنّه روى المولوى البلخى  
الخراسانى عليه الرحمة فى المثنوى عن النبى (ص) انه قال: «من اراد ان

يجلس مع الله فليجلس مع اهل التصوّف.» و روى ابن ابى جمهور اللحساوى العالم العارف الشيعى عن امير المؤمنين على بن ابيطالب (ع) انه قال: «التصوف اربعة احرف تاء و صاد و واو و فاء، التاء ترك و توبة و تقى، والصاد صبر و صدق و صفاء، و الواو ورد و ودّ و وفا، و الفاء فرد و فقر و فنا» و قد ذكر فى كتاب اللمع فى التصوف تأليف عبدالله بن على السراج الطوسى، ما هذا مضمونه و خلاصته «من قال انّ هذا اللفظ من محدثات اهل البغداد فقد اخطأ لانه كان مستعملا فى زمن الحسن البصرى ايضاً لما نقل عنه انه قال «رأيت صوفيا عند الطواف» و ايضا مذكور فى هذا الكتاب انه نقل فى كتاب كان فيه ذكر اخبار مكّة عن محمّد بن اسحق بن يسار و غيره «انه ربما كان قبل الاسلام لم يجيبىء احد لطواف الكعبة الا صوفى من البلاد البعيدة كان يزور الحرم و يطوف ثم يرجع» و فى كتاب قابوسنامه تأليف عنصر المعالى ابن شرف المعالى ابن شمس المعالى «ان اول من اطلق عليه لفظ الصوفى عزيز النبى».

و قال جمع من المحقّقين ان هذا اللفظ اشتهر فى اواسط القرن الثانى من الهجرة و اول من اشتهر به ابو هاشم الكوفى المتوفى فى سنة مائة و خمس و خمسين فى سوريا، و ذكر المولى عبدالرحمن الجامى ايضاً فى كتاب نفحات الانس شرحا مبسوطا من القشعرى ثم ذكر «انّ هذا اللفظ اطلق ابتداء على ابى هاشم الكوفى» و قال به ايضا ابن خلدون والشيخ ابوالقاسم القشيرى و مذكور فى ترجمة طبعت بوسيلة لوئى ماسينيون<sup>1</sup> المستشرق المعروف الفرنساوى «و لم يكن السالكون فى الطريق الى الله فى الاعصار السابقة والقرون الاولى يعرفون باسم التصوف و انما

الصوفى لفظ اشتهر فى القرن الثالث و اول من سمى ببغداد بهذا الاسم عبدك الصوفى و هو من كبار المشايخ و قدمائهم و كان قبل بشر بن الحارث الحافى و السرى بن مغلّس السقّطى».

بعض المشهورين قيل اول من تكلم بالتصوّف و اشاعه ابو الفيز ثوبان بن ابراهيم المعروف بذى النون و اول من من المتكلمين بالتصوّف تكلم عنه ببغداد ابو حمزة محمد بن ابراهيم البغدادى و اول من تكلم فى الفناء و مقاماته و احواله ابوسعيد الخراز البغدادى من تلامذة ذى النون ثم شيخ الطائفة ابو القاسم جنيد البغدادى جمع عقائد التصوّف و حرّره، و من تلامذته الشيخ ابوبكر الشبلى اشاعه و تكلم به على سبيل الوعظ فى المنبر، و اما الحسين بن منصور الحلاج فقد ظهر منه بعض الشطحيات و صار سببا لتكفيره حتى افتوا بقتله و صلب ببغداد فى سنة ٣٠٩ من الهجرة و لما كان التفوّه ببعض الشطحيات التى يلزم للسالك الى الله العبور عنها و تركها لكونها مخالفا لظواهر الشرع نهى العرفاء الكاملون عن التفوّه بها، كما صرح بها عبدالله بن على السراج الطوسى فى كتاب اللّمع و محمد بن حسين السلمى النيشابورى فى كتاب الغلطات و الغزالى فى احياء العلوم.

و من الكتب المشهورة فى التصوف فى القرن الخامس من الهجرة الرسالة القشيرية تأليف ابى القاسم عبدالكريم بن هوازن القشيري المتوفى سنة اربعمائة و خمس و ستين.

و اما فى القرن السادس والسابع فنهضة التصوّف و العرفان و شيوعهما كانت فى اوج الكمال و الترقى و ظهر رجال كثير من كبار الصوفية مثل الشيخ الجليل محى الدين العربى الاندلسى و ألف مؤلفات

كثيرة في هذا المذهب صارت اشهر الكتب المدونة في العرفان مثل فصوص الحكم و الفتوحات المكية و تفسير القرآن و انشاء الدوائر و غيرها و تلميذه الشيخ صدرالدين القونوي ايضا كان من كبار الصوفية و ألف كتباً مثل مفتاح غيب الجمع والوجود والنصوص والفكوك والنفحات الالهية ثم الشيخ فخرالدين العراقي صاحب كتاب اللمعات قد حذا حذوه.

اما مولانا جلال الدين البلخي الخراساني فهو من اكبر الصوفية و اشهرهم و جدير بان يفتخر به جميع اهل التصوف في الاسلام و يتلو تلوه الشيخ فريدالدين عطار النيشابوري الذي كان زمانه مقدما على المولوي البلخي الخراساني قد ادرك صحبته في صباوته.

و من المشهورين من الصوفية في الشيعة السيد نعمة الله الكرمانى الماهانى الذى تكون الطريقة النعمة الالهية ام السلاسل فى الشيعة منسوبة اليه و قد بلغ مؤلفاته على ما ذكره صاحب رياض العارفين الى ثلاثمائة مجلد. و كان تولده فى رجب سنة سبعمائة و ثلاثون و على ما نقل عنه سبعمائة واحد و ثلاثون<sup>١</sup> و قد توفى فى رجب سنة ثمانمائة و اربع و ثلاثين.

والصوفية من الشيعة بعد السيد نعمة الله اتبعوا طريقه و سيرته غالبا و مؤلفاتهم على سبك مؤلفاته منهم الحاج محمد جعفر قراگزلو الهمدانى الذى كان من كبار العلماء والعرفاء فى القرن السابق و ألف كتباً بالفارسية منها مراحل السالكين و مرآة الحق، و منهم الحاج زين العابدين الشيروانى و هو ايضا من المتبحرين فى العلوم العقلية والنقلية و قد ساح

١. تاريخ تولده على ما قاله «ذال» منقوط.

سنين كثيرة و صحب الطوائف المختلفة من المسلمين و له مؤلفات،  
 بستان السياحة ورياض السياحة و حدائق السياحة و كشف المعارف قد  
 توفي في سنة الف و مأتين و ثلاث و خمسين، و منهم الحاج مولا سلطان  
 محمّد الجنازى العالم العارف الشهير في هذا القرن الرابع عشر من  
 الهجرة جدى الاعلى الذى قد اشتهر في جامعة التشيع بالدهاء والنبوغ و  
 كان شيخ السجادة في الطريقة النعمة اللّهيّة في عصره، و له تأليفات كثيرة  
 في العلوم الادبية والفلسفية والدينية والعرفان و اشهر مؤلفاته في العرفان  
 التفسير الموسوم بيان السعادة الذى هو تفسير كبير للقرآن المجيد  
 بالعربية جمع فيه رموز العرفان و دقائق الحكمة و نكات الادب و  
 اسرار الاحكام و من مؤلفاته بالفارسية سعادتنامه و ولايتنامه و  
 مجمع السعادة و بشارة المؤمنين و تنبيه النائمين و التوضيح و الايضاح و  
 هما شرحان على الكلمات القصار المنقولة من باباطاهر العريان الاول  
 بالفارسية والثانى بالعربية. و سيرته في التحرير الجمع بين المعقول  
 والمنقول و تطبيق اسرار السلوك على الاحاديث المروية من النبى (ص)  
 و اهل بيته (ع). كان ولادته في جمادى الاولى ١٢٥١ و قتل في السادس  
 والعشرين من شهر ربيع الاول سنة الف و ثلاثمئة و سبع و عشرين.  
 و اشهر تأليف في التصوّف بالفارسي اخيرا الرسالة الموسومة  
 صلاحية الذى الفه الجّد الامجد الحاج ملاعلى نورعليشاه ابن الحاج مولا  
 سلطان محمّد و خليفته، باسم والدى الجليل المولا صالح عليشاه ادام الله  
 بقائه الشريف و قد جمع فيه دقائق اسرار التوحيد و العوالم النزولية و  
 الصعودية و حقيقة الانسان والسلوك الى الله و ذكر فيه اسرار الاحكام

١. مع الاسف قد رحل في التاسع من ربيع الثانى سنة ١٣٨٦ القمريّة.

الشرعية مع التطبيق على رموز السلوك والعرفان، و هو قد تولّد في ربيع الثاني ١٢٨٤ و مات مسموما في الخامس عشر من ربيع الاول سنة الف و ثلاثمائة و سبع و ثلاثين.

التوجه الى الله المقصد الاعلى والمنظور الاسنى للتصوّف توجه الانسان بشرائره الى الله و انسلاخ النفس عمّا سواه و قطع العلاقة قلبا عن الماديات. السالك الى الله يجب ان يعتقد أنّ الله حاضر و ناظر في جميع الامكنة والازمنة و محيط بجميع الاشياء و لا يخلو ذرّة منه «و في كل شىء له آية تدلّ على أنّه واحد و يجتهد في ذلك حتى يصل الى مقام يشاهد هذا المعنى بالبصيرة القلبية و يرى فناء جميع الاشياء حتى ذاته في جنب الله و لا يرى موجود الآ الله و في هذا المقام لا يرى احدا في الدار غيره و لهذا الامر ثلاث مراتب: الاولى التوحيد الافعالى و هو ان لا يرى فعلا في هذا العالم الا بحول الله و قوّته و يقول بلسان حاله لا حول و لا قوة الا بالله، و بعدها التوحيد الصفاتى و هو ان يرى جميع الصفات من الله في مظهر اللطف والقهر و بلسان حاله يقول لاله الا الله ثم يرتقى تدريجا من هذا المقام الى التوحيد الذاتى و هو ان يفنى في جنب ذات الله و يرى جميع الموجودات فانيا غير الله و يقول لا هو الا هو.

و في هذا المقام ظهر عقيدة وحدة الوجود التى وحدة  
نشأت من شهود الفناء التامّ للموجودات و بقاء الوجود  
الوجه الالهى فقط، الذى هو قرّة عين العارفين و  
مقصد السلوك ثم ظهر بعدا بلباس الفلسفة و صار من مباحث الحكمة  
الالهية و صارت الفلاسفة باحثين عنه و استدّلوا عليه بالادلة الفلسفية و

اطلقوا عليه مسألة وحدة الوجود و هو غير ما توهم العوام منه حيث ظنوا ان الاعتقاد به يستلزم الكفر او الشرك، لاستلزامه ان نقول كل موجود هو الله فانه لا يقول به احد فضلا عن العاقل او المؤمن الموحد، بل المقصود ان الوجود الحقيقى و بسيط الحقيقة هو حقيقة جميع الموجودات من حيث الوجود لا من حيث التعينات الشخصية و ليس عكسه، لان وجودهم اثر و ظهور من وجوده و ظل له بل وجود جميع الموجودات كسراب بقية يحسه الظمان ماء لان جميع الموجودات بسيط الحقيقة. والاراء فى كيفية وحدة الوجود مختلفة باختلاف شهود السالكين فان بعضهم قد شاهدوا الصفات اللطيفة و معه الحق و رآه محيطاً بجميع الموجودات و متجلياً فى جميع الاطوار و العوالم و لم ير موجوداً سوى الوجود الحقيقى له تعالى فى الاطوار المختلفة فقال بوحدية الوجود اطوارا. و بعض اخر قد شاهد جبروت الحق و عظمته و جلاله و صفة القهارية و لم ير موجوداً فى جنب جبروته و عظمته بل رأى وجوداتهم كسراب بقية و كظل لذى الظل فقال بوجود الموجودات ظلّيا و بوحدية الوجود افياء.

و ارتقى بعض من هذا المقام و صار مجذوبا بحيث لم ير لغيره وجوداً اصلاً الا بالوهم و الخيال و مثل ما رآه الاحول فقال بان وجود الموجودات انما هو وهم صرف لنا و من خطايا الواهمة كما قيل:  
كل ما فى الكون وهم او خيال او عكوس فى مرايا او ظلال  
و ظهر اقوال اخر ايضا غير هذه باختلاف المكاشفات و المشاهدات  
و بعد ظهور هذه المشاهدات و التفوه به، وقع فى مرحلة التحرير و اخذ  
كل من الفلاسفة الاشراقين واحداً من هذه و جعله قولاً و ظهر السعة فى



الاقوال، لكن ليس الاختلاف في الحقيقة الا باختلاف الكشف و الشهود و كل من هذه العقائد في الواقع صحيح و مطابق لشهود من شاهده بالبصيرة، و الاختلاف انما هو في مرحلة التحرير و البحث كما قال المولوى:

چونکہ بیرنگی اسیر رنگ شد      موسیٰ با موسیٰ در جنگ شد  
چون به بیرنگی رسی، کان داشتی      موسی و فرعون کردند آشتی<sup>۱</sup>

**التصوّف و الاخلاق**  
و لا بدان نعلم انّ التصوّف مستلزم لحفظ الظواهر الشرعية لانّ اللب لا يمكن نموه و بقائه بدون القشر فلان التصوّف ان يعمل بالظواهر و يكون بصدد امثال جميع الاوامر و النواهي، لانّ كلّ من كان اقرب الى الله فهو اولى لاطاعة اوامر الله قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي<sup>۲</sup> و لما كان التصوّف في كلّ مذهب تجلّى بلباس هذا المذهب فلذا كان التصوّف في ديانة المسيح (ع) ملازماً للرهبانية و لكنّ التصوّف في الاسلام يكون مطابقاً لما قرره محمّد رسول الله (ص) بل كان حقيقة حاله، لذا يكون التصوّف الكامل في الاسلام ملازماً للجمع بين الظاهر و الباطن و الشريعة و الطريقة مخالفاً للرهبانية و ترك الدنيا بل يأمر بالاجتماع و الدخول في الجامعة و اعانة افرادها و الكسب. و في الاخلاق ايضاً يتّبع اوامر الرسول و يحذو حذوه. فحسن الخلق في التصوّف الاسلامي غير ما كان عليه صوفية الهند و ايران و ديانة المسيح بل الصوفي الحقيقي مسلم قرآني تابع لاوامر

۱. مثنوى معنوى، دفتر اول، ابیات ۸-۲۴۷۷ (باکمی اختلاف).

۲. سورة آل عمران، آیه ۳۱: بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید.

القرآن طابق النعل بالنعل.

و مراحل النفس الانسانية فى الاخلاق اربع: التخلية و التجلية والتحلية والفناء. التخلية عبارة عن ترك الرذائل و تطهير النفس من الادناس و الارجاس و تخلية القلب عن كل صفة أو خلق يكونان مخالفين للسلوك الى الله. والتجلية عبارة عن تهيئة القلب و تجليته لظهور الكمالات، والتحلية عبارة عن اتّصاف النفس بالكمالات الانسانية والصفات الحميدة النفسانية و ظهور الكمالات فى القلب و تنوره بها، والفناء استهلاك وجود السالك فى نور الاحد والجبروت الاحدية حتى لا يرى احدا غير الله و هو ايضاً ذو ثلاث مراتب: المحو والطمس والمحق. المحو عبارة عن الفناء فى الافعال بحيث يرى السالك جميع الموجودات فعل الحق و آلة لفعله. والطمس الفناء الصفاتى و هو ان يرى صفات الاحدية متجلية فى جميع المراتب و يرى جميع الخصائل مظهراً الصفاته، والمحق عبارة عن الفناء الكلى حتى لا يرى احداً الا الله. و تكليف الاخلاق الفردية والاجتماعية فى كل مرتبة بحسب هذه المرتبة.

للسلوك مراحل مختلفة يعبر عن كل منها بلسان العرفاء بالمقام و لكل مقام تكليف و حكم غير مقام الاخر، والمراد من الاحوال فى اصطلاح الصوفية، المعانى الواردة من الغيب على قلب السالك من غير دخالة ارادته و اختياره. والحالات والمقامات كثيرة بعدد نفوس السلاك و لما كان حكم كل مقام و حال غير حكم المقامات والاحوال الاخر فلازم لكل سالك ان يسترحاله و مقامه من غيره و لا يتفوه بما يشاهده لانه ربما يكون مضراً لحال غيره و لذا ورد فى احاديث اهل البيت من

طريق الشيعة لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لكفره.

الطريقة  
النعمة الالهية

وكل ما قلناه يكون في الطريقة النعمة الالهية  
معمولا و مشايخنا لا زالوا يأمرؤن به و هذه  
الطريقة امّ السلاسل في الشيعة و يتصل مضبوطة  
الى الائمة المعصومين من ولد الرسول (ص) الذين هم اهل بيت الرسالة  
و معدن الوحي والحكمة و اصل التصوف والعرفان.  
و وجه التسمية بهذا الاسم اتصالها الى العارف الشهير السيد نعمة الله  
الولي الماهاني الكرمانى و هو اخذ الخرقه من الشيخ عبدالله اليافعى و  
يتصل مضبوطة الى الجنيد البغدادي و سلسلة اجازة الطريقة بعد السيد  
ايضا مضبوطة الى الآن والذكر المعمول والمأمور به في هذه الطريقة  
الذكر الخفى.

و من مختصات هذه السلسلة ثلاث: الاول التقيد بآداب الشريعة و  
حفظ الظواهر والمراقبة للعمل بالاحكام الدينية لهذا يكون السماع  
عندهم ممنوعة، لانه قد يكون مع الامور المخالفة لظواهر الشرع و لانّ  
الصوفى لازم ان يكون وجده و سماعه فى قلبه و باطنه بحيث لا يحتاج  
الى محرّك خارجى كما قال المولوى عليه الرحمة:  
باده از ما مست شد، نى ما از او      قالب از ما هست شد، نى ما از او<sup>١</sup>  
و ما لم يستكمل الشرع والآداب الشرعية لا يكمل الطريقة و آداب  
القلب.

الثانى التقيد بالكسب لانّ الكاسب حبيب الله والانسان يحتاج  
فى الدنيا و معاشه فيها الى الاكل والشرب واللبس والمسكن و لازم عليه

١. مثنوى معنوى، دفتر اول، بيت ١٨٢١.

الجدّ فی طلبها، و هو اما من طریق الکسب او السرقة او السؤال والثانی والثالث حرامان شرعا و عقلا فبقی الاول. والکسب لا ینافی التوکل لانّ التوکل انقطاع القلب فی طلب الامور من غیرالله والتوجه الیه و هو الشاکلة التي اشار الیها بقوله تعالى: قُلْ كُلُّ یَعْمَلُ عَلٰی شَاکِلَتِهٖ<sup>۱</sup> و اما السعی والعمل فهما من عمل الاعضاء والجوارح و لازم ان يستعملها الانسان و يكون قلبه مع ذلك متوجها الی الله و قال تعالى: لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی<sup>۲</sup> و هذا شامل للسعی فی الامور الدنیویة والاخریة والملة البیضاء الشریعة المحمدیة جامعة للظاهر والباطن والدنیا والاخرة و لا يكون بينهما تناف بل امر بالجمع باشتغال القلب بذكرالله و اشتغال الجوارح بالاعمال الظاهرة الشریعة و فی غیر مواقع العبادة بالامور الدنیویة، و لذا كان مشایخنا جمیعا مشغولین بشغل دنیوی لامرار معاشهم والتوسعة علی عیالهم مع التصدی لامور الارشاد و توجه القلب الی الله.

والثالث عدم التقتید بزئی مخصوص و لباس خاص فانّ اکثر طوائف الصوفیة كانوا بزئی مخصوص و خرقة مخصوصة و اما فی الطريقة النعمة اللهیة فلا یلزم التلبس بلباس خاص لانّ لِبَاسُ التَّقْوٰی ذٰلِكَ خَیْرٌ<sup>۳</sup> و اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیكُمْ<sup>۴</sup> و هذا یمکن فی كل لباس سواء فیہ لباس اهل الحرف او اهل العلم او الجندیّ و اهل الحرب و غیر ذلك.

ولیعلم ان الصوفیة التابعین لهذه الطريقة یقولون بلزوم اجازة اللاحق من السابق فی الامور الدینیة و تلقین الاذکار و ما لم یکن هذه الاجازة لا

۱. سورة اسراء، آیه ۸۴: بگو هرکس به طریقه خویش عمل می کند.

۲. سورة نجم، آیه ۳۹: برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده اند نیست.

۳. سورة اعراف، آیه ۲۶: جامه پرهیزگاری از هر جامه ای بهتر است.

۴. سورة حجرات، آیه ۱۳: هر آینه گرامی ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست.

يجوز التصدي لهذه الامور، و لهذا كانت سلسلة الاجازة من هذا الزمان مضبوطة الى الائمة المعصومين الى زمن النبي (ص) و شيخ السجادة الآن في هذه الطريقة والدى الجليل المولى صالح عليشاه الجنابدى ادام الله بقائه الشريف.

## مقاله پنجم

شرحی است که در روز بیست و هفتم شوال سال ۱۳۷۱ قمری مطابق بیست و نهم تیر سال ۱۳۳۱ شمسی در جشنی که به مناسبت پایان ساختمان گنبد مزار جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه قدس سره و اتمام کاشی کاری آن، در صحن کوثر بیدخت در حضور حضرت آقای صالح علیشاه و جمع کثیری بیان شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

چون امروز به یکی از آمال دیرینه خود که همواره از درگاه حضرت احدیت مسألت می نموده، رسیده ایم؛ با استجازه از محضر مبارک، این بنده شرمنده هم خواست در این جشن مقدس مذهبی شرکت جسته شکر و ستایش خود را به درگاه الهی عرض و اظهار مسرت نماید.

سالهاست آرزو می کردیم این بقعه متبرکه، متناسب با مقام و مرتبه روحانیت صاحب بزرگوار آن تکمیل و مجلل و مزین گردد. اکنون که

بحمدالله با توفیق و تأیید سبحانی و توجّهات ظاهریه و باطنیه آن حضرت و اقدام و همت یک نفر فقیر با صدق و محبت، و در کمال اخلاص و ارادت آقای مصطفی امیر سلیمانی (حاج مشیرالسلطنه) فرزند مرحوم عضدالملک (نایب السلطنه) یک قسمت مهم آن به انجام رسیده، شایسته است مسرور و مشعوف بوده؛ هم روی نیاز به درگاه بی نیاز گذاشته شاگرد و سپاسگزار باشیم و هم برای بانی این امر و کارکنانی که در انجام آن بذل جدیت و تحمّل زحمت نموده‌اند طلب خیر و اجر جزیل نماییم.

اساساً موفقیت و نیل به آرزو موجب وجد و شادمانی است؛ مسافری که برای مقصدی حرکت می‌کند چون به مقصد رسید مشعوف و مسرور می‌باشد؛ استادی که سالها عمر خود را در کنج آزمایشگاه صرف نموده هنگامی که اکتشاف جدید و ابتکار تازه‌ای نمود حال بهجتی به او دست می‌دهد؛ زارعی که مدتها تحمّل سرما و گرما کرده همه نوع زحمت بی‌خوابی و گرسنگی و تشنگی را بر خود هموار نموده چون حاصل دسترنجش به دست آمد شادمان است؛ عالمی که برای حلّ مشکل علمی شب خواب را بر خود حرام کرده به مطالعه می‌پردازد، چون درک مطلب نمود و حل نمود این عبارت را که «کجاست سیبویه و کسایی» بلکه از شدت شغف «این ابناء الملوک» می‌گوید.

دانشجویی که نه ماه شب و روز زحمت کشیده خود را از همه راحتی‌ها و تفریحات محروم ساخته، چون در امتحان موفق گردید از خوشحالی به رقص می‌آید. مکرّر برای خود بنده پیش آمده که در درک مطلب غامضی یا حلّ مسأله مشکلی و امانده و مدتها فکر را مشغول

ساخته حتی خواب را از چشم ربوده همین که حل و مکشوف می شد چنان وجد و شعفی در خاطر ایجاد می گردید که از هیچ امر دیگری این قدر خرسند نمی گردیدم.

عاشقی که پس از مدتها سوز هجران به وصال معشوق نائل گردیده از شدت شوق و شغف سر از پا نمی شناسد.  
چیست از این خوبتر، در همه روزگار

دوست رسد نزد دوست، یار به نزدیک یار  
معروف است مولانا جلال الدین دوانی پس از آنکه کتابی در امتهات و غوامض مسائل حکمت تألیف کرد بسیار خوشنود گردید و حالت عجب و غروری در خود احساس نموده در تخیل آورد که آیا مطالب و قضایای این کتاب را هریک از خلفای سه گانه درمی یافته اند یا نه؟! یقین کرد هیچ یک از آنان درک نمی کرده بلکه مدعی مراتب علمیت هم نبوده اند؛ سپس متوجه علی (ع) شده، دید تمام این مسائل کوچکترین رشحه ای است از رشحات فضل و دانش، و قطره ای است از بحر بی کران بیانات عالیه آن بزرگوار؛ آنگاه حال خضوع و خشوعی در او ایجاد گردید و آن سه خلیفه را با حضرتش مقایسه نموده؛ سپس بی اختیار این رباعی را انشا نمود:

آن چار خلیفه ای که بودندی نغز

بشنو سخنی لطیف و شیرین و ملغز

بادام خلافت ز پی گردش حق

افکند سه پوست تا برون آمد مغز

خلاصه موفقیت و نیل به مقصود و آرزو نشاط آور است.



دیگر از اموری که موجب کمال وجد می‌گردد، انجام وظیفه و اطاعت در انجام امر است؛ خاصه اگر توأم با عشق و علاقه و شوق و محبت باشد. مأموری که از طرف سلطان مأمور اجرای فرمانی می‌شود همین‌که صورت داد کمال سربلندی و مفاخرت را دارد؛ غلامی که امر مولای خود را انجام داد دلشاد است. محصلی که وظایف تحصیلیه خود را به‌جای آورد خوشحال و شکفته است؛ عاشقی که جان خود را در لقای معشوق نثار نمود روح او در عالم ملکوت شاد و خرم است. چه خوش فرموده مرحوم فیض کاشانی علیه الرحمة:

جان در رخت فداکنم و آرزوکنم

ای صد هزار جان‌گرامی فدای تو

خوش آن‌دمی که سوی من آیی ز روی لطف

تو جان ز من طلب کنی و من لقای تو

یابم حیات تازه به هر جان فشانندی

گر صد هزار بار بمیرم برای تو<sup>۱</sup>

از این رو معمول است هرگاه امر خطیر یا وظیفه مهمی انجام شد، جشن می‌گیرند؛ چنانچه در اسلام پس از اجرای دو وظیفه مهم اسلامی جشن و عید قرار داده‌اند: یکی پس از اتمام عمل حج، و دیگری بعد از صوم ماه مبارک رمضان.

در عید اضحی هم حجج بیت‌الله الحرام عید می‌گیرند؛ برای شکرگزاری اینکه موفق شده‌اند این وظیفه مهم اسلامی را انجام دهند و

۱. کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی، تصحیح محمد پیمان، انتشارات سنایی، ۱۳۵۴، صص

هم سائر مسلمین اظهار مسرت و شادمانی می‌کنند که برادران اسلامی ما موفق به اجرای این عبادت و وظیفه مهم شده‌اند. و این امر اشاره است به اینکه تمام مسلمین با یکدیگر اتحاد و یگانگی داشته و مصداق: *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ* بوده؛ در سرور هر یک، دیگران هم مسرور و مدلول المؤمنون کنفس واحده بوده باشند و این نظر در تمام وظایف اسلامی و ایمانی منظور شده است و دلالت دارد بر اینکه مذهب مقدس اسلام تا چه حد اتحاد و اتفاق مسلمین را مورد توجه قرار داده و از نفاق و شقاق نهی فرموده است حتی از مسلمین هم تجاوز کرده عموم موحدین عالم را به اتحاد دعوت نموده که *قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ*.<sup>۲</sup>

در عید فطر هم، همه مسلمانان چه آنان که موفق به صوم بوده و چه آنها که به واسطه عذر شرعی و مسافرت معذور بوده‌اند، جشن و عید می‌گیرند و شکرگزاری و درخواست توفیق طاعت و شمول رحمت می‌نمایند.

البته منظور از انعقاد جشن‌های مذهبی، جشن‌های معمول امروزه نبوده؛ چون روح مقدس صاحب شریعت مطهره و پیشوایان دین از این‌گونه انجمن‌ها منزجر و متنفر است که به نام جشن مذهبی تعطیل کرده و انواع و اقسام مناهی و اعمال و رفتار ناشایسته که به کلی مخالف دستورات الهی و مضرّ به حال اجتماع است مرتکب شوند؛ ویژه این

۱. سوره حجرات، آیه ۱۰: هر آینه مؤمنان برادر یکدیگرند.

۲. سوره آل عمران، آیه ۶۴: بگو ای اهل کتاب بیاید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است و همه حق می‌دانیم، پیروی کنیم و آن کلمه این است که به جز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی را به ربوبیت تعظیم نکنیم.

اوان که وسایل فساد و تمایلات نفسانی از هر جهت بیشتر از سابق مهیا و فراهم است.

چه قدر جای تأثر و تأسف است که مسلمین متوجه وظایف و تکالیف اسلامی خود که مایه سعادت دنیا و آخرت است نبوده، به اموری که در شرع اسلام نهی شده و عقل سلیم هم تصدیق دارد که جز خسران و زیان روح و بدن نتیجه‌ای ندارد مشغول و سرگرم می‌باشند. منظور از انعقاد جشن در اسلام یکی شکرگزاری است به درگاه الهی که به تأیید و توفیق خداوند متعال موفق به انجام وظیفه اسلامی و مذهبی و اطاعت امر الهی شده است که اگر توفیق حضرت باری تعالی شأنه نبود به انجام آن موفق نمی‌گردید؛ چنانچه بعد از هر نماز سجده شکر دستور داده شده است.

دیگر توجه و اقرار به نقص و عیب عمل خود که اگر عبادتی مقرون به این حال نباشد و عمل خود را کامل و بدون نقیصه و مقبول پندارد، عجب و غروری حاصل شود که به کلی عمل را غیر مقبول و مردود و مورث عذاب خواهد کرد و متوجه باشد که تا از خودیت، چیزی در انسان باقی است هر عمل که به جا آورد نفس در آن شرکت می‌نماید و چون خداوند اغنی الشركاء است آن عمل را قبول نفرماید و به شریک واگذارد؛ بنابراین، باید پیوسته از اعمال خود خجل و شرمنده و خائف و ترسان بود؛ چنانچه حق تعالی در بیان صفات مؤمنین فرماید: *وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ*<sup>۱</sup> که با آنکه تمام اوامر و دستورات الهی را رفتار می‌کنند باز خائف و ترسانند و باید همواره از مکر و حيله نفس

۱. سوره مؤمنون، آیه ۶۰: و آنان که آنچه وظیفه بندگی و ایمان است به‌جای آورده و باز دل‌هایشان ترسان است.

درحذر بود و به خدا پناه برد.

گر نماز و روزه می فرمایدت نفس مکار است مگری زایدت<sup>۱</sup>  
 اعادنا الله من شرور أنفسنا. ولی اگر متوجه باشد که به توفیق حضرت  
 حق سبحانه انجام داده و قابل قبول و شایسته مقام باعظمت ربوبیت  
 نیست و نزد نفس خود خجل و شرمنده باشد، شاید همین انکسار و  
 شرمندگی موجب جلب فضل و کرم حق شده عمل ناقص او مقبول افتد.  
 چگونه می توان عملی را شایسته و مقبول دانست در صورتی که  
 محبوب ترین خلق عالم در نزد حق، حضرت رسول اکرم (ص)، عرض  
 می کند: ما عبدناك حقَّ عبادتك؛ اگر آن بزرگوار عمل خود را ناقابل داند  
 عمل دیگران معلوم است چه خواهد بود، که در مقابل عظمت و کبریایی  
 الهی هر عمل بسیار ناقابل و حقیر باشد.

جز خضوع و بندگی و اضطراب اندرین حضرت ندارد اعتبار<sup>۲</sup>  
 در ادعیه مأثوره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار مخصوصاً  
 در دعای عرفه حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحية والثناء و دعای عید  
 فطر حضرت سید سجاد (ع) مکرر این دو نظر بیان شده است: مالی و عملی  
 فی جنب نعمک و احسانک<sup>۳</sup>.

دیگر از علل انعقاد جشن های مذهبی تذکر نام بزرگان و پیشوایان  
 و قدردانی از نعمت و جود آنان و بیان مقامات شامخه و اخلاق عالیه آن  
 بزرگواران است مخصوصاً توسل به فضل و تمسک به ذیل شفاعت

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۷۹.

۲. همان، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۴.

۳. چه قدر و ارزش است برای من و عمل من در قبال نعمتها و نیکی های تو.

ایشان «چنانچه در تمام اعمال باید روحانیت آن بزرگواران را در نظر داشته و واسطه و شفیع قرار داد؛ ویژه متوجه روحانیت راهنمای زمان خود بوده، خود را محتاج و نیازمند فضل و عنایت آن بزرگوار دانست. از این رو در تمام اعمال صلوات بر رسول اکرم (ص) وارد شده حتی در نماز واجب شده است درود و تحیت بر آن بزرگوار و آل اطهارش فرستاده شود.» بلکه او را حاضر دانسته به طور خطاب، سلام به آن حضرت گفته شود «معلوم است آن بزرگواران محتاج درود و تحیت ما نمی باشند؛ چه عین رحمت و فانی در حقیقت؛ لیکن شاید رشحه‌ای از رشحات و رحمت و فضل آنان شامل حال ما گردد و در عین حال متذکر نعمت وجود آن بزرگواران بوده و اظهار قدردانی می شود».

ذکر ایشان ذکر حق است ای پسر

غیر حق از جانشان رفته به در

ذکر حق مطلق و نسیان خویش

جالب رحمت بود ای خوب کیش

در هر حال متوجه روحانیت آنان بوده و از باطن ایشان کمک و مدد و طلب شفاعت کرد؛ اگر یک آن نظر فضل و کرم خودشان را از ما بازدارند در ورطه هلاکت غوطه‌ور خواهیم شد.

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا بِحَمْدِهِ وَآلِهِ وَارْزُقْنَا وَلَا يَتَّهِمُوا شَفَاعَتَهُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ

عَلَيْهِمْ اجمعين.

در این جشن هر دو نظر منظور شده است هم شکرگزاری به درگاه

لهی که وسایل و موجباتی فراهم فرمود که یک قسمت از نقایص این بقعه متبرکه تکمیل گردد و هم نامی از صاحب بزرگوار این بقعه برده شده و از باطن و روحانیت آن حضرت استدعای شفاعت و استرحام نمایم و هم برای بانی این قسمت آقای مصطفی امیر سلیمانی (حاج مشیرالسلطنه) و کارکنانی که با جدیت و تحمل زحمت با عشق و شوق و افری ویژه آقای مهندس ظفر که در تهیه نقشه و سرپرستی آن کمال علاقه را ابراز داشته و آقای مرتضی عبدالرسولی که در نوشتن کتیبه زیبای آن به خط ثلث نهایت ذوق و استعداد خود را به معرض بروز و ظهور رسانیده و آقای سید مصطفی طباطبایی که در طرح نقشه و نصب کاشی‌های معرّق آن استادی و سلیقه و مهارت خود را به کار برده طلب خیر و مغفرت و اجر جزیل نمایم؛ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ.<sup>۱</sup>

\* \* \*

اثر طبع آقای سلطان ابراهیم سلطانی فرزند ارجمند جناب آقای حاج میرزا محمدباقر سلطانی نجل جلیل مرحوم حضرت آقای سلطان‌علیشاه شهید نورالله مرقده که در این جشن قرائت نمودند:

مرغ دل من گشته گرفتار تو عنقا  
 ای مایه سرگشتگی عاشق شیدا  
 در کوی تو سرگشته به دنبال حقیقت  
 غواص صفت غوطه زدم جانب دریا  
 چندان که بجستم به جز از عشق ندیدم  
 در بحر وجود تو نشانی ز نشانها

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۶: چه نیکو است پاداش نیکوکاران.

گویی که سرشت تو ز نور ازلی بود  
 گویی که وجود تو بد آرامش دلها  
 سر تا به قدم جلوه اسرار الهی  
 یا آینه جلوه گه عالم معنا  
 خفاش صفت دشمن خورشید از این رو  
 خورشید وجود تو چو تابید به دنیا  
 خفاش صفت دشمن نادان حقیقت  
 از نور تو شد کور و به قتل تو مهیا  
 آن دست که در دامن محراب عبادت  
 افکند ز پا پیکر آن عالی اعلا  
 گویی که همان دست دگر باره برآمد  
 بر روی تو در صبحگه آن شب یلدا  
 تو رفتی و آرامگهت ای شه خوبان  
 شد خانگه عشق و مزار دل شیدا  
 هر روز در این کعبه عشق از سر شوقی  
 با لطف خدا رونق دیگر شده پیدا  
 امروز تو ای گنبد گردون به چه نازی  
 کاین گنبد زیبا به تفاخر شده برپا  
 از شور محبت شده چون نقش انا الحق  
 وز تابش عشق ازلی گشته مطلقاً  
 در نیمه شب جلوه زمهتاب که گیرد  
 حقاً که سزد با دل دیوانه تماشا

باکوثر و آب و گل و بارقص درختان  
 گو جلوه در اینجا چه کند حوری و طوبا  
 این گرچه کنون سایه فکنده به مزارت  
 روح به جهان سایه فکنده است زبالا  
 فخر است بسی سایه فکندن به مزاری  
 کان جا تویی ای عارف سرمست توانا  
 جا دارد اگر گنبد قبر چو تو شاهی  
 باکبر نظر دوزد برگنبد مینا  
 یک نظره چشم تو و امثال تو ای شاه  
 دارد اثری بیشتر از صد ید بیضا  
 لبهای تو چون نام دل و عشق بگوید  
 بر پیکر بی روح دمد روح چو عیسی  
 امروز تو و اصل تو و مظهرت ای دوست  
 دارند نظر بر زبرگنبد زیبا  
 فرداست که از همت انفاس کریمش  
 گلدسته زیبا بکشد سر به ثریا



## مقاله ششم

مقاله‌ای است که در اختتام آیینہ کاری بقعه متبرکہ سلطانی قرائت شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين محمد بن عبدالله (ص) وآله الطيبين وعلى خليفته وصيه امير المؤمنين علي بن ابي طالب صلوات الله وسلامه عليه.

از موقعی که پرتو اشعه خورشید منور اسلام سرزمین ایران را به نور درخشنده خود منور ساخت، جامعه ایرانی به واسطه هوش و استعداد ذاتی افراد خود در مکتب مقدس اسلام تحت تعالیم صاحب قرآن اشخاص بزرگوار و دانشمندان عالی‌مقدار در هر رشته از علوم تربیت نمود که نام آن بزرگواران در تاریخ روزگار باقی و مایه افتخار و سربلندی ایران است و اگر در تواریخ و تذکره‌ها مراجعه کنیم، در هر رشته به اشخاصی نامی و بزرگانی برمی‌خوریم که نه تنها ایرانیان به آنها مباحث می‌کنند؛ بلکه جزء نوابغ و مشاهیر عالم محسوب می‌گردند و

آثار و کتب آنها مورد استفاده محققین عالم می‌باشد. وجود این دانشمندان و بزرگان ایران موجب افتخار جامعه ایرانی، بلکه مسلمین بوده و ستارگان روشن‌کننده محیط سرزمین ایران می‌باشند؛ که بر اثر وجود این بزرگان بود که سطح فکری ایرانیان نیز فزونی یافت.

نوابغی که در ایران در هر رشته از علوم و معارف و حرف و صنایع به وجود آمدند باعث شهرت و معروفیت ایران در عالم گردیدند. آیا کسی در جهان فلسفه یافت می‌شود که نام ابونصر فارابی و ابوریحان بیرونی و امام فخر رازی و ابوعلی مسکویه و ابوعلی سینا و محمد زکریای رازی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی و خواجه نصیرالدین طوسی و میرداماد و صدرالمتألهین ملامصدرا و حاج ملاهادی سبزواری را نشنیده باشد یا در علوم دینی نام کلینی و ابن بابویه شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ابوالفتوح رازی و شیخ بهاء‌الدین عاملی و شیخ مرتضی انصاری و ملامحسن فیض و مولانا مجلسی و حجت‌الاسلام میرزا حسن شیرازی و امثال آن بزرگواران به گوش او نرسیده باشد یا در عرفان و تصوف نام سلطان ابراهیم ادهم و بایزید بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و باباطاهر عریان و سنایی و شیخ فریدالدین عطار و مولانا جلال‌الدین بلخی و شیخ نجم‌الدین کبری و شیخ صفی‌الدین اردبیلی و شاه سید نعمت الله ولی و شیخ محمود شبستری و نورعلیشاه اول و مظفرعلیشاه و حاج زین‌العابدین شروانی (مست‌علیشاه) و جناب حاج ملامسلطان‌محمد سلطان‌علیشاه، مسموع او نشده باشد یا در سرودن اشعار و ذکر مضامین بدیعه و نکات ادبی و بیان

مواعظ و اخلاق و توضیح معانی و رموز دینی و مذهبی نام دقیقی و فرخی و عسجدی و ناصر خسرو علوی و فردوسی و سنایی و انوری و خاقانی و نظامی و عنصری و منوچهری و ظهیر فاریابی و ختّام و عطار و شیخ مصلح‌الدین سعدی و خواجه حافظ شیرازی را نداند؛ در علوم دیگر هم از قبیل تاریخ و نجوم و ریاضیات نام ابوریحان بیرونی و ابونصر فارابی و بیهقی و ملامظفر گنابادی و حکیم عمر ختّام نیشابوری و طبری را نشنیده باشد؛ این عده که نام برده شد معدودی از بزرگان و دانشمندان بود برای مثال، و الاّ برای ذکر نام همه آنها صفحات متعدده بلکه کتاب ضخیمی لازم است.

ما نسبت به همه بزرگان و دانشمندان فرق مختلفه اسلامیّه از نقطه نظر علم و دانش احترام قائلیم و نام آنان را به تجلیل و تعظیم ذکر می‌کنیم؛ مخصوصاً نسبت به سلسله فقهای عظام رضوان‌الله علیهم که مجازین در روایت و متصدی تبلیغ احکام و وظایف شرعیّه قالیّه هستند و عرفای کرام که مجازین در درایت و تلقین اوراد و اذکار و احکام و وظایف قلبیه می‌باشند احترام و تکریم خاصّی قائلیم و تأسّف داریم که عوام و جهّال به واسطه نادانی و تعصّبات بی‌معنی موجبات تفرقه و جدایی مابین فرق اسلامی را ایجاد نموده‌اند؛ در صورتی که گویندگان شهادتین همگی دارای یک دین و یک کتاب و یک قبله می‌باشند و باید همه آنها متحد و متفق شده و برای اعلاّی دین مقدّس اسلام جان‌فشانی کنند حتّی نسبت به رؤسای مذاهب دیگر هم که پابند به دیانت هستند احترام می‌کنیم و معتقدیم که به موجب آیه شریفه: تَعَالَوْا

إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنِنَا وَبَيْنَكُمْ إِلَّا تَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا<sup>۱</sup>، جبهه واحدی در مقابل دستجاتی که مخالف با اصل دیانت هستند تشکیل دهیم.

با وجود این، در میان مشاهیر و علما و دانشمندان، آنان که علم را با عمل و فضایل اخلاقی توأم نموده و در نفس خود جمع کرده‌اند، البته بر دیگران برتری و شرافت دارند؛ زیرا وقتی وجود بزرگان در جامعه مؤثر خواهد بود که ببینند یک نمونه عملی از علم و فضیلت می‌باشند، اگر عالم آنچه بیان می‌کند با عملش مقرون باشد، البته افراد جامعه تشویق شده و هدایت می‌گردند. پیغمبر اکرم (ص) هر حکمی به او وحی و الهام می‌گردید اول خود آن بزرگوار عمل می‌فرمود و در احادیث نبوی و اخبار معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از عالمی که به علم خود عمل ننماید مذمت بسیار رسیده است و علت عمده آنکه نصایح و مواعظ بسیاری از مبلغین مذهبی در جامعه امروزه مؤثر واقع نمی‌شود و روز به روز بر فساد جامعه افزوده می‌گردد، همانا آن است که غالباً گویندگان خلاف آنچه می‌گویند از آنها ظاهر می‌شود؛ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ<sup>۲</sup>. بنابراین علما و حکما و عرفایی که نمونه‌ای از مکارم اخلاقی مولای متقیان علی بن ابی طالب (ع) در وجود آنان نمایان بود و علم را با عمل، کاملاً توأم نموده و از جمله در امر معیشت و حوایج دنیوی خود را با دست‌رنج خود گذرانده و از ارشاد مردم و دعوت آنان به راه تقوی و امانت و حقانیت هم فارغ نبوده‌اند بر دیگران ترجیح و

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴: بیاوید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است و همه حق می‌دانیم، پیروی کنیم و آن کلمه این است که به جز خدای یکتا را نپرستیم.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷: به زبان چیزهایی می‌گویند که به دل اعتقاد ندارند.

فضیلت دارند و از تعظیم و تکریم نام ایشان و ابقای آثار آنان و تجلیل و احترام مقابر گذشتگان آنها باید فروگذار نکرد. از فیلسوف و حکیم نامی آقامحمد رضا قمشه‌ای سؤال کردند علت آنکه فضلا و طلاب از همه جا برای استفاده از محضر درس حاج مآلهادی به سبزوار می‌روند چیست؟ ولی شاگردان شما عده معدودی هستند در صورتی که شما از هر حیث هم در حکمت و هم در مطالب عرفانی از حاجی داناتر و در تهران مرکز ایران اقامت دارید جواب دادند: مطلب بزرگی از من سؤال کردید علت آن است که حاجی علم را با عمل و فضیلت توأم نموده؛ ولی من هرچه خواستم توأم کنم نتوانستم.

عالم ربّانی و حکیم صمدانی و عارف نامی مرحوم آقای سلطان‌علیشاه شهید طاب‌ثراه از زمرة این علمای روحانی بوده که علم را با عمل و تقوی و فضیلت توأم نموده بود و نمونه‌ای از مجموعه فضایل اخلاقی و زهد و تقوی و پرهیزکاری بوده است. مرحوم آقای شهید جامع کمالات صوری و معنوی و دارای مقام عالی روحانی بوده است و حقیقت معنای الفقر فخری در وجودش تحقق یافته بود و صفت اهل‌اللهی و فقر و درویشی که جز استغنای طبع و اتکای به ذات حق و رفع حوائج باکدیمین و بی‌نیازی از ماسوی الله و آزادی از قیود نفس چیز دیگری نیست؛ در همه اعمال و اخلاقش تجلی نموده بود و در راه هدایت خلق و راهنمایی به سوی حق از هیچ رنج و زحمت خودداری نمی‌فرمود و باید نام این بزرگوار در گنجینه دل‌های دوستان با احترام و تکریم تمام محفوظ بماند. ولی افسوس که در عوض آنکه جامعه، وجود این قبیل مجذوبان جمال حق و سیراب شدگان جام محبت الهی را بزرگترین

نعمت حق دانسته و شکرگزار باشند و از وجودشان استفاضه نمایند به تحریک معاندین بدفطرت به دست عوام نابینا و محروم از حس بشریت به درجه شهادت می‌رسند؛ چنانکه این بزرگوار به دست دشمنان خود که خفاش صفت، منکر آفتاب بودند شربت شهادت نوشید و در این محل که امروز محلّ توجه دل‌های آگاه است، مدفون گردید. کافی نیست که ما فقط اظهار تأسّف از اعمال آنان نموده و به صرف اظهار محبت و ابراز ارادت قناعت ورزیم؛ بلکه باید راهی را که ایشان پیموده‌اند بیماییم و به دستورات آن بزرگوار که عین دستورات قرآن و فرمایشات ائمه اطهار(ع) است رفتار نماییم و اخلاق و رفتار آن حضرت را سرمشق خود سازیم تا بتوانیم جزئی از حقوق ایشان را که در گردن ما دارند ادا نموده و خطاهای گذشتگان را جبران نماییم و روح آن بزرگوار را شاد سازیم و برای آیندگان نمونه‌ای از پیروی حقیقت به یادگار گذاریم. از جمله قدردانی و شکرگزاری ما نسبت به آن بزرگوار آن است که سر تعظیم و تکریم به مقام مقدّس آن حضرت فرود آورده و نگذاریم نام ایشان از اذهان و انظار منتفی گردد و در ابقای آثار آن بزرگوار و طبع و نشر تألیفات و تعمیر و تکمیل و تزئین مقبره ایشان که تذکر عملی است، سعی و کوشش نماییم؛ نه آنکه خدای نخواستہ دچار فراموشی و بی‌توجهی شده و مانند مقبره عارف جلیل شیخ احمد غزالی در قزوین که از اقطاب بزرگوار سلسله عرفا و صاحب تفسیر بحرالموده (تفسیر سوره یوسف) و مقبره عارف بزرگوار آقای حسین علیشاه در کربلای معلی در شرف نابودی و انهدام باشد و اگر توجهی در تعمیر آنها نشود قریباً منهدم خواهد گردید و البته این امر مخالف با آیه شریفه اَلْهِیْکُمْ

التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ<sup>۱</sup> نیست؛ زیرا ما بزرگان دین و اولیاء خدا را زنده می‌دانیم و توجهی که به قبور آنان می‌کنیم بالاصاله و بالذات نیست بلکه از نظر انتسابی است که به وجود مقدس آن بزرگواران دارد.  
بر زمینی که نشان کف پای تو بود

سالها سجدۀ صاحب نظران خواهد بود

أَمْرٌ عَلَى الدِّيَارِ دِيَارِ لَيْلَى      أُقْبِلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ

وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفْنُ قَلْبِي      وَ لَكِنْ حُبٌّ مِّنْ سَكَنِ الدِّيَارِ<sup>۲</sup>

و کسانی هم که زیارت قبور بزرگان می‌کنند باید توجه به این قسمت داشته باشند و زیارت سنگ و گل را بالتبع در نظر گیرند و احترام و شرف بنا و خاک و زمین به واسطه اضافه تشریفیه است که به آن ابدان پاک و به واسطه آن، به ارواح بزرگ آنان دارد.

و البته توجه به آثار این بزرگوار و تجلیل مقام ایشان نشانه قدردانی و سپاسگزاری است؛ هم‌چنین تذکر اخلاق و رفتار و گفتار ایشان سرمشقی است برای ما و ما را به وظایف روحی و جسمی آگاه می‌گرداند و روح ما را به واسطه توجه به روح مقدس آن بزرگوار و استمداد از باطن آن حضرت قوی نموده و ان شاء الله دریچه عالم ملکوت به روی ما بازگردد و از این رو هر قدر در تکمیل و تزئین این بقعه متبرّکه بکوشیم باز حق آن را ادا نموده‌ایم.

از جمله کسانی که صورتاً و معنأً پیرو و ارادتمند واقعی مرحوم

۱. سوره تکوین، آیات ۱ و ۲: به غفلت کشید شما را نازش به بسیاری مال و فرزندان، تا به گورها رسیدید.

۲. می‌گذرم از شهرها، شهر لیلی و می‌بوسم دیوارهای آن را و قلب من شیفته سرزمین نیست بلکه شیفته کسی است که در آن کوی ساکن است.

آقای شهید رحمة الله علیه بوده مرحوم حاج مشیرالسلطنه امیر سلیمانی بوده است. از ابتدایی که در حلقه ارادتمندان آن بزرگوار در ۱۳۱۸ قمری داخل گردید با عشق و علاقه مفرطی، آنچه توانست در تجلیل نام آن حضرت و تکمیل بقعه متبرکه سعی و کوشش نمود.

مرحوم حاج مشیرالسلطنه فرزند مرحوم عضدالملک نایب السلطنه در سال ۱۲۹۷ قمری مطابق ۱۲۵۸ شمسی متولد شد و در حین جوانی که ببحوحه ایام بروز امیال نفسانی است با وجودی که امثال و هم‌ستان ایشان در عیش و نوش و تفریح و خوشگذرانی به سر می‌بردند، داخل در سلک فقر و در زمره ارادتمندان مرحوم آقای شهید طاب‌ثراه وارد گردید و با وجود مخالفت و اهانت و ملامت حتی تکفیر و تنجیس، هیچ‌گونه خللی در عقیده و ارادت او وارد نیامد؛ بلکه روزبه‌روز بر عشق و علاقه او می‌افزود و یک سفر در زمان حیات آقای شهید به گناباد مشرف گردید و چندی توقف نمود و با وجودی که در دربار سلطنتی از خواص و نزدیکان شاه و دارای مناصب و مشاغل مهمه بود این مناصب و احترامات را به هیچ می‌شمرد و عوالم درویشی را ترجیح می‌داد. پس از انقراض سلسله قاجاریه مکرر خواستند شغلی از قبیل وزارت یا شغل‌های سابق به او رجوع کنند قبول ننمود و به قول شاعر:

کسی که نوبت الفقر فخر زد جانش

چه التفات نماید به تخت و تاج و لوا

با کمال استغناء طبع که از خصایص درویشی است به امر زراعت و رسیدگی به امور شخصی می‌پرداخت. در دوره مرحوم آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه و در دوره بندگان حضرت آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداه



مکثر به بیدخت مشرف گردید و گوشه مدرسه یا صحن مزار را بر عمارات مجلل و باغ‌های مصفاً ترجیح می‌داد و در سالهای اخیر مرتباً ایام نوروز و عید غدیر در بیدخت مشرف بود و چندی اقامت می‌گزید و هرکس ایشان را می‌دید آثار علاقه و عشق و محبت و بستگی او را مشاهده می‌نمود.

گر ندیدی عشق را کارش نگر      رنگ و روی عاشق زارش نگر  
در امور راجع به فقر بی‌اختیار بود و از هیچ‌گونه خدمتی خودداری نداشت. در سفرهایی که بندگان آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداه به تهران شرف نزول می‌فرمود، مرحوم حاج مشیرالسلطنه در تمام مدت اقامت پروانه‌وار گرد شمع وجودش می‌گردید و از خدمتگذاری و جان‌فشانی کوتاهی نداشت و غالباً در منزل خود از آن حضرت پذیرایی شاهانه می‌نمود و به زبان حال می‌گفت:

خانه‌ام گرچه نیست لایق تو      لیک هستم به صدق عاشق تو  
بنده را هرچه هست و هرچه شود      بی‌گمان جمله آن خواجه بود  
در اواخر دچار عارضه کسالت و شکستگی پا و ضعف مزاج گردید و با وجود کمال دشواری و سختی که در حرکت داشت از تشرّف به بیدخت با هر زحمتی بود خودداری نمی‌نمود؛ حتی دو ماه قبل از فوت خود به بیدخت مشرف گردید و آثار خداحافظی و فوت از رفتار و عملیات او واضح و آشکار بود. در چهارم مرداد ۱۳۴۰ شمسی مطابق ۱۲ صفر ۱۳۸۱ قمری بدرود حیات گفت و دعوت حق را اجابت نمود و در بقعه متبرکه پایین پای مرحوم آقای سعادت‌علیشاه و مرحوم آقای نورعلیشاه دفن گردید؛ رحمة الله علیه. ولی او نمرده است و آثار و اعمال

صالحه او نام او را باقی خواهد داشت.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما

أَمْأَلُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتِ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ  
 أملاً! آن مرحوم در تکمیل و تجلیل مقبره آقای شهید علاقه  
 فوق العاده ای داشت و از ابتدا در بنا و تکمیل آن سعی وافر می نمود؛  
 علاوه در شرکت در اصل بنا، هزاره داخلی بقعه از سنگ مرمر به هزینه  
 ایشان انجام گردید؛ پوش دوم گنبد و کاشی کاری سطح آن در دو نوبت  
 به همت ایشان صورت گرفت؛ این آئینه کاری مجلل که مشاهده  
 می فرمایید به همت و هزینه ایشان انجام شده و میل داشت رواقی در  
 خارج بقعه به سمت جنوب ساخته شود که به وسعت داخلی بقعه افزوده  
 گردد که امید است در آتیه انجام شود؛ هم چنین می خواست جدار  
 خارجی بقعه را از سنگ مرمر بیوشاند. علاوه بر این اقدامات، در تهران  
 تکیه و حسینیه بسیار مجلل که نظیر آن در هیچ یک از نقاط ایران نیست  
 با فرشهای قیمتی و تمام لوازم از جارها و بادزنها و بخاریها وقف نمود  
 و مقداری از املاک خود را برای روضه خوانی و اطعام معین نمود و در  
 قسمت محله دولاب مسجد مجللی به اضافه دو دبستان بنا کرد؛ گذشته از  
 اینها برای حرم مطهر کربلای معلی و نجف اشرف موقوفاتی تعیین  
 نمود.

آئینه کاری بقعه متبرکه که امروز جشن آن را می گیریم برحسب

۱. سوره کهف، آیه ۶۶: دارایی و فرزند پیرایه های این زندگانی دنیاست و کردارهای نیک که همواره برجای می مانند نزد پروردگارت بهتر و امید بستن به آنها نیکوتر است.

همت و بذل جهد و مال مرحوم آقای حاج مشیرالسلطنه در ذیحجه سال ۱۳۸۰، قرارداد آن با آقای سید عسکری شیشه بر آستان مقدس رضوی و برادرزاده ایشان آقای سید باقر فراهی و فقهما الله بسته شد. بعداً شروع به چوب بست شد، سپس در تاریخ یکشنبه ۱۸ محرم ۱۳۸۱ مطابق ۱۱ تیر ۱۳۴۰ اولین قطعه آئینه به وسیله آقای صالح علیشاه کار گذاشته شد و آقای سید باقر فراهی با جدیت و پشتکار تمام و باشوق و علاقه وافر قلبی شروع به کار نمود و در آئینه کاری نهایت سلیقه و مهارت را به خرج داد. ضمناً در سه کتیبه بالای سر و جلوی رو و پایین پا آیات شریفه از سوره هل اتی که درباره علی (ع) و فاطمه و حسنین (ع) و فضه نازل شده نوشته و جای داده شد و آیات مذکوره این است:

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا<sup>۱</sup> تا آخر سوره وَكَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا<sup>۲</sup> و در سر درب ورودی تاریخ آئینه کاری جای داده شده و در حدود ۴۸۰ مترمربع آئینه در آئینه کاری خود بقعه مصرف گردید و در تمام این مدت آقای محمد رضای مؤیدی نیز با نهایت خلوص و محبت و علاقه به مراقبت، در کار و تهیه لوازم کار آقای فراهی اشتغال داشته و کوشش لازم را نمود. از خداوند مهربان سلامتی و توفیق و اجر دارین برای آقایان فراهی و مؤیدی و سایر کارکنان آن خواستاریم و امیدواریم این خدمت و زحمت که از روی کمال صدق و صمیمیت انجام داده شده، مورد قبول حق و صاحب بزرگوار بقعه واقع و موجب سعادت و خیر دنیا و آخرت ایشان گردد.

۱. سوره انسان، آیه ۵: نیکان از جامهایی می نوشند که آمیخته به کافور است.

۲. سوره انسان، آیه ۲۲: و از کوششتان سپاسگزاری شده است.

در پایان گفتار تذکراً عرض می‌شود که هرچند زحمات و کوشش‌های شبانه‌روزی آقایان فوق فقط از روی کمال صدق و خلوص و علاقه و محبت ایمانی و برای رضای خدا بوده و هیچ‌گونه نظری برای قدردانی صوری نداشته و ندارند چه، می‌دانند داشتن این نظر برای آنان باعث تقلیل اجر معنوی و اخروی است؛ ولی در عین حال ما نیز به نوبه خود از مساعی و فداکاری آنان سپاسگزاری و قدردانی نموده از خداوند مهربان خواستاریم که به همه آنان اجر دارین مرحمت فرماید.

متولّی معظم جناب آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداه هم از آقایان نامبرده ابراز مسرت و رضایت فرموده و به یادگار این خدمت بزرگ و پایان دادن به آن، هدیه و انعامی به هر یک مرحمت فرمود.

در خاتمه از درگاه خداوند آمرزش و علوّ درجه مرحوم آقای حاج مشیرالسلطنه امیرسلیمانی و ازدیاد توفیق و وسعت و برکت و قوّت ایمان برای دو فرزند ایشان آقایان مهندس علی‌اکبرخان و مهندس علیرضا خان امیرسلیمانی را خواستار و موفقیت و سعادت و سلامت آقایان مؤیدی و فراهی و کارمندان ایشان و سایر کارکنانی که در این کار بزرگ خدمتی انجام داده‌اند خواهانیم و اجر دارین برای آنها مسألت داریم.

با اجازه مبارک اشعاری که جناب آقای هادی حائری راجع به این بقعه سروده‌اند قرائت می‌شود:

این بارگاه پادشه عرش درگه است

این مرقد منور سلطان‌علیشه است

اینجا مزار و مشهد سلطان اولیاست  
نزد مقام شامخ آن، عرش کوتاه است  
روح الامین به خاک درش سوده است رخ  
شهیّر جبرئیل امین، فرش این ره است  
بر عارفان نباشد جز درگهش پناه  
نور ولایتی است که من جانب الله است  
جانهای پاک زنده دلان در جوار اوست  
حرمت نگاهدار، حریمش منزّه است  
ارشاد و ختم بر وی و بر خاندان او  
روی سخن به جانب دلهای آگه است  
و صلّی الله علی محمد و آله اجمعین

## مقاله هفتم

شرحی است که در موقع کسالت و مسافرت قطب‌العارفین حضرت آقای صالح‌علیشاه قدس سره در سال ۱۳۳۳ خورشیدی نوشته شده:

دلی کو با تو همراه است و همبر  
چگونه مهر بندد جای دیگر  
دلی کو را تو هم جانی و هم هوش  
از آن دل چون شود یادت فراموش  
فروردین سال ۱۳۳۳ نزدیک می‌شد و شور طبیعت به پیروی از  
سیر جبری خویش جنبش می‌یافت.  
در چمن باد بهاری به کنار گل و سرو  
به‌هواداری آن عارض و قامت برخاست  
شور بلبل، عطر گل، عشوه سنبل، از نو آغاز می‌شد. تمام موجودات  
طبیعت با وجد و شغف خود را آماده استقبال بهار می‌کردند و با شادی و  
طرب و سایل پذیرایی آن را فراهم می‌نمودند؛ ولی مرغ دل من چون  
همیشه سرخوش و شاد نبود و در نشاط و فرح آنها شرکت نمی‌نمود و

ساعت به ساعت بر افسردگی و پژمردگی او می‌افزود نه هوای پرواز داشت و نه میل باغ و کشتزار. گفتم: ای دل خوش تر زعیش و صحبت باغ و بهار چیست؟ چرا این قدر افسرده و غمگینی؟ مگر نبینی که گل در چمن شکفته و مرغان به دور او؛ مگر مشاهده نمی‌کنی که تمام موجودات شاد و خرم در انتظار فروردین مترنمند؟ چرا خموش و سر به‌گریبانی؟ چرا به این درمانده چون پار و پیشینه به نشاط نمی‌پردازی؟ چرا سر در تحیر داری؟ نکند از اعمال ناشایسته و کردارهای زشت من خائف و ترسانی. شاید می‌ترسی که خدای قهار مرا به عذاب خود گرفتار نماید و مرا به نافرمانی‌ها و غفلت‌های شصت ساله معذب دارد؛ مگر نمی‌دانی که او غفار است و باکرم و فضل باگناهکاران رفتار فرماید و خود فرموده: *إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا*<sup>۱</sup>. به علاوه حضرت پیر بزرگوار ارواحنا فداه شفیع و ما را دستگیر است، مأیوس مباش و ناامید مشو که فرموده: *لَا تَأْتِسُّوْا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ*<sup>۲</sup>. ولی غم دل کم نمی‌شد و آن به آن زیادتر می‌گردید؛ معلوم شد که موجب نهانی دارد که من از آن بی‌خبرم. شب جمعه رسید و به جلسه فقری رفتم انجمن را دیدم همه مانند من مغموم و مهموم و بی‌وجد و خاموشند؛ سلام کردم و در صف افسردگان نشستم. گفتم: بارالها خداوندا این چه حال است در همه مشاهده می‌کنم؛ چه شده که همه افسرده و پژمرده و محزونند، مگر روز واپسین عالم موجودات در رسیده؟! مگر در روح این عالم خدشه‌ای وارد آمده؟ مگر جان عالم در اضطراب و تزلزل است که این هم و غم همه را فرا گرفته، به چه علت

۱. سوره زمر، آیه ۵۳: زیرا خداوند همه گناهان را می‌آمرزد.

۲. سوره یوسف، آیه ۸۷: از رحمت خدا مأیوس مشوید.

دل‌های همه افسرده و گردوغبار غم و اندوه عالم را احاطه نموده؟ مگر خدای نخواستہ ولی‌ئی از اولیاء خدا در رنج و صدمه است؛ چه، اولیاء و مقربان درگاه الهی موجب قوام عالم و واسطه فیض مطلق و آیینہ سراپا نمای حق می‌باشند و به منزله روح عالمند و اگر در کدورت و رنج باشند همه عالم در زحمت و رنج و غم و اندوهند و سیل سرشکم جاری شد و هرچند خواستم خودداری کنم نتوانستم.

نالہ را هرچند می‌خواهم کہ پنهانتر کنم

سینه می‌گوید کہ من تنگ آمدم فریادکن

سر به گریبان کرده، گفتم ای دوست:

ما محبت صادق و دل‌خسته‌ایم در دو عالم دل به تو بر بسته‌ایم چه حکمت است کہ همه را رنجور و در غم و ماتم داری؟ و آن شب را، آنچه خواستم بخوابم، خواب فرار می‌نمود و تا صبح به گریه و ناله بدون آنکہ علت را بدانم گذراندم و در انتظار دمیدن صبح و آمدن سپاه روز بودم و چون روز فرارسید در صدد تفحص برآمدم و بی‌اراده از این خیابان به آن خیابان و از این کوی به آن کوی، حیران و سرگردان روان بودم؛ ناگاه به دوستی رسیدم او را گریان و منقلب دیدم پرسیدم: ای برادر این چه حال است کہ در تو می‌بینم؟ ناگاه آهی کشید و اشکش جاری شد و گفت: ای بی‌خبر مگر نشنیده‌ای کہ بندگان حضرت مولی ارواحنا فداہ مبتلای به مرض سخت و به علت کسالت و مرض ناچار به تربت حیدریه برای معالجه تشریف آورده‌اند؟! به محض شنیدن این خبر تمام اعصابم به لرزه درآمد و بی‌اختیار به زمین افتادم و سیل سرشکم مانند ابر بهاری جاری شد و فهمیدم تمام این هم و غم و قبض و



گرفتگی از آن بوده که جان جانان ما مریض و رنجور است و البته جان که متأثر باشد تمام اعضا و جوارح متأثر و متألم است؛ چنانچه فرموده اند: شیعَتُنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا يَفْرَحُونَ بِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ بِحُزْنِنَا.<sup>۱</sup> بی خود نبود که بهار امسال، شرح جمالش غم افزا و ذکر جمیلش اندوه آور بود. این خبر برق آسا به گوش سر باختگانش رسید و بازار غم زدگی، گرم و در آن هنگامه جز متاع تحیر و آه جانگداز خرید و فروش نمی شد و اشک چشم مانند سیل جاری بود؛ مجالس فقری غمگده و ملاقات دوستان حزن آور بود، گفتم این است نتیجه اعمال ناپسند و کردار زشت ما؛ اوست که جورکش سالکان طریق است؛ اوست که انواع بلا و عقوبات حاصل کردار ناشایست گرویدگانش را به صورت رنج و بیماری جبران می کند و تحمل می نماید. در این وقت گریه امانم نداد و سختم قطع شد و گفتم: هیهات! هیهات! وجود ما جز رنج و ملال و زحمت برای حضرت مولی حاصلی ندارد؛ چنانچه آن بزرگ عالم فرموده: «ما هزاران را بخوانیم تا یکی را بیاییم».

صدهزاران زان میان یک صوفی اند مابقی در دولت او می زیند  
واقعا مصداق پذیرفت و بالعیان دیدم که:

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار  
مؤتمر به امر فَاَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ<sup>۲</sup> همه انبیاء و راهنمایان  
حق می باشند.

۱. شیعه ما از بهترین خاک ما سرشته شدند و شاد می گردند به شادی ما و محزونند از حزن ما.

۲. سوره هود، آیه ۱۱۲: همراه با آنان که با تو رو به خدا کرده اند، همچنان که مأمور شده ای ثابت قدم باش.

دستی به سر زدم و افسوس بی‌نهایت خوردم و از کردار خویش که باعث رنج و بیماری مولی شده تأسف بردم و بر ضایع کردن عمر خود دریغ و افسوس خوردم و غزل مرحوم فیض را به نظر آوردم که می‌فرماید:

برفت عمر و نکردیم هیچ کار دریغ  
 نه روزگار بماند و نه روز کار دریغ  
 برفت عمر به افسانه و فسون افسوس  
 گذشت وقت به بیهوده و خسار دریغ  
 نکرده‌ام همه عمر یک عمل خالص  
 نبوده‌ام نفسی با تو هوشیار دریغ  
 هر آنچه کردم و گفتم تمام ضایع بود  
 به هرزه رفت زمن روز و روزگار دریغ  
 به پار گفتم امسال کار خواهم کرد  
 گذشت عمر من امسال هم چو پار دریغ  
 نه یک فسوس و ده صدکه بی حساب فسوس  
 نه یک دریغ و ده و صدکه بی شمار دریغ  
 غنیمتی شمر این یک دودم که ماند، ای فیض  
 به کار کوش و مگو رفت وقت کار دریغ<sup>۱</sup>  
 گفتم: ای مور بی دست و پای، با کدام زهره در صف نیکان در آمدی  
 و با کدام سرمایه دعوی شرکت در پیروی نمودی؛ تو که جز نافرمانی  
 عملی نداری و جز رنج و ملال برای دوست حاصل نداشتی؛ اینک که

۱. کلیات اشعار مولانا فیض کاشانی، ص ۲۲۴.

بلاشک محبوب را از رفتار غفلت آمیز ماها رنجور و بیمار می بینی با کدام دیده به روی مبارکش می نگری؟ آری.  
شرم ما ز اعمال ناشایست خود باشد که نیست

نامه قتلی به جز مکتوب خود جاسوس را  
ای گنهکار و سیاه نامه، وجود علالت بر تبه کاریت گواه زنده است؛  
چگونه از خجالت در پیشگاه مولی سر برآوری؟ و با چه رو در چشمان  
مبارکش نظر اندازی؟ به همین دلخوش شدی که:

هزار جرم زما دید جمله را پوشید

ز پیر می کده آموز جرم پوشی را  
ولی غافل بودی که کشیدن بار گناه تو دوست را در چه رنج و ملال  
اندازد. به هر حال تهران غمگده ای بیش نبود و جلسات فقری، محیط  
غم و اندوه، دوستان نه روزها راحت و نه شبها استراحت داشتند، همه  
در انتظار مژده سلامتی مولی و ورد زبانها یک جمله بود: از مولی چه  
خبر؟

بعد از چند روز تلگرافی رسید که بندگان حضرت مولی ارواحنا  
فداه به خاطر خستگانی که از گوشه و کنار به طوف کویش می روند با بار  
گران مشقت بیماری به بیدخت مراجعت فرموده و پس از برگزاری ایام  
عید بلافاصله به تهران برای معالجه عزیزت می فرمایند.  
وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد  
وعده دیدار، صبر و طاقت از همگی ربود و در انتظار وصل دوست  
دم شماری می کردیم.

\*\*\*

چه خجسته صبحگاهی که جمال یار بینم  
لب آن حبیب بوسم رخ آن نگار بینم  
اگرم ز در درآید چو صباح نیک بختان  
ز من آنچه هست پنهان همه آشکار بینم  
چو بهار می پرستان به نشاط و تازه رویی  
کند آنچه دل تمنا همه در کنار بینم  
این بینوای در مانده که از فرط ننگ رسوایی، همنشینی نداشتم و  
متحیر بودم، سوز درونی و درد دلم را با که در میان گذارم؛ ناچار به گوشه  
کلبه احزان خود خزیده به گریه و ناله پرداختم و می گفتم:  
همه شب مردمان در خواب و من بیدار چون باشم  
غنوده هرکسی با یار و من بی یار چون باشم  
و تسلی خاطر از آن بود که در تنهایی به یاد دوست می نالم.  
ذکر تو مرا مونس و یار است به شب در ذکر توأم هیچ نیاساید لب  
و در تمام شب گاهی از خواری می نالیدم، گاهی به زاری نوحه  
می کردم که سحرها روی بام رفته و به نسیمی که از کوی دوست می وزید  
می گفتم:  
ای صبا نکهتی از خاک در یار بیار  
ببر اندوه دل و مژده دلدار بیا  
گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب  
بهر آسایش این دیده خونبار بیار  
کام دل تلخ شد از صبر که کردم بی دوست  
خنده ای زان لب شیرین شکر بار بیار

و خوش بودم که همه شب با دوست در گفتگویم.  
 با دل همه شب حدیث تومی گویم بوی تو من از باد سحر می جویم  
 دو روزی گذشت، خبر رسید که فردا شب ساعت هفت موکب  
 پرشکوه حضرت مولی ارواحنا فداه به ایستگاه راه آهن می رسد.  
 رسید قاصد و پیغام وصل جانان گفت

نوید رجعت جان را به جسم بی جان گفت  
 همه در انتظار رسیدن آن ساعت، بی قرار و به امید زیارت جمال  
 مبارکش بی طاقت و از فرط نگرانی کسالت آن حضرت اندوهگین  
 بودند. از چند ساعت قبل هر یک با دلی پرطپش و قلبی مرتعش  
 به ایستگاه آمده و در انتظار دقیقه معهود بودند؛ ناگاه قطار رسید و در  
 ایستگاه توقف نمود و جمال بی مثال حضرت مولی ارواحنا فداه از  
 پنجره واگن نمایان شد؛ ولی چه جمالی! با چهره زرد و لاغر، افسرده و  
 پژمرده، در کمال ضعف و ناتوانی، عمامه مبارک ژولیده، موهای  
 محاسن درهم ریخته، به طوری که قیافه مبارکش به کلی تغییر یافته و  
 به زحمت شناخته می شد. از مشاهده این حال چنان حال انقلاب و تأثر  
 در همه ایجاد شد که غالباً نمی توانستند از گریه خودداری کنند؛ ولی آن  
 حضرت پس از پیاده شدن از قطار با همان لطف مخصوص در کمال  
 انبساط و خوشرویی با همه برخورد می فرمود و نسبت به هر یک اظهار  
 لطف و مرحمت می نمود؛ گویی ابداً رنج و کسالتی در وجودش روی  
 نداده؛ آری اولیاء حق و بزرگان در مقابل قضای الهی تن در داده و  
 به رضای حق خشنود و مسرور می باشند و هیچگاه دم به شکایت  
 نگشایند؛ بلکه بلایا و مصائب را به جان استقبال کنند؛ چنانچه سرحلقه

اولیا حضرت سیدالشهداء، علیه آلاف التحية والثناء، در مقام مناجات عرض کرد: رَضاً بِقَضَائِكَ صَبْرًا عَلَىٰ بَلَائِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ<sup>۱</sup>.  
و مولوی علیه الرّحمه در بیان حال اولیاء فرماید:

قوم دیگر می شناسم ز اولیاء	که دهانشان بسته باشد از دعا
از رضا که هست رام آن کرام	جستن دفع قضاشان شد حرام
در قضا ذوقی همی بینند خاص	کفرشان آید طلب کردن خلاص
حسن ظنی بر دل ایشان گشود	که نپوشند از عزا ایشان کبود <sup>۲</sup>
هرچه آید پیش ایشان خوش بود	آب حیوان گردد ار آتش بود
زهر در حلقومشان شکر بود	سنگ اندر راهشان گوهر بود
جملگی یکسان بودشان نیک و بد	از چه باشد این ز حسن ظنّ خود
کفر باشد نزدشان کردن دعا	کای اله از ما بگردان این قضا <sup>۳</sup>

و تا چنین نباشد مسند ولایت را نشاید و تاج کرامت را نیابد **اللّٰهُ اَعْلَمُ**  
**حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**<sup>۴</sup>. اراده خود را فدای اراده حق کنند و مراد خود را در  
مراد حق دانند، چنانچه آن حضرت دایم می فرمود: «پسندم آنچه را  
جانان پسندد». فیض فرماید:

گر بسوزد گو بسوز و ور نوازد گو نواز

عاشق آن به کو میان آب و آتش در بود

حضرت شاه نعمت الله فرماید:

۱. به قضای تو راضی و بر بلای تو صابر هستم، معبودی جز تو ندارم ای فریادرس فریادخواهان.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۴-۱۸۸۱.

۳. همان، چاپ کلاله خاور، ص ۱۶۷، سطر ۵-۲۴.

۴. سوره انعام، آیه ۱۲۴: خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.

هر چه ما را می‌رسد از او بود چون از او باشد همه نیکو بود بنده را اختیار و مراد نیست و به حکم مراد خود بودن، به ترک بندگی گفتن است و اولیای حق را اراده و اختیاری نیست و آنچه کنند یا گویند به اراده و الهام الهی نمایند؛ چنانچه قرآن معظم درباره رسول مکرم (ص) فرماید: مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ<sup>۱</sup>. و هر که اراده خود را مستقل پندارد، به خطا رود و به مراد نرسد که فرمود: عبدی ترید و ارید و لا یكون الا ما ارید فان رضیت بما ارید کیفیتک ما ترید.

به هر حال عاشقان دلداده و دوستان جان باخته یارای آن نداشتند که محبوب و مولای خود را بدین حال مشاهده کنند؛ همه منقلب و گریان و متأثر و نالان، هر یک سر بر دست و با زن و فرزند چون طواف کعبه دورش می‌گردیدند و از خدا جز قبولی جان ناقابل و شفای دوست آرزویی نداشتند. این بینوای درمانده هم شرم و آزر را به یک سو نهاده با جان منفعّل و سر از شرمساری به زیر، روان گنهکار خود را به آرزوی نثار به خاک پیشگاهش برده و بنای تضرّع و التماس را نهاده. تقاضای قبول این قربانی ناقابل را نموده، دامن مبارکش را گرفته و با زاری و بی‌قراری سر شرمندگی و درماندگی درپیش افکنده و از حقارت و عدم قابلیت این قربانی بدون آنکه به روی مبارکش نظر افکنم، استدعای قبول این فدیة کمتر از بال مگس را نمودم و سه طوف دور وجودش طواف کرده سر عجز و انفعال بر زمین نهادم. آری:

گر نثار قدم یار گرامی نکنم جوهر جان به چه کار دگرم باز آید

۱. سوره نجم، آیات ۳-۴: سخن از روی هوی نمی‌گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود.

باری مدّت بیست روز بدین حال در تهران توقّف فرمود و فقرا و دوستان و دلدادگان با حال تأثر به زیارتش نائل بودند؛ بالاخره با تجویز اطبّا و اصرار دوستان برای معالجه به صوب ژنو حرکت فرمود. آه چه مسافرتی که آتش فرقت آن بزرگوار، خرمن دل گروهی را سوزانید و سیل غم دوری آن حضرت خانه دل جمعی را ویران نمود.

غم فرقت عزیزان غم جانگداز باشد

قدمی ز یار دوری، سفری دراز باشد

و مدّت سه ماه که پر از رنج و ملال گذشت به طول انجامید و در این مدّت که بیشتر از سه قرن نمایش داشت؛ شب و روز دوستان، مضطرب و متوحّش و در سوز و گداز و رازونیا زگریان و نالان و به درگاه الهی ملتجی و متوسّل بودند و از خداوند مَنّان شفای کامل و سلامت و مراجعت آن حضرت را مسألت می نمودند و در مجالس فقری که عموماً شبها تشکیل می شد دائماً قطرات اشک در مقابل نور چراغ، چون شهاب ثاقب لحظه به لحظه می درخشید و خاموش می شد و در همه ولایات و نقاط، مجامع فقری به دعا و ختم و توسّل برگزار می گردید؛ خواب و خوراک از همه رفته و شبها تا صبح به ناله و گریه و تضرّع و زاری به درگاه الهی می گذشت تا بحمدالله به فضل و کرم خدای متعال به سلامتی مراجعت و دیدگاه دوستان به زیارت جمالش روشن و قلبها منبسط و منور گردید و از وجد و شعف و شادی و مسرت و شکر و سپاسگزاری خودداری نداشتند و صورت بر خاک نهاده سجده حق به جای آوردند و به زبان حال می سرودند:



یارب ز غم هجران رستیم مبارک باد  
از زحمت رنج و غم جستیم مبارک باد  
از نور جمال تو شد دیده ما روشن  
از دیدن غیر تو رستیم مبارک باد  
و سپاس و ستایش مر خداوند مهربانی را که درمان دهنده دردها و  
برآورنده آرزوها و گشاینده درهاست که بعد از آن همه رنج و اضطراب  
و تشویش و انقلاب که در اثر کسالت آن عالی جناب داشتیم، اکنون  
بحمدالله آن بزرگوار را در حال صحت و سلامت زیارت و از فیض  
محضر انور حضرتش کامیاب و موقّیم و از کرم و فضل عمیمش  
امیدواریم که دست ما را از دامان ولایتش کوتاه نفرموده و اعمال  
ناهنجار و رفتار ناگوار ما را صرف نظر فرماید و از خداوند متعال عفو و  
بخشایش و رفع گرفتاریهای ظاهری و باطنی همه فقرا را طلب فرماید؛  
بمنه و احسانه و بجرمة محمد و آله صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

## مقاله هشتم

در سالنامه کشور در تاریخ ۱۳۷۸ [قمری] چاپ شده:

سلسله علیّه نعمت اللّٰهیه سلطان علیشاهی گنابادی  
سلسله گنابادی یکی از معروفترین رشته‌های نعمت اللّٰهیه که  
به امّ السلاسل معروف است می‌باشد. رشته اجازه این سلسله مرتّب به  
حضرت شاه نعمت‌الله ولیّ و از ایشان منتهی می‌شود به حضرت جنید  
بغدادی که از بزرگترین عرفا و درک زمان حضرت هادی (ع) و حضرت  
عسکری (ع) را نموده و چون زمان او مقارن با زمان غیبت صغریّ امام  
زمان (عج) بوده و اجازه ارشاد از طرف قرین الشرف حضرت  
قائم (عج) نیز داشته از این رو نزد عرفا به شیخ الطّایفه و اوّل الاقطاب فی الغیبه  
معروف است. آن بزرگوار تربیت شده سرّی سقّطی است که اجازه  
ارشاد از حضرت ثامن الائمه و حضرت جواد و حضرت هادی (ع)  
داشته و آن بزرگوار تربیت شده معروف کرخی بوده است که درک  
زمان حضرت کاظم (ع) را نموده و افتخار درباری حضرت رضا (ع) را

داشته و از طرف آن حضرت اجازه ارشاد داشت و به اصطلاح عرفا شیخ المشایخ بوده و سلاسل معروفیه به او منتهی می شود و علت آنکه این سلسله به رضویّه مشهور است از جهت این است که امور طریقت از آن حضرت بیش از سایر ائمه (ع) منتشر شد، چنانکه امور شریعت و احکام ظاهر شرع به وسیله حضرت صادق (ع) انتشار یافت؛ از این رو مذهب شیعه را مذهب جعفری گویند.

سر سلسله کنونی این سلسله جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه می باشد. ایشان در ذیحجه ۱۳۰۸ قمری در بیدخت گناباد تولّد یافته؛ در پنج سالگی به مکتب رفته؛ پس از آموختن خواندن و نوشتن در نزد اساتید گناباد به تحصیل علوم فارسی و ادبیه پرداخت و بعد در خدمت جدّ بزرگوار خود، آقای سلطانعلیشاه طاب ثراه، و پدر عالی مقدار، آقای نورعلیشاه قدس سرّه، کسب فضایل صوری و معنوی نمود، مدّتی هم در اصفهان نزد اساتید بزرگ از قبیل مرحوم جهانگیرخان و آخوند ملامحمد کاشانی و سایر اساتید بزرگ به تکمیل تحصیلات پرداخت. پس از آنکه پایه تحصیلات صوری را استوار نمود به فکر علوم معنوی و روحی افتاده مدّتی از درک حضور پدر بزرگوار کسب فیض کرد و بعداً مأذون در امامت جماعت و تعلیم اذکار لسانی گردید و برحسب امر پدر در تصفیه نفس و تزکیه روح کوشید و به ریاضات شرعیه مشغول شد؛ پس از حصول کمالات معنویه در تاریخ یازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۹ قمری از طرف پدر بزرگوار در ارشاد و راهنمایی طالبین مجاز و به لقب "صالح علی" ملقب شد و در ۱۳۳۰ به خلافت و جانشینی پدر بزرگوار با لقب "صالحعلیشاه" مفتخر گردید و

بعد از رحلت پدر عالی‌مقدار به نصّ صریح و کتبی به خلافت و جانشینی و عهده‌داری امور فقرا مشغول شد و اکنون مسند فقر به وجود این بزرگوار زینت‌بخش و در حدود شصت و نه سال از سن مبارکش می‌گذرد و امید است سالهای سال نعمت هدایت به وجود مبارکش برقرار باشد.

ایشان خلیفه و جانشین پدر بزرگوار خود آقای حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی طاب‌ثراه می‌باشد. آقای نورعلیشاه در ربیع‌الثانی ۱۲۸۴ هـ. ق متولد گردید. در کودکی به مکتب رفت و به تحصیل پرداخت و به واسطه هوش سرشاری که داشت به اندک مدتی در مدارج علمی ترقی شایانی نمود؛ در هفده‌سالگی برای تحصیل به مشهد رفت و چون در امر مذهب مردّد بود برای تحقیق بدون اطلاع قبلی به مسافرت پرداخت و مدّت هفت سال، تمام ممالک اسلامی شرق و غرب را پیمود و با بزرگان و مدّعیان هر سلسله و مذاهب و دانشمندان معاشرت و مصاحبت نمود و چون یقین به صحّت رویه پدر بزرگوار خود حاصل کرد در سال ۱۳۰۷ قمری به گناباد مراجعت نمود و به امر پدر عالی‌قدر خود، به تزکیه نفس و ریاضت پرداخت و به حدّ کمال انسانی نائل شد و در رمضان ۱۳۱۴ قمری مجاز در ارشاد و راهنمایی و به جانشینی پدر منصوب و به لقب "نورعلیشاه" ملقب گردید و بعد از شهادت پدر پیشوای فقرای نعمت‌اللّهی شد؛ ولی در مدّت ده سال خلافت خود گرفتار انواع دشمنی و کارشکنی معاندین و دشمنان بود و آنی راحت و آسوده نبود؛ بالاخره به تهران مهاجرت فرمود و به دعوت و اصرار دوستان و فقرا سفری به عراق (اراک) و کاشان نمود و در مسافرت

کاشان به دستور ماشاءالله خان پسر نایب حسین کاشانی مسموم گردید و فوراً به طرف تهران حرکت نمود و در سحر ۱۵ ربیع الاول ۱۳۳۷ قمری در کهریزک در سن پنجاه و چهار سالگی رحلت فرمود و جنازه ایشان را با تجلیل تمام به حضرت عبدالعظیم (ع) آورده و در صحن امامزاده حمزه در مقبره مرحوم سعادت علیشاه طاب ثراه مدفون گردید. این بزرگوار با وجود گرفتاریهای معاندین، دارای تألیفات مفصله متعدده بی شماری است که هر یک در حدّ خود بی نظیر و مانند است و از همه مهمتر و معروفتر کتاب صالحیه است که الحق تا به حال چنین کتابی در عرفان نوشته نشده است.

ایشان خلیفه و جانشین پدر بزرگوار خود آقای حاج ملاسلطانمحمد سلطانعلیشاه اعلی الله مقامه می باشد. آقای حاج ملاسلطانمحمد گنابادی از نوابغ روزگار و از مفاخر تشیع و عرفان محسوب می گردد. این بزرگوار در تمام مراتب علمی، کامل و در علوم دینی، مجتهد مسلم و در طریقت و بیان حقایق عرفانی و امور روحی بی نظیر و مراتب سیر و سلوک را در تألیفات و تصنیفات متعدده خود به طوری واضح و ساده ذکر نموده که کمتر کسی از سابقین توانسته است حقایق را به این وضوح بیان کند و الحق پرده از روی رموز و اسرار نهانی برداشته و درواقع یک رویه خاصّی که جمع شریعت و طریقت و ظاهر و باطن باشد ایجاد کرده است؛ از این رو این سلسله به نام ایشان به سلسله گنابادی مشهور شده.

این بزرگوار در ۱۲۵۱ قمری از کتم عدم به عرصه وجود قدم گذاشت و ستاره درخشانی در آسمان حکمت و عرفان طلوع نمود و در

حجر پدر و تربیت مادر زیست می نمود؛ در سه سالگی پدر ایشان مفقودالاثرا گردید. در پنج سالگی به مکتب رفت و در مدت کمی فارسی را به کمال رسانید؛ در سن هفده سالگی عربیت را از حیث صرف و نحو و معانی و بیان و منطق تکمیل نمود و برای تحصیل فقه و اصول به مشهد و عتبات عالیات مسافرت نمود و در تمام علوم دینی از فقه و اصول و تفسیر و حدیث و رجال و غیرذلک به درجه اجتهاد رسید؛ سپس به ایران مراجعت نمود و در سبزوار خدمت فیلسوف شهیر مرحوم حاج ملاهادی سبزواری به تحصیل و تکمیل حکمت پرداخت و بر همه شاگردان آن مرحوم سبقت یافت و در سایر علوم نیز از قبیل علم اخلاق و علم قیاس و هندسه و هیئت و طب و تاریخ و عروض و علوم غریبه و اصطراب اطلاع کامل حاصل کرد؛ به طوری که احدی بر او برتری نداشت و چون از این علوم کیفیت روحانی ندید، در صدد علوم معنوی افتاد و مدتی به تجسس و کوشش پرداخت؛ اتفاقاً ملاقات آقای سعادت علیشاه اصفهانی طاب ثراه دست داد و شیفته و فریفته ایشان گردید و دست از تمام مراتب صوری و مقامات علمی کشیده ارادت و آستانه بوسی ایشان را اختیار نمود و به امر پیر به ریاضات و تهذیب اخلاق و تصفیه باطن مشغول گردید و به اندک مدتی به مدارج عالیه روحی نائل شد و در شوال ۱۲۸۴ قمری از طرف آقای سعادت علیشاه به خلعت ارشاد مخّلع و به آن جناب تفویض تامّ شد و به لقب "سلطان علیشاه" مفتخر گردید و در محرم سال ۱۲۹۳ آقای سعادت علیشاه به دار بقا ارتحال یافت و از این موقع تصدّی مسند فقر و امر ارشاد و هدایت به عهده ایشان قرار گرفت و باوجود اصراری که

عده‌ای از دوستان نمودند که سکونت خود را در یکی از شهرها قرار دهند، ایشان قبول نفرموده و همان موطن اصلی یعنی بیدخت را که از قرای بی‌اهمیت گناباد بود انتخاب و سکونت‌گزید و از اطراف و اکناف طالبین حق و سالکین الی‌الله برای کسب فیض و درک حضور ایشان به گناباد مسافرت می‌کردند و از این‌رو گناباد که هیچ اسم و شهرتی نداشت معروف و مشهور گردید. در بدو امر که وجود ایشان باعث شهرت گناباد گردید اعیان و علماء محل با ایشان اظهار موافقت و مراقبت داشتند؛ ولی چون دیدند کم‌کم تحت‌الشعاع ایشان واقع شده‌اند و از طرفی مانع اغراض مادی آنان می‌باشد بنای مخالفت و دشمنی را گذاشتند و اشرار را به دشمنی آن بزرگوار وامی‌داشتند؛ بالاخره حاج ابوتراب نوغابی که سردسته اشرار بود و وجود ایشان را مخالف منافع مادی خود می‌پنداشت چند نفر اشرار را تطمیع نمود و در سحر ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ قمری از دیوار وارد باغچه‌ای که ایشان برای وضو می‌رفتند، شده و هنگام گرفتن وضو به ایشان حمله نمود؛ آن نور هدایت و عاشق دل‌سوخته احدیت را مخنوق و مقتول نمودند و جسد مبارک را در آب روان انداختند. پس از ساعتی که به طلب ایشان آمدند، جسد بی‌روح را در آب روان دیدند؛ جسد مبارک را حرکت داده پس از تغسیل و تکفین در تپه مجاور بیدخت به خاک سپردند و اکنون آن محل دارای بقعه و بارگاه و چندین صحن وسیع و تکیه برای تعزیه‌داری و متفرعات دیگر می‌باشد و زیارتگاه عارف و عامی و عالی و دانی و مهبط فیوضات ربّانی و مطاف اهل دل به‌ویژه فقرای نعمت‌اللّه است. چنانچه ذکر شد ایشان خلیفه و جانشین آقای آقا محمدکاظم

سعادت‌علیشاه می‌باشد و آقای سعادت‌علیشاه خلیفه منصوص آقای حاج زین‌العابدین رحمت‌علیشاه شیرازی بود. بعد از رحلت آقای رحمت‌علیشاه سه نفر ادعای جانشینی ایشان را نمودند یکی آقای حاج آقا محمد منورعلیشاه عمّ آقای رحمت‌علیشاه که سلسله مرحوم آقای حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین منسوب به ایشان است و دیگر مرحوم آقای حاج میرزا حسن صفی‌علیشاه که سلسله ایشان به‌همین اسم مشهور است و دیگر جناب آقای حاج آقا محمدکاظم سعادت‌علیشاه اصفهانی که به‌موجب فرمانی که موجود است در زمان آقای رحمت‌علیشاه شیخ‌المشایخ بود و در فرمان تصریح به خلافت ایشان شده است و رشته سلسله گنابادی منتسب به ایشان است.

عده پیروان سلسله گنابادی تقریباً در حدود چهل هزار است؛ البته این عدد کاملاً تقریبی است و در غالب شهرهای مرکزی و شرقی و جنوبی ایران می‌باشند؛ در شهرهای دیگر و نقاط شمالی و غربی هم وجود دارند؛ ولی عده آنها نسبتاً کمتر است و چون بزرگان این سلسله معتقدند که در ظواهر شریعت مقدسه با سایر شیعه حقه اثنی‌عشر و علمای اعلام هیچ‌گونه اختلافی در عقاید و اعمال ندارند و از طرفی انشعاب و دوئیت را موجب ضعف و انحطاط اسلام می‌دانند؛ لذا هیچ امری که موجب امتیاز و جدایی از سایرین بوده باشد ندارند، حتی محل مخصوص به‌نام خانقاه یا لباس خاصی دارا نمی‌باشند و می‌گویند حتی الامکان باید سعی نمود که این اختلافات ظاهری که موجب تشّت و تفرقه و ایجاد جدایی است، وجود نداشته باشد، همه با هم متحد و متفق در اعلاّی کلمه اسلام و رفع مفسد و اموری که مخالف شریعت



مطهره است بکوشند.

اکنون جناب آقای صالح‌علیشاه دارای چهار نفر شیخ مجاز در هدایت و دستگیری می‌باشند:

۱- جناب آقای آقامهدی آقا مجتهد سلیمانی (وفاعلی) که از مجتهدین و علمای بزرگ و اهل تنکابن می‌باشد؛ سن ایشان در حدود هشتاد و یک سال و بعد از طی تمام مراتب و مقامات علمی و صوری به فکر علوم معنوی و ترقی روحی برآمده و سلوک در این سلسله را اختیار و پس از ریاضات شرعی و طی مراتب سیر و سلوک در تاریخ غره رجب ۱۳۶۵ قمری از طرف جناب آقای صالح‌علیشاه مأمور ارشاد و دستگیری گردیده و در تهران اقامت دارد.

۲- جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضاعلی) فرزند ارجمند جناب آقای صالح‌علیشاه که بعد از تکمیل تحصیلات قدیمه و نیل به مقام اجتهاد، دوره دانشکده معقول و منقول را نیز دیده و به‌درجه لیسانس نائل شد؛ سپس به گناباد مراجعت کرده و تحت توجه و تربیت پدر بزرگوار به مقامات عالی‌معنوی و روحی رسید و در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۶۹ قمری مجاز در امامت جماعت و تعلیم اوراد و اذکار لسانی شده؛ سپس در تاریخ یازدهم ذی‌قعدة ۱۳۶۹ مآذون در دستگیری و هدایت گردید و به لقب "رضاعلی" مفتخر شد.

معظم‌له از نویسندگان نامی و دارای تألیفات و تصنیفات متعدده مفیده از قبیل: تجلی حقیقت و فلسفه‌فلوطين و نابغه علم و عرفان و رساله خواب مغناطیسی و یادداشتهای سفر به ممالک عربی و خاطرات سفر حج و از گناباد به ژنو و گردش در افغانستان و پاکستان و رساله رفع شبهات

و غیره می باشد که غالباً به چاپ رسیده است.

۳- جناب آقای حاج محمدخان راستین (رونق علی) خلف الصدق مرحوم حاج میرزا محمد علی خان مجتهد عراقی که از اعیان و معروفین و موّجهین و موثّقین عموم، و ساکن اراک می باشد قبلاً اجازه امامت جماعت داشته و در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۷۴ قمری مجاز در تلقین ذکر و فکر و ارشاد گردید.

۴- جناب آقای آقا شیخ عبدالله صوفی (عزت علی) ساکن املش که بعد از تکمیل تحصیلات دینیه در قم و نجف اشرف در این سلسله وارد شده و با کمال صدق و اخلاص، مراتب سیر و سلوک را پیموده و به مراتب عالیّه روحی نائل بدو اجازه امامت جماعت داشته و در تاریخ ۲۴ ذیحجه ۱۳۷۴ قمری مجاز در ارشاد و دستگیری گردید. این مشایخ گاهی بر حسب امر و دستور پیر بزرگوار به شهرها و نقاطی که شیخ ثابتی ندارند مسافرت نموده و به راهنمایی طالبین و مستعدّین می پردازند.

علاوه بر مشایخ فوق عده ای هم دارای اجازه در امامت جماعت و تعلیم اوراد و اذکار لسانی می باشند؛ از جمله: آقای آقا شیخ هادی شریفی در سمنان، آقای آقا سید محمد شریعت در قم، آقای میرزا سید محمد حکیم الهی در تون (فردوس)، آقای حاج میرزا ابوالقاسم نورنژاد فرزند بزرگوار جناب آقای نورعلیشاه در مشهد، آقای آقا سید مجدالدین مصباحی در شیراز، آقای آقا سید هبه الله جذبی در تهران و آقای آقا شیخ علی بحرانی در ششده فسا.

## مقاله نهم

خلاصه اصول تعلیمات و رویه معموله سلسله علیّه گنابادی:

۱- کمال تقید و دقت در انجام تکالیف و وظایف شرعیه دارند؛ حتی علاوه بر اتیان واجبات و ترک محرمات تا ممکن شود مستحبات را نیز عمل نموده و از مکروهات اجتناب نمایند؛ بلکه بزرگان توصیه می‌نمایند که تا بتوانند از امور مباحه هم خودداری کنند که مبادا به مکروهات و بالنتیجه به محرمات دچار گردند. و این تکالیف شرعیه تا حیات باقی است ولو هر قدر در مراتب روحی ترقی کند ساقط نمی‌گردد؛ بلکه هر قدر در مقامات معنوی بیشتر ترقی کند، سعی و کوشش او در عبادت و طاعت و خضوع و خشوع زیادتر گردد. و در دستورات طریقتی بعضی از مستحبات را موظفند همیشه انجام دهند، مانند دوام بر طهارت و ادای فرایض در اول وقت و بیداری سحرها برای عبادت، خصوص بین الطلوعین و قرائت مقداری از قرآن مجید بعد از ادای نماز صبح و خواندن صلوات کبیره بعد از نماز صبح و موقع خواب.

در مجامع فقری هم پس از ادای نماز جماعت – در صورت بودن مأذون – یکی از کتبی که شامل وظایف شرعی و دستورات اخلاقی و عرفانی است، خوانده شده و بعد مقداری از اشعار عرفای بزرگ خوانده می‌شود و همه با حالت سکوت به یاد خدا و استماع می‌باشند.

۲- از غروب روز پنج‌شنبه تا بعد از ادای فرایض ظهر جمعه به موجب آیه شریفه: إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ، امور دنیوی را ترک کرده از کسب و کار و امور دنیوی دست کشیده به امور مذهبی از قبیل شرکت در مجامع فقری و زیارت اخوان و قبور بزرگان و عیادت بیماران و دستگیری بینوایان و اعانت مظلومان و غیره مشغول می‌باشند یا به عبادت و بندگی خدا و خواندن دعا می‌پردازند.

۳- اشخاصی که مبتلا به استعمال تریاک یا سایر مواد مخدره از قبیل حشیش و بنگ و مسکرات و غیره می‌باشند در این سلسله قبول نشده و استعمال تریاک را مطابق فتاوی بیشتر از علما حرام می‌دانند و در این سلسله معتادین به این امور وجود ندارند؛ حتی غالب بزرگان از استعمال قلیان و سیگار هم به علّت مضرّ بودن به صحّت مزاج اجتناب دارند.

۴- کلیه پیروان این سلسله باید از راه کسب و کار رفع احتیاجات زندگی خود را نموده و حتی خود بزرگان هم از طریق زراعت و حفر قنوات و احیای زمین موات امرار معاش می‌کنند و از تنبلی و بیکاری پرهیز دارند و اشخاص بیکار که از راه تکدی یا دوره‌گردی یا خواندن

۱. سوره جمعه، آیه ۹: چون ندای نماز روز جمعه در دهند، به نماز بشتابید و دادوستد را رها کنید.

در معابر، تحمیل و سر بار دیگران هستند؛ قبول نشده و در این سلسله یافت نمی‌شوند.

۵ - نسبت به هیچ‌یک از سلاسل بلکه مذاهب تنقید و بدگویی ننموده، با همه به محبت و دوستی رفتار می‌نمایند؛ بلکه بدگویی نسبت به رؤسا و بزرگان هر سلسله و مذهب را به موجب آیه مبارکه: *وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ*<sup>۱</sup> حرام می‌دانند و اگر مدح یا ذمی نمایند مطابق رویه قرآن مجید عمل را ملاک قرار می‌دهند نه شخص را، و دستور کلی، با خداوند به بندگی و طاعت و با عموم به مهربانی و شفقت و با برادران دینی به کوچکی و خدمت می‌باشد.

۶ - تعدد زوجات را به مصداق آیه مبارکه: *فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً*<sup>۲</sup> و آیه شریفه: *وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا*<sup>۳</sup> جایز نمی‌دانند مگر در موارد ضرورت و نادره که به علل شرعیه ناچار از تعدد گردند. طلاق را نیز به موجب حدیث شریف: *إِنَّ ابْغَضَ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ*<sup>۴</sup> اجازه نمی‌دهند؛ مگر در مواردی که توافق غیرممکن یا مخلّ امور دینانتی یا مذهبی بوده باشد.

۷ - نسبت به علمای اعلام که مجازین روایت و مأمور تبلیغ احکام شرعیه فرعیه هستند کمال تجلیل و احترام را قائلند و پیروان را در وظایف شرعیه امر می‌کنند که از مراجع تقلید اخذ تکلیف نمایند؛ چه،

۱. سوره انعام، آیه ۱۰۸: چیزهایی را که آنان به جای الله می‌خوانند، دشنام مدهید که آنان نیز بی‌هیچ دانشی، از روی کینه‌توزی به الله دشنام می‌دهند.  
 ۲. سوره نساء، آیه ۳: و اگر بیم آن دارید که به عدالت رفتار نکنید، تنها یک زن بگیرید.  
 ۳. سوره نساء، آیه ۱۲۹: هر چند بکوشید هرگز نتوانید به عدالت رفتار کنید.  
 ۴. به راستی ناپسندترین امور در نزد من طلاق است.

شریعت را پایه و اساس و مقدمه طریقت می‌دانند و بدون انجام وظایف شرعیه که از روی تقلید صحیح باشد امور قلبی و طریقتی را بی‌اثر دانند.

۸- دخالت در هر یک از امور مذهبی را بدون اجازه از صاحب اجازه‌ای که اجازه آن به وسایط، متصل به یکی از معصومین (ع) شود جایز نمی‌دانند، مانند امامت جماعت و اخذ وجوه خدایی و قضاوت و فتوی و غیره؛ و می‌گویند همان‌طوری که بدون حکم و فرمان شاه کسی نمی‌تواند در امور دولتی دخالت کند و لو هر قدر عالم به قوانین اداری یا حقوقی یا جریان مالی باشد، هم‌چنین در امور مذهبی هم به صرف دانستن احکام جایز نیست مباشرت نماید؛ مگر آنکه اجازه از صاحب اجازه صحیحه غیرمخدوشه داشته باشد.

۹- هیچ یک از پیروان، حق دعوت و تبلیغ ندارند و باید به عمل و کردار نیک رفع شبهات کرده و خلق را راغب و مایل به دیانت نمایند و اساساً می‌گویند: طریقت امر قلبی و باطنی است و دعوت مربوط به امور ظاهری و شریعتی است. هرکس مورد فضل و هدایت الهی واقع گردد - چه، هدایت مخصوص ذات اقدس الهی است که *اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ*<sup>۱</sup> - به قلب او می‌اندازد که در صدد طلب حق برآید و چون در طلب خود به سعی و کوشش پرداخت و با تضرع و نیازمندی از خداوند ارائه طریق خواست، خداوند به موجب آیه شریفه: *وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا*؛ البته او را به طریق حق راهنمایی فرماید و به نماینده خود رساند. از این‌رو این سلسله هیچ‌گونه تظاهر و اجتماعات تبلیغی ندارند و غیر از

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۳: خدا هرکس را که بخواهد هدایت می‌کند.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹: کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم.

مجامع فقری که معمولاً شبهای جمعه و دوشنبه و صبح‌های جمعه است مجامع عمومی دیگری ندارند و در این مجامع هم فقط به ذکر خدا و مذاکره امور مذهبی و ذکر فضایل و مکارم بزرگان مشغولند و در این مجامع هم ورود غیر پیروان مانعی ندارد.

۱۰- پیروان این سلسله اجازه ندارند در سیاست دخالت کنند (البته مشاغل دولتی جزو کسب و کار است) یا در احزاب و دستجات سیاسی وارد گردند. و در مجامع فقری هم هیچ‌گونه مذاکرات سیاسی نباید بشود بلکه در آن مجامع، امور مادی و دنیوی هم صحبت نشود و فقط به یاد خدا و امور روحی و معنوی پردازند و در عین حال قوانین مملکتی را محترم شمرده، مطیع باشند و تا بتوانند از وظایف شخصی تجاوز ننموده؛ به کار خود مشغول و متوجه خوب و بد دیگران نباشند و سعی باشند که حتی الامکان خود را اصلاح نمایند.

۱۱- از خصوصیات این سلسله آن‌که غالب مشایخ و مجازین آنها علمایی هستند که تمام مراتب علمی و صوری را به حد کمال رسانیده و مجتهد یا قریب الاجتهادند که بعد از طی تمام مقامات علمی و داشتن احترامات صوری به فکر تکمیل باطن و علوم معنوی و ترقی روحی - همان مراتبی که اصحاب سرّ ائمه اطهار (ع) دارا بودند - برآمده و ترک تمام مراتب و مقامات صوری را نمودند؛ بلکه خود را مورد طعن و لعن ظاهرینان قرار داده و سلوک در این سلسله و تسلیم به نماینده الهی را اختیار نموده‌اند (رجوع شود به حالات مشایخ این سلسله در کتاب نابغه علم و عرفان).

۱۲- این سلسله چون در ظاهر و وظایف شرعی هیچ‌گونه اختلافی

در اعمال و اعتقادات با علمای اعلام و شیعه حقه اثنی عشریه ندارند به حسب ظاهر و لباس و محل عبادت که مسجد است تمایزی نداشته و حتی محل خاصی به نام خانقاه را که موجب دوئیت و تشتت گردد؛ معتقد نیستند، چه بزرگترین علت ضعف و انحطاط اسلام را همین ایجاد فرق مختلفه اسلام می‌دانند و می‌گویند: باید همه با هم متحد و متفق شده و در صدد اعلائی کلمه اسلام و رفع مفساد و خطراتی که پیش آمده برآیند. طریقت امر معنوی و اصلاح نفس و تصفیه روح است و مستلزم ظاهر خاصی نیست، وظیفه پیروان، آن است که در ظاهر با سایر مسلمین که برادران اسلامی هستند مشابه و مشترک بوده و وضع خاصی که آنها را از دیگران متمایز نماید، نداشته باشند فقط جدیت کنند که در انجام وظایف شرعی و اخلاقی خود را ممتاز نمایند و در وظیفه طریقتی هم در هر حال به یاد خدا و از ذکر او غافل نشوند که به موجب حدیث شریف: الذِّكْرُ طَاعَةٌ وَالْغَفْلَةُ مَعْصِيَةٌ، غفلت و فراموشی از یاد خدا را گناهی عظیم شمارند و در عین آنکه به امور دنیوی مشغولند باید در دل به یاد خدا باشند که مثلی است مشهور "دست به کار و دل با یار".

اندر همه جا با همه کس در همه کار

می‌دار نهفته چشم دل جانب یار

یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

۱۳ - در این سلسله الزامی به گذاردن شارب ندارند و بزرگان

فرموده‌اند که دینی را به مویی نبسته‌اند؛ ولی هیچ یک از علما هم

۱. ذکر طاعت است و غفلت از ذکر معصیت است.



به حرمت یا کراهت آن فتوی نداده‌اند بلکه قائل به استحباب آن هستند و این استحباب را هم علمای تشیع از راه تسامح در ادله سنن قبول نموده‌اند و الا غالب روات این اخبار، غیر موثقند.

۱۴ - بزرگان عرفا را، نمایندگان حق و نایب امام (ع) و مجازین درایت و مأمورین اصلاح نفوس و تهذیب اخلاق و تصفیه روح و متوجه نمودن خلق به سوی خدا می‌دانند و اجازه آنها را به وسایط صحیحه متصل به امام (ع) رسانند و امر و اطاعت دستورات آنها را امر الهی دانند چنانچه علمای اعلام را نمایندگان حق و نایب امام (ع) در تبلیغ احکام و وظایف شرعیه دانند و باید اجازه روایت آنها هم به وسایط غیر مخدوشه به امام (ع) متصل گردد.

۱۵ - عبادات و اعمال مذهبی باید به امر آمر الهی باشد که اگر بدون امر آمر الهی انجام شود، نتیجه و ثمر اخروی نخواهد داشت؛ نهایت آنکه اگر از روی صدق و اخلاص بدون شائبه ریا و اغراض نفسانی باشد، خداوند متعال به مصداق آیه مبارکه: *وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا*<sup>۱</sup> او را به آمر الهی رساند و پس از تسلیم به امر او اجر و ثواب اعمال گذشته او را هم به او عطا خواهد فرمود.

۱۶ - ولایت علی (ع) را که مطابق اخبار صحیحه متواتره، شرط قبول اعمال و دخول در باب علم است - غیر از اظهار علاقه و محبت و ارادت - اعتقاد به خلافت بلافصل آن حضرت دانند و الا هزاران اشخاص از مذاهب غیر از اسلام هم اظهار محبت و ارادت به آن بزرگوار را می‌نمایند؛ پس باید آنها هم دارای ولایت باشند! بلکه

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۹: کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خویش هدایتشان می‌کنیم.

می‌گویند به موجب حدیث شریف: *بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ؛ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ*<sup>۱</sup> که ولایت را که امر معنوی و قلبی است جزو اعمال بدنی و جوارحی ذکر فرموده‌اند و الا باید توحید و نبوت و معاد را نیز ذکر کرده باشند و آن عمل بدنی که ترخیص در آن داده نشده است بیعت ایمانی است که تا کسی این بیعت را انجام ندهد اگر تمام عمر مشغول عبادت و طاعت باشد هر آینه خداوند او را به رو در آتش جهنم اندازد و این بیعت ایمانی و بیعت اسلامی در زمان حیات رسول اکرم (ص) ظاهر و آشکار بوده است؛ بعد از آن حضرت مخالفین به زور از مردم بیعت اسلامی می‌گرفتند؛ ولی بیعت ایمانی را علی و ائمه (ع) بعد از آن حضرت تا زمان غیبت کبری، خود آن بزرگواران یا نواب و مشایخ آنها به واسطه خوف از خلفای جور مخفیانه از اشخاصی که خداوند آنها را هدایت می‌فرمود، بیعت می‌گرفتند و آیات قرآنی بالصراحه و اخبار و احادیث بالکنایه و تواریخ بر این امر دلالت دارد و ثابت است و هیچ دلیلی از آیات و اخبار در دست نیست که در زمان غیبت امام زمان عجل الله فرجه این امر مهم که به موجب آیه مبارکه: *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي*<sup>۲</sup> که موجب اکمال دین است ساقط و نسخ شده باشد؛ لذا باید عقلاً و نقلاً و فضلاً در زمان غیبت هم این عمل را انجام دهند و آنها مجازین در درایت و بزرگان عرفا می‌باشند که به اجازه متصله به وسایط به امام (ع) از مستعدین، اخذ بیعت می‌نمایند؛ ولی البته باید اشخاصی که بیعت می‌گیرند با اجازه صحیحه و

۱. اصول کافی، ثقة الاسلام الكليني الرازي، ترجمه و شرح حاج سيد جواد مصطفى، ج ۳، انتشارات علمیه اسلامیه، ص ۳۳، ج ۸: اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت.

۲. سوره مائده، آیه ۳: امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم.

غیر مخدوشه که متصل به امام گردد بوده باشند. بیعت معامله با حق است که **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ** پس باید معامله با نماینده حق که اجازه داشته باشد انجام گیرد.

۱۷ - توفیق درک خدمت نماینده حق و صاحب اجازه؛ اولاً: به هدایت و راهنمایی حق است که هرکس را خدا بخواهد به نماینده خود هدایت می فرماید. ثانیاً: تشخیص صاحبان اجازه حقه به حسب ظاهر به دو امر است یکی نص و دیگر اثر؛ نص یعنی اجازه او بدون قطع و فصل کتباً یا شفاهاً (نه در خواب) متصل به امام (ع) گردد و البته تحقیق این امر مستلزم دقت و تعمق در حالات و کتب عرفا و بزرگان است. اما اثر عبارت از آن است که در ملاقات و زیارات آنان، مطابق دستور حضرت عیسی (ع) باشد که از آن حضرت سؤال کردند که **مَنْ نُجَالِسُ؟** فرمود: **مَنْ يَذُكُرُ اللَّهَ رُوَيْتَهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنطِقَهُ وَيُرْعَبُ فِي الْآخِرَةِ عَمَلَهُ؛** باید ملاقات و مجالست و مصاحبت او شما را به یاد خدا اندازد و بیان او بر دانایی شما بیفزاید و عمل و رفتار او شما را راغب و مایل به آخرت نماید و از دنیا و علاقه به آن متنفر سازد؛ چنین کسی شایستگی آن دارد که تسلیم او شوید به علاوه باید اعمال و رفتار و عقاید او کاملاً مطابق شرع انور باشد که اگر عملی از اعمال شریعت را مهمل گذارد یا عقایدی مخالف قرآن مجید و احادیث داشته باشد قابل اطاعت و پیروی نخواهد بود؛ البته این تشخیصات در بدو امر است و بعد از آنکه تسلیم امر شد و به دستورات عمل کرد حس می کند که روز به روز نفس او اصلاح شده و اخلاق رذیله او تبدیل به صفات حسنه گردیده و صفا و نورانیتی در قلب او ایجاد شده آن وقت یقین می کند که به راه نیک و حقی می باشد.

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱: خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را خرید تا بهشت از آنان باشد.

## مقاله دهم لطیفه عرفانی

قال الله عزوجل: **لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا**<sup>۱</sup> و نیز در سوره بنی اسرائیل: **أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ**<sup>۲</sup> که برای خداوند متعال اسماء نیکویی است که امر می فرماید به آن اسماء نیکو خدا را بخوانید. اسم چیزی است که دلالت کند بر مسمایی که گفته اند: **الاسم ما يحكى عن الغير** یا **كَلِمًا يَدُلُّ عَلَىٰ مَدْلُولٍ يُسَمَّى اسْمَهُ**<sup>۳</sup>. و اختصاص به لفظ ندارد بلکه ممکن است لفظ باشد چون لفظ زید یا یوسف که دلالت بر شخص معینی می نماید یا ذهنی است؛ چنانچه عبارتی یا نصیحتی یا حکایتی، شخصی گفته باشد هر موقع آن عبارت یا نصیحت یا حکایت به نظر آید ذهن متوجه آن گوینده می گردد یا موجودات عینیته است؛ چون اگر کسی مسجدی بنا کند یا انبار آبی و امثال آن؛ هر وقت آن مسجد یا آب انبار دیده می شود آن

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۰: از آن خداوند است نیکوترین نامها. بدان نامهایش بخوانید.  
۲. آیه ۱۱۰: هر کدام را که بخوانید، نامهای نیکو از آن اوست.  
۳. اسم چیزی است که از غیر حکایت می کند یا هر چیزی که دلالت بر مدلولی کند، اسمش نامیده می شود.

شخص بانی در نظر آید. شیخ مصلح الدین سعدی فرماید:  
 نام نیکوگر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زر نگار  
 اسماء الهی اعم است از لفظی و ذهنی و عینی؛ بنابراین تمام  
 موجودات علویه و سفلیه که برای شخص بصیر دلالت بر وجود ذات  
 اقدس الهی دارد اسماء الهیه می باشند که:

و فی کُلِّ شَیْءٍ لَّهٖ آیَةٌ تَدُلُّ عَلٰی اَنْتَهٗ وَاحِدًا  
 و باباطاهر گوید:

به دریا بنگرم دریا ته وینم به صحرا بنگرم صحرا ته وینم  
 به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قدر عنا ته وینم  
 و تمام موجودات اسماء حقند که دلالت بر ذات یگانه حق دارند  
 ولیکن دلالت آنها متفاوت است؛ هر قدر دلالت اسم زیادتر باشد  
 اسمیت آن واضح تر و آشکارتر است. عالم عقول که مرتبه ملائکه  
 مقربین است و دلالت آنها بر حق و صفات و اسماء حق کاملتر است،  
 احسن است از عالم نفوس که به مدبّرات تعبیر می شوند و عالم ملکوت  
 علیا و عالم نفوس، احسن از اشباح نوریّه است که عبارت از رجال  
 اعراف است و عالم اشباح نوریّه دلالتشان احسن است از مادیات و  
 ملکوت سفلی، ملکوت سفلی که عالم شیاطین و اجنه است و چون عوالم  
 مادیات و سفلیات به واسطه حجب ظلمانیّه مادیت، دلالتشان پوشیده  
 است آنها را نمی توان اسماء حسنی نامید. این مراتب در سیر نزول است  
 ولی در حالت صعود که توجه به عالم بالا و حق است اولی و اوضح و  
 احسن و اکبر اسماء الهیه وجود مقدّس حضرت خاتم الانبیاء محمّد بن

۱. و در هر چیزی، نشانه‌ای بر او هست که دلالت می‌کند بر اینکه او یکی است.

عبدالله (ص) می‌باشد که فرموده: **أَنَا الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ وَ نَحْنُ أَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَ لَا اسْمَ اكْبَر مَعِيَ**؛ زیرا که خوبی اسم یا از خوبی دلالت آن است بر مسمی یا از جهت خوبی مسمی است یا از جهت خوبی و نکویی خود اسم است بدون ملاحظه دلالت آن؛ چون آینه که یا از جهت خوبی شفافیت، صورت را خوب نشان دهد یا خود صورتی که در آینه نمایان است خوب است یا خود آینه قطع نظر از نشان دادن صورت خوب است و وجود مقدس پیغمبر مکرم (ص) از هر سه جهت بر تمام اسماء حسنی الهیه برتر و افضل بوده است که حدیث: **مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ**<sup>۲</sup> از جهت مظهریت تامه حق فرموده باشد که هر که مرا بیند حق را در آینه صاف و شفاف من دیده است از جهت مظهریت تامه. و حدیث: **خَلَقَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ صُورَتِهِ**<sup>۳</sup>، نظر به همین مظهریت تامه است و پس از وجود مقدس آن حضرت وجود ائمه اطهار و انبیاء و اولیاء (ع) اسماء حسنی الهیه هستند که اکمل و اشرف آنها وجود مبارک مولی الموالی علیّ عالی صلوات الله و سلامه علیه می‌باشد که عثمان سامانی گفته:

به پرده بود جمال جمیل عزّ و جل

به خویش خواست که جلوه کند به صبح ازل

چو خواست آنکه جمال جمیل بنماید

علی شد آینه خیر الکلام قلّ و دلّ

از جهت مظهریت تامه نه از جهت شخصیت آن ذات مقدس. و بعد

۱. من اسم اعظم هستم. ما اسمای نیکوی خداییم. اسمی از من بزرگتر نیست.

۲. غوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۲۹؛ بحرال معارف، ج ۲، ص ۴۰۳: هر کس مرا دید، حق را دیده است.

۳. خداوند انسان را به صورت خویش خلق کرد.

از آن حضرت ائمه اثنی عشر (ع) اسما حسناى الهى مى باشند که مخصوصاً امروز آینه سر تا پا نماى حضرت احدیت وجود مقدس خلیفه الله فى الارض حضرت امام قائم حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه می باشد، اَللّهُمَّ نَوِّرْ قُلُوبَنَا بِنُورِ جَمَالِهِ که اگر شخصیت آن بزرگواران به عنوان توسل منظور شود کفر است و اگر شخصیت و مظهریت منظور گردد، شرک است و هرگاه به عنوان مظهریت توسل شود، موحد است که فرمودند: «هر که عبادت کند اسم را کافر است و هرگاه عبادت کند اسم و مستی را مشرک است و اگر عبادت کند مستی را به عنوان مظهریت اسما، موحد است.» چنانکه کسی که در آینه نگاه می کند می گوید: خودم را دیدم در صورتی که خود او در خارج آینه است. تمام مسلمین به طرف خانه کعبه سجده می کنند اگر به خود خانه سنگ و گل سجده کنند، کافرند و اگر به خانه و صاحب خانه سجده کنند، مشرکند و اگر صاحب خانه را به امر صاحب خانه به عنوان اینکه این خانه منسوب به اوست سجده کنند عبادت است و چون انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم اجمعین اسما حسناى الهیه هستند باید به وسیله آنها خدا را خواند؛ چنانچه از آیه شریفه مستفاد است که خدا را به اسما حسناى او بخوانید. بنابراین توسل به ائمه هدی و اولیاء و مقربان درگاه الهی شرک نخواهد بود و به مصداق آیه مبارکه: **وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ**<sup>۱</sup> آن بزرگواران وسیله و شفیع خواهند بود و مکرر در دعای دوازده امام خواجه خوانده می شود: **يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَأَسْتَشْفِعُنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ**

۱. سورة مائده، آیه ۳۵: و وسیله ای برای تقرّب به او بجویید.

يَدِي حَاجَاتِنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ ۱.

---

۱. ای آقای ما و مولای ما، ما رو آوردیم و شفاعت خواستیم و متوسل شدیم به وسیله توبه درگاه خدا و تورا پیشاپیش حاجتهای خود قرار دادیم در دنیا و آخرت. ای ابرومند در پیشگاه خدا ما را شفاعت کن نزد خداوند.



## مقاله یازدهم

### فضیلت مجالس ذکر

مجالس ذکر و انجمن‌های فقری روضه‌ای است از ریاض جنت و نوربخش آسمانها و برکت و وسعت و رحمت زمین و مسرت بخش بزرگان و محبوب مؤمنان. اگر موفق به حضور در این مجالس شدیم، باید شکرگزار بوده و کاملاً متوجه حق و متذکر و خیالات دنیویّه را از خود دور نموده و خانه دل را مخصوص حق قرار دهیم تا مورد عنایت حق واقع گردیم و بصیرت و بینایی یابیم.

برو تو خانه دل را فرو روب مهیا کن برای جای محبوب  
چو تو بیرون شوی او اندر آید به تو بی تو جمال خود نماید  
و سعی کنیم که در غفلت نبوده به ذکر و فکر و یاد حق مشغول  
باشیم که شیطان و جنود او با تمام وسایل، مجهز و درصدد اغوای انسان  
و راهزنند که عرض کرد: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ

الْمُخْلِصِينَ<sup>۱</sup>. و سعی و جدیت و جدّ دارند به هر وسیله ایست از یاد خدا بازدارند. میدان مبارزه و مجاهده است و اگر فضل و لطف حق شامل نشود بر شیطان و جنود او فائق نخواهیم شد و از برکات این گونه مجالس برخوردار و بهره مند نخواهیم بود، باید در دل از خدا جز خدا نخواهیم و خواهش های دنیویّه که قابل اعتنا نیست از خود دور سازیم.

از خدا غیر از خدا را خواستن      ظنّ افزونی است کَلِّی کاستن<sup>۲</sup>  
و دل بلکه تمام اعضا را به یاد خدا مشغول داریم که شیخ سعدی فرماید:

خالی از ذکر تو عضوی چه حکایت دارد

سر مویی به غلط در همه اعضا نیست

بزرگترین حجاب، خودبینی و خودیت است تا این حجاب پاره نشود بصیرت و بینایی حاصل نگردد و مولی الموالی (ع) در دعای کمیل عرض می کند: لَا يَنَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ وَ كَرَمِكَ<sup>۳</sup>. امیدواریم به فضل حق و توجه اولیاء حق بتوانیم از برکات این گونه مجالس مستفیض گردیم که سعادت دنیا و آخرت و اصلاح جمیع امور ظاهریّه و باطنیّه از برکات این مجالس و انجمن هاست که فرموده اند: تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً<sup>۴</sup> که مقصود از تفکّر، یاد حق بودن و خود را فراموش نمودن است. شرحی را که مرحوم آقای مست علی شاه شیروانی در ریاض السیاحه

۱. سوره ص، آیات ۲- ۸۱: به عزّت تو سوگند که همگان را گمراه کنم، مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند.

۲. مثنوی معنوی، به اهتمام توفیق سبحانی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳ (با کمی اختلاف).

۳. به آن نتوان رسید جز به فضل و کرم.

۴. یک ساعت تفکّر بهتر است از هفتاد سال عبادت.

در باب فضل مجالس ذکر فرموده‌اند، نوشته می‌شود:

«بر ارباب دانش و اصحاب بینش مخفی نیست که حضور حلقه‌ها و مجالس ذکر الهی را فضل و مزیتی است از حضور حلق و مجالسی که در آن ذکر حق سبحانه و تعالی نمایند؛ بلکه به غیر از لهو و لعب به چیز دیگر زبان نگشایند؛ زیرا حلق و مجالس ذکر الهی، محل فیوض و رحمت حق سبحانه و تعالی و ملائکه است و حلق و مجالس دیگر محل نزول قهر و سخط خدای تعالی است و بلکه شیاطین، اهل آن حلق و مجالسند. روایت نموده شیخ زین‌الدین عاملی در منیة المرید: عن رسول الله (ص) قال: اذا مررتم فی ریاضِ الجَنَّةِ فَارْتَعُوا. قالوا یا رسول الله: ما ریاضُ الجَنَّةِ؟ قال: هِیَ حِلْقُ الذِّکْرِ فَانَّ لِلَّهِ تَعَالَى سِیَّارَاتٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ یَطْلُبُونَ حِلْقَ الذِّکْرِ فاذا اتوا علیهم حَفَّوا بهم؛ یعنی، حضرت فرمود به اصحاب خود که هرگاه مرور و گذر شما واقع شود در باغ‌های بهشت، پس چرا کنید و لذت برید؛ عرض نمودند که یا رسول‌الله چیست باغ‌های بهشت؟ حضرت فرمود که آن حلقه‌های ذکر الهی است؛ پس به درستی که از برای خدای تعالی ملائکه‌ای چندند که سیر می‌کنند و طلب می‌نمایند حلقه‌های ذکر را؛ پس هرگاه آمدند و رسیدند به مجلس و حلقه‌ای که ذکر الهی در آنجا می‌نمایند پس طواف می‌نمایند به ایشان، اگر حفوا به معنی طافوا باشد یا آنکه احاطه می‌نمایند بر دور ایشان، اگر حفوا به معنی احاطو باشد.

من جمله حدیث ابی ذر رضی الله عنه، قال رسول الله (ص): حضور مجلس الذِّکْرِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّلَاةِ أَلْفَ رُكْعَةٍ وَ حُضُورُ مَجْلِسِ الْعِلْمِ أَفْضَلُ مِنْ شُهُودِ أَلْفِ جَنَازَةٍ. قیل: وَ مَا لِنَ یَقْرَأَ الْقُرْآنَ؟ فِقَالَ: هَلْ یَنْفَعُ الْقُرْآنَ إِلَّا بِالْعِلْمِ؛ یعنی، حضرت رسول (ص) فرمودند که حاضر شدن در مجلس ذکر، بهتر است از هزار

رکعت نماز و حاضر شدن در مجلس علم، بهتر است از حاضر شدن در تشییع هزار جنازه. گفته شد: یا رسول الله چه چیز است ثواب از برای قاریان قرآن؟ پس حضرت فرمود که آیا فایده می دهد قرآن یعنی قرائت آن مگر با علم. از این حدیث شریف که حضرت رسالت پناهی فضل مجلس ذکر را و مجلس علم را هر یک علی حدّه بیان فرموده است خالی از وجه معجزه نیست؛ زیرا که آن حضرت می دانست که جماعتی از عباد هوی و ابنای دنیا و عبید بطون و نفس اماره مفتون به هم خواهد رسید و ظاهر خواهد گردید که انکار اهل ذکر و اهل علم نمایند و احادیث حلق ذکر و مجالس آن را تأویل به حلق و مجالس درس و علم فرمایند؛ چنانکه بعضی از علماء سوء و تابعین سلاطین و مخالفین ایشان نموده اند تا اینکه این حدیث تکذیب و تأویل ایشان بوده باشد.

روایت نموده شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی از کتاب من لا یحضره الفقیه: «قال النبی (ص): بادر و الی ریاض الجنّة فی دار الدنیا. فقیل: یا رسول الله و ما ریاض الجنّة فی دار الدنیا؟ فقال: حلق الذکر؛ یعنی، حضرت فرمود که مبادرت نمایند در رفتن به سوی باغ های بهشت که در دار دنیا است؛ پس گفتند اصحاب که یا رسول الله چه چیز است باغ های بهشت در دار دنیا؟ پس حضرت فرمود که حلقه های ذکر. در دعای دوشنبه منقول است از حضرت کاظم (ع) و در مصباح کبیر و غیر آن مذکور است که بعضی از عبارات در آن دعا این است: أَنْ تَجْعَلَ رَاحَتِي فِي لِقَائِكَ وَ عَمَلِي فِي سَبِيلِكَ وَ حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَ الْاِخْتِلَافِ إِلَى الْمَسَاجِدِ وَ مَجَالِسِ الذِّكْرِ؛ یعنی، حضرت طلب نموده از حق سبحانه و تعالی به آنکه بگرداند راحت او را در لقای حق و عمل و شغل او را در اعمال مقربّه و حج بیت الله الحرام و آمد و

شد به مجالس ذکر و مساجد. احادیث دیگر به دخول حلق و مجالس ذکر زیاد وارد شده است؛ انتهى.»<sup>۱</sup>

با این احادیث که ذکر شد معین است که انجمن مقدّس ذکر، مورد توجه حق تعالی و مورد نظر انبیاء و اولیاء و ملائکه است و ملائکه اطراف مجلس ذکر را احاطه کرده و برای اهل آن دعا و طلب استغفار می‌کنند. ارواح مؤمنین هم که احاطه به این عالم طبیعت دارند غبطه حضور در این مجالس را می‌خورند، خاصّه که انعقاد مجلس به نام مبارک یکی از بزرگترین اولیای عظام تشکیل گردیده باشد. از حضرت حق درخواست و مسألت داریم که ما را مؤیّد و موقّق بدارد که قدر این مجالس را دانسته به غفلت و خیالات دنیوی متوجه نباشیم و همواره متذکّر و متوجه حق بوده، از فیض مجلس ذکر محروم نگردیم که فرمودند: *الذِّكْرُ طَاعَةٌ وَالْغَفْلَةُ مَعْصِيَةٌ*؛ هر آنی که متذکّر حق باشیم در عبادت و هر لحظه که به غفلت گذرانیم در معصیت خواهیم بود.

اجتماعات مذهبی فقط باید برای یاد خدا و تذکّر و توسّل به بزرگان دین و روانهای پاک آن بزرگواران باشد و اغراض دنیویّه و امور مادی در بین نباشد و بلکه بزرگان ما منع فرموده‌اند که در اجتماعات مذهبی که باید فقط برای یاد خدا باشد از امور دنیویّه سخن به میان آید و وقت گرانبهای اجتماعات ما صرف اغراض مادی گردد؛ چنانچه خرید و فروش در مسجد را منع کرده‌اند.

۱. ریاض السّیاحه، جناب میرزا زین العابدین شیروانی (مست‌علیشاه)، به تصحیح حامد ربّانی، انتشارات سعدی، صص ۷-۳۶۵ (با کمی اختلاف).  
۲. ذکر طاعت است و غفلت از ذکر معصیت است.

البته از کار دنیا و اجتماعات دنیوی ممانعت نشده؛ بلکه کسبی که به یاد خدا و از جنبه اطاعت امر باشد ممدوح بلکه واجب شمرده‌اند؛ ولی فرموده‌اند: مجالسی را که مخصوص یاد خدا و توسل است و حلقه ذکر نامیده می‌شود روضه‌ای است از ریاض جنت و ارواح مطهره انبیاء و اولیاء (ع) حاضرند؛ بلکه صاحب ولایت و راهنمای زمان و ولی امر در آن مجلس، حاضر و ناظر است و نباید خود را به امور دنیویّه که قابل اعتناء و توجه نیست آلوده ساخت؛ چون خدا اغنی الشركاء است و عبادتی را که شائبه غرض مادی در آن باشد ردّ می‌کند و مجالسی هم که به اغراض دنیویّه مشوب باشد فیض و اجر نخواهد داشت.

بزرگان و پیشوایان ما که ائمه اطهار صلوات الله علیهم باشند، بعد از قضیه عاشورا برای اینکه وسیله اجتماع مذهبی در میان موجود باشد و ذکر امور دنیویّه در آن در میان نیاید فاجعه شهادت حضرت حسین (ع) را که بزرگترین وقایع جانسوز عالم است متذکر گردیده و به پیروان و مؤمنین دستور می‌دادند که از تذکار مصائب حسین (ع) غفلت نورزند و دور هم بنشینند و به یاد ظلمی که نسبت به آن بزرگوار شده، بوده باشند؛ در این دستور هم منظور سیاسی و هم اجتماعی و هم دینی مندرج بوده؛ زیرا منظور این بوده که اعمال و رفتار و گذشت از مال و جان آنان را سرمشق خود قرار داده رفتار نماییم؛ علاوه، از توجه به غیر خدا در آن مجالس منصرف، و روح خود را اتصال به عالم ملکوت داده و ارتباط به آن عالم اصلی خود پیدا کنیم.

این امر که به این نظر، منظور و دستور داده شده، بر غلبه احساسات مذهبی و شدت محبت دینی به بزرگان در میان شیعه رواج یافته و در

وفات و تولّد همه بزرگان دین اجتماع نموده و به یاد خدا و ذکر مناقب و مصائب آنان مشغول بودند و در روزهای تولّد جشن گرفته و در ایّام وفات سوگواری را به جا می آوردند.

بزرگان عرفا نیز در هر زمان از این سنت سنّیه پیروی نموده و در اقامه عزاداری و گاه هم، جشن تولّد ائمه هدی (ع) جدّ بلیغ می نمودند از جمله مرحوم مبرور سلطان الاولیاء حضرت آقای شهید طاب ثراه در این امر جهد وافر مبذول می داشت و در تمام سال مجالس سوگواری حضرت سیدالشهداء (ع) را منعقد و کسانی که درک فیض زیارتشان را کرده اند، همه می گویند که حضرتش در مجالس سوگواری کثیرالبکاء بوده و بلکه گاهی در امثال روز عاشورا و بیست و یکم رمضان حال انقلاب بر ایشان دست می داد و البتّه همان طور که عرض شد باید منظور را متوجّه باشیم و پی به اصل مقصود ببریم و حال توسّل و تذکّر را زیاد کنیم و در این گونه مجالس درخواست فیض از منبع فیض نماییم و قدردان نعمت موجوده بوده و از خداوند بخواهیم که حال شکر را از ما سلب نفرموده و نعمت موجوده، یعنی ادامه نعمت وجود حضرت ولی امر و راهنمای زمان ارواحنا فداه را از حضرت حق مسألت نماییم.

حضرت رسول (ص) که از دنیا رحلت فرمود، بشریّت آن حضرت از دست رفت؛ ولی معنویّت و روحانیّت او باقی و در وجود مبارک حضرت مولی الموالی علی (ع) جلوه نمود و این فیض حق قطع شدنی نیست و در هر زمان در مظهری جلوه گر است و امروز در وجود مقدّس امام زمان حضرت حجّت بن الحسن عجل الله فرجه متجلّی و اشعه انوار

آن حضرت در وجود اولیای حق ظاهر و هویداست و از خداوند  
مسألت داریم که چشم ظاهر و باطن ما را به زیارت جمال مبارکش منور  
فرماید. مولوی علیه الرحمة در دیوان خود فرموده:

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد      دل برد و نهان شد  
هر دم به لباس دگر آن یار برآمد      گه پیر و جوان شد  
فی الجمله هم او بود که می آمد و می رفت      هر قرن که دیدی  
تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد      دارای جهان شد<sup>۱</sup>  
ایضاً مولوی فرماید:

آن سرخ قبایی که چو مه پار برآمد  
امسال در این خرقه زنگار برآمد  
آن ترک که آن سال به یغماش بدیدی  
این است که امسال عرب وار برآمد  
آن یار همان است اگر جامه بدل کرد  
آن جامه بدل کرد و دگر بار برآمد  
آن باده همان است اگر شیشه دگر شد  
بنگر که چو خوش بر سر خمار برآمد  
آن شمع به صورت به مثل مشعله ای شد  
وین مشعله زین روزن اسرار برآمد<sup>۲</sup>  
در مشارق الانوار از حضرت مولی الموالی علی (ع) نقل شده که

۱. جذبات الهیة، منتخبات کلیات شمس الدین تبریزی، به تصحیح شیخ اسدالله ایزدگشسب،  
انتشارات حقیقت، ۱۳۷۸، ص ۱۲۳.  
۲. همان، ص ۱۲۴.



فرمود: فَأَتَا نَظْهَرُ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَوَقْتٍ وَأَوَانٍ فِي أَيِّ صُورَةٍ شِئْنَا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ یعنی، ما ظاهر می شویم در هر زمان در هر صورت که بخواهیم به اذن خدای تعالی.

بنابراین اینها بهانه و وسیله برای توسل و التجاء و یاد حق است چنانکه عرفا در کعبه و بتخانه محبوب را می بینند.

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

امید است در این گونه مجالس از یاد خدا غفلت ننموده و به ذکر و فکر خود که دستور داده شده، مشغول و از خداوند و اولیاء حق استمداد نموده نوراتیت و معرفت و نیستی و رفع گرفتاریهای صوری و معنوی و اصلاح مشکلات ظاهری و باطنی خود را مسألت نماییم که به طوری که ذکر شد دعا و توسل و التجاء در این گونه مجالس اجابت خواهد شد.



بخش دوم

شرح حالات



## تاریخ مختصر حضرت حاج ملاسلطان محمد

(سلطان علیشاه) قدس سره

عالم ربّانی و حکیم صمدانی مرحوم حاج ملاسلطان محمد بن ملاحیدر از اهالی گناباد خراسان و طایفه آن جناب مشهور به طایفه بیچاره است و وجه تسمیه آن است که دو نفر از اجداد آنها مورد لطف و عنایت حضرت رضا (ع) بوده و از طرف قرین الشرف آن حضرت از راه ملاحظت به بیچاره مخاطب گردیدند و آنها این نام را افتخاراً برای خود نگاه داشتند.

مرحوم حاج ملاسلطان محمد در ۲۸ جمادی الاولی ۱۲۵۱ قمری از کتم عدم قدم به عرصه وجود نهاد و ستاره درخشانی در آسمان علم و عرفان طلوع نمود. در سنّ سه سالگی پدر آن جناب در سفر عتبات عالیات مفقود الاثر گردید و آن جناب در دامن محبت مادر و تربیت برادر به سنّ پنج سالگی رسید و به مکتب رفت و در مدّت کمی خطنویس و قرآن خوان گردید؛ سپس به عللی ترک تحصیل نمود تا در

سنّ هفده سالگی مجدداً به تحصیل اشتغال یافت و مقدمات عربی و فنون ادبیه را کاملاً فراگرفت و استعداد فوق‌التصوّری از خود بروز داد؛ سپس به مشهد مقدّس رفت و چندی به تکمیل تحصیلات پرداخت و از آنجا به عتبات عالیات مسافرت نمود و از محضر مدرّسین عالی قدر مانند مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه‌الله علیه فقه و اصول و تفسیر و حدیث و رجال را فراگرفته، اجازه اجتهاد دریافت و مجتهد مسلّم و مورد توجّه عموم مدرّسین و مجتهدین گردید و به ایران مراجعت نمود و برای تکمیل فلسفه و حکمت به سبزوار رفت و در خدمت حکیم ربّانی مرحوم حاج ملاهادی سبزواری به تحصیل حکمت مشغول گردید و در حکمت اشراقی و مشائی ید طولایی به هم رسانید و بر اسفار حواشی معتبری نوشت و ضمناً علوم مختلفه حکمت الهی و طبیعی و علم اخلاق و علم قیاس و علوم ریاضی و هیئت و نجوم و طبّ و حتّی علوم غریبه را به حدّ کمال رسانید؛ به طوری که در هیچ‌یک از این علوم و فضایل برتری بر او وجود نداشت؛ ولی آن بزرگوار در جستجوی گمشده‌ای بود که هیچ‌کدام از این علوم او را به سوی مطلوب و مقصود او راهنمایی نمی‌نمود و تشنگی باطنی او را فرو نمی‌نشانند و چهره زیبای مقصود را در این علوم ظاهری مشاهده نمی‌نمود؛ لذا در تجسّس و کوشش مقصود حقیقی برآمد و به تضرّع و زاری به درگاه حضرت باری مشغول شد، اتفاقاً جناب آقای حاج آقا محمدکاظم اصفهانی ملقب به سعادت‌علیشاه که از مشایخ و اقطاب سلسله علیّه نعمت‌اللّٰهیه بود به عزم تشرّف ارض اقدس به سبزوار وارد شد و مرحوم حاج ملاهادی شاگردان را به زیارت آن بزرگوار امر فرمود و مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد در همان جلسه

زیارت اوّل ربوده شد؛ ولی تسلیم نشد. پس از حرکت آقای سعادت‌علیشاه، در دنبال آن بزرگوار حرکت نمود و شوق و ذوق رو به شدت گذاشت تا بالاخره در سال ۱۲۷۹ ترک وطن نمود و پیاده به سمت اصفهان حرکت کرد و خدمت مرحوم سعادت‌علیشاه رسید و مولوی وار تسلیم شمس سعادت شد و در حلقه ارادت ایشان وارد و به امر ایشان به ریاضت و مجاهدت مشغول شد و در مدّت قلیلی تمام مراحل سلوک را پیمود و به مقام فناء فی الله فائز گردید و از طرف آن حضرت مأمور ارشاد و دستگیری عباد شد. جناب سعادت‌علیشاه در اواخر عمر به کلی امر ارشاد را به ایشان تفویض فرمود؛ به طوری که طالبین را به آن جناب ارجاع می فرمود. آقای سعادت‌علیشاه در ۱۲۹۳ ق. لیبیک حق را اجابت فرمود و جناب سلطان‌علیشاه به نصّ صریح آن بزرگوار پیشوایی سلسله علیّه نعمت‌اللّٰهیه را عهده‌دار گردید و زمام امور فقرا و تربیت سالکین را به دست گرفت و از این به بعد قریه گمنام بیدخت معروفیت تامی یافت و مدّت سی و چهار سال مسند ارشاد به وجود مقدّسش مفتخر بود و در این مدّت مشایخ بزرگ و عرفای نامی تربیت نمود تا در سحر ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ قمری در سنّ هفتاد و شش سالگی در موقعی که مشغول گرفتن وضو و مهیای عبادت و رازونیا به درگاه بی نیاز بود به دست معاندین جنابش که آن بزرگوار را مانع مقاصد دنیوی خود می دانستند، مخنوق و شهید شد و در تپّه مجاور بیدخت مدفون گردید؛ رحمة الله علیه و اکنون مزارش که شامل قبه و بارگاه و مشتمل بر چند صحن است زیارتگاه عموم و مطاف اهل دل می باشد.

## اخلاق و صفات آن بزرگوار

زندگانی آن بزرگوار خیلی ساده و به‌طور دهاتی بود و معیشت ایشان از راه زراعت می‌گذشت و لباس ساده در بر می‌نمود و برای پیروان خود لباس و کسوت مخصوص تعیین نفرمود و مکرر می‌فرمود: بهترین لباسها، لباس تقوی و پرهیزکاری است. و پیروان را به مراقبت کامل از احکام شریعت مطهره امر می‌فرمود و خود کوچکترین مستحبی را ترک نمی‌نمود و در زندگانی به فناعت توصیه می‌نمود و در عین حال که امور ظاهریه و باطنیه را اداره می‌نمود، به تألیف کتب مفیده عرفانی اشتغال داشت و حقایق عرفانی و مراتب سلوک را به‌طور وضوح و ساده بیان فرموده که می‌توان گفت کمتر کسی از سابقین توانسته است آن حقایق را به این وضوح بیان نماید. کتب معروفه آن جناب که تاکنون به چاپ رسیده از این قرار است:

- ۱ - تفسیر بیان السعادة که دو نوبت به چاپ رسیده<sup>۱</sup> ۲ - سعادتنامه، دو نوبت چاپ شده<sup>۲</sup> ۳ - مجمع السعادات<sup>۳</sup> ۴ - ولایت‌نامه، دو نوبت به چاپ رسیده است<sup>۴</sup> ۵ - بشارة المؤمنین، دو دفعه به چاپ رسیده<sup>۵</sup> ۶ - تنبیه‌النائمین، دو نوبت به چاپ رسیده است<sup>۶</sup> ۷ - شرح عربی به نام ایضاح بر کلمات قصار باباطاهر<sup>۸</sup> - شرح فارسی به نام توضیح بر کلمات قصار

۱. چاپ سوم، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۱.

۲. چاپ سوم، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۹.

۳. چاپ سوم، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۹.

۴. چاپ چهارم، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۰.

۵. چاپ سوم، ۱۳۶۲.

۶. چاپ سوم، ۱۳۵۷.



باباطاهر، دو نوبت به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

### مشایخ آن بزرگوار

۱ - مرحوم سلطانعلیشاه از تاریخ ۱۲۹۳ قمری که عهده‌دار مسند ارشاد‌گردید تا سنه ۱۲۹۷ شیخ مجاز و مأذونی تعیین نفرمود و اولین شیخی که معین فرمود مرحوم آقا میرزا محمد صادق نمازی شیرازی ملقب به "فیض‌علی" بود. آن جناب در اصفهان برای تجارت سکونت داشت و مجذوب مرحوم آقای سعادت‌علیشاه بود؛ پس از مهاجرت آقای سعادت‌علیشاه به تهران، برای شوق زیارت آن جناب به تهران حرکت نمود؛ ولی موقعی رسید که تابوت بر در خانه مرحوم سعادت‌علیشاه بود و فقرا شال سیاه به گردن داشته و باده‌خواران از دوری پیر می‌فروش در ناله و خروش بودند. مشاهده این حالت سبب تألم و تأثر بهت‌آمیزی در ایشان شد و حالت انسلاخی در او ایجاد گردید و در آن حال مشاهده کرد که هرچند غسل دهنده دیگری است، ولی جناب ملاسلطان‌محمد مشغول غسل جسد مبارک می‌باشد و این امر سبب بصیرت ایشان شد و از همان تهران برای گناباد حرکت نمود و پس از تجدیدعهد به ریاضت و تصفیه نفس اشتغال ورزید؛ بدو در ۱۲۹۳ قمری مجاز در دادن اوراد و ادعیه شده و پس از دو سفر دیگر به گناباد در سال ۱۲۹۷ قمری مأذون به ارشاد و دستگیری گردید و "فیض‌علی" لقب یافت و به اصفهان مراجعت نمود و به ارشاد و هدایت طالبین مشغول گردید؛ ولی دوره دستگیری ایشان چندسالی بیش نبود و

۱. چاپ سوم، ۱۳۶۳.

در سال ۱۳۰۱ قمری رحلت فرمود و در جوار قبر شریف فیض علیشاه پدر جناب نورعلیشاه اول در تخت فولاد اصفهان مدفون گردید و ماده تاریخ وفاتش این مصرع است: "صادق الوعد بود شیخ جلیل".

۲ - پس از فوت مرحوم فیض علی، جناب سلطانعلیشاه قریب ده سال کسی را برای دستگیری و ارشاد تعیین نفرمود تا آنکه در سال ۱۳۱۱ قمری جناب حاج ملا محمد جعفر برزکی کاشانی را اجازه دستگیری داد.

جناب حاج ملا محمد جعفر از علماء معروف کاشان بود و تولد ایشان در سال ۱۲۶۰ قمری بوده و مدتها در نجف اشرف به تحصیل علوم دینیّه اشتغال داشت و ابتدا با فرق صوفیّه عداوت و دشمنی می نمود؛ ولی پس از تحقیقات زیاد و معاشرت دگرگون گردید و شیفته و ر بوده مرحوم فیض علی شد و تلقین ذکر و فکر از آن جناب یافت؛ سپس چند سفر به گناباد نمود و به امر پیر به تصفیّه و تجلیّه اشتغال ورزید و در سال ۱۳۰۸ قمری اجازه دادن اوراد یافته و در سفر دیگری پس از یک سال ریاضت و خدمت و صحبت، در شوال ۱۳۱۱ قمری اذن ارشاد و اجازه دستگیری یافت و مفتخر به لقب "محبوب علی" گردید و به کاشان مراجعت نمود. در قریه فین که از توابع نزدیک کاشان است سکونت گزید و به هدایت و ارشاد و تربیت فقرا مشغول گردید. در ۱۵ رجب ۱۳۱۶ قمری رحلت نمود؛ رحمه الله علیه. ماده تاریخ وفات او "که او شد واصل با رحمت ربّ" و در قریه فین کاشان در امامزاده سلطان سید علی مدفون گردید.

۳ - در همان روز که مرحوم محبوب علی اجازه یافت مرحوم حاج

شیخ عبدالله حائری نیز مأذون به ارشاد و دستگیری گردید. آن جناب فرزند آیت‌الله مرحوم حاج شیخ زین‌العابدین مازندرانی بود که از مجتهدین نامی و مورد توجه و از مراجع بزرگ تقلید اکثر شیعه بود. جناب حاج شیخ عبدالله پس از تکمیل تحصیلات به درجه اجتهاد رسید. در موقعی که جناب سلطان‌علیشاه از مکه مراجعت نمود، در کربلای معلی حاج شیخ عبدالله ایشان را ملاقات کرد و در همان دیدار اول ربهوده و مجذوب شد و سه روز متوالی مصاحبت ایشان را ترک ننمود تا در سلک پیروان آن جناب وارد گردید و از این رو بسیار مورد ملامت و تشنیع از خویش و بیگانه گردید؛ ولی به ملامت آنان اعتنایی نداشت و پس از حرکت جناب سلطان‌علیشاه نتوانست توقف کند و شور عشق و جذبه شوق در او شدت یافت و بدون اطلاع به طرف گناباد حرکت نمود و مدت هشت ماه در گناباد توقف نمود. چند سفر دیگر هم به گناباد نمود تا در سال ۱۳۱۱ ق. اجازه ارشاد یافته و به لقب "رحمت‌علی" ملقب گردید؛ از آن به بعد مرتب تابستان را در گناباد و زمستان را در عتبات به سر می‌برد و در سال ۱۳۱۷ ق. به مکه معظمه مشرف گردید و در سال ۱۳۲۲ ق. بنا به خواهش فقرا در تهران اقامت گزید.

در زمان مرحوم آقای نورعلیشاه خلیفه مرحوم سلطان‌علیشاه اجازه ایشان تجدید شد و به لقب "رحمت‌علیشاه" ملقب گردید. در زمان حضرت آقای صالح‌علیشاه مجدداً اجازه یافت و مدت چهل و شش سال در راه ارشاد و هدایت طالبین خدمتها نمود و عده زیادی به وسیله ایشان در سلک طریقت و سلوک وارد شدند. در سال ۱۳۱۶ شمسی به مرض حبس‌البول مبتلا شد و در ۲۹ ذیحجه ۱۳۵۶ قمری بر اثر عمل جراحی

دار فانی را وداع و به وصال محبوب حقیقی نائل و در مقبره مرحوم آقای سعادت‌علیشاه دفن گردید؛ رحمة الله علیه. آن جناب دارای اخلاقی بس پسندیده و حسن معاشرتی بس نیکو داشت و عموم طبقات حتی مخالفین صوفیه شیفته اخلاق آن بزرگوار بودند و همه به نظر تجلیل و احترام بدیشان نظر داشتند؛ با خویش و بیگانه و عالم و عارف و غنی و درویش به طور محبت و ملاحظت رفتار می نمود. جامعیت او به قدری بود که حتی علما نسبت به او اظهار حقارت می نمودند. حافظه ای بس قوی داشت و تمام مطالب درسی که خوانده و مذاکرات علمی که شده بود حاضرالذهن و غالب دیوانهای شعرای عرفانی را حفظ داشت. بسیار با مناعت و غنی الطبع بود و با استغناء و عزت نفس و با اظهار ارادت و علاقه ای که از مقامات عالیه نسبت به او می گردید، اعتنایی نمی نمود؛ ولی نسبت به افراد فقرا به قدری علاقه مند بود که اگر چند روزی ملاقات نمی شدند، خود حرکت می فرمود و به سراغ آنها می رفت. با مخالفین خود که علناً مخالفت می کردند، نهایت محبت و احسان می فرمود. از جمله فرمایشات او می فرمود: این هنر نیست که انسان فقط در صدد تهیه آسایش خود باشد و گلیم خود را بخواهد از آب بیرون آورد، لازمه انسانیت آن است که در صدد آسایش دیگران باشد و گلیم آنها را از آب بیرون آورد و به مضمون "رنج خود و راحت یاران طلب" همواره مهیا و آماده رفع گرفتاری دیگران و تهیه آسایش آنها بود؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

۴ - جناب حاج ملاعلی فرزند عالی قدر مرحوم حاج ملاسلطان محمد در ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۸۴ قمری متولد و در دو سالگی از مادر یتیم شد و

از شش سالگی به تحصیل پرداخت و نزد پدر بزرگوار خود و سایر اساتید به فراگرفتن ادبیات عرب و فقه و اصول و سایر علوم متداوله مشغول شد و در سال ۱۳۰۰ قمری با اجازه پدر بزرگوار برای تکمیل تحصیلات عازم مشهد شد و چون نسبت به امر مذهب مردّد بود بدون اطلاع پدر برای تحقیق امر مذهب به طور گمنام به طرف ترکستان حرکت نمود و مدّت هفت سال به افغانستان و هندوستان و کشمیر و حجاز و عراق و یمن و مصر و شامات و ممالک عثمانی و سایر کشورهای اسلامی مسافرت نمود و در هر جا با بزرگان مذاهب و کسانی که ادّعا داشتند معاشرت و مذاکره نمود و بر ادّعی آنها واقف گردید و ضمناً به کسب کمالات و تکمیل معلومات اشتغال داشت و پس از تکمیل تحقیقات و قطع یافتن به صحّت رویه پدر بزرگوار خود در سال ۱۳۰۷ قمری به گناباد مراجعت نمود و به امر پدر، مأمور ریاضت و تهذیب و تخلّیه و تجلّیه نفس گردید و مدّتها در ریاضت و خلوت بود تا در ۱۵ رمضان ۱۳۱۴ قمری از طرف پدر عالی قدر مأذون در دستگیری و راهنمایی شد و به خلافت پدر معین و به لقب "نورعلیشاه" ملقب گردید.

در سال ۱۳۱۸ به امر پدر مجدّد به مکه معظمه مشرف شد و پس از شهادت پدر بزرگوار به نصّ صریح پدر، پیشوایی سلسله نعمت اللّهی و راهنمایی را عهده دار گردید؛ ولی غالب اوقات گرفتار اذیت و آزار دشمنان از قبیل سالارخان بلوچ و قشون روس و مخالفین داخلی بود؛ بالاخره به تهران حرکت نمود؛ از آنجا سفری به اراک و کاشان و همدان کرد و در کاشان مسموم شد و در سحر ۱۵ ربیع الاوّل ۱۳۳۷ قمری در

موقع مراجعت به تهران در کهریزک بدرود زندگانی گفت و جنازه ایشان را با تجلیل به تهران حرکت داده و در حضرت عبدالعظیم در صحن امامزاده حمزه در مقبره مرحوم سعادت‌علیشاه به خاک سپردند. آن بزرگوار در مدّت ده سال خلافت خود با آنکه تمام این مدّت دچار مخالفت‌های داخلی و خارجی بود به تألیف کتب مفیده بسیاری اشتغال داشت که شماره تألیفات آن بزرگوار آنچه در دسترس است و بعضی از آنها شامل چندین جلد قطور است به بیست و چهار تألیف می‌رسد که بعضی به چاپ رسیده و برخی به چاپ نرسیده است. مهمترین آنها رساله صالحیه که دارای پنج حضرت و هزار مطلب است و دارای جمیع مطالب حکمیّه و کلامیّه و اسرار و رموز عرفانیّه است و الحق کتابی به این جامعیت دیده نشده.

## شرح احوال حضرت آقای سلطان علیشاه شهید اعلی الله مقامه

سلطان العارفين و برهان المحققين، العالم الرباني والکامل الصمداني، الواصل بالله والشهيد في سبيل الله، مولانا حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه طاب الله ثراه برای جامعه شیعه بخصوص سلسله علیّه فقرا زحمات زیاد کشیده و نام مبارکش در تاریخ از نوابغ جامعه شیعه و فقر ثبت و ضبط شده و خواهد شد؛ ولی افسوس که ما مردم ناسپاس، قدردان آن بزرگوار نبوده و در موقعی که دستمان از دامان آن حضرت کوتاه شد به خود آمده و برگزیده افسوس می خوریم که این افسوس مؤثر نیست؛ چنانکه مولوی فرماید:

گهی خوشدل شوی از من که میرم

چرا مرده پرست و خصم جانیم

کنون پندار مُردم آشتی کن

که در تسلیم ما چون مردگانیم

اهل کوفه تا حسین (ع) زنده بود، شمشیر به روی او کشیده و دست

خود را به خون مقدّس آن خون خدا آلوده کردند؛ ولی کار که از کار گذشت و نهرهای خون در کربلا جاری شد، پشیمان شده و افسوس خوردند و خون از چشمان جاری نمودند.

این بزرگوار نیز تا زنده بود اهالی گناباد قدر دان وجود آن حضرت نبوده و مورد دشمنی زیاد واقع شد. بالاخره کمر قتل آن نور خدا را بستند و شقاوت را به نهایت رسانیده هنگام سحر که بهار عاشقان و گاه نغمه‌سراییی آنان می‌باشد این عاشق دل‌داده و این غریق دریای احدیّت را که در تمام عمر صدمه‌اش به موری نرسیده و در رفتار و اخلاق سرآمد دوران و مورد تحسین دوست و دشمن بود به درجه رفیعۀ شهادت رسانیده و جسد مقدّس او را که مهبط آن روح ملکوتی صفات بود در آب انداختند. ما در این مصیبت عظمی عزادار و سوگوار و شریک غم و اندوه حضرت صاحب ولایت ارواحنا فداه بوده و به آن حضرت تسلیت عرض می‌نماییم و روان پاک آن بزرگوار و سایر بزرگان دین را در درگاه حضرت احدیّت واسطه و شفیع قرار داده؛ توفیق پیروی از دستورات آن بزرگوار را مسألت می‌داریم.

اینک تاریخ مختصری از شرح حال آن بزرگوار

شرح مفصّل تاریخ آن حضرت را حضرت آقای حاج آقا تابنده (رضاعلی) روحی فداه تألیف فرموده و در نظر است ان‌شاءالله به طبع رسیده و مورد استفاده و استفاضه همه قرار گیرد.

حضرت سلطان‌محمد بن حیدر محمد بن جنابذی الخراسانی یگانه زمان و نادره دوران و در جامعیت علوم ظاهری و مقامات معنوی و



روحانی مسلم دوست و دشمن و ذکر محامدش نقل هر انجمن بود. همواره علما و عرفا شد رحال نموده و در آستانه‌اش مستفیضانه معتکف می‌بودند و تحریرات و تقریراتش را دست به دست می‌ربودند. حیایی مفرط و وقاری مغبط داشت و هم‌تی بلند، در تجلیه بواطن قلوب و تصفیه ظواهر نفوس ید بیضاء می‌نمود و در جذب کل و محبوبیت عامه آیتی بود. هر بیننده را رباینده و هر جوینده را نماینده، درگاهش ملجأ ملاً و درویش و بیگانه و خویش و مرجع صوفی و فقیه، و رحمت عامه او و بی‌غرضی‌اش ممالا ریب فیه بود. با همه شیرین محضری و گشاده‌رویی از مهابتش کسی را یارای تکلم نبود:

یغضی حیا و یغضی من مهابته فلا تکلم حتی حین یبتم  
 در رعایت قانون شریعت مقدسه و تأدب به وظایف طریقت  
 رضویه و جمع بین وحدت و کثرت و معنی و صورت و منع سالکین از  
 تنبلی و بیکاری و جمع ذکر باری و کسب بازاری یعنی دست به کار و دل  
 با یار داشتن و بیماران قلبیه و قالبیه را پرستاری نمودن و اشتغال  
 به انتظام معاد و معاش و حفظ هر دو جهت فرمودن، کمال اهتمام را  
 می‌فرمود.

چو او صاحب‌دلی در قرن‌ها گیتی ندارد یاد

قرین در روم و هند و سند و بغداد و خراسانش

لوای علم و حلم و حکمت و عرفان به نام او

چنان بر شد که پر شد عالمی از صیت عرفانش

چنانچه موافق و منافق بر حسن خلق آن پسندیده خالق، متفق

بودند. اوقات شریفه را به تهذیب اخلاق طالبین و وظایف طاعات و

عبادات و درس تفسیر و اصول کافی به سر می برد.

قرنها زین پیش پیر معنوی خوش اشارت کرد اندر مثنوی  
 واقعاً در حقیقت سفته است مولوی در وصف آن شه گفته است  
 جمع صورت باچنین معنی ژرف نیست ممکن جز زسلطان شگرف<sup>۱</sup>  
 عجب آنکه در کتاب دیوان بزرگ غزلیات مولوی علیه الرحمة چند  
 سال قبل از حضرت شاه نعمت الله ولی رحمة الله علیه فرموده و چندین  
 سال قبل در هند طبع شده، این شعر در ضمن غزلی درج است که دو  
 شعر اولش این است:

اگر تو عاشقی در ما نظر کن دل از دیدار خوبان بهره ور کن  
 به کوی عاشقان سر بر کن آخر دلت را از خیرها با خبر کن  
 و بعد می فرماید:

اگر داری هوای نعمت الله بیا یکره سوی سلطان گذر کن  
 و جا دارد کرامتی برای مولوی قرار داد که اخبار از ظهور شاه  
 نعمت الله ولی و حضرت سلطان علی شاه داده باشد، چنانچه سلطان بایزید  
 بسطامی بشارت آمدن شیخ ابوالحسن خرقانی را داد؛ زیرا تولد مولانا در  
 ۶۰۴ قمری و وفات او در ۶۷۲ قمری و تولد حضرت شاه نعمت الله در  
 ۷۳۱ قمری و وفات آن حضرت در ۸۳۴ قمری واقع. بنابراین، مولانا  
 پنجاه سال قبل از تولد حضرت شاه رحلت نموده است و در میان  
 بزرگان عرفا بعد از مولوی غیر از حضرت سلطان علی شاه معروف به  
 سلطان نبوده؛ قبل از مولوی سلطان ابراهیم ادهم و سلطان بایزید بسطامی  
 بوده؛ ولی اولی در ۱۶۲ قمری و دومی در ۲۶۱ قمری وفات یافته اند؛

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۹۴.

پس نظر مولانا در این شعر به طور قطع حضرت سلطان‌علیشاه بوده است.

آن حضرت فرزند ملا حیدر محمد بن سلطان‌محمد بن ملا دوست محمد بن ملا نورمحمد بن حاج محمد بن حاج قاسمعلی بوده و طایفه آنها به طایفه بیچاره شهرت داشته و وجه تسمیه آن است که دو نفر از اجداد آنها در زمان حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء از ملازمان آن حضرت و مورد لطف بوده‌اند و در یکی از مواقع از طرف قرین‌الشرف آن حضرت از راه ملاطفت به خطاب بیچاره مخاطب گردیدند و آنها این نام را افتخاراً برای خود نگاه‌داشتند و در زمان صفویه از طرف سلاطین صفویه از پرداخت مالیات معاف بودند و فرمائی هم در این باب صادر شده که اکنون موجود است.

حضرت ملا سلطان‌محمد در شب سه‌شنبه ۲۸ جمادی‌الاولی سال ۱۲۵۱ قمری در قریه نوده که از قرای گناباد است متولد شده و ملاحیدر محمد پدر آن بزرگوار در سال ۱۲۵۴ قمری در هفتادسالگی به عزم تشرف کربلا از گناباد حرکت کرده، از راه هندوستان رهسپار و بعداً مفقودالایثر شده بود.

حضرت ملا سلطان‌محمد در پنج سالگی به مکتب رفته و به واسطه هوش سرشاری که داشت در مدت قریب پنج ماه خواندن قرآن و نوشتن را کاملاً فراگرفت؛ ولی بعداً به واسطه پریشانی و ناداری مجبور به ترک تحصیل شد و از طرف برادر بزرگتر خود ملامحمد علی، موسی‌وار به گوسفند چرانی و امور زراعتی اشتغال ورزید. در هفده سالگی مجدداً در مدرسه بیلند که یکی از دهات گناباد است شروع به تحصیل عربیت و

علوم دینیه نمود؛ سپس با اجازه والده ماجده به مشهد تشریف آورده چند سالی در آنجا به تحصیل پرداخت؛ آنگاه مدتی در عتبات عالیات و سبزوار به تحصیل علوم اشتغال داشت و نزد حکیم الهی مرحوم حاج مآلهادی سبزواری رحمه الله علیه به استفاده پرداخت و در تمام علوم معقول و منقول سرآمد اقران و مجتهد مسلم زمان خود گردید. پس از آنکه در بحار جمیع علوم غواصی نمود و جز شکسته پاشیده های جواهر چیزی نیافته و گوهر گرانبهای معرفت و جوهره عبودیت و تاج اصطفااء ربوبیت را به دست نیاورد و چهره زیبای مقصود حقیقی و طلعت با جلوت معرفت حقایق را از پرده علوم صورتیه طالع نیافت، در جستجوی گمشده قلبی خود برآمد و جویای علوم معنوی و مراتب ترقیات روحی شد - و ملاحظه می فرمود که با این همه رنج و تعب به مقصود نرسیده - تا آنکه جناب آقای حاج آقا محمد کاظم سعادت علیشاه رحمه الله علیه به قصد تشرّف مشهد مقدّس وارد سبزوار شد و جناب حاج مآلهادی درس را تعطیل کرده به شاگردان می فرماید که مرد عارف بزرگی وارد شده، بروید او را زیارت کنید.

حضرت آقای مآلهادی در ملاقات اول حسن سیره و صفات ممدوحه ایشان را می بیند و بهتر و کامل تر از دیگران می یابد؛ ولی تسلیم نمی شود و وردی برای خود از ایشان تعلیم می گیرد؛ سپس به اصرار والده ماجده به گناباد مراجعت فرمود و صبیّه مکرمه جناب حاج مآلهادی ساکن بیدخت که امام جماعت و عالم مسلم العدالة بود عقد نمود؛ ولی شرط می کند که باید زفاف چند سالی تأخیر افتد و در باطن حلّیت زفاف را بر خلاصی نفس ناطقه از چنگال طبیعت و تحقّق

به مراتب روحانیت و فعلیت اخیره و فصل اخیر نوع انسان که موجب حشر الی الرحمن است دانسته و پس از چندی جذبه ایشان را ربوده و از راه یزد به طرف اصفهان حرکت می‌کند. از مرحوم حاج ملاعلی سؤال می‌کنند: به کجا رفته‌اند؟ فرموده بود: در پی اهل الله. عرض می‌کنند: مگر شما اهل الله نیستید؟ می‌فرماید: از من و امثال من درد دوا نمی‌شود. در موقع حرکت ایشان، حضرت آقای سعادت‌علیشاه طاب ثراه می‌فرماید: آتش شوقی از خراسان شعله‌ور شده و تا چند روز دیگر به اینجا می‌رسد؛ در روز موعود که حضرت آقای ملاسلطان‌محمد وارد می‌شود حضرت آقای سعادت‌علیشاه می‌فرماید: آتشی که گفتم، این شخص است و نیز روزی که آقای سعادت‌علیشاه در سفر خراسان به سبزوار می‌رسد و آقای ملاسلطان‌محمد را می‌بیند، می‌فرماید: غرض من از این سفر نبود مگر تشرّف به مشهد و این شخص. به هر حال در اصفهان خدمت جناب آقای سعادت‌علیشاه تلقین ذکر و فکر یافته و در مرحله سلوک وارد می‌شود؛ بعد از سه روز جناب آقای سعادت‌علیشاه می‌فرماید: این آخوند در سه روز راهی را طی کرد که فقیر کار کن در شصت سال طی می‌کند.

اوحدی شصت سال سختی دید      تا شبی روی نیکبختی دید

هکذا روز به روز در جدّیت به ریاضات و آداب قلبیه و معنویّه سلوک افزوده و به اندک زمانی تمام مراتب سیر و سلوک و اسفار اربعه را طی کرده به سر حدّ مقام قرب و فنا رسید و از طرف آن حضرت شفاهاً و صدرأ مأمور به دعوت خلق و تکمیل نفوس و تربیت عباد شد

و به امر آقای سعادت‌علیشاه به وطن مراجعت فرمود. پس از چندی نیز با جمعی عزیمت اصفهان می‌نماید و در آستانه پیر بزرگوار معتکف و به تکمیل روح و ریاضات شرعیّه مشغول می‌شود و مجدد به امر آن حضرت به گناباد مراجعت می‌فرماید و با صبیّه مرحوم حاج ملاعلی که قبلاً عقد نموده بود زفاف کرد.

بعد از چهار روز از تولّد حضرت آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه که در سال ۱۲۸۴ قمری واقع شد به زیارت کربلای معلّی مشرف شد و در مراجعت نیز چندی در خدمت آقای سعادت‌علیشاه طاب‌ثراه به تخلیه و تجلیّه اهتمام داشته؛ سعه کامل به هم رسانید و در ۱۸ شوال ۱۲۸۴ قمری منخلع به خلعت ارشاد شده و تفویض تامّ به آن جناب می‌فرماید و به لقب "سلطان‌علیشاه" مفتخر می‌گردد و مرحوم جناب آقا میرزا عبدالحسین برحسب امر تا چندی به امر دلالت مشغول و باعث توجّه و واسطه رغبت قلوب عباد به حضرت حق بود. بعد از رحلت آقا میرزا عبدالحسین مرحوم جناب حاج میرزا علینقی رحمه‌الله علیه به امر دلالت تعیین می‌شود.

حضرت آقای سعادت‌علیشاه طاب‌ثراه بعد از تفویض امر به حضرت آقای سلطان‌علیشاه، دیگر دستگیری نمی‌فرمود و حواله به خدمت آن جناب می‌فرمود؛ ایشان هم روانه خدمت آن حضرت می‌نمود؛ چون حضرت آقای سعادت‌علیشاه دیده بود این امر مورث تعویق امور عباد و طالبین است اراده تمامیت جلوه فرمود و لباس بدن را انداخته در تاریخ ۲۲ محرم ۱۲۹۳ قمری از جهان فانی به عالم جاودانی رحلت فرمود و در همان روز رحلت آن حضرت، فقرا مشاهده

کردند که در جبههٔ مبین حضرت آقای سلطان‌علیشاه اثر خون هویدا شده و در غم و اندوه فوق‌العاده که هیچ‌گاه در ایشان دیده نشده بود می‌باشند و کسی را جرأت سؤال از سبب و علت آن نبود و بعد از مدتی که خبر رحلت حضرت آقای سعادت‌علیشاه رسید، فهمیدند همان روزی که آن آثار در جبین مبین آن حضرت مشاهده شد، روز رحلت آقای سعادت‌علیشاه بوده است.

پس از رسیدن این خبر دستخطی به تمام فقرای ولایات مرقوم فرمود که آن حضرت به حکم بداء به سببی از این عالم رخت درکشید؛ در صورتی که اجل موعود هنوز نرسیده بود؛ اکنون به آنچه دارید باقی باشید تا خبر و دستور مجدد رسد.

و از آن به بعد روی فقر فقرای الی‌الله به حضرت آقای سلطان‌علیشاه شد و اول کسی که به زیارت آن حضرت آمد و تجدید عهد نمود، مرحوم جناب آقا میرزا محمد صادق نمازی اصفهانی بود که ایشان برای تشرّف خدمت حضرت آقای سعادت‌علیشاه طاب ثراه از اصفهان حرکت می‌کند، وقتی به تهران می‌رسد که تابوت بر در خانه آن حضرت بوده و مؤمنین شال سیاه به گردن و ناله و گریه می‌کردند. انقلاب و انسلاخ غربی به ایشان دست می‌دهد، چون در مغسل وارد می‌شود مشاهده می‌کند که هرچند غسل دهنده به ظاهر دیگرانند اما حضرت آقای سلطان‌علیشاه غسل دهنده است و از همانجا بدون تأخیر به سمت گناباد حرکت می‌کند و پس از تشرّف و تجدید عهد، به ریاضات اشتغال و به اجازهٔ دادن او را و اذکار مأذون می‌شود و پس از دو سفر دیگر که به بیدخت مشرف می‌شود در تاریخ ۱۲ جمادی الاولی

۱۲۹۷ قمری مأذون به ارشاد گشته به لقب "فیض علی" سرافراز می‌گردد و توسط ایشان فقرا تجدید عهد نموده و جمع کثیری به راه سلوک می‌آیند و در سال ۱۳۰۱ قمری رحلت می‌کند.<sup>۱</sup> از آن به بعد تا سال ۱۳۱۱ قمری حضرت آقای شهید مأموریت ارشاد و دستگیری به کسی مرحمت نمی‌فرماید تا در تاریخ نهم شوال ۱۳۱۱ قمری فرمان ارشاد و دستگیری به افتخار مرحوم مبرور جناب آقای حاج شیخ عبدالله حائری رحمة الله علیه با لقب "رحمت علی" و نیز در همان روز فرمان ارشاد و دستگیری مرحوم جناب حاج ملامحمد جعفر برزکی رحمة الله علیه را با لقب "محبوب علی" صادر می‌فرماید و در تاریخ ۱۵ رمضان المبارک ۱۳۱۴ قمری فرمان خلیفة الخلفایی حضرت آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه را صادر و امور عموم فقرا را به آن بزرگوار تفویض فرمود.

خود آن جناب کم‌کم از اکناف و اطراف عالم مرجع عباد و مطاف زهاد گشته، سبب هدایت و تهذیب بسیاری گردید و در مقر اصلی خود، بیدخت که از دهات گناباد و قریه گمنامی بود سکونت گزید و با آنکه عده بسیاری خواهش کردند که در یکی از شهرهای مهم سکونت کند تا همه کس بتواند خدمت آن حضرت برسد، قبول نفرمود و گمنامی و سکونت در ده را ترجیح داد؛ چنانچه حضرت آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه و بندگان حضرت آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداه هم تغییر محل سکونت را از آن محل قبول نفرمودند.

و فقرا و طالبین از اطراف و اکناف با دوری راه و سختی وسایل،

۱. در قبرستان تخت فولاد اصفهان جنب قبر شریف فیض‌علیشاه پدر نورعلیشاه اول، دفن گردید. ماده تاریخ وفاتش این مصرع است: "صادق الوعد بود شیخ جلیل".



پیاده و سواره حضورشان مشرف می شدند و با آنکه گناباد در نهایت گمنامی بود از آن به بعد به واسطه شهرت نام مبارک آن بزرگوار در همه جا مشهور گردید.

قریب به رحلت حضرت آقای سعادت علیشاه طاب ثراه، جناب آقای حاج ملاعلی، جدّ مادری حضرت آقای نورعلیشاه، و صبیّه مکرمه ایشان که زوجه عقیفه حضرت آقای سلطانعلیشاه طاب ثراه و والده ماجده حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه بودند به مرض وبا مرحوم شدند و از آن مخدره معظمه یک پسر ذکور (حضرت آقای نورعلیشاه نورالله مرقدۀ متولد ۱۲۸۴ قمری، متوفی ۱۳۳۷ قمری) و یک دختر باقی ماند. پس از فوت آن مخدره معظمه حضرت آقای سلطانعلیشاه طاب ثراه تا هفت سال تأهل اختیار نفرمود تا نطف پاک آن حضرت در غیر ارحام نجیبه قرار نگیرد تا آنکه صبیّه جناب آقای میرزا عبدالحسین را که صورتاً از سادات عظام و افاخم نجبا و معنأً از مشاهیر عرفا بود، به حباله نکاح درآورد و از آن مکرمه یک اولاد ذکور، جناب آقای حاج میرزا محمدباقر سلطانی سلّمه الله، متولد ۱۳۱۵ قمری و پنج اولاد اناث پدید آمد؛ اکنون از اولاد اناث آن حضرت دو نفر در قید حیاتند.<sup>۱</sup>

آن حضرت علاوه بر سلطنت و ریاست معنوی، گرفتار ریاست ظاهری و ابتلائات فوق العاده از مردم شد و مرجع عموم ناس هم گردید و ضمناً به آبادی و زراعت هم اشتغال داشت و اداره زندگی خود را از

۱. در تاریخ ۲۵ ذیحجه ۱۳۹۲ قمری مطابق دهم بهمن ۱۳۵۱ شمسی یکی از صبايا، مرحومه زهرا بیگم، رحلت نمود و در اتاق مجاور بقعه پدر بزرگوار مدفون گردید.

زراعت تهیّه می فرمود. همین دو امر سبب عداوت بسیاری شد؛ ولی هرکس به نوعی دشمنی و بدی می کرد، به صدمات الهیّه گرفتار می شد که از شرح آن صرف نظر می شود: "با دردکشان هر که درافتاد برافتاد". با تمام این زحمات، دائماً برای هدایت و راهنمایی خلق به تألیف کتب مفیده که تا کنون مانند آنها در بیان مطالب عالیّه عرفانی دیده نشده، مشغول بود. کتب معروف آن حضرت که تا کنون به طبع رسیده و اکنون خیلی نایاب است عبارت است از: بیان السّعادة و مجمع السّعادات و سعادتنامه و ولایت نامه و بشارة المؤمنین و شرح کلمات عارف کامل باباطاهر به فارسی و عربی و تنبیه التّائمین، که هر یک گوهری است از خزانه الهی و درّ نفیسی است از مخزن عرفانی.

جاهلان عالم نما و عالمان جهالت پیرا و اعیان و پیروان شیطان در ابتدای امر که نام ایشان موجب شهرت و آبادی گناباد و ضمناً باعث شهرت آنان می گردید، محبّت و موافقت با آن حضرت داشتند؛ ولی به تدریج چون دیدند نام آنان تحت الشّعاع واقع شده و وجود آن حضرت، مخالف منافع مادی آنان است شروع به مخالفت و دشمنی نمودند و هر چند آنها در ظاهر خود را متدین و متشرّع جلوه می دادند؛ ولی در باطن مخالف حق و پیرو شیطان و هوای نفس بودند و با حق و اهل حق ضدّیت و دشمنی داشتند.

ابلهان تعظیم مسجد می کنند      در جفای اهل دل جدّ می کنند<sup>۱</sup>  
مسجدی کو اندرون اولیاست      سجده گاه جمله است آنجا خداست<sup>۲</sup>

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۱۷.

۲. همان، دفتر دوم، بیت ۳۱۱۹.

ولی آن بزرگوار با همه، نهایت محبت را داشته و با تمام، به مهربانی، و نیکی با مؤالف و مخالف رفتار می فرمود و نسبت به مُسیء انتقام نکشیده، کظم غیظ نموده؛ بلکه عفو و احسان می فرمود و در تمام عمر راضی به اذیت موری نبود و هرچه دشمنی دشمنان، زیادتر می شد، احسان و محبت آن بزرگوار افزونتر می گردید.

در سال ۱۳۰۵ قمری به مکه معظمه مشرف شد و در مراجعت در عتبات عالیات با آقایان علما و مراجع تقلید ملاقات نموده، مورد تجلیل و احترام معظم لهم مخصوصاً مرحوم آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی رحمة الله علیه واقع گردید که مخصوصاً مرحوم میرزا به چند نفر از خراسانی ها فرمود: با بودن جناب آخوند (مقصود حضرت آقای سلطان علی شاه) مراجعه به من در اخذ تکالیف لازم نیست. در سایر شهرها هم مورد احترام علما و رجال واقع شده و نام مبارک ایشان در بلاد شهرت یافت و در همین سفر بود که جذبه و عنایت آن حضرت، مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری رحمة الله علیه را ربوده و در زمره ارادت کیشان و مجذوبین آن حضرت درآمد و شاید مقصود از این سفر ربودن همان نور بوده است. ولی این شهرت و اشتها آن حضرت موجب شدت حسد حاسدین شده، عداوت آنها بیشتر شد؛ لیکن آن حضرت چنانچه عرض شد با همه به مهربانی و مدارات رفتار می فرمود؛ حتی با کسانی که علنی اظهار دشمنی می نمودند احترام و محبت می فرمود؛ ولی غرض و حسادت مغرضین و آتش حسد آنان روز به روز در ازدیاد بود؛ مخصوصاً بعض اختلافات مادی که با بعض فقرا پیدا شده بود سبب گردید که دشمنی آنها نسبت به آن بزرگوار شدت

یافت - که از شرح آن صرف نظر می شود - و گمان می کردند علت پیشرفت پیروان ایشان به واسطه بستگی به آن حضرت است؛ در صورتی که در این گونه امور، آن بزرگوار ابداً دخالتی نمی فرمود؛ بلکه دائماً توصیه و امر به مسالمت و مدارات می فرمود؛ از این رو دشمنان در صدد از بین بردن و خاموش کردن آن نور خدایی برآمده و دسیسه ها و تهیته ها دیدند تا بالاخره چند نفر را با دادن مبلغی برای قتل آن حضرت حاضر کردند که سردسته و محرک اصلی حاج ابوتراب نوغابی بود که مخصوصاً در موارد متعدده مورد محبت و مهربانی های آن حضرت واقع شده بود.

از طرف دیگر چون آن بزرگوار همه کمالات غیب و شهود را دارا و به لسان حال و مقال از حضرت رب العزّة مسألت می نمود که به سعادت شهادت هم فائز گردد؛ مسألت آن بزرگوار به اجابت رسید و در شب شنبه ۲۶ ربیع الاوّل ۱۳۲۷ قمری یک ساعت به اذان صبح که آن حضرت برای وضو به لب نهر در باغچه کوچکی که متصل به دولت سرای ایشان بود، تشریف برده و با آنکه هر شب خادمه با چراغ همراه می آمد، آن شب خود ایشان چراغ را برداشته و از آمدن خادمه ممانعت فرمود و نزدیک باغچه چراغ را به زمین نهاده بدون چراغ داخل باغچه شد تا قتله که در آنجا مخفی شده و منتظر تشریف آوردن آن بزرگوار بودند، شرمنده نشده از کاری که قلب عالم امکان را متزلزل و سگان سماوات را منقلب می نمود، بازمانند و هنگام ورود به باغچه - مطابق شرحی که یکی از قتله نقل می کند - فرمود: "لا حول ولا قوّة الا بالله". ناگاه یکی از قتله که مخفی شده بود از پشت سر جامعه آن حضرت را

کشید؛ نگاه به عقب فرموده فرمود: کیستی؟ جواب نداد. فرمود: ای بی‌حیا از خدا شرم نداری؟ ولی او شرم نکرده، گلوی مبارک را گرفته قدری فشار داد، ولی از شرم و ترس دستش از کار افتاد؛ ناگاه دیگران هجوم آورده حمله کردند و با فشردن گلو آن قدر تأمل کردند تا آن نور هدایت و عاشق دلسوخته احدیت را مخنوق و مقتول نمودند و بعد از برداشتن سه انگشتر آن حضرت که فیروزه و یاقوت و الماس بود و در آن چند روز اخیر مخصوصاً برخلاف عادت و معمول در انگشت کرده بود و چهار تومان پول که مخصوصاً آن شب گرفته و برای آنها در جیب مبارک گذاشته بود، با عمامه آن حضرت برداشته و چند زخم به پیشانی مبارک زده به جهت آنکه احتمال دهند سر مبارک به درخت برخورده و جسد مطهر را در نهر آب انداخته فرار کردند.

ای دریغای دریغای دریغ گشت پنهان آفتابی زیر میغ  
قطره‌ای کو بود در بحر مجاز سوی دریای حقیقت رفت باز  
از ذکر کرامات عدیده و اخبار از شهادت و کیفیت آن شب آن  
حضرت، خودداری کرده فقط به یک قضیه که مرحوم آقای  
رحمت‌علیشاه رحمه‌الله علیه نقل فرموده اکتفا می‌کنم.

می‌فرمود: در اوایل محرم ۱۳۲۷ قمری یعنی همان سال شهادت که  
دو ماه بعد این مصیبت عظمی واقع گردید در خدمتشان مشرف بودم و  
با سوز و گداز و رازونیا از این اشعار مولوی را با عجز و انکسار  
می‌خواندم:

بی‌خود شده‌ام جانا بی‌خودتر از این خواهم

با چشم تو می‌گویم من مست چنین خواهم

من تاج نمی‌خواهم من تخت نمی‌خواهم  
در خدمت افتادن بر روی زمین خواهم<sup>۱</sup>

چون به این شعر رسیدم و خواندم:

آن یار نکوی من بگرفت گلوی من

گفتا که چه می‌خواهی گفتم که همین خواهم<sup>۲</sup>

آن حضرت را گریه شوق دست داد مثل اینکه این مطلب، مطلوب آن جناب بوده و از زبان ایشان گفته شده، با حال گریه و زاری به درگاه حضرت باری تضرع و بی‌قراری می‌فرمود؛ حال این بنده و سایر دوستان، به انقلاب ایشان منقلب شده تا مدتی سراچه آن حضرت ماتم‌سرا شد که بی‌اختیار همه می‌گریستیم، معلوم شد اثر این خواستن در سحر بیست و شش ربیع‌الاول ظاهر گردید.<sup>۳</sup>

خلاصه اهل بیت چون دیدند مراجعت آن حضرت تأخیر شد به جستجو برآمده به لب نهر آمدند و چراغ آوردند؛ ناگاه آن حضرت را بی‌حرکت در آب افتاده دیدند؛ گمان ضعف مفرط و غشوه کرده، آن حضرت را حرکت داده در رختخواب خوابانیده به دادن دواهای مقوی و داروها پرداختند و فوراً کسی را به دنبال حضرت آقای نورعلیشاه که در آن شب به یکی از دهات دیگر تشریف برده بود فرستادند، بعد از ساعتی ایشان خود را با عجله رسانیدند و موقعی بود که

۱. کلیات شمس‌الدین تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۳، ابیات ۱۳-۱۵۵۱۲ (با کمی اختلاف).

۲. همان، ج ۳، بیت ۱۵۵۱۴.

۳. ر. ک: عرفان ایران، مجموعه مقالات ۱۱؛ "لایحه دوم"، حاج شیخ عبدالله حائری، گردآوری و تدوین دکتر سید مصطفی آزمایش، انتشارات حقیقت ۱۳۸۰، ص ۱۴۱.

یقین به رحلت آن بزرگوار شده بود. اهل بیت از فرط علاقه و محبت هنوز احتمال حیات می دادند؛ ولی چون متوجه شدند، همه به شیون افتادند که در تمام بیدخت ناله و فریادها بلند شد و دوست و دشمن حتی قاتلین به سر می زدند و مثل باران اشک می ریختند و زنها در کوچه‌ها خاک بر سر می ریختند و مردها سر به دیوار می کوبیدند؛ کسی نبود که شیون و فریاد نکند و بی اختیار به سر نزند چنان غوغایی از گریه و ناله برپا شد که چشم فلک ندیده و گوش روزگار نشنیده بود و هیچ کس نه در ایام عاشورا و نه غیر آن چنین محشر عزایی ندیده بود و کسی را یارای دم زدن نبود و تحقیق مطلب امکان نداشت؛ همه حتی قتله به سر و سینه می زدند و هیچ کس نمی دانست این انقلاب از کجاست و تا مدتی این انقلاب و تعزیه داری برقرار بود؛ حتی بعضی از فرط علاقه شب را تا صبح در سر قبر مطهر به عزاداری و گریه و زاری مشغول بودند. زنها از همه کار حتی خانه و بچه دست برداشته و دائماً اطراف مدفن مبارک را گرفته به گریه و زاری اشتغال داشتند؛ حتی بچه‌ها می آمدند خاک قبر مطهر را بوسیده و مثل باران اشک می ریختند. در ولایات هم که خبر شهادت رسید همه جا به سوگواری و عزاداری مشغول شدند و در همه نقاط، محشری از گریه برپا بود؛ هنوز هم اشکها نخشکیده و هرگاه به زبان می گذرد و یا بر خیال می خلد، آتش از دل شعله می زند و آب از دیده روان می گردد.

خلاصه حضرت آقای نورعلیشاه که خود کمال انقلاب را داشته اهل بیت را امر به صبر و آرامش فرمود و جسد مبارک را حرکت داد؛ ولی زنها جلوی جسد را گرفته با گریه و شیون و پریشان کردن مو

نمی‌گذاشتند، مولای حقیقی و معشوق واقعی خود را از درون سرا بیرون ببرند؛ به هر نحو بود جسد را بیرون برده ولی مردم به خاک افتاده جلو جنازه زمین را می‌بوسیدند و فریاد "واسلطانا واملاننا" بلند بود. بالاخره جسد مطهر را به مدرسه آورده در آنجا جناب آقای شیخ محسن صابرعلی به امر حضرت آقای نورعلیشاه مشغول تغسیل شدند. در موقع غسل دادن، مرحوم حاج نایب‌الصّدر فرزند مرحوم جناب آقای رحمت‌علیشاه شیرازی طاب‌ثراه، زخم زیرگلوئی مبارک را که جای فشار انگشتان بود و سیاه شده بود و زخم‌های پیشانی منور را دیده، فریاد زد: گلو و پیشانی زخم است و آن حضرت را شهید کرده‌اند. آنگاه دیگران هم، آن آثار را مشاهده کردند و قطع نمودند که آن حضرت را شهید کرده‌اند. بعد جنازه را حرکت داده با فریادها و ناله‌های دلخراشی به قبرستان مجاور آورده در مرتفع‌ترین نقاط آن قبری حفر کرده، ولی چه کسی حاضر بود آن جسد مبارک را که قبله عالمیان و کعبه مقصود مؤمنان و مهبط انوار الهیه و روح ملکوتی بود در قبر داخل کند؛ خود حضرت آقای نورعلیشاه جسد مطهر را داخل قبر نموده، خود داخل قبر شد؛ امر فرمود سر قبر را ساعتی با پارچه پیوشانند و جز صدای گریه و ضجه در بیرون و درون صدایی ظاهر نبود؛ پس از مکث بسیار از قبر خارج شده صیحه کشیده و نظری به اطراف جمعیت انداخته فرمود: پدر مرا شهید کرده‌اند و به دست مخنوق نموده‌اند. و شب آن روز فرمود که در قبر کیفیت قتل و قتل بر من مکشوف شد و بعداً معلوم و واضح خواهد شد؛ ولی متعزّض احدی نشدند. بعدها خود قتلگفتند که حضرت آقای نورعلیشاه پس از خروج از قبر به ما نظر غضبناکی فرمود که در



اثر آن، ما فهمیدیم ایشان ما را شناختند و بدین جهت از میان جمعیت فرار کردیم.

مدفن آن حضرت را در قبرستان بیدخت در تپه‌ای که مرتفع و مشرف بر تمام اطراف بود و اکنون به نام "صحن بالا" معروف است قرار دادند و شروع به تسطیح و ساختمان نمودند. مقداری در زمان حضرت آقای نورعلیشاه و تکمیل آن در زمان بندگان حضرت آقای صالح‌علیشاه واقع گردید و اکنون دارای گنبد و بارگاه مفصل و صحن‌های متعدّد و محلّ زیارتگاه عموم و مطاف اهل دل و فقرای نعمت‌اللّٰهیه می‌باشد.

ما فقرای نعمت‌اللّٰهی سلطان‌علیشاهی که افتخار پیروی ائمه اطهار صلوات الله علیهم و این بزرگوار را داریم، با دلی بریان و چشمی گریان و همگی اشکبار و سوگوار به حضرت بندگان آقای صالح‌علیشاه مدظله العالی علی رؤس الانام تسلیت عرض نموده و دوام قوت ظاهر و باطن آن حضرت و ادامه نعمت عظمای وجود آن بزرگوار را از خداوند مسألت می‌نماییم و ارواح مطهره انبیاء و اولیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم و روح مطهر و روان منور این بزرگوار را شفیع قرار داده، بیچارگی و مذلت و گرفتاری و درماندگی خود را در امور دنیا و آخرت عرض و طلب عفو و بخشش و لطف و آمرزش نموده و رفع موانع و مشکلات صوری و معنوی خود را عاجزانه می‌خواهیم و مسألت می‌نماییم که ما را توفیق دهد و تأیید فرماید که به عهد و میثاق الهی خود رفتار نموده و به ذکر دوام و فکر مدام مشغول باشیم.

---

گر نه فضلش دستگیر ما بود      وای بر ما زانکه رسوایی بود<sup>۱</sup>

---

۱. مثنوی معنوی، کلاله خاور، ص ۱۶۴، سطر ۱۵.

لایحه‌ای است که شب ۲۶ ربیع‌الاول مصادف با رحلت سلطان‌العرفا

حضرت آقای شهید رضوان الله علیه قرائت شده

امشب شبی است با عظمت و دارای اهمیّت مخصوص، امشب شبی است که اولیاء و ملائکه سوگوارند. امشب شبی است که بزرگ وقت و راهنمای زمان و نماینده حق عزادار است. من خود مشاهده کرده‌ام که در چنین شبی حضرت آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداه گریبان را باز و عزادار بوده و مجلس سوگواری منعقد می‌نمودند. در غالب شهرها امشب مؤمنین مجالس سوگواری تشکیل داده و به تذکر و توسل اشتغال دارند. امشب شبی است که اشقیا نهایت شقاوت خود را بروز داده و نماینده حق و مقربترین خلق خدا را مخنوق و شهید کرده‌اند؛ پس ما که خود را پیرو آن بزرگوار دانسته و امید فضل و کرم و شفاعت از آن حضرت را داریم باید عزادار و به وسیله تذکر و توسل پیوستگی و علاقه معنوی خود را ثابت نماییم. شرح حالات و کیفیت شهادت آن بزرگوار ان‌شاءالله فردا عرض خواهد شد؛ امشب مجملاً عرض می‌کنم.

حضرت سلطان‌الموحّدین و برهان‌الواصلین مولانا سلطان‌علیشاه

رضوان الله علیه از سال ۱۲۹۳ تا ۱۳۲۷ قمری مدّت سی و چهار سال که دوره خلافت و سلطنت آن بزرگوار بود، قوافل طریقت با استقامت شریعت، راه حقیقت پیمودند و عشاق، بی پروای مخالف، به نوای راست می سرودند:

شبی و شمعی و جمعی چه خوش بود تا روز

نظر به روی تو کوری چشم اعدا را  
عمر ابد و حیات مخلّد و عیش سرمد داشتند که ناگهان تندباد  
حوادث نخل امید برافکند و بساط نشاط برچید. خونها در رگها بیفشد؛  
دست قضا رگهای گلو را بیفشد؛ چنانکه چشمها بازماند.

زینهار از دور گیتی و انقلاب روزگار

در خیال کس نگشتی کان چنان گردد چنین

شبی که روز آن، عالم سیاه و چراغ دل را تباہ و روز قیامت را  
آبستن بود بزاد. شب شنبه ۲۶ ربیع الاوّل وقت سحر بعضی اشرار بر آن  
قدوه اخیار و قبله ابرار، حمله نموده گلوی مبارکش را گرفته فشار دادند  
تا جان ملکوتی به جان آفرین تسلیم فرمود و عالمی را به خاک سیاه  
نشانند و جسد مطهرش را در آب روان انداختند.

لا اقرت لیلة صارت صبیحتها بدور آل رسول الله فی خسف

بهار امید صاحب نظران هیچ گمان چنین خزانی نداشت.

به هیچ باغ نبود آن درخت مانندش

که تندباد اجل بی دریغ برکنندش

از این قضیه هایله و فجیعه صایله درد بی دوا و غمی بی منتها پدید

آمد.

نه آن دریغ که هرگز به در رود از دل  
 نه آن حدیث که هرگز برون شود از یاد  
 گر آب دیده دل خستگان بپیوستی  
 به یکدگر برود همچو دجله در بغداد  
 جناب شاه قاسم انوار در مرثیه مختوم می فرماید:  
 من چه گویم که چه شد فوت ز من و اسفا  
 سالک راه خدا ساکن درگاه شهود  
 رفت از این دار فنا جانب محبوب ازل  
 رو به دیوار خدا کرد که نعم المشهود  
 گرچه گریه، عود مافات نمی دهد، ولی اختیاری نیست.  
 قضای حکم ازل بود و روز ختم عمل  
 دگر چه فایده تعداد ذکر و تکرارش  
 ولیک دوست بگرید به زاری از دوری  
 اگر چه بازنگردد به گریه و زارش  
 معاندین و قتله خیال می کردند که پس از شهادت آن حضرت تجلی  
 نور حضرت احدیت و مسند هدایت و ولایت برچیده می شود؛ ولی  
 غافل از آنکه:  
 چراغی را که ایزد برفروزد  
 هر آن کس پف کند ریشش بسوزد  
 مصطفی را وعده داد الطاف حق  
 که بمیری تو نمیرد این سبق<sup>۱</sup>

۱. مثنوی معنوی، به اهتمام توفیق سبحانی، دفتر سوم، بیت ۱۱۹۸ (با کمی اختلاف).

برعکس، چنان معاندین و قتلہ با وضع فجیع و کیفیت غریبی در اندک مدتی به مکافات خود رسیده، نیست و نابود شدند که اکنون اثری از آنها باقی نیست؛ ولی بساط هدایت و مسند خلافت و فروغ نور حقیقت روز به روز وسیع تر و نورانی تر گردیده؛ به طوری که بحمدالله در این زمان بهترین ادوار فقر و راحت ترین ازمنه سابقه است. سر از گور پر مار و مور بیرون کرده تجلی نور حقیقت را مشاهده کنند.

عدو که گفت به غوغای در گذشتن او

جهان خراب شود سهو بود پندارش

هم آن درخت نبود اندرین حدیقه ملک

که بعد او متفرق شوند اطیارش

چراغ را که چراغی از او فراگیرند

فرو نشیند و باقی بماند انوارش

خلاصه در ابتدا کسی خیال شهید شدن آن حضرت را نمی کرد و بدن مطهر بی حرکت را در رختخواب خوابانیده و مشغول معالجه و مداوا شدند، به تصور آنکه حالت ضعف و غشوه بر آن حضرت عارض شده؛ ولی هرچه اقدام کردند اثر حیاتی ندیدند تا به کلی مایوس از حیات آن حضرت شده فریاد و شیون بلند کرده بر سر زدند و غوغایی از ناله و گریه برپا نمودند. چون اطلاع رحلت به خارج دولت سرا رسید فریاد و شیون از تمام ده بلند شد و قیامتی برپا گردید که نظیر آن در هیچ عهد و زمانی دیده نشده بود؛ مرد و زنی نبود که فریاد نکند و بر سر و سینه نزند؛ صدای گریه تمام ده را فرا گرفته، گویا صدای ناله ملائکه و در و دیوار هم با صدای آنها هم ناله بودند و اشک مانند باران از دیدگان

می‌بارید.

ای محمدگر قیامت می بر آری سر ز خاک  
سر بر آور وین قیامت را میان خلق بین  
نازنینان حرم را موج خون بی دریغ  
ز آستان بگذشت و ما را خون دل از آستین

\* \* \*

دل شکسته، که مرهم نهد دگر بارش  
یتیم خسته، که از پای بر کند خارش  
چو مرغ کشته، قلم سر بریده می‌گردد  
چنانکه خون سیه می‌رود ز منقارش  
چگونه غم نخورد در فراق او درویش  
که غم فزون شد و از سر برفت غمخوارش  
از آب چشم عزیزان که بر بساط بریخت  
به روز باران مانست صقّه و بارش  
نظر به حال چنین روز بود در همه عمر  
نماز نیمه شبان و دعای اسحارش  
غمی رسید به روی زمانه از تقدیر  
که پشت طاقت گردون دو تا کند بارش  
همین جراحت غم بود کز فراق رسول  
به روزگار مهاجر رسید و انصارش

در این موقع حضرت آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه که آن شب را در

خارج بیدخت تشریف برده بود، وارد و قیامتی را مشاهده کرد؛ چنان انقلاب و تغییر حالی در ایشان ظاهر گردید که ذرات عوالم امکان را منقلب و سکان سماوات را مضطرب نمود. آن حضرت مشاهده فرمود که اکنون وقتی است که باید دست قدرت از آستین ولایت بیرون آورده از انقلاب جلوگیری کند و دیگران را ساکت نماید؛ به درون دولت سرا وارد و اهل بیت حرم را امر به صبر و آرامش فرمود و فوراً جنازه مطهر آن حضرت را حرکت داده به مدرسه آوردند؛ ولی انقلاب فریاد و گریه به اندازه‌ای نبود که بتوان از آن جلوگیری نمود. فریاد و گریه چنان آسمان بیدخت را فرا گرفته بود که کسی را یارای خودداری نبود. تمام مدرسه از بالای بام تا داخل آن و کوچه‌های اطراف آن از جمعیت و ازدحام عجیبی احاطه شده گویا ملائکه هفت آسمان هم به صورت بشری برای زیارت آن جسد مبارک آمده با خلق روی زمین هم ناله بودند. به محض اطلاع از این مصیبت عظمی اهالی دهات دیگر گناباد فوج فوج و دسته‌دسته مردها شالهای سیاه به گردن و زنها با موهای پریشان با فریاد و شیون، بی‌اختیار و دیوانه‌وار رهسپار بیدخت بودند و همه را آرزوی دیدار آن جسد مطهر بود. از کثرت جمعیت و ازدحام خلق، ورود به مدرسه ممکن نبود همه فریاد ناله بلند کرده بر سر و سینه می‌زدند؛ بعضی دیوانه‌وار و بی‌اختیار سر به دیوار می‌کوفتند. حضرت آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه که از مشاهده این انقلاب بیشتر منقلب و نگران اهل بیت بود که خود را تلف نکنند دائماً به دولت سرا تشریف برده و اهل بیت را تسلیت داده امر به صبر و آرامش می‌فرمود؛ ولی اختیار از دست آنها خارج بود، بعضی در گوشه دولت سرا روی خاک



نشسته، خاک بر سر می ریختند؛ بعضی به حال ضعف و غشوه افتاده، کسی را حالت پرستاری نبود؛ بعضی لطمه به صورت [زده] و موی می‌کندند. راستی قیامتی بود که چشم فلک خیره و در هیچ دوره و عهدی نظیر آن را ندیده بود. حضرت آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه ناچار خود به امر تغسیل و تکفین نپرداخته و مرحوم آقا شیخ محسن صابری علی<sup>۱</sup> رحمة الله علیه را به نیابت، امر به تغسیل و تکفین فرمود. در حین غسل دادن سیاهی زیر گلو در اثر فشار انگشتان و زخم‌های پیشانی مشاهده شد و فریاد بلند شد که آن حضرت را شهید کرده‌اند و به اجل خدایی رحلت فرموده؛ ولی هیچ‌کس باور نمی‌نمود که کسی را جرأت این جسارت بوده باشد. بعد جنازه مبارک را حمل به قبرستان مجاور ده نموده و در مرتفع‌ترین نقاط قبری‌کنده و جسد مطهر را خود حضرت آقای نورعلیشاه داخل قبر نموده، خود نیز وارد قبر شده امر فرمود با پارچه سر قبر را بپوشانند و مدتی با پدر بزرگوار به رازونیا و وداع مشغول بود، و چون بیرون تشریف آورد با حالت انقلابی به اطراف جمعیت نظری انداخته فرمود: پدر مرا شهید کرده‌اند و در قبر مبارک کیفیت شهادت و قتل آن حضرت بر من مکشوف گردید. ولی متعرض احدی نشد در صورتی که بعضی از قتله در همان جمعیت حاضر بودند و آن حضرت نگاهی به آنها فرمود. پس از دفن به اقامه عزاداری مشغول و تا مدتی این مراسم عزاداری برقرار بود که تاکنون هم خاطرات این مصیبت باقی و هرگاه به یاد آورند آتش از دلها شراره زده و اشک مانند

۱. در تاریخ دوم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ قمری مفتخر به ارشاد و دستگیری شده و در تاریخ ۲۳ محرم ۱۳۳۷ قمری رحلت نموده و در بقعه شاه داعی‌الله در شیراز مدفون گردید.

باران روان می‌شود.

همان روز تلگرافاتی به ولایات صادر فرمود از این قرار:

تهران - آقای حاج شیخ عبدالله. سحر بیست و ششم ربیع، حضرت مولا حایل وصال تامّ انداخته با حضرت کاظم به وصال یار رسید. اطلاع لازم که شاید میل فاتحه‌گیری باشد، به خیال بقعه و مزار. دفن در بیدخت. خبر حرکت و سلام تلگرافی اطلاع به فقرا دهید. بر حال سابق باقی تا خبر ثانوی. علی.

تهران - جناب جلالت مآب اجلّ آقای سالارالسلطان. سحر بیست و ششم، فقرا خاک بر سر. اطلاع لازم. علی.

تهران - جناب جلالت مآب اجلّ آقای سراج‌الملک. سحر بیست و ششم ربیع، حضرت مولا قبل از وضو و مناجات پرده کشیده؛ ما به تعزیه و فاتحه. دفن در بیدخت، خیال بقعه، اطلاع لازم. تکلیف فقرا به آقای رحمت‌علی اطلاع خواهم داد. علی.

تهران - آقای اعتماد. سحر بیست و ششم، حضرت مولا به آخر کار رسیدند؛ شهید. اطلاع لازم. به فقرای آنجا اطلاع. مصیبت‌دار. علی.

اصفهان - آقای محمد قلی‌خان. سحر بیست و ششم ربیع، حضرت مولا ترک ظاهر فرمود. به فقرای آنجا اطلاع، مصیبت‌دار. تفصیل با پست. فقرا به حال خود باقی تا موقع. علی.

سمنان - آقای عمیدالممالک. سحر بیست و ششم ربیع، حضرت مولا راحت اختیار فرمود. فقرا مصیبت‌دار، اطلاع لازم. به سمنان اطلاع دهید. فقرا بر حال خود باقی تا موقع آن. علی.

کاشان - جناب میرزا غلامحسین خان به توسط استاد محمد عطار.

سحر بیست و ششم ربیع، مناجات حضرت مولا یک سره شد. فقرا مصیبت دار. به فقرای صفحات کاشان اطلاع. فقرا معجلاً به حال خود باقی تا موقع آن. علی.

شیراز - آقای نقیب الممالک. سحر بیست و ششم ربیع، حضرت مولا چون حضرت کاظم به وصال بی حایل رسید. اطلاع لازم. فقرای آنجا مسبوق شده، مصیبت دار باشند. فقرا بر حال خود باقی تا موقع تجدید. علی.

پس از وصول این خبر تأثرآور در ولایات هم مراسم، عزاداری برقرار شد.

ما این مصیبت عظمی و فقدان طاقت فرسا را با دلی بریان و چشمی گریان به وجود اقدس بندگان صاحب ولایت و خلیفه وقت و راهنمای زمان حضرت آقای صالح علیشاه مدظله العالی علی رؤس العالم که حاضر و ناظر این انجمنند تسلیت عرض کرده و استدامه و دوام بزرگ نعمت ولایت پناهی را از درگاه حضرت احدیت مسألت می نمایم.

در خاتمه برای ترویج روانهای پاک پیمبران و مقربان، ویژه پیشوایان بزرگ شیعه و مشایخ آن بزرگواران مخصوصاً روح مقدس حضرت آقای شهید رحمة الله علیه، ارمغان، توجه و به خواندن سوره مبارکه فاتحه و اخلاص یاد می کنیم.



## کیفیت شب شهادت حضرت آقای سلطان علیشاه طاب ثراه

شب ۲۶ ربیع الاوّل ۱۳۲۷ قمری برای آن جناب شب عجیبی بود و شب قدر و آخرین شب هجران آن حضرت محسوب می شد و در آن شب آتش شوق می خواست هستی آن بزرگوار را به باد فنا دهد و به امید وصال محبوب حقیقی، میل داشت بال و پر درآورده و به کوی دوست پرواز کند. آری:

وعده وصال چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد  
گوش جانش خطاب از جعی<sup>۱</sup> را از معشوق حقیقی شنیده و از شنیدن آن بی پا و سرگردیده؛ اطراف خانه هروله می نمود و این شعر را می خواند:

ما تیغ برهنه ایم در دست قضا

خودکشت هر آن که خویش را برما زد

اوّل شب به مسجد تشریف برد و برخلاف معمول نماز را خیلی طول داد؛ البتّه آواز وصال در گوش دلش طنین انداز شده و نوید سرآمدن

---

۱. سوره فجر، آیه ۲۸: بازگرد.

هجران را می‌داد و میل داشت بیشتر با محبوب در رازونیا باشد؛ چه نماز وداع بود و می‌دانست نماز آخرین ایشان است. دعای قنوت را هم که همیشه مختصر می‌فرمود، خیلی طولانی کرد و با حال انقلاب و گریه این دعا را قرائت فرمود: اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ بِبَيْتِكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَالضَّيْفُ ضَيْفُكَ وَلِكُلِّ ضَيْفٍ قُرْبَى فَاَحْسِنْ قِرَاىَ؛ یعنی، پروردگار من، این خانه، خانه توست و این بنده، بنده تو و این وارد، مهمان تو. خداوندا با مهمان و وارد خود به فضل و کرم رفتار فرما. و دعاهای دیگر نظیر این دعا خواند و حال جنابش منقلب شده، گریه بسیار نمود که تمام حاضرین هم منقلب شده صدای صیحه و گریه آنها بلند شد.

پس از ادای نماز حرکت فرمود و موقع خروج از مسجد دم در برگشته نگاهی به حاضرین کرده، فرمود: خدا حافظ. معلوم است دل از مسجد نمی‌کند؛ چه خانه محبوب است و همیشه در این خانه مقدّس با محبوب رازونیا داشته و لذّتها برده؛ اکنون باید این خانه مقدّس را برای همیشه ترک گوید. سپس درب دولت‌سرا، کربلایی مآلاسدالله را که در آن موقع مباشر رساندن نان و چراغ مسافری بود، صدا فرموده؛ مقداری قبض نان به او مرحمت کرد. کربلایی اسدالله عرض می‌کند: اینها را که بدهکار هستم. فرمود: قبض دادن ما به تو تمام شد و بعد هرکس باشد خواهد داد که از این فرمایش، فوق‌العاده مضطرب و نگران شده به عمویش که او هم حاضر بود می‌گوید: عمو این چه فرمایشی بود فرمودند. عمویش می‌گوید: من هم نگران و متحیرم. وارد مدرسه می‌شود می‌بیند فقرا هم دور هم جمع شده با وحشت و انقلاب می‌گویند: این چه وضعی بود که از ایشان مشاهده کردیم؟! ایشان چند دفعه وداع

کرده و خداحافظی فرمودند. و همه شب فقرا نگران بودند. در منزل بر یک صفحه، هفت سطر و در هر سطر، دو کلمه جلاله "الله" را نوشته و به دیوار، پشت به قبله، مقابل موضع نشستن خود، کوید و به آن نظر می فرمود و بعض ادعیه در یک ورقه نوشته در وسط قرآن گذاشته و قدری موی مبارک مرحوم آقای سعادت علی شاه را که مرحوم سراج الملک خدمت ایشان فرستاده بود، در پاکتی نهاده سر آن را بسته؛ روی پاکت نوشتند: به دست نور چشم مکرم حاج ملاعلی برسد. و همان شب فرزند ارجمندشان، آقای نورعلی شاه، به برقیان رفته بود. سایر اقوام و بستگان هم هریک برای کاری در خارج بیدخت بودند که آن شب را در بیدخت حاضر نبوده و دشمنان به آسودگی کار خود را انجام دهند. بعد لباس خود را تغییر داده، لباس نو و تازه ای در بر کرد و سه انگشتر قیمتی برخلاف معمول در انگشت نمود؛ مبلغی پول هم در جیب گذاشت که قاتلین محروم برنگردند و تا وقت سحر هیچ خواب نکرده به راز و نیاز و عبادت و بندگی و گریه و زاری مشغول بود که مخدره زوجه ایشان نقل می کند که من هر وقت بیدار شدم دیدم ایشان بیدارند و تعجب می کردم که چرا امشب استراحت نمی کند؟! موقع سحر، برخلاف معمول که برای تجدید وضو، خادمه چراغ می برد در آن شب زودتر از شبهای دیگر حرکت فرموده، خود چراغ را برداشته از آمدن خادمه ممانعت نمود و در بیرون باغچه چراغ را گذاشته و در تاریکی وارد باغچه شد و مقصودشان این بود که قاتلین که همه ریزه خوار خوان احسان و نمک پرورده آن جناب بودند، خجلت نکشیده دست از عمل فجیع خود برندارند و قضای محتوم که ندای وصال و وعده اتصال بود

واقع شود.

آری مردان خدا و دلباختگان شاهد دلربا و غرقه شده دریای فنا، از مرگ بدن نهراسند، بلکه بدان شایقند؛ چه زندگی خود را در مرگ دانند و زبان حالشان این است:

أُقْتُلُونِي أُقْتُلُونِي يَا شِقَاةَ      إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَاةٍ<sup>۱</sup>

إِنَّ فِي مَوْتِي حَيَاتِي يَا فَتَى      كَمْ أَفَارِقُ مَوْطِنِي حَتَّى مَتَى<sup>۲</sup>

آزمودم، مرگ من در زندگی است

چون رهم زین زندگی پایندگی است<sup>۳</sup>

چون به باغچه وارد شد فرمود: لا حول ولا قوة الا بالله. عبدالله از پشت سر، جامه آن حضرت را کشید؛ نگاهی به عقب نموده فرمود: کیستی؟ جواب نداد. فرمود: ای بی حیا شرم نمی کنی؟! او اندکی تأمل کرده، بعد جلو آمده گلوی مبارک را گرفته، فشار داد؛ ولی ترس و شرم مانع شده، دستش به لرزه افتاد که عبدالکریم و جعفر و مهدی هجوم آورده، گلوی آن حضرت را آن قدر فشردند تا آنکه روح شریفش از زحمات این دنیای دنی، خلاصی یافته پرواز نمود و جان ملکوتی به جان آفرین تسلیم فرمود و عالمی را به خاک سیاه نشاند و قتله عمّامه مبارک و انگشترها و پول در جیب را برداشته و جسد مطهرش را در آب انداختند.

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۴۰: بکشید مرا. بکشید مرا ای معتمدان، به راستی در قتل من، زندگی در زندگی است.

۲. همان، دفتر اول، بیت ۳۹۵۰: در مرگ من حیات من است ای جوانمردان چقدر از وطنم دور باشم، تا کی؟

۳. همان، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۹.



مرحوم حاج نایب الصدر گوید:

ای دریغا ای دریغا ای دریغ      آفتابم رفته اندر زیر میغ  
 قطب اهل فقر، شه سلطان علی      شد شهید از جور قوم باطلی  
 از فرات ای امام المتقین      روز ما شب گشت ای شمس یقین  
 تو برفتی با سعادت هم قرین      در جوار رحمة للعالمین  
 تو برفتی سوی دار بی زوال      ما بمانده غرقه در بحر ملال  
 معاندین و قتله خیال می کردند که      پس از قتل آن حضرت، تجلی  
 حضرت احدیت و مسند هدایت و ولایت برچیده می شود؛ ولی غافل از  
 آنکه:

چراغی را که ایزد برفروزد

هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ<sup>۱</sup>.

مصطفی را وعده داد الطاف حق      که بمیری تو نمیرد این سبق<sup>۲</sup>  
 برعکس، چنان معاندین و قتله با وضع فجیعی در اندک مدتی  
 به مکافات رسیده و نیست و نابود شدند که اکنون اثری از آنها باقی  
 نیست. مگر بنی امیه تصمیم نگرفتند که ریشه خانواده رسالت را به کلی  
 از بیخ کنده، نیست و نابود کنند و با آن وضع فجیع از کشتن کوچک و  
 بزرگ آنان دریغ نکردند؛ نتیجه چه شد؟ اکنون به هیچ وجه از خانواده  
 بنی امیه اثری نیست جز لعن و شتم؛ ولی خورشید رسالت محمدی

۱. سوره صف، آیه ۸: می خواهند نور الهی را با سخنان خویش خاموش کنند؛ و حال آنکه خداوند کمال بخش نور خویش است، ولو آنکه کافران ناخوش داشته باشند.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۹۸ (با کمی اختلاف).

سرتاسر عالم را منور و ستارگان درخشنده او در تمام عالم پراکنده‌اند. در این قضیه هم قتله به کلی نابود شدند؛ ولی بساط هدایت و مسند خلافت و فروغ نور حقیقت روزبه‌روز وسیع‌تر و نورانی‌تر گردیده؛ به طوری که بحمدالله در این زمان بهترین دوره فقر و راحت‌ترین ادوار سابقه است؛ دشمنان سر از گور پر مار و مور بیرون آورده تجلی نور حقیقت را مشاهده‌کنند.

شهادت این بزرگوار از بسیاری جهات شباهت کامل به شهادت سرور اولیاء و راهنمای اصفیاء مولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین (ع) دارد و این تعجب ندارد اگر عشق و ارتباط معنوی بین عاشق و معشوق و محبت و محبوب کامل گردد؛ چنان در معشوق و محبوب فانی می‌گردد که هم اعمال و رفتار او بدون اختیار، شباهت به اعمال و رفتار محبوب پیدا می‌کند و هم حوادث و عوارضی که به محبوب وارد می‌شود، آثار آن در دوست نمایان می‌گردد؛ بلکه محبت و محبوب یکی و متحد می‌شوند که مجنون‌وار می‌گویند:

من کیم لیلی و لیلی کیست من      هر دو یک روحیم اندر دو بدن<sup>۱</sup>  
 انا من اهوئ و من اهوئ انا      نحن روحان حلالنا بدنا  
 و به جایی می‌رسد که عین محبوب می‌گردد و می‌گویند:

ترسم ای فصّاد اگر فصدم کنی      تیغ را ناگاه بر لیلی زنی<sup>۲</sup>  
 چنانچه در روز رحلت جناب آقای سعادت‌علیشاه، در بیدخت همه مشاهده کردند که چنان آثاری در حضرت آقای شهید نمایان شد که

۱. همان، کلاله خاور، ص ۳۱۲، سطر ۳۹ (با کمی اختلاف).

۲. همان، به اهتمام توفیق سبحانی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۱۸ (با کمی اختلاف).

نزدیک بود روح از بدن مبارکش مفارقت کند و آثار خون در جبهه منیرش ظاهر بود و کسی نمی دانست علت چیست تا پس از مدتی خبر رسید و معلوم شد آن آثار در اثر رحلت آقای سعادت علی شاه بوده است. از جهت همین اتصال حقیقی به ولایت مطلقه کلیه یعنی یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین علی بن ابیطالب امیر المؤمنین (ع) است که باید شبیه به همان حوادثی که بر آن حضرت وارد شد، بر این بزرگوار هم وارد شود. سرتاسر زندگی این بزرگوار شباهت به آن حضرت داشت، شهادت این بزرگوار هم از جهاتی شباهت داشت. آن حضرت را در موقع سحر که زمان اتصال کامل به معشوق حقیقی است به فیض شهادت رسانیدند، این بزرگوار را هم در سحر موقع عبادت و شروع اتصال به حق شهید نمودند. همان قسمی که شب نوزدهم رمضان حضرت، حسنین را به نخیله که عسکرگاه حضرت بود فرستادند؛ این بزرگوار هم فرزند ارجمند خود آقای نورعلی شاه را به برقیان روانه کرد. آن حضرت را ابن ملجم مرادی ضربت به سر مبارک زد، این بزرگوار را هم بعد از خفه نمودن، عبدالکریم پسر حاج ابوتراب با چاقوی قلم تراش پیشانی مبارک را خراش داد که اطمینان از فوت ایشان پیدا کند. آن حضرت را موقعی ضربت زدند که بستگان و اهل و عیال حاضر نبودند، این بزرگوار را هم موقعی به شهادت رسانیدند که هیچ یک از اهل و عیال حاضر نبودند. آن حضرت به دست کسی شهید شد که پرورده نعمت و مورد لطف و محبت آن حضرت بود، این بزرگوار هم به دست کسانی شهید شد که یک عمر مورد لطف و پرورده خوان نعمت ظاهری این بزرگوار بودند و نیز همان طوری که آن حضرت در شب نوزدهم رمضان

به خواب نرفته و تمام شب را مشغول عبادت و بندگی حق بود؛ این بزرگوار هم در شب ۲۶ ربیع الاوّل استراحت نفرموده و تمام شب را به عبادت و رازونیا با حق مشغول بود و نیز همان قسم که وجود مقدّس آن حضرت را در گلیمی گذاشته از مسجد به خانه آوردند، این بزرگوار را هم در گلیمی نهاده از سر جوی به دولت‌سرای ایشان آوردند و در اعمال و رفتار و اشتغالات، زندگی این بزرگوار هم با مولی الموالی علی عالی صلوات‌الله و سلامه علیه شباهت بسیار است که از ذکر آنها صرف‌نظر می‌کنیم.

این مصیبت جانگداز قلوب همه را جریحه‌دار و چشم‌های تمام را اشکبار نمود؛ بلکه به جای اشک، خون از چشم‌ها جاری نمود و چنان غم و اندوه آن در قلوب جای گرفته و خاطرات این مصیبت باقی مانده که اکنون هم هرگاه یاد آید، آتش از دلها شراره زده و اشک مانند باران روان شود.

ما این مصیبت عظمی و فقدان جانگداز را با دلی بریان و چشمی گریان به آستان مقدّس بندگان حضرت مولای اعظم حضرت آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداه و سایر آقایان تسلیت و تعزیت عرض کرده و بقاء صحّت و دوام نعمت ذات مبارک را از درگاه حضرت احدیّت نیازمندانہ مسألت داریم و دوام افاضات ظاهریّه و باطنیّه آن حضرت را خواستاریم و ارواح مقدّسه انبیاء و اولیاء، خاصّه روح پرفتوح حضرت آقای شهید و آقای غریب را شفیع قرار داده، استدعای عفو و بخشش و رفع گرفتاریها و مشکلات مادی و معنوی و خطرات سلوک را داریم و مخصوصاً مسألت داریم که ما را به پیروی بزرگان و اطاعت و بندگی

حق موفق دارد و توجه ما را به حق بیشتر نماید و ذوق و شوق ما را زیاد و دل ما را از علایق دنیوی خالی کند و در همه حال ما را به خود وانگذاشته در حفظ و حمایت خود قرار دهد و به اعمال و کردار ناشایسته ما ننگرد و به فضل و کرم خود با ما رفتار فرماید و به عجز و بیچارگی و درماندگی ما رحم کند؛ آمین یارب العالمین.

به احسان خود پوزش ما پذیر      که جز تو نداریم کس دستگیر

## وقایع شهادت حضرت آقای شهید رحمة الله علیه

همه ماها کراراً شنیده‌ایم که حضرت آقای سلطان‌علیشاه رضوان‌الله علیه در شب ۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۷ قمری به تحریک معاندین بدفطرت و به دست چند نفر عوام نابینا و محروم از حس بشریت به درجه شهادت رسیده؛ بالطبع این سؤال در نظر می‌آید که شخصی که در مراتب علوم ظاهریه مجتهد مسلم و در تمام معلومات سرآمد زمان بوده و در کمالات معنوی و روحانی معنای *الْفَقْرُ فَخْرِي*<sup>۱</sup> در وجود مقدسش تحقق یافته و صفت اهل‌اللهی و فقر و درویشی که جز استغنای طبع و رفع حوائج با کدّ یمین و بی‌نیازی از ماسوی‌الله و آزادی از قیود نفس‌آماره و محبت و رأفت نسبت به جمیع خلق، چیز دیگری نیست؛ در همه اعمال و اخلاقش تجلی نموده و در مقام زهد و تقوی، نادره دوران و در حسن خلق و سلوک با خلق حتی با دشمنان منکری نداشته و درگاهش ملجأ ملاً و درویش و بیگانه و خویش و مرجع صوفی و فقیه و رحمت عامه او و

---

۱. سفینه البحار و مدینه الحکم والاثار، عباس قمی، ج ۲، بیروت، دارالمرتضی، ص ۳۷۸: فقر، افتخار من است (حدیث نبوی).

بی‌غرضی‌اش ممالا ریبَ فیه و حضرتش پناه هر بیچاره و فقیر و طیب هر بیمار و مریض و دادرس هر مظلوم و ستم رسیده بوده و در تمام عمر حتی اذیتش به موری نرسیده، چه شده که مورد دشمنی و عناد واقع شده و شهید گشته است؟! مختصراً جواب این سؤال مقدر نوشته می‌شود.

حضرت آقای شهید طاب ثراه از خانواده خیلی اصیل و محترم و اباً عن جدّ مورد احترام و تجلیل بوده‌اند؛ ولی محلّ سکونت آنها که گناباد باشد به قدری گمنام و غیر مشهور بوده که از نام آن کمتر اطلاعی در خارج داشتند. در خود محل هم خانواده‌های دیگری بوده‌اند که نسبتاً عنوانی داشته‌اند؛ ولی در خارج اشتهار و معروفیتی نداشتند. پس از آنکه حضرت آقای شهید با آن مقامات علمی و مرجعیت عرفانی به موطن خود عودت فرمود و از اطراف و اکناف برای استفاضه و استفاده از مقامات علمی و فیوضات روحانی به سوی آن محل یعنی گناباد روی آوردند و نام گناباد در اطراف، شهرت یافت و نامی از آن به میان آمد، اعیان و اشراف آن محل ملاحظه کردند که به واسطه وجود آن بزرگوار روز به روز بر اهمیت آن افزوده شده و بالطبع موجب معرفت آنها هم خواهد شد؛ لذا با نظر موافقت و ارادت نسبت به ایشان رفتار می‌نمودند؛ ولی کم‌کم دیدند نام آنها تحت الشّماع نام آن بزرگوار واقع شده، آتش حسد در قلوب آنها شعله‌ور شد و کینه آن بزرگوار را در دل گرفته ذلت آن جناب را مایه عزّت خویش و مرگ و فنای ایشان را سبب بقای شوکت خود پنداشتند و روز به روز بر کینه و دشمنی خود افزودند؛ در صورتی که اگر به عقل خود رجوع می‌کردند صورتاً و معنأً باید قدردان وجود ایشان باشند؛ ولی حبّ ریاست و جوش حسد چنان جلوی

چشم آنها را گرفته بود که به هیچ وجه به عقل خود رجوع نکرده، دائماً در صدد دشمنی و عداوت و ایجاد وسایل اذیت ایشان بودند؛ حتی در صدد تهیه وسایل قتل آن بزرگوار برآمدند. ولی ایشان با همه حتی با دشمنانی که علناً بنای عداوت را گذاشته بودند در کمال محبت و مهربانی رفتار می فرمود و اعمال آنها را غمض عین، بلکه به عفو و احسان عمل می نمود؛ ولی این رویه ابداً در طرز رفتار و عداوت دشمنان تغییری نمی داد و آن به آن بر عداوت و دشمنی آنها می افزود. از جمله کسانی که بیشتر از همه با جنابش دشمنی و کینه داشت حاج ابوتراب نوغابی از ملاکین آنجا بود و ادعای تولیت موقوفات زیادی را داشت. در اوایل اظهار ارادت می کرد و حتی خدمت آن حضرت اظهار طلب می نمود و مدتها در مدرسه بیدخت مشغول تحصیل بود؛ ولی غالباً بین او و مرحوم حاج محمد حسین معین الاشراف، پسر عموی پدر او، که از ارادت کیشان با اخلاص آن جناب بود و در موضوع تولیت موقوفات نزاع داشت و مرحوم حاج محمد حسین معین الاشراف به واسطه هوش و ذکاوت زیادی که داشت همیشه غالب می آمد و او را محکوم می کرد و حاج ابوتراب گمان می کرد که غلبه و پیشرفت او به واسطه بستگی به آن حضرت است؛ از این رو با اینکه قبلاً اظهار ارادت می کرد کینه آن حضرت را در دل گرفت و روز به روز بر دشمنی خود می افزود؛ از طرف دیگر آصف الدوله والی خراسان با سلسله فقرا و صوفیه دشمنی کاملی داشت و به میرزا شفیع خان حاکم گناباد و تون و طبس دستور داد که از منسوبین به عرفان و تصوف جلوگیری کند و او بنای سختگیری و بدرفتاری را گذاشت. ابوالقاسم خان عمادالملک هم که قبلاً حکومت



طبس و فردوس و گناباد را داشت، نفوذ آن حضرت را مانع قدرت و استقلال خود می‌پنداشت. اعیان محل هم وجود آن بزرگوار را مخلّ ریاست خود تصوّر می‌کردند، بدین جهات دشمنان آن حضرت جمعاً دست به هم داده در صدد برآمدند که وسایل قتل آن حضرت را فراهم کنند و اجرای این امر فجیع به دست حاج ابوتراب اجرا گردید که در میان دشمنان از همه شقی‌تر و بی‌رحم‌تر بود. روش این شخص این بود که هر که مانع مقاصد او می‌شد به قتل او اقدام می‌کرد؛ از جمله پسرعموی خود، محمد علی را در جوانی کشت و جسدش را در حوض آب انداخت و میرزا ابوالقاسم شریعتمدار کاخک را که یکی از معروفین گناباد بود به واسطه اختلافی که با او داشت مسموم نمود و ملاحسین قوژدی را نیز با آنکه قبلاً با او دوستی داشت بر اثر اختلافات ملکی زخم‌های مهلک زد؛ ولی او جان به در برد و نیز در صدد برآمد مرحوم حاج معین‌الاشراف و مظفرالسلطان را هم که مخالف اجرای مقاصد او بودند، بکشد و عنوان تصوّف و مذهب را پیش کشید و از این راه مشغول فتنه‌انگیزی شد. در این موقع ملاحسین قوژدی از او به والی خراسان شکایت نمود و والی مأمورینی برای دستگیری او فرستاد. حاج ابوتراب فرار کرده به تهران آمد و در تهران مدّتی در خفا زندگی می‌کرد و بعداً از انقلابات مشروطیت استفاده کرده به گناباد بازگشت نمود؛ جمعی از عوام را هم فریب داد و با خود همدست نمود و چون مرحوم حاج معین‌الاشراف را مسبّب گرفتاریهای خود می‌دانست بیش از پیش با او دشمنی آغاز کرد و از لوازم کینه‌ورزی فروگذار نکرد و ضمن فتنه و فساد در آزار و اذیت فقرا هم می‌کوشید؛ به طوری که

فقرای نوغاب فوق‌العاده در زحمت و مشقت بودند. مرحوم حاج معین‌الاشراف به قصد شکایت نزد نیرالدوله که در نیشابور بود و والی خراسان شده بود حرکت کرد؛ ولی نیرالدوله به واسطه مخالفت اهالی مشهد معزول شد و مرحوم حاج معین‌الاشراف بدون اخذ نتیجه مراجعت نمود. این امر بر دشمنی حاج ابوتراب افزود و درصدد برآمد هرچه زودتر درخت را از ریشه بکند و درصدد تهیه وسایل قتل حضرت آقای شهید برآمد.

در خود بیدخت هم جمعی از اهالی بر اثر اغراض مادی مخالف و دشمن آن حضرت بودند؛ ولی جرأت اظهار نمی‌کردند. از جمله سیدمحمدرضا عربشاهی و برادرش میرزا مسیح در رأس مخالفین و این دو نفر فرزندان آقا سیدباقر سبزواری بودند که از فقرای خیلی با محبت بود و به واسطه فرط ارادت به بیدخت آمده ساکن گردید و بعد از چندی فوت نمود. سیدمحمدرضا بعد از فوت پدرش در تحت تربیت و محبت حضرت آقای شهید نسبتاً ترقی نمود و منبر هم می‌رفت و چون لطف و محبت حضرت آقای شهید را نسبت به خود می‌دید، تقاضای ازدواج با یکی از صبا‌یای آقای شهید را نمود و چون قبول نفرمود، بنای دشمنی را گذاشت و تمام محبت‌های سابقه را فراموش نمود و ضمناً خیال می‌کرد اگر ایشان کشته شود ریاست روحانی و امامت جماعت مسجد و تولیت موقوفات مدرسه بیدخت با او خواهد شد.

دیگر از دشمنان آن حضرت میرزا عبدالله، خواهرزاده آن حضرت، بود که چون صبیّه کربلایی اسحق را که قبلاً دیگری خواستگاری کرده بود برای خود عقد نمود و حضرت آقای شهید به او

تغییر و تشدد کرد و مورد بی‌لطفی آن حضرت واقع گردید؛ لذا موجب دشمنی او شد.

دیگر جعفر بود که مدتی در کارهای کشاورزی آن حضرت و رسیدگی به علوفه حیوانات به منزل آقای شهید رفت و آمد داشت و از اوضاع ساختمان آن منزل کاملاً مطلع بود؛ چندی هم حمامی بود و به واسطه عدم کفایت و قابلیت در اواخر هر دو کار را از او گرفته بودند؛ از این رو کینه و دشمنی آن جناب را در دل گرفت و منتظر فرصت بود. حاج ابوتراب به تدریج این دشمنان را با خود همدست نمود و در نوغاب و قصبه و جویمند و بیدخت، مجالسی مخفیانه تشکیل دادند و به قتل حضرت آقای سلطان‌علیشاه تصمیم گرفتند و قرار گذاشتند، شب شنبه که اجتماع در بیدخت کمتر و فقرایی هم که روز جمعه از اطراف برای زیارت آمده‌اند، متفرق شده‌اند و مردم متوجه نیستند مقصود خود را انجام دهند و چند شب شنبه به این قصد به بیدخت آمدند؛ حتی دو سه نفری نیمه شب به در منزل آن حضرت آمده در می‌زدند به خیال اینکه آن حضرت بیرون آمده مقصود خود را انجام دهند؛ ولی به مقصود نائل نگردیدند و بعداً خود آنها قضیه را نقل کردند؛ چنانچه کربلایی یوسف نام، اهل قریهٔ مُندگناباد نقل کرد که حاج ابوتراب صد تومان به من وعده داد و یک ششلول هم داد که بروم ایشان را بکشم. نصف شب رفتم به در منزل ایشان، در زدم خود آن حضرت با لاله روشنی آمدند در را باز کردند؛ ششلول را زدم در نرفت برای بار دوم و سوم زدم باز در نرفت دستم سست شد و لرزه بر من افتاد خندید و دست در جیب نموده مبلغی پول به من داده فرمود: بیا این پول را بگیر و از گناباد برو که اگر فقرا

خبر شوند به تو صدمه می‌زنند. من خجالت کشیده عذرخواهی کرده و رفتم.

انجمن‌هایی که برای این مقصود در بیدخت تشکیل می‌شد، در منزل سید محمدرضا عربشاهی بود و چهل نفر در آن شرکت داشته و هم سوگند برای قتل آن حضرت شدند. متنقذین جویمند و قصبه نیز از قضیه آگاه و با آنها همراه بودند. در مشهد هم یکی از متنقذین به‌عنوان مشروطه‌خواهی و توسعه‌طرفداران خود، مسبوق و با آنها همراهی می‌نمود؛ ولی کسانی که خود را برای کشتن آن حضرت آماده کرده و در آن شب مرتکب این جنایت عظمی شدند پنج نفر بودند: شیخ عبدالکریم پسر ارشد حاج ابوتراب که صورتاً در لباس اهل علم و از طلاب بود، میرزا عبدالله خواهرزاده آن حضرت، جعفر، حسن مطلب نوغابی، مهدی پسر ملاعلی تربتی. این پنج نفر کسانی هستند که در آن شب مرتکب قتل شدند و بقیه چهل نفر با اسلحه در اطراف منزل و در پشت بیدخت به حفاظت و پاسبانی مشغول بودند. این پنج نفر از پشت دیوار باغچه‌ای که شبها آن حضرت برای تجدید وضو تشریف می‌آورد، بالا آمده بر درخت رفتند و در بالای درخت یک نفر برای کشیک مانده بقیه به درون باغچه آمدند در پشت دیوار باغچه هم چند نفر دیگر کمین کرده که اگر کمکی لازم باشد کمک نمایند. بین باغچه و اندرون دری بود که از طرف اندرون می‌بستند، اشرار خواستند از آن در به درون منزل روند؛ چون بسته بود پاشنه آن را با اره شروع به بریدن نمودند در آن بین صدای پایی به گوششان رسیده ترک کردند؛ سپس دو نفر از باغچه به بالای بام رفته که از بام به اندرون منزل بروند؛ ولی

ممکن نشد و در همان بام به کشیک مشغول شدند. دو نفر هم در مطبخی که در باغچه بود، پهلوی تقاری که برای شستن جامه‌ها گذاشته بودند، پنهان شده منتظر فرصت بودند تا شقاوت خود را انجام دهند.

حضرت آقای شهید موقع سحر، بر خلاف معمول هر شب که خادمه ایشان چراغ می‌برد در آن شب زودتر از شبهای دیگر حرکت فرمود و خود چراغ را برداشته از آمدن خادمه ممانعت نمود و در بیرون باغچه، چراغ را گذاشته و در تاریکی وارد باغچه شد و مقصودشان این بود که قاتلین که همه ریزه‌خوار احسان و نمک پرورده آن جناب بودند، خجلت نکشند و دست از کار خود برندارند و قضای محتوم که ندای وصال و وعده اتصال بود واقع شود.

چون به صحن باغچه رسید فرمود: «لا حولَ و لا قوَّةَ اِلاَّ بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». عبدالله از پشت سر، جامه آن حضرت را کشید. ایشان نگاهی به عقب نموده، فرمود: کیستی؟ جواب نداد. فرمود: ای بی‌حیا شرم نمی‌کنی؟! او اندکی تأمل کرد بعد جلو آمد و گلوی مبارک را گرفته فشار داد؛ ولی ترس و شرم مانع شده دستش از کار افتاد و عبدالکریم و جعفر و مهدی هجوم آورده گلوی آن حضرت را آن قدر فشردند تا آنکه روح شریفش از زحمات دنیا خلاصی یافته، پرواز نمود و جان ملکوتی به جان آفرین تسلیم فرمود و عالمی را به خاک سیاه نشاند و جسد مطهرش را در آب روان انداخته فرار نمودند؛ چون اهل بیت مراجعت ایشان را به تأخیر دیدند به طلب ایشان آمده جسد ایشان را که خیال می‌کردند در حال غشوه است به اندرون بردند؛ بعداً ملتفت شدند که فوت نموده‌اند و شروع به گریه و شیون نمودند. در این موقع حضرت آقای نورعلیشاه

وارد شده و با حال انقلاب جسد مطهر را حرکت داده پس از تغسیل و تکفین در تپه مجاور بیدخت دفن نمودند.

این مصیبت جانگداز قلوب همه را جریحه‌دار و چشم‌های تمام را اشکبار نمود؛ بلکه به جای اشک خون از چشم‌ها جاری نمود و چنان غم و اندوه آن در قلوب جای گرفته و خاطرات این مصیبت باقی مانده که اکنون هم هرگاه یاد آورند آتش از دلها شراره زده و اشک مانند باران روان می‌شود.

پس از شهادت آن حضرت هریک از کسانی که در قتل ایشان شرکت داشته یا همراهی نمودند به کیفر خود رسیده و موجب عبرت مردم گردیدند.

پس از قتل حضرتش مدتها بیدخت و گناباد بلکه همه جا دچار انقلابات و اغتشاشات زیاد گردید تا آنکه جنگ بین‌المللی اول پیش آمد و درحقیقت دست طبیعت انتقام خود را کشید و مصداق فرمایش شیخ نجم‌الدین کبری که فرموده بود: خونبهای فرزندانم، مجدالدین، سر من و سر تو و سر تمام اهل مملکت است؛ بروز کرده، لیکن خود قتله نیز به کیفر کردار خود رسیدند و چون دشمنان مخصوصاً قتله از نتیجه کار خود ترسان بودند هر روز به دروغ و تقلب، تظلماتی به خارج نموده و فقرا را اذیت و آزار می‌کردند. حاج ابوتراب که محرک اصلی قتل بود با بعض متنفذین گناباد تهیة اسلحه و نفرات نموده به اذیت و آزار فقرا اشتغال داشت؛ حتی همه جا از کشتن جناب آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه خلیفه و جانشین آن بزرگوار سخن می‌گفت. از این رو آن جناب نیز تنها بیرون نمی‌آمد و غالباً چند نفر از پیروان و

فداکاران ایشان موقع بیرون رفتن در خدمتشان بودند. از جمله اقدامات حاج ابوتراب این بود که پیامها و نامه‌ها به سالارخان بلوچ که در آن موقع بر تربت تسلط یافته بود فرستاد و او را تطمیع کرد که اگر به گناباد بیایی گنجها و نقدینه‌های فراوانی به دست خواهی آورد و او حکم قتل حضرت آقای نورعلیشاه را از یکی از عالم‌نماهای مشهد گرفته با پانصد سوار بلوچ به جویمند آمد و جناب آقای نورعلیشاه را با چند نفر از خواص ایشان بیست و پنج روز توقیف و خانه و منزل ایشان را غارت نمود و بعد از ۲۵ روز ایشان را حرکت داده به جنگل برد که با تلگرافات زیاد آن جناب را آزاد کرد.

بر اثر شرارتهای دیگری هم که حاج ابوتراب داشت از طرف دولت به والی خراسان حکم شد که او را گرفته به تهران بفرستد. والی خراسان هم به فرماندار گناباد و طبس و فردوس دستور داد که او را بگیرد و فرماندار او را گرفته به مشهد فرستاد. در آنجا طرفداران او هرچه جدیت کردند او را مستخلص کنند، مؤثر نشد و او را به تهران بردند و مدت‌ها در شهربانی محبوس بود و کسی از حالش نمی‌پرسید. شیخ ذبیح‌الله گنابادی که وکیل او بود به هرجا متوسل شد، اثری نکرد حتی به هیأت علمیه تهران نیز ملتجی شد و همدستان و طرفداران او شکایاتی به دولت و مجلس شورای ملی کردند باز هم مؤثر نشد؛ بالاخره یک نفر از طرف علمای تهران برای شفاعت نزد جناب آقای نورعلیشاه که در آن موقع در تهران بود آمد و اصرار زیاد در عفو و اغماض و خلاصی او نمود. آن جناب فرمود: من او را حبس نکرده و شکایتی از او ننموده‌ام؛ کردار و عملیات بد خود او، او را طبعاً به کیفر

رسانیده و انتقام خدایی، او را به این وضع انداخته است؛ ولی چون به ما پناهنده شده است از گذشته‌های او ساکتیم؛ ولی از این به بعد از اذیت ما و فقرا دست بردارد و از قتلہ مرحوم آقا حمایت نکند. چون این پیام به هیأت علمیه رسید از عفو و اغماض آن جناب در شگفت شدند و بنا شد حاج ابوتراب حاضر شده ملزم شود که در صورتی که باز فقرا را اذیت کند دو هزار تومان آن زمان پردازد و مدتی طول کشید و او در حبس بود تا این التزام نامه نوشته شد و به امضای وزارت کشور و شهربانی رسید و از حبس خارج گردید و حضور جناب آقای نورعلیشاه آمد و اظهار تشکر و عذرخواهی نمود و اجازه مرخصی گرفته، حرکت کرد و مبلغی هم برای خرجی راه به او مرحمت کرد. بعض فقراى تهران و بین راه تصمیم داشتند او را بکشند؛ آن جناب نهی فرمود و به فقراى عرض راه مرقوم فرمود که هیچ‌گونه اذیتی به او نکنند. فرمود: اینها انتقام خون مرحوم آقا نیست، شما اقدام نکنید؛ خداوند انتقام خواهد کشید. حاج ابوتراب سالمأً به گناباد وارد شد؛ ولی به محض ورود نظر به خبث ذاتی، مجدّد شروع به تفتین و افساد نمود و دیگران را به اذیت و آزار فقرا و ادار می‌کرد و می‌گفت: من ملتزم شده‌ام که اذیت نکنم، ولی شماها که ملتزم نشده‌اید و به این ترتیب دشمنی ذاتی خود را انجام می‌داد.

در این اوان محمّد علی نوغابی که بدو مقنی و بعد به نیشابور رفته در کارخانه پنبه مستخدم گردیده بود و از این راه مختصر مال و توانایی پیدا کرده و به گوسفند خریدن مشغول شده بود یک سفر برای خریدن گوسفند به گناباد آمد و آن اوقات مصادف با فتنه سالارخان بلوچ بود.



حاج ابوتراب تفنگ او را گرفته به سالار داد؛ لذا کینه حاج ابوتراب در دل محمدعلی جای گیر شد و منتظر وقت بود که انتقام خود را بکشد. به نیشابور برگشت؛ در این موقع شورش بر ضد اداره نمک در نیشابور برپا و محمدعلی جزو آشوب طلبان شد و بیش از همه هیاهو و داد و فریاد می کرد. اداره شهربانی آشوب طلبان را تعقیب کرد و محمدعلی فرار کرده برجی را سنگر قرار داد؛ مأمورین شهربانی به منزلش رفته اموالش را غارت کردند و گوسفندان را بردند. محمدعلی آشفته شده تصمیم به مخالفت با دولت و یاغی گری را گذاشت و با چند نفر، اسب و سلاحی به دست آورده به تاخت و تاز مشغول شد و به یاغی گری مشهور گردید. از طرف دولت چند دفعه اردو فرستاده شد و در صدد دستگیری او برآمدند؛ ولی موفق نشدند و پیروان محمدعلی کم کم زیاد شده به هفتاد نفر رسید و به فردوس تاخت و رئیس شهربانی آنجا را با یک نفر دیگر از کارمندان کشته، نعش آنها را به درخت آویخت و با غنیمت بسیار برگشت. قشون دولتی باز او را تعقیب کردند؛ ولی باز نتیجه ای نگرفتند و محمدعلی رفته به اردوی نایب حسین کاشانی پیوست و پس از تصرف و غارت چند محل از طرف نایب حسین به لقب "سردار" معروف شد و چون شنید در غیبت او عیال او را که نزد حاج ابوتراب سپرده بود به سعایت حاج ابوتراب به اردو برده اند؛ عرق غیرت و حمیتش به جنبش آمده روی به گناباد نمود و در عمرانی منزل کرد و از اعیان و متمولین دهات اسب و تفنگ مطالبه نموده می گرفت. از جناب آقای نورعلیشاه هم اسب و تفنگ و آذوقه خواست آن جناب مقداری آذوقه برای او فرستاد و پیغام داد آنچه موجود بود فرستادم. از حاج

ابوتراب هم چند اسب و تفنگ خواست او جواب داد: اگر دلو و طناب می‌خواهی برایت می‌فرستم. این جواب محمدعلی را غضبناک کرد و از همانجا یک سره آهنک نوغاب نمود و از هر ده و قصبه که می‌گذشت جار می‌زد که هر که در اینجاست از کوچک و بزرگ باید همراه بیاید و جمع زیادی با او همراه شدند و خود او در عقب به آنها گفت: هر که برگردد با تیر می‌زنم. حاج ابوتراب هم پس از آن جواب، مراقب خود بود و در برج خانه‌اش نگاهبان گماشته بود. نزدیک نوغاب محمدعلی تیری رها کرد و عبدالکریم که یکی از نگاهبانها بود مطلع گردید؛ در این بین محمدعلی وارد کوچه منزل حاج ابوتراب شد. او با آسیابان خود در سکوی درب منزل نشسته حساب می‌کرد؛ چون محمدعلی را دید فوری به درون منزل رفته در را بست. محمدعلی از پشت در و حاج ابوتراب از درون منزل مشغول فحاشی و ناسزا شدند؛ در این بین عبدالکریم از سوراخ برج نگاه کرده ناگاه چشم محمدعلی به او افتاد تیری زد که به پیشانی شیخ عبدالکریم اصابت کرد و فوری جان داد و درست همان محلی که با چاقوی قلم‌تراش پیشانی مبارک آقای شهید را خراش داده بود با تیر محمدعلی برابر گردید. پس از آن مستحفظین برج، تاب مقاومت نیاورده از برج پایین آمده تسلیم شدند و محمدعلی آنها را خلع سلاح کرد. بعد محمدعلی هرچه کوشش کرد درب منزل را باز کند موفق نشد امر کرد درب را آتش زدند و به منزل وارد گردیدند؛ حاج ابوتراب فرار کرده در مطبخ با تفنگی که در دست داشت پنهان شد و همراهان محمدعلی به غارت کردن منزل مشغول شدند و آنچه در منزل بود به تاراج بردند؛ ولی خود محمدعلی هیچ دست به اموال نزد. همراهان او

دور مطبخ را گرفته تیر می زدند حاج ابوتراب هم از داخل تیر می زد؛ دیدند از این راه بر او فایق نمی شوند، سقف مطبخ را خراب کرده و مشغول تیرزدن شدند، او مستأصل شده به اتاقی که به مطبخ راه داشت، رفت؛ خواستند وارد آن اتاق شوند دو نفر را تیر زد؛ ولی کارگر نشد؛ سپس سقف آن اتاق را نیز خراب کردند باز او به اتاق دیگر فرار کرد؛ چون شب فرا رسید و کار او خاتمه نیافت محمدعلی امر کرد که از دکانهای نوغاب یازده پیت نفت آوردند و هرچه لحاف و فرش و چیزهای دیگر بود، نفت زده آتش می زدند و از سقف به اتاق می انداختند و آن اتاق یک پارچه آتش شد که شعله آن از سقف خارج می شد و هرچه در آن اتاق بود سوخت؛ حتی قنذاق تفنگ و بعضی اعضای بدن حاج ابوتراب هم سوخت و به واسطه دود زیاد، راه منفذ آزادی نداشت و ناچار سر را در طرف دودکش بخاری نگاه داشته تنفس می کرد و تا صبح بدین ترتیب در اتاق به سر برد؛ ولی باز کسی جرأت نمی کرد وارد اتاق شود. صبح در اتاق را خراب کردند که وارد اتاق شده او را بگیرند؛ او به اتاق دیگر رفت و در پشت صندوقی پنهان شد و تیر می زد. همراهان محمدعلی هم مشغول تیرزدن شدند؛ خود محمدعلی چون محل اختفاء او را یافت با ده تیر دو تیر زد که اتفاقاً به مغز سر حاج ابوتراب اصابت کرد، مغزش متلاشی شده به زمین ریخت و یک طرف صورت او هم جدا شد و در دو طرف صورت دو استخوان ماند و به زمین افتاد که موقعی که خواستند او را دفن کنند اجزای سرش را در پارچه جداگانه پیچیده با او دفن کردند.

موقعی که کار حاج ابوتراب تمام شد، پسر دیگرش ابوالقاسم را نیز

به قتل رسانید؛ پس از آن طنابی به پای او بسته کشان‌کشان به صحن منزل آوردند و حاج ذبیح‌الله بیک را که از خویشان او بود مجبور کرد که جسد او را در صحن منزل بگرداند. بعد هم محمدقاسم را که از فقرا بود، گفت: تو هم طناب را بگیر و دور منزل بگردان و در موقع گرداندن، حاضرین کف می‌زدند و شادی می‌کردند. اهالی نوغاب و دهات مجاور هم که غالباً از تعدی و ظلم حاج ابوتراب به تنگ آمده بودند، پس از قتل او شادیه‌ها کردند و کودکان کف می‌زدند؛ ولی چون خبر قتل او به بیدخت رسید و فقرا خواستند جشن بگیرند، حضرت آقای نورعلیشاه اجازه نفرمود و هیچ‌گونه آثار شادی بروز نداد و این قضیه روز یازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ قمری یعنی تقریباً دو سال بعد از قضیه شهادت واقع گردید. اتفاقاً اول وقت همان روز، فرمان اجازه و دستگیری بندگان آقای حاج شیخ محمد حسن ارواحنا فداه با لقب "صالح‌علیشاه" صادر گردیده بود.

محمدعلی سردار پس از خاتمه کار حاج ابوتراب به عمرانی برگشت و قشون دولتی او را در کیسور محاصره کردند؛ ولی دست نیافتند و مدتی در محاصره بود و دچار سختی آذوقه شد که ناچار اسبها را کشته مصرف می‌کردند؛ بالاخره پیروانش به او خیانت کردند و با قشون دولتی سازش نمودند و شبانه دو نفر از قشون دولتی را از برج بالا کشیدند و آنها کمین کرده موقعی که محمدعلی از اتاق بیرون آمد دو تیر بر او زدند؛ ولی کارگر نشد و ملتفت شد که پیروانش خیانت کرده‌اند و چاره‌پذیر نیست، به اتاق خود برگشت و تفنگ را زیر گلوی خود گذاشت و با پای خود تفنگ را حرکت داد و خود را کشت.

یکی دیگر از قتله جعفر بود که او را دستگیر کرده به مشهد بردند و چند سال در آنجا محبوس بود و به وسایلی متوسل گشت و مستخلص شد به گناباد برگشت و موقعی که به قاین می‌رفت دو نفر با او به‌عنوان رفاقت حرکت کرده و در بین راه او را کشتند.

دیگر میرزا عبدالله همشیره زاده آن حضرت به ظاهر انکار داشت و برائت می‌جست و خدمت آقای نورعلیشاه نیز زیاد می‌رسید و اظهار نیازمندی می‌نمود؛ ولی همه از حال او آگاه و از او متنفر بودند، بالاخره مفقود شد و معلوم نشد به دست کی کشته شده است. دیگر حسین نوغابی که از طرفداران حاج ابوتراب بود که در موقع حمله محمدعلی کشته شد.

دیگر مهدی پسر ملاعلی تربتی از ترس فقرا همیشه سرگردان و گمنام بود و در سختی و فشار زندگی می‌کرد تا از دنیا رفت. به‌طور کلی طولی نکشید که تمام قاتلین و مستبیین به کیفر کردار ناشایست خود رسیدند و اثری از آنها باقی نماند.

بس تجربه کردیم در این دار مکافات

با دردکشان هر که در افتاد برافتاد

تعجب آن است که بعدها و هم‌اکنون که به چشم خود، عاقبت دشمنان و معاندین را دیده یا شنیده‌اند به هیچ‌وجه عبرت نگرفته و به‌موجب خبث طینت و ناپاکی طویت باز در فکر مخالفت و تولید زحمت برای بزرگان و فقرا می‌باشند و هر موقع که به فتنه‌انگیزی و مخالفت اقدام نموده یا می‌کنند جز به زیان و ضرر خودشان نتیجه نمی‌گیرند و باز هم دست بر نمی‌دارند؛ ولی:

نیش عقرب نه از ره کین است      اقتضای طبیعتش این است  
از خداوند متعال مسألت می‌نماییم که نعمت وجود بزرگان و اولیاء  
خود را در حفظ و حمایت خود نگاه‌داشته و بر جلوه و نورانیت آنها  
ببفزاید؛ پیروان و دوستان آنها را زیاد کند و دشمنان و معاندین آنها را  
اصلاح فرماید.

شرح حال حضرت آقای حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی طاب ثراه در شب  
۱۵ ربیع الاول که مصادف با شب رحلت آن بزرگوار بود قرائت گردید

العالم الربّانی والحکیم الصمدانی حضرت آقای حاج ملاعلی  
نورعلیشاه ثانی قدس سرّه السبحانی در هفدهم ربیع الثانی ۱۲۸۴ قمری  
قدم به عرصه این دار فانی نهاد و در دو سالگی از مادر یتیم شد و والدۀ  
ماجدۀ آن حضرت در سال ۱۲۸۶ به مرض وبا بدرود زندگی گفت و  
تمام دورۀ طفولیت و صباوت در تحت توجّه و حجر پدر بزرگوار بدون  
مادر و سرپرست مهربان گذرانید. در هفده سالگی به قصد ادامه تحصیل  
به امر پدر عالی مقدار خود به مشهد عزیمت فرمود؛ ولی از اوّل کودکی  
شور و حرارتی در سر آن جناب بود که موجب حیرت هر بیننده و  
شنونده می گردید و افکار عالیّه و خیالات مقدّسه متعالیه و مناعت و  
شهامت و شجاعت و جدّیت و استقامت در اطوار و حالات ایشان  
آشکار و آتشی در درون آن بزرگوار شعله ور بود که نمی توانست  
توقّف کند و با آسایش خاطر به تحصیل بپردازد و لذا پس از چند ماه  
به طور ناشناس و بدون وسایل و لوازم سفر به عزم سیاحت و خداجویی

به سمت ترکستان حرکت فرمود و مدّت هفت سال زحمت سفر و ریاضت را تحمّل نمود و غالب ممالک و بلاد اسلامی شرق و غرب را پیمود. واضح است در این مدّت چه زحمات و صدماتی بر خود هموار نمود؛ ولی در مقصد عالی که می‌پیمود تمام آنها را با رضا و رغبت استقبال می‌نمود و از هیچ زحمت و ریاضتی روگردان نبود. پس از هفت سال ریاضت و رنج سفر که از شرح آن خودداری می‌شود به گناباد و آستانه‌بوسی پدر بزرگوار مراجعت فرمود و به امر پدر عالی‌قدر خود به ریاضت و تصفیه قلب و تزکیه نفس و تخلیه و تخلیه و تجلیه مشغول شد و مدّتها خلوت گزید و به اقلّ ما یقنع قناعت فرمود. تمام روزها روزه‌دار و شبها بیدار و به توجّه و عبادت مشغول بود. غذا و افطاری که برای ایشان می‌آوردند، تناول نمی‌فرمود و بدون اطلاع دیگران، به خوراک گربه‌ها می‌داد که محترمه عیال ایشان نقل می‌کند: غذایی که برای ایشان می‌بردیم آن را گذاشته، می‌فرمود: بعداً می‌خورم. و آن را رد نمی‌کرد؛ ولی بعدها چند مرتبه ملتفت شدیم که خود ایشان نمی‌خورد و به گربه‌ها می‌دهد و غذای خودشان غالباً مقدار مختصری نان جو بدون خورشت بود. در این مدّت ریاضت، طوری مستغرق بود که به هیچ وجه توجّهی به غیر حق نداشت؛ چنانچه فرزند کوچک ایشان به نام سلطانه‌حسین وفات نمود و جناب آقای شهید برای حرکت دادن جنازه او تشریف آورد و اظهار تألم فرمود و دیگران نیز اندوهگین بودند؛ ولی خود ایشان به واسطه اشتغال به تصفیه قلب و انقطاع از خلق ابداً خم به ابرو نیاورد و اظهار تأثیری ننمود؛ حتی از اتاق هم بیرون نیامد. و هر روز صبح حضرت آقای شهید به اتاق ایشان تشریف برده ساعتی در



خلوت دستوراتی داده مراجعت می فرمود. پس از خاتمه دوره ریاضت یک شب پس از مراجعت از مسجد فرمود: موقعی که در مسجد بودم بچه کوچکی را در بغل زنی دیدم که شباهت زیادی به فرزند خودم داشت و از دیدن او به یاد فرزند خودم افتادم و قلبم آتش گرفت.

پس از مدتها ریاضت و چندین اربعین خلوت، مخلع به خلعت هدایت شده به زیارت مشهد مقدس و حج بیت الله الحرام برای دفعه دوم مشرف و پس از زیارت اعتبار مقدسه به گناباد مراجعت و به استفاضه از محضر انور پدر بزرگوار و مقداری اوقات روز را به زراعت مشغول بود که ناگاه قضیه فاجعه و واقعه هایلئ شهادت حضرت آقای شهید اتفاق افتاد، قلم اینجا رسید سر بشکست.

چون قلم در وصف این حالت رسید

هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

پس ز شرح سوز آن کم زن نفس

رَبِّ سَلِّمْ، رَبِّ سَلِّمْ گوی و بس<sup>۱</sup>

این واقعه بر آن جناب فوق العاده سخت و ناگوار و تأثر آور شد. در آن شبانه روزی که معاندین و قتل در صدد ارتکاب این امر فجیع بودند، ایشان برای سرکشی به قنات به برقیان تشریف برده بود. پس از خبر دادن به ایشان برق آسا مسافت سه فرسخ را در یک ساعت طی کرده حاضر شد و آن داهیه کبری و مصیبت عظمی را که نمونه قیامت کبری بود مشاهده فرمود که دوست و دشمن حتی خود مرتکبین و قتل مالک خود نبوده، نمی توانستند از ناله و گریه خودداری کنند که شرح

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷.

آن جداگانه باید عرض شود. مجملاً چون دید که اهل بیت و اکثری از بستگان، نزدیک است خود را تلف کنند امر به صبر و تحمل فرمود و فوراً جسد مبارک را حرکت داده به مدرسه برد و به امر ایشان مرحوم آقاشیخ محسن سروستانی ملقب به صابر علی رحمة الله علیه و ملا قاسم شورابی در حوض مدرسه غسل داده و با کفنی که حاج نایب الصّدر تقدیم نمود، تکفین نمودند و قرب قریه بیدخت در موضع مرتفعی به تعیین آقای نورعلیشاه قبری حفر و جسد مطهر را خود ایشان در قبر داخل کرده، به امر ایشان سر قبر را با پارچه پوشانیدند و ایشان داخل قبر شده توقفی نموده بیرون آمد و با حالت خشم و غضب به جمعیت حاضرین نظر انداخته فرمود: پدر بزرگوارم را کشته اند. و در همان نظر، قتله متوجه شدند که آنان را شناخته از میان جمعیت و ازدحام فرار کردند و بعداً اقرار و اعتراف به ارتکاب و عده محرّکین و متوافقین و کیفیت قتل نمودند.

از طرفی چون اوضاع ایران در آن اوقات منقلب بود و حکومت مقتدر و دادرسی در کار نبود هرکس به هر وسیله دانست و توانست، دست تطاول و چپاول دراز نمود؛ من جمله قتله و بعضی اعیان خودخواه که محرّک و مسبّب این قتل و خشنود از این امر بودند خطه گناباد را بر عموم فقرا خصوصاً منتسبین ایشان تنگ گرفته به انحاء مختلفه تهدید و اذیت و آزار جانی و غارت اموال آشکارا و پنهانی می نمودند، که بیشتری خود آن جناب را مورد خطر جانی گمان می کردند؛ زیرا معاندین تهدیدات و ارجوزه قتل ایشان را منتشر می ساختند. اگرچه خود آن جناب را به واسطه علم به عاقبت کار نگرانی نبود؛ لیکن ظاهراً صلاح

در تحفظ و تحرّس دانستند؛ ولی منسوبین علاوه بر مصیبت شهادت با یک نوع ترس و بیم زندگانی می نمودند و چون محرّکین و مسبّین و مباشرین این واقعه از خود و بروز این عمل بیمناک بودند برای اخفاء و اطفاء نایره‌ای که خودشان افروخته بودند، خواستند این خون به ناحق ریخته را پایمال و آن گلوی فشرده را به کلی خفه نمایند که هیچ آوازی بلند نشود؛ لذا هر روز اسبابی چیده و تظلمی به خارج گناباد می نمودند و به مجسمه‌های استبداد که به لباس مشروطه ظلم و بیداد می کردند، استظهار جسته به مجعولاتی متمسک می شدند و چند نفر از آنها به تربت رفته به سالارخان بلوچ پناهنده شدند و به کلی امر را مشتبه نمودند. سالارخان که یکی از سوارهای بلوچ و معروف به سرقت و شرارت بود چون ایران را خالی از دادرس و دست‌خوش هرکس و ناکس دید بر شهر تربت تاخت و شجاع‌الملک را که یکی از اعیان و متمولین و حاکم تربت بود به قتل رسانید و تمام دارایی و ثروت او را که بیش از چند میلیون آن زمان بود ضبط نمود و برجای او نشست و صدرالعلماء تربتی را به قتل رسانید و به نام مشروطه‌خواهی مقاصد شوم خود را انجام می داد.

بعضی از متنفذین مشهد را نیز به وسیله پول با خود همراه نمود. دشمنان و اعیان گناباد که این اوضاع را دیدند موقع را مغتنم شمردند و او را تشجیع و تطمیع نمودند و به گنج بی رنج نوید دادند و گفتند: اگر شجاع‌الملک را نه کروور نقد بوده در بیدخت جواهرهای قیمتی است که ارزش آنها صدها برابر دارایی شجاع‌الملک است. سالارخان که از حقیقت حال بی اطلاع بود اجازه و احکامی از تربت و مشهد به دست

آورد و با پانصد سوار بلوچ و دو برادرش حاتم خان و عطاخان و دو شیخ از دین بی خبر شیخ ابراهیم شاهرودی روضه خوان و حاج شیخ صادق، برادر شیخ علی اکبر مجتهد تربتی، رو به گناباد نهاد و در جویمند که مقر حکومت و قریه معظم گناباد است ساکن گردید و عطاخان و شیخ ابراهیم را به دیدن آقای نورعلیشاه به عنوان تعزیت و تسلیت فرستاد و آن روز ۱۲ رجب ۱۳۲۷ قمری یعنی سه ماه و نیم بعد از شهادت بود و روز بعد را به ناهار دعوت نمود. روز بعد آقای نورعلیشاه با پنج نفر از خواص منسوبین خود به جویمند تشریف بردند و سالارخان دو نفر سوار برای امنیت راه و احترام فرستاد. سالارخان به ظاهر در تکریم و تجلیل ایشان کوشیده خواهش نمود که در اتاق شیخین ناهار صرف شود، درحین اشتغال به صرف ناهار صد نفر سوار به سرکردگی و راهنمایی حاج ابوتراب نوغابی و چند نفر دیگر از همان جنس به بیدخت فرستاد و آنها بگتتاً درحین ظهر به بیدخت آمدند و اغلب از قتل و شرکای آنها همراه بودند و دیگران هم ملحق و موش های خانگی که سالهای سال از همان نان و نمک پرورده شده و مرقه و آسوده بودند به علت خبث طینت و کمی طویت بنای خرابی گذاشتند و قبلاً هم انتشار داده بودند که خود ایشان را با هرکس که با ایشان بوده به قتل رسانیده اند تا زنها و سایر منسوبین مضطرب و بی دست و پا شده و همین که خبر ورود این عده رسید زنها و بچه ها، منزلها را وا گذاشته و با لباس مبدل پناه به منازل رعایا بردند و هر چند نفر در گوشه ای با بدن لرزان و چشم گریان و دل سوزان با حال پریشان پنهان گردیدند و فقرایی که مشغول محافظت بودند خواستند به دفاع برآیند تا کشته شوند یا دفع دشمن نمایند. جناب

آقای حاج شیخ محمد حسن که در آن موقع نوزده سال از سن شریف ایشان گذشته بود فرمود: قتل جناب آقای نورعلیشاه و همراهانشان دروغ است و خود آنان منتشر نموده‌اند شماها تسلیم باشید که جان جانان ما در گروست؛ لذا تسلیم شده از دفاع و نزاع صرف نظر نمودند. آنها هم بدون معارض و مزاحم دست تطاول و غارت و تاراج گشودند و به منزل آقای نورعلیشاه رفته و آنچه دیدند بردند و آنچه نتوانستند ببرند، شکستند و بعضی داخلی‌ها هم برای خود تأمین آتیه نموده هرچه دیدند بردند؛ ولی بعد از شهادت حضرت آقای شهید به فوریت آقای نورعلیشاه مخلفات و اسناد شخصی و امانات را در محلی مخفی نمود که آنچه باید محفوظ باشد، محفوظ ماند. خلاصه لفظ تاراج محتاج به توضیح نیست چند نفری هم به منزل آقای رئیس‌العلماء که از منسوبین نزدیک بود رفته تاراج نمودند و نکته‌ای که خالی از اهمیت و لطافت نیست و دلیل و برهان قاطعی است بر بی‌عقلی مرتکبین، آنکه کره‌ای که دارای نقشه جغرافیایی و از کارهای خوب مرحوم سرتیب عبدالرزاق خان مهندس بغایری بود شکستند و گفتند: اینها بت پرست می‌باشند و بت آنها را شکستیم و ندانستند که:

بت شکن بوده است اصل اصل ما

چون خلیل حق و جمله انبیاء<sup>۱</sup>

به هر حال تا پنج روز در بیدخت مشغول تهدید و غارت بودند و از همه نوع جسارت و سختی و فشار بر فقرا کوتاهی نکردند و فقرا را به اجبار و ادار به توبه و زدن شارب نمودند؛ علاوه، خسارت زیاد به تمام گناباد

۱. همان، دفتر چهارم، بیت ۸۱۴.

وارد آوردند و در آن چند روز در بیدخت محشری بود. چند نفر از مسافری و فقرا که در مدرسه منزل داشتند از جمله مرحوم آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب و آقای شیخ غلامحسین حاجیانی را از سر نماز گرفته کت‌های آنان را به ریسمان بسته جلو اسب انداختند و روانه جویمند نمودند و در حبس انداختند تا خود آقای نورعلیشاه توسط و ضمانت آنها را نموده گفتند: اینها چه تقصیر دارند هرچه از آنها می‌خواهید من خود می‌دهم و آنها را مستخلص نموده، نجات دادند. تا بیست و پنج روز آن جناب را با چند نفر از منسوبین و مخصوصین محبوس داشتند و از بیرون آمدن یا ملاقات با ایشان ممنوع بودند و توهینات محترمانه به خیال خود می‌نمودند. گاهی مطالبه کاسه الماس و زمانی مطالبه کیمیا و تاج شاه‌عباس و تبرزین دسته الماس شاه اسماعیل و از این‌گونه مطالبه می‌نمودند که آثار نادانی و القائنات شیطانی بدخواهان بود و الا دسته تبرزین چگونه الماس می‌شود و در مطالبه کَشکول حضرت شاه سید نعمت‌الله ولی، آن جناب فرمود که نزد ما بود و منتبت و خوش خط با زنجیر نقره، برای شما منتهی بیست تومان ارزش دارد؛ ولی برای ما به عالمی می‌ارزد و کسان خودتان برده‌اند و اکنون در اتاق علی‌خان ناظر زیر خورجین آبداری پنهان است و چون فرستاد و تحقیق کرد، دید صحیح فرموده در جواب تاج فرمود: تاج مخصوص پادشاهان و تاج ما درویشی است.

تاج ما تاج خواجه معراج می‌ستاند ز تاج شاهان باج  
 مانه محتاج تاج شاهانیم بلکه شاهان به تاج ما محتاج  
 از جمله سه هزار تومان آن زمان از ایشان نقد مطالبه نمود؛

فرمود: منسویین ما را رها کنید تا بروند تهیّه کنند. و آنها را رها نموده با چند نفر مأمور آمدند و قدری از املاک شخصی ایشان را فروخته و آنچه توانسته کوشیدند تا آن وجه را مهیّا نموده، تسلیم کردند و از حاج محمدحسین معین‌الاشراف هم که با ایشان محبوس بود پانصد تومان آن زمان خواسته و گرفتند مع ذلک دست برنداشته و درصدد گرفتن فرزند آن جناب آقای حاج شیخ محمد حسن برآمدند. آن جناب مخفیانه پیغام داد که پنهانی به طرف تهران حرکت کند و آقای میرزا محمدباقر سلطانی هم که سیزده ساله بود بعداً حرکت کرد و در سبزوار به ایشان ملحق شد و از سبزوار به تهران تلگرافهایی به اولیاء امور دولت مخابره کردند و از تهران تلگرافاتی شد که ایشان را مستخلص نماید؛ ولی سالارخان می‌گفت: من مطیع مشهد هستم و تا از آنجا دستوری نرسد، ایشان را رها نمی‌کنم. و هرچه تلگراف از تهران به حکومت گناباد و قاین و سیستان مخابره شد نتیجه‌ای نکرد؛ بالاخره آن جناب فرمود: هر اراده و دستوری درباره ما داری عمل کن که رعایا و مردم آسوده شوند، معلوم است یک چنین عده با معیت اشراخ داخلی چه اندازه خسارت به محل می‌رسانند؛ در صورتی که هیچ دادرسی هم نیست. بالاخره بعد از بیست و پنج روز حبس، ایشان را از راه جنگل برای تربت حرکت داد. در موقع حرکت، خطّه گناباد از فریاد و گریه دوستان ایشان محشر شده بود به گمان اینکه حرکت از غیر شاهراه به خیال قتل ایشان است؛ ولی خود ایشان مردم را تسلی داده و امر به صبر و وعده مراجعت می‌داد و سوارها مردم را بانهایت سختی می‌زدند و دور می‌کردند. بعد از حرکت ایشان معاندین شادیه‌ها کردند و قطع داشتند که دیگر ایشان برگشت

نخواهند نمود؛ ولی:

عزیز مصر به رغم برادران حسود

ز قعر چاه برآمد بر اوج ماه رسید  
از کثرت تلگراف که از مرکز و نجف و سایر نقاط به مشهد و تربت  
مخابره شد از مشهد توسط رئیس تلگراف‌خانه قاین به سالارخان  
تلگراف شد که به فوریت ایشان را رهاکن و رئیس تلگراف‌خانه خود از  
قاین با عجله حرکت کرد و به گناباد آمد؛ موقعی که ایشان را حرکت  
داده بودند بدون درنگ به طرف جنگل حرکت کرد و هشت فرسخ  
مسافت را تاخته و خود و اسبش را به تعب انداخت و در جنگل  
تلگراف را به سالارخان رسانید و خود را مورد تحسین و دعای فقرا  
گردانید. به محض رسیدن تلگراف، ایشان را رها ساخت و سه روز بعد از  
حرکت مراجعت فرمود و دیدار خود را برای دوستان که بهترین ارمان  
بود عطا نمود، روز ورود مسعود ایشان که اشک چشم‌ها هنوز نخشکیده  
بود فقرا از شادی به وجد درآمدند:

أبْكَانِي الدَّهْرُ وَرُبَّمَا أَضْحَكُنِي الدَّهْرُ بِمَا يَرْضَانِي<sup>۱</sup>

تمام بیابان از ازدحام مستقبلین پر بود و شادی و شکرگزاری نموده  
از شدت شعف گریه می‌کردند و با تجلیل و تکریم تمام، ورود اجلال  
فرمود.

پس از غائله سالارخان قضیه محمدعلی سردار و تاخت و تاز او  
پیش آمد و هرچند خداوند محمدعلی را برانگیخت برای به کیفر

۱. زمان مرا به گریه می‌اندازد و چه بسا دهر مرا به چیزی که مورد میل می‌باشد، به خنده  
وادارد.



رسانیدن قتلۀ حضرت آقای شهید که بالاخره هم همه آنها را نابود ساخت و به کیفر اعمال خود رسانید، مع ذلک برای آقای نورعلیشاه هم اسباب زحمت و نگرانی بود؛ چه همان طور که از دیگران اسب و تفنگ و آذوقه خواست از آن جناب هم مطالبه می کرد و یک دفعه از ایشان اسب و تفنگ و آذوقه مطالبه نمود، ایشان آنچه موجود بود فرستاد و پیغام داد: آنچه موجود بود فرستادم. یک مرتبه هم خود ایشان را احضار کرد؛ مرحوم حاج صدرالاشراف عرض کرد: من عوض شما می روم که اگر خطری باشد برای من باشد و من فدایی شوم. حاج صدر نزد وی رفت و با او مذاکره کرده او را از این خیال منصرف نمود که بعدها هم متعرض بیدخت نگردید؛ لیکن از آقای ملامحمد صدرالعلما نزد او بدگویی کرده بودند و با آنکه سابقاً با ایشان آشنایی و سابقه داشت تصمیم به قتل ایشان گرفت و یک دفعه که ایشان به دولویی رفته بود به محمدعلی برخورد و او ایشان را به درخت بسته و حکم تیرزدن به ایشان را داد؛ ولی خواهر محمدعلی خود را رسانیده حایل شد و گفت: اول باید مرا بکشی بعد ایشان را؛ زیرا که هیچ گناهی ندارد و بدین جهت از کشتن ایشان صرف نظر کرد. گاهی هم اظهار می کرد که من باید آقای نورعلیشاه را به قتل برسانم؛ ولی خداوند مجال به او نداد و بعد از نابود ساختن قاتلین حضرت آقای شهید به دست خود مقتول گردید که شرح آن مفصل و در کتاب نایبۀ علم و عرفان ملاحظه خواهید نمود.

دیگر از قضایای دوره خلافت حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه قضیه یوسف خان هراتی است. شرح آن را جناب آقای حاج میرزا محمدباقر سلطانی نجل جلیل مرحوم آقای شهید رحمة الله علیه بدین نحو

نقل فرمود: یوسف خان هراتی و جمعی از اشرار در مشهد طغیان نموده به آزار و اذیت مردم مشغول شدند و پس از تعقیب به حرم مطهر رفته پناهنده شدند و آن موقع روسها در خراسان بودند (موقع جنگ بین الملل اول) و چون روسها دیدند که دولت ایران از عهده دفع آنها بر نمی آید خودشان اقدام کرده و حرم مطهر را به توپ بستند. یوسف خان و همدستانش متواری شدند و برای رفتن به افغانستان به طرف گناباد حرکت کردند و در حدود صد نفر تفنگچی و اشرار همراهش بودند. در این وقت اتفاقاً مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله رحمت علیشاه طاب ثراه در بیدخت مشرف بود. وقتی خبر عزیمت یوسف خان به طرف گناباد رسید، مرحوم آقای رحمت علیشاه خدمت حضرت آقای نورعلیشاه عرض کرد: به نظر من با آمدن این اشرار به گناباد، صلاح نیست در بیدخت تشریف داشته باشید. و ایشان شبانه، مخفیانه با ده نفر مستخدم حرکت فرمود و از بیراهه و راه‌های غیر معمولی به تربت تشریف برد. یوسف خان در بیدخت به منزل مرحوم آقای نورعلیشاه وارد شد و چون همراهانش زیاد بودند، آنها را به منازل فقرا تقسیم کردند و خود یوسف خان را در مدرسه منزل دادند و مرحوم آقای رحمت علیشاه به ملاقاتش رفته، فرمود: آقای نورعلیشاه چند روز قبل به طرف تهران حرکت کرده‌اند. یوسف خان اظهار تأسف کرده بود که من با ایشان کار داشتم و سه شبانه‌روز در بیدخت توقّف نمود و بعد به طرف افغانستان حرکت کرد؛ ولی در این مدّت صدمه جانی و مالی به کسی نرسانید و پس از رفتن او آقای نورعلیشاه از تربت مراجعت فرمود.

این قضیه هم که خاتمه یافت، واقعهٔ روسها پیش آمد؛ بدین شرح که در موقع جنگ بین الملل اول که روسها یک قسمت ایران را اشغال و قشون خود را وارد کردند، من جمله عدّهٔ زیادی هم به گناباد فرستادند؛ معاندین حسود باز بنای دسیسه و شبهه کاری را گذاشتند و به آنها گفتند که آقای نورعلیشاه با آلمانی‌ها همراه و دارای عده و اسلحه می‌باشد و این نقشه را طوری القاء کردند که آنها باور نمودند و عده‌ای سالدات خدانشناس را به بیدخت فرستادند و در سیزدهم ماه رمضان موقع افطار بگتتا به بیرونی آن جناب وارد گردیدند. در این موقع چون نفوذ و غلبه روسها در ایران زیاد بود هیچ‌کس نتوانست دم زند و تسلیم نشود و آنها به اندرون آن جناب رفته تمام اتاقها را بازرسی کرده صندوقها را شکستند و چنان اضطراب و ترس در زنها ایجاد کردند که در همان وقت به واسطهٔ پریشانی و اضطراب، یک فرزند شش ساله ایشان به حوض آب افتاد و خفه گردید. پس از جستجو و بازرسی و خسارت زیاد، آن جناب را تحت الحفظ به جویمند بردند و یک شبانه‌روز نگاه داشته سپس برای تربت حرکت دادند و هیچ‌کس را نگذاشتند خدمت ایشان حرکت کند فقط یکی دو نفر پنهانی در عقب ایشان رفتند. موقعی که به قنسولخانه تربت وارد شدند چون چشم قنسول به ایشان افتاد، معذرت خواست و به سالداتها اعتراض نمود که این شخص از آنچه دربارهٔ او گفتند مبراست، بعد از اظهار احترام عرض کرد: شما امشب و فردا را در اتاق دکتر تشریف داشته باشید و استراحت فرمایید و منتظر دستور از مرکز بود. در اثنای آن شبانه‌روز از خود مرکز تلگرافی راجع به استخلاص ایشان رسید و خود قنسول هم ارادتی پیدا نمود و فهمید

تمام آنچه که گفته‌اند از روی غرض و دشمنی بوده؛ لذا ایشان را آزاد کرد و عرض کرد: هرکجا میل دارید تشریف ببرید؛ ولی ایشان تا اواخر ماه مبارک را برحسب استدعای پسر مرحوم صدرالعلماء تربتی در منزل او توقف فرمود و عموم علما و رجال و اعیان از ایشان دیدن نموده، از این پیشامد اظهار تأثر نمودند. خود قنسول هم مکرر خدمت آن جناب شرفیاب و غالباً مذاکره مذهبی می‌نمود؛ من جمله پرسید: شما چه ادعایی دارید؟ فرمود: هرکس بخواهد پیروی حضرت عیسی را کند باید پیروی از رویه من کند و ما از پیروان حضرت عیسی هستیم. عرض می‌کند: مگر شما محمدی نیستید؟ می‌فرماید: حضرت محمد (ص) هم از اوصیاء حضرت عیسی است. عرض می‌کند: شما محمد (ص) را افضل از عیسی می‌دانید چطور از اوصیاء اوست؟ می‌فرماید: ممکن است جانشین، افضل باشد؛ چنانچه ویلهلم جانشین پدرش می‌باشد و شما از پدرش هیچ ترس و واهمه نداشته، اهمیتی به او نمی‌دادید؛ ولی از او چنان خائف و ترسانید که به احتمال ارتباط با آلمان این هیاهو را راه انداخته و مرا به اینجا آورده‌اید؛ و مثال می‌زند به نور لامپ که هر قدر حباب لامپ شفافتر باشد نور چراغ زیادتر است در عین آنکه شعله چراغ یکی است؛ و او تمام فرمایشات ایشان را تصدیق می‌کند. در اواخر ماه مبارک عازم مراجعت به گناباد می‌شود و بانهایت تجلیل و احترام حرکت می‌فرماید. قنسول هم برای احترام ایشان عده‌ای سالدات به همراهی ایشان روانه می‌کند و در کمال احترام و استقبال شایان وارد بیدخت می‌شود؛ ولی نتیجه این عمل معاندین این شد که روسها در گناباد نفوذ پیدا کردند و هرکس با دیگری غرض داشت او را متهم

به طرفداری از آلمانها می‌کرد و فوراً روسها آنها را گرفته به روسیه می‌فرستادند؛ چنانچه چند نفر از آنها در روسیه مردند و عده‌ای در انقلاب روسیه به ایران مراجعت کردند. بعد هم دشمنان آن حضرت در خود گناباد بنای مخالفت با ایشان را گذاشتند و نسبت به فقرا سخت‌گیری و آزار می‌نمودند.

و بعضی‌ها پنهانی به خیال قتل ایشان برآمدند؛ لذا آن جناب ناچار مخفیانه تمام امور ظاهر و باطن را به جناب آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداه تفویض و بدون اطلاع شبانه به طرف تهران حرکت فرمود و در اوایل ماه رجب ۱۳۳۵ هجری وارد تهران شد و چندی در تهران توقف فرمود. یک سفر هم به طرف عراق (اراک) و همدان و تویسرکان تشریف برد. در این ایام گناباد محل تاخت و تاز بود و ورثه حاج یوسف حکومت گناباد را وادار کردند که پس از خسارت مالی زیاد که بر پدر و مادر یوسفعلی وارد آورد او را به دار زد و بر فقرا سخت‌گیری نموده آنها را به توبه و زدن شارب مجبور و وادار می‌نمود و آنچه ممکن بود به منسوبین ایشان و فقرا اذیت و آزار رسانید؛ حتی دو سه نفر از مسافرین و فقرا کشته شدند که قاتل آنها معلوم نشد. این‌گونه اخبار به سمع مبارک ایشان می‌رسید و بر تألم روحی ایشان می‌افزود؛ لذا لقاء رحمت الهی را خواستار گردید و مقبره متبرکه حضرت آقای سعادت‌علیشاه را امر به مرمت و توسعه داده؛ معماری احضار و دستورالعمل داد که تا مراجعت من از کاشان باید به همین دستور تمام شده باشد که در همین جا منزل خواهم نمود. فقرا خیال می‌کردند که حضرت ایشان در مراجعت، اقامت را برای ملاقات، اینجا قرار خواهند

داد و احتمال دیگری نمی‌دادند. در خود بیدخت هم موقع حرکت فرموده بود که دیگر مراجعت نخواهم کرد و در سبزوار هم به کنایه فرموده بود. از تهران هم تلگرافی به جناب آقای صالح‌علیشاه فرمود که صریح در اخبار رحلت بود؛ ولی از آنجایی که فراق دوست را انسان نمی‌تواند تصوّر نماید، برای فرمایشات ایشان محملی درست کرده، توجیه می‌کردند؛ فقرای اصفهان هم استدعا کرده بودند به اصفهان تشریف ببرند؛ جواب داده بود: باید به کاشان بروم و نخواهد شد به اصفهان بیایم؛ با آنکه کاشان سر راه اصفهان است معلوم است مقصود چه بوده. تلگرافهایی هم مرقوم فرمود و جوف کتابی نهاده بود و بعد از رحلت آن حضرت به دست آمد که تصریح در رحلت خود فرموده بود. به هر حال برحسب دعوت فقرای کاشان حرکت فرمود و محترمانه ورود کرد؛ تمام علما و رجال و طبقات مختلفه از ایشان دیدن نمودند؛ پس از چند روز ماشاءالله‌خان پسر نایب حسین، ایشان را برای ناهار دعوت نمود و بعد از ناهار قهوه آوردند، صرف می‌فرماید و از آنجا بیرون آمده عبا را که هرگز رسم نداشت بر سر انداخته به منزل می‌رود و حال کسالتی در خود احساس می‌فرماید؛ فوراً امر به حرکت می‌دهد و آقای ضیاءالحکما هم تا قم همراه آمده در بین راه مشغول معالجه بود؛ ولی روزبه‌روز ضعف بنیه و انقلاب بیشتر می‌شد تا در سه فرسخی تهران در کهریزک امر حق را تسلیم و ندای حق را لبیک و جان را به جانان می‌سپارد و از زحمت این دنیای دون راحت می‌گردد. جسد شریف را ملازمین ایشان که من جمله مرحوم آقای رحمت‌علیشاه بود با چشم گریان و دل بریان با حالت عزا به تهران حمل کردند؛ فقرا که

انتظار مراجعت ایشان را داشته چون این واقعه را شنیدند محشری از ناله و گریه و زاری برپا کردند و بی اختیار صداها به ناله و گریه بلند بود و جسد مطهر را برحسب امر خود آن بزرگوار در جوار قبر آقای سعادت علیشاه دفن کردند و تا مدتی مشغول عزاداری بودند. چون این خبر تأثرآور به گناباد رسید دوست و دشمن به گریه آمدند و تا مدت چهل روز به عزاداری مشغول بودند؛ رحمة الله علیه. اکنون هم در بیدخت معمول است که این دهه و دهه آخر ربیع الاول را مرتب مشغول عزاداری می‌باشند، مخصوصاً در این شب و روز پانزدهم در مسجد و مزار حضرت آقای شهید و دولت‌سرای بندگان ارواحنا فداه مراسم سوگواری برقرار است. ما هم در این انجمن که قطعاً مورد توجه حضرت پیر بزرگوار ارواحنا فداه و روح مطهر آقای نورعلیشاه و سایر ارواح مقدسه اولیاء و بزرگان است مراسم سوگواری را به جا آورده و تسلیت و تعزیت خود را به مقام محترم حضرت پیر بزرگوار ارواحنا فداه عرض و از خداوند مسألت می‌نماییم که سالهای سال توجهات و عنایات ظاهریه و باطنیه آن حضرت را از ما سلب نفرماید و روح پرفتوح آن حضرت را شفیع قرار داده، نیازمندان و با حالت عجز و انکسار توجهات و عنایات خاصه آن حضرت را مسألت می‌نماییم.

لایحه‌ایست که در سال دیگری شب ۱۵ ربیع‌الاول به مناسبت تصادف با  
رحلت قطب‌العارفین العالم‌الربانی والعارف‌الصمدانی حضرت آقای حاج  
ملاعلی نورعلیشاه ثانی اعلی‌الله مقامه قرائت گردیده

چون این انجمن و مجلس، حلقه ذکر و روضه‌ایست از ریاض  
جنت، خاصه امشب که به نام نامی یکی از بزرگترین پروانگان شمع  
حقیقت و جانبازان بزم احدیت حضرت آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه است  
و روح مطهر آن بزرگوار و سایر بزرگان دین متوجه این انجمن و  
حضرت صاحب ولایت ارواحنا فداه هم ناظر و متوجه می‌باشند و  
منظور نظر انبیاء و اولیاء و ملائکه است؛ در این چند دقیقه که این لایحه  
قرائت می‌شود همگی متوجه و متذکر بوده و از خداوند بخواهیم و روح  
بزرگان را شفیع قرار دهیم که شتاید و گرفتاریها و بلیات صوری و  
معنوی ما را برطرف و فرج ظاهری و باطنی و معرفت و نورانیت و  
بینایی و بصیرت و خیر و سعادت دنیا و آخرت و نیستی و رفع علاقه  
مادیت عنایت فرماید و قطع داشته باشید که اگر توجه داشته و همّت



بخواهیم خداوند اجابت می فرماید. ما باید قدر این مجالس را بدانیم و شکر این نعمت را به جا آوریم؛ الان هم با همهٔ روسیاهی، برکات و تفضّلات حق در اثر همین مجالس است. امیدواریم خداوند ما را توفیق دهد که قدر این مجالس را دانسته و به غفلت نگذرانیم. الان در یکی از عالی ترین قصرهای بهشت نشسته و ملائکه بالهای خود را در زیر پای شما گسترده، افتخار خدمتگزاری دارند و هر درخواستی کنید آنها آمین می گویند؛ آنان که صفای باطن و چشم دل دارند ملائکه را می بینند، من روسیاهم که کور و از دیدن آنها محروم.

البته آقایان دیگر، هستند که از همه جهت تقدّم و سبقت بر بنده داشته و تمام دوره خلافت آن بزرگوار را درک کرده و شاهد و ناظر قضایای دوره آن حضرت بوده اند، اگر در ذکر قضایا یا ذکر تواریخ اشتباهی ملاحظه فرمایند استدعا دارم تذکر دهند؛ ضمناً چون با عجله و بدون دقت نوشته شده و در تلفیق عبارات و بیان مطالب ممکن است اصلاحاتی لازم داشته باشد، امید عفو دارم.

تاریخ مفصل آن بزرگوار را ان شاء الله حضرت آقای حاج آقا تابنده روحی فداه همان طوری که تاریخ مفصل حضرت سلطان العرفا، آقای شهید، طاب ثراه را مرقوم فرموده و ان شاء الله به چاپ خواهد رسید با قلم توانای خود مرقوم فرماید و بدین جهت خیلی از قسمتهای شرح حال آن بزرگوار را به اشاره قناعت کرده و ردّ شده ام و همین قسمت هم از مرقومات و بیانات بندگان حضرت آقای صالح علیشاه ارواحنا فداه و حضرت آقای حاج آقا تابنده روحی فداه و سایر آقایان استفاده و اقتباس شده است.

انعقاد مجالس سوگواری به نام بزرگان دین و تأسیس آن اولاً برای قدردانی و سپاسگزاری است که آن بزرگان از جهات روحی و معنوی بر گردن ما حق بسیار بزرگ دارند؛ چه وجود آنان چراغ فروزانی است که روح ما را از عالم تاریکی و نادانی و گمراهی به سوی روشنایی و علم، هدایت و راهنمایی کرده‌اند که به ترقیات معنوی نائل شویم. دیگر، تذکر و یادآوری و بیان اخلاق و رفتار و گفتار آن بزرگان است که آنها را سرمشق رفتار و کردار خود قرار داده ما را به وظایف روحی و جسمی و فقری خود آگاه گرداند و روح ما به واسطه توجه به ارواح آن بزرگان و استمداد از باطن آنها قوی شده و دریچه آن عالم ان شاء الله به روی ما گشوده شود.

از این رو امشب که شب پانزدهم ربیع الاوّل و مصادف با شب رحلت حضرت عالم ربّانی و عارف صمدانی مولانا الحاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی غریب رحمة الله و برکاته علیه می باشد به یاد آن بزرگوار مجتمع شده مزایای روحی و جسمی و مقامات معنوی ایشان را از نظر گذرانیده بستگی و علاقه خود را به فقر و دیانت محکم تر ساخته به روح مقدّسش متوسّل شویم و از روان پاک و روح تابناک ایشان و سایر بزرگان دین مخصوصاً حضرت راهنمای زمان ارواح العالمین له الفداء، استمداد کنیم و رفع مشکلات صوری و معنوی و برطرف شدن موانع و مهالک سلوک را که عمده آن علایق دنیویّه و خودیت و خودبینی و غفلت است از آنان بخواهیم و توفیق بندگی و ذکر دوام و فکر مدام با عجز و نیازمندی از خداوند طلب نماییم؛ چه، در این قبیل مواقع روح بزرگان بیشتر متوجه به عالم شهود و طبیعت بوده، توسّل بهتر و زودتر

اثر می‌بخشد و دعا نیز زودتر به اجابت می‌رسد.

ائمه و پیشوایان بزرگ شیعه که دوازده نفر جانشینان پیغمبر اکرم (ص) می‌باشند به پیروان و شیعیان دستور می‌دادند که در روز عاشورا خصوصاً مجالس تذکر و سوگواری تشکیل دهند و از قضیه کربلا یاد کنند و اخلاق و رفتار آنان را سرمشق قرار داده، طبق آن عمل نمایند تا به کمال منظور برسند و همین دستور، اجازه بلکه تشویق و ترغیب است برای اجتماع در ایام سوگواری سایر بزرگان؛ البته منظور آنان گریه و بعضی امور دیگر از قبیل سینه‌زدن و پیراهن چاک کردن و زنجیرزدن و سایر تظاهرات نبوده و هدف بزرگتر و منظور عالی‌تری داشته‌اند، چه مقصود بیدار کردن خفتگان غفلت و تهییج صفات انسانی در پیروان بوده تا بدین وسیله وارد مراحل تکامل مادی و معنوی شده و مقامی را که درخور می‌باشند از هر حیث حایز گردند و به ترقی و تعالی نائل آیند و چون منظور تذکر است و زمان و مکان مدخلیت تامه ندارند رسیده است که کلُّ یومِ یومِ عاشورا و کلُّ ارضِ ارضِ کربلا؛ یعنی برای کسانی که در صدد پیروی حسین بن علی (ع) و سایر بزرگان باشند و متذکر نام و اخلاق و رفتار آنان گردند هر روز و همه جا می‌توانند حال توسل داشته و چنگ به دامن آن بزرگواران زنند و همان تأثیری که در توسل روز عاشورا برای زائرین حائر حسینی در کربلاست برای این شخص که افتخار پیروی پیدا نموده در هر روز و هر جا ممکن است پیدا شود؛ از این رو خواندن زیارت عاشورا اختصاص به روز عاشورا و بودن در کربلا ندارد به همین جهت عرفا می‌گویند: "هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی؛" یعنی مناط همان توجه و حضور قلب و زنده داشتن دل و

احیاء شعائر الهی است و هر موقع که این حال برای کسی پیدا شود شب قدر او ظاهر شده صبح وصال و روز بقا را در دنبال خود دارد؛ البته زمان و مکان نیز بی تأثیر نیست و مدد می‌نماید:

بر زمینی که نشان کف پای تو بود

سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

اصل در هر عمل، همان توسل قلبی و ارتباط معنوی است و اگر مقتضیات دیگر از قبیل شرافت مکان و اقتضای زمان وجود داشته باشد توسل و تذکر بهتر تأثیر می‌کند و نظر به اینکه هدف اصلی و منظور واقعی از تأسیس این قبیل اجتماع و مجالس، تذکر و یادآوری نام بزرگان و اولیاء و احیاء امر دین و شعائر و مقدسات مذهبی و فقری و ایجاد و ظهور یگانگی و برادری و خشنود نمودن ارواح بزرگان دین به توجه و همت و انجام امور خیریه و دعا درباره خود و برادران و کمک به همه افراد نوع، ویژه برادران دینی می‌باشد؛ پس سوگواری روز وفات و جشن هنگام تولد در اصل منظور فرقی ندارد و هدف و منظور در هر دو یکی است؛ بلکه در رحلت هر یک از بزرگان چون امر به‌جانشین او منتقل می‌شود وجود او را باید سپاسگزاری نمود و قدردانی کرد، سوگ و جشن با هم و تسلیت و تهنیت و تجدید عهد مقارن است؛ چنانچه در مرگ سلاطین صوری هم معمول است و روز نهم ربیع الاول هم که سابق جشن می‌گرفتند، شاید به مناسبت اولین روز امامت دوازدهمین وصی پیغمبر عجل الله فرجه بوده؛ زیرا رحلت حضرت حسن بن علی العسکری (ع) در هشتم واقع شده و از حیث افول و غروب آفتاب سابق و از دست رفتن نعمت وجود آن حضرت،

سوگواری و از جهت توجّه به نعمت موجوده و بستگی به لاحق، جشن و خوشحالی است؛ البتّه روان شخص گذشته نیز چون به وصال رسیده، شاد است؛ از این رو امشب را، هم می‌توانیم مجلس سوگواری فرض کرده از جهت رحلت و وفات پیشوای بزرگوار ما حضرت آقای نورعلیشاه ثانی طاب‌ثراه، و هم جشن تصوّر کرده از جهت روز اول خلافت بندگان حضرت آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداه و این سوگ و جشن صوری برای سالکان راه حقیقت و روندگان طریق عالم ملکوت چندان مهم نیست؛ بلکه منظور آن است که بدین وسیله روح آنها به واسطه توجّه به ارواح بزرگان از خطرات سلوک که لاتعدّ ولا تحصی است گذشته و از درکات و مهالک که جز به فضل حق ممکن نیست نجات یافته به یاد محبوب خرّم و مشغول باشند؛ از این رو عارف بزرگوار مولانا جلال‌الدین بلخی فرماید: "عارفان هر دمی دو عید کنند؛ زیرا دم برآوردن و دم فروبردن آنها به یاد محبوب می‌باشد و دمی را که به یاد او نباشند و به غفلت بگذرانند موجب کدورت و سوگ درونی خود می‌دانند.

گر نه از دل ز پی ذکر تو آید بیرون

به لب از سینه نیاورده بسوزم دم را

تمام زحمات بزرگان دین و رهنمایان عالم بشریت برای این بوده که کسی را هدایت نموده و او را به یاد خدا آورند و کشته شدن آنان و تحمّل مصائب به همین منظور بوده؛ پس وظیفه ما این است که به شکرانه زحماتی که برای هدایت ما کشیده‌اند حتی الامکان متذکّر آن بزرگواران باشیم؛ دستور و امر به صلوات بر پیغمبر اکرم (ص) و آل آن

حضرت حتّی در نماز به همین منظور بوده است؛ امشب هم ما همین منظور را پیروی نموده و انجمن خود را به یاد این عارف بزرگ زینت می‌دهیم.

این بزرگوار در هفدهم ربیع الثانی ۱۲۸۴ قمری متولد گردید و عالم را به قدوم مبارکش منور فرمود. والده ماجده ایشان صبیّه مکرمه آقای حاج ملاعلی که از مجتهدین و علمای بزرگ و زهاد گناباد بود در دو سالگی ایشان رحلت نمود؛ آن بزرگوار در دو سالگی بی‌مادر شد در همان اوقات آقای حاج ملاعلی جدّ ایشان هم از دنیا رفت. از پنج سالگی به تحصیل فارسی و قرآن پرداخت و بعداً نزد پدر بزرگوار و سایر اساتید به فراگرفتن ادبیات عرب و فقه و اصول و سایر علوم متداوله مشغول شد و در سال ۱۳۰۰ قمری از طرف والد ماجد برای تکمیل تحصیلات عازم مشهد مقدّس گردید و چون نسبت به امر مذهب مردّد بود و باید اختیار مذهب از روی تحقیق باشد نه تقلید، پس از چند ماهی که در مشهد مشغول تحصیل بود، بدون اطلاع ظاهری پدر بزرگوار خود به‌طور ناشناس به طرف ترکستان حرکت فرمود و از آنجا به افغانستان و هندوستان و کشمیر و حجاز و عراق و یمن و مصر و شامات و ممالک عثمانی و سایر کشورهای اسلامی سفر کرد که شرح مسافرت‌های آن بزرگوار بسیار مفصّل و کاملاً قابل استفاده است. متأسّفانه تاکنون شرح مسافرت‌های آن حضرت ضبط نشده و امیدواریم جناب آقای تابنده روحی فداه چنانکه سایر قسمت‌ها را جمع‌آوری و تألیف فرموده، این قسمت را هم تألیف و در دسترس ما بگذارند. خلاصه در هر جا با بزرگان مذاهب مختلفه ملاقات و با کسانی که

ادّعایی داشتند معاشرت و مذاکره نموده، بر ادّعای آنها کاملاً واقف گردید و این سفر هفت سال طول کشید و در تمام این مدّت ضمناً به کسب کمالات و علوم اشتغال داشت و در سال ۱۳۰۵ قمری که پدر بزرگوارشان به مکه مشرف شد، ایشان نیز به طور تصادف مشرف به حجّ شده از دور پدر بزرگوار را دیده؛ ولی چون تحقیقات خود را کامل نکرده بود اظهار آشنایی ننمود و از حضرت آقای شهید هم اظهاری نشد و سیاحت خود را تعقیب فرمود؛ ولی پس از تکمیل تحقیقات و پی بردن به صحّت رویه پدر عالی‌مقدار عازم گناباد شد و در سال ۱۳۰۷ قمری به وطن مراجعت فرمود.

در موقع ورود به بیدخت حضرت آقای شهید رحمه الله علیه از دولت‌سرا به استقبال ایشان تا نزدیک مسجد تشریف آورد و چون ایشان چشمشان به جمال مبارک افتاد به خاک افتاد زمین را بوسیده سجده شکر به جا آورد؛ در این موقع سرائی سبزواری این رباعی را بداهتاً عرض کرد:

فرزند جناب تو که ممتاز آمد چندی پی مقصد به تک و تاز آمد  
 چون دید که مقصود تویی در عالم برگشت و به خانقاه خود باز آمد  
 پس از چندی با صبیّه کریمه خالوی خود مرحوم حاج  
 ملامحمد صالح ازدواج فرمود. نخستین فرزند ارجمند ایشان  
 قطب‌العارفین و کُهِف السّالکین المولی المؤمن حضرت آقای حاج  
 شیخ محمد حسن صالح علیشاه مدظله العالی علی رئوس العالم در هشتم  
 ذی‌الحجّه الحرام سنه ۱۳۰۸ قمری متولد گردید و غیر از حضرت  
 معظمّه از حضرت آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه از همان بانوی مخدّره

معظمه سه فرزند برومند بزرگوار ذکور: جناب آقای حاج میرزا حسینعلی (حاج آقا سعادت متولد ۱۳۱۵ قمری) و جناب آقای حاج ابوالقاسم آقا (حاج آقا نورنژاد متولد ۱۳۲۱ قمری) و آقای سلطانمحمد (حاج آقای نوری متولد ۱۳۳۳ قمری) و یک صبیّه محترمه به یاد بود باقی گذارد و آن بانوی محترمه مکرمه معقوده جناب آقای حاج معین‌الاشراف سعیدی بود و مرحومه شده است.<sup>۱</sup>

ضمناً از طرف پدر بزرگوار مأمور تهذیب و تجلیّه و تزکیه نفس گردید و چند اربعین به ریاضت و خلوت گذرانید تا در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۱۴ قمری از طرف پدر بزرگوار مأذون در دستگیری و راهنمایی و ارشاد شده به "نورعلیشاه" ملقب گردید. در سال ۱۳۱۸ قمری به امر والد ماجد، مجدداً به مکه معظمه مشرف شد و این سفر در حدود یک سال طول کشید.

در شب شنبه ۲۶ ربیع‌الاول سال ۱۳۲۷ قمری حضرت آقای شهید، والد ماجد آن حضرت، اعلی‌الله مقامه مخنوق و شهید گردید و پس از آن حضرت، پیشوایی سلسله علیّه نعمت‌اللّهیه و راهنمایی و ارشاد را عهده‌دار گردید؛ ولی غالب اوقات گرفتار اذیت و آزار دشمنان بود. از جمله سالارخان بلوچ چند ماهی از شهادت نگذشته بود که آن بزرگوار را مدتی توقیف نمود و بعد با خود برد و منازل آن حضرت و بستگان ایشان را غارت کرد و چندی از این بابت در زحمت و مشقت بود. شرح قضیه سالار را مرحوم آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب (درویش ناصرعلی) که خود شاهد و گرفتار شد، مرقوم داشته که عین آن قرائت

۱. در تاریخ ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۵۱ قمری فوت نموده و در اتاق مجاور بقعه معروف به اتاق حاج معین مدفون شد.



می‌شود:

«پس از شهادت آن بزرگوار امر خلافت و ارشاد به حضرت آقای نورعلیشاه استقرار یافت و دشمنان این بزرگوار خیلی بیشتر از والد ماجدش بودند، بعضی عالم‌نماهای مشهد سالارخان بلوچ را وادار کردند که با عدهٔ زیادی به گناباد آمده به جویمند وارد شود؛ پس از ورود او، حکومت آن زمان که از طرف دولت آن وقت بود فرار نمود و روز دوازدهم شهر رجب همان سال حضرت آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه به دیدن سالار رفتند. او ایشان با جمعی از بستگان را توقیف نمود و عده‌ای بلوچ با بعضی از اهالی محل به بیدخت آمده دست به غارت منازل آن حضرت و بستگان ایشان گشودند. طرف عصر همان روز وارد مدرسه گشتند و این فقیر را با نه نفر دیگر به جرم درویشی دست بسته، یک فرسخ و نیم تا جویمند جلو اسب دوان بردند.

پیام دادم نزد آن بت کشمیر

که زیر حلقه زلفت دلم چراست اسیر

جواب داد که دیوانه شد دل تو ز عشق

به ره نیارد دیوانه را به جز زنجیر

پس از یک شبانه‌روز که در حبس توقف داشتیم، برحسب امر و درخواست آن حضرت حکم به احضار ما داد. پرسید: اینجا چرا آمده‌اید؟ گفتم: برای تحصیل علم. گفت: مگر جای دیگر نمی‌شد تحصیل نمود؟ دیگر اینجا نمانید و به اوطان خود برگردید؛ پس از استخلاص، آقای نورعلیشاه فرمود: بروید به بیدخت و دستورهای مخصوصی داد که به مشهد برویم.

آن حضرت بیست و پنج روز با بعضی بستگان توقیف بودند و آن اوقات مشروطه‌طلبان و مجاهدین بختیاری به تهران حمله نموده بودند و تهران را گرفته و محمدعلیشاه به قنسولخانه روس پناهنده شده بود و آن موقع زمام کارها در دست ولیخان سپهدار اعظم و حاج علی قلی خان سردار اسعد بود؛ پس از وصول اخبار گناباد به تهران، هر چند از طرف سپهدار و سایر وزرا به سالار تلگراف شد که این حرکات وحشیانه را موقوف نما و محبوسین را رهاکن اطاعت نمی‌کرد؛ بالاخره آیت‌الله زاده خراسانی به مشارالیه تلگراف نمود که موقع نازک و باریک است حضرات را رهاکن سالارخان اطاعت نمود.

بعد سالار را به تهران بردند و صدمه‌ها دید و حضرت آقای نورعلیشاه توسط فرمود تا خلاصی یافت. و در همین سال در خدمت آن حضرت به تهران آمدیم و در آن موقع شخص پدر کشته غارت زده از حبس درآمده در صورتی که آشنا و بیگانه خلاصی ایشان را گمان نمی‌کردند باز با جدیت تمام به نشر امر فقر و دستگیری طالبان پرداخت و مشایخ درایت و روایت نصب فرمود.

دشمن آتش پرست بادپیما را بگوی

خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد به جوی

انتهی شرح مرقوم آقای درویش ناصر علی.»

بعداً نیز تحریکات و دشمنی‌های دشمنان داخلی اسباب زحمت و اذیت بود و در این موقع که جنگ بین الملل اول بود و قشون روس تزاری قسمتی از خاک ایران را در اشغال داشت تحریکاتی نمودند و اتهامات سیاسی به ایشان وارد آوردند و روسها آن بزرگوار را به عنوان

اسارت به تربت بردند و چون براثت آن حضرت معلوم شد، ایشان را آزاد نموده بانهایت احترام به همراهی چند نفر سالدات به گناباد مراجعت فرمود.

شرح قضیه روسها را بندگان حضرت آقای صالح علیشاه ارواحنا فداه به قلم مبارک خود بدین نحو مرقوم فرموده‌اند:

«بسم الله الرحمن الرحيم. تفصیل از این قرار است که می‌گفتند چند نفر آلمانی با جمعی بختیاری برای رفتن به افغانستان از طرف طبس و تون و قاین می‌خواهند بروند. قنسول روس در مشهد به ایالت اظهار می‌کند که ممانعت نماید. ایالت هم چند نفری مأمور به تون می‌فرستد برای برگردانیدن آنها؛ روسها باز متقاعد نشده قریب صد و هفتاد نفر سالدات روانه می‌نمایند؛ اینها یوم شنبه یازدهم شهر رمضان ۱۳۳۳ قمری وارد جویمند حکومت نشین دهات گناباد شدند و آذوقه و علیق از نایب‌الحکومه می‌خواهند؛ او هم حواله به دهات می‌دهد که بیاورند. عصر دوازدهم ماه، قریب چهل نفر سالدات وارد بیدخت شده با راه‌بلدی کربلایی رستم نام که اداره گارینخانه تربت تا گناباد با او بود و سابقاً با حاج اقبال التولیه به بیدخت آمده و اظهار دوستی می‌کرد. اول ورود دو طرف کوچه را گرفته درب منزل حضرت آقا را کوبیدند، بعد همان رستم نام با نایب قنسول مشهد وارد منزل شدند؛ حضرت آقا افطار میل می‌فرمودند، حرکت کرده می‌فرمایند: برای چه جهت آمده‌اید؟ اگر برای آذوقه و علیق است بروید بیرونی، تا غذا بخورید تهیّه می‌نمایم. نایب قنسول اظهار می‌دارد که برای این نیست؛ شما با آلمانیها رابطه دارید و آنها به خیال شما می‌آیند و صد قبضه تفنگ آلمانی به توسط

حاج اقبال برای شما فرستاده شده، باید تفتیش نماییم. ایشان خود حرکت فرموده با نایب قنسول و شش نفری که داخل منزل شده بودند به تمام اتاقها رفته و سر صندوقها را با کلید باز کرده، دیده بودند اسلحه نیست؛ فرمودند: ما پنج تفنگ داریم و فرستاده آنها را فرموده بودند و از مذاکرات با نایب قنسول واضح شده بود که کسی شبهه کاری کرده گویا رئیس پستخانه میرزا مهدی خان که معزول شده بود و رفقاییش از گناباد و مشهد به غرض شخصی شبهه کاری کرده بودند. بعد از تفتیش آنها را نشانده میوه آورده بودند که بخورند و خود مشغول نماز شده در موقعی که ایشان مشغول نماز بودند رستم وقت یافته آنها را اشاره به رفتن در اندرون کرده بود؛ دو مرتبه رفته و صندوقها را با قداره شکسته و مجری پول را درست برداشته بیرون برده خالی کردند که شکسته شده آن را در بیابان دیدند؛ اگرچه در این مجری فقط پنجاه تومان پول سردستی و قدری اسباب قیمتی و اجاره خطهای ملکی بوده احتمال دزد داخلی هم بعضی ها می دهند و هرچه اسباب قیمتی به نظرشان آمده برداشته و آمدند منزل حقیر؛ من هم که اول ورود آنها خواستم بروم به آن منزل، مانع شدند و احدی را راه نمی دادند؛ مگر چند نفری از خودی ها که از دیوارها به هر نوعی بود خود را داخل کرده بودند که مطلب را بفهمند و من مسبوق نبودم؛ بلکه متوحش از طرف دیگر رفتم که زبان دانی ترکی یا روسی پیدا کرده؛ بلکه بشود داخل منزل شده، مطلب واضح شود و با آنها حرف بزند؛ بالاخره شیخ تقی تهرانی را که ترکی می دانست با یک نفر که روسی می دانست، فرستادم؛ بعد از بیرون رفتن من، چند نفری که در بیرونی من بودند گویا در را بسته بودند آنها در را شکسته و داخل

منزل شدند و اتاقهایی که مقفل بود باز کرده صندوقها را شکسته، پول و اسباب قیمتی هرچه بود تماماً برداشته و کاغذها را ریخته بودند. در منزل حضرت آقا هم کاغذهای اجاره‌خط که سردست بود برده بودند؛ لیکن اسناد املاک و سایر اسناد مهمه را قبلاً پنهان فرموده بودند. قریب یک ساعت بود که آنها داخل منزل حضرت آقا بودند و صدایی هم بلند نبود و احدی را هم نمی‌گذاشتند داخل منزل شود؛ حسن اتفاق بود که زنها آن شب منزل حاجی قوام‌التجار بودند فقرا هم جمعیت کرده و متوحش بودند؛ از در دیگر منزل از دیوار کسی را خدمت حضرت آقا فرستاده تکلیف خواسته بودند و عرض کرده بودند که ما می‌توانیم اینها را از بین ببریم ولو آنکه اسلحه نداریم، اگر اذن بدهید؛ جواب فرموده بودند: اینها نقداً کاری ندارند و ما هم اهل این نوع اعمال نیستیم از ما صبر و تسلیم است. بعد از نماز نایب قنسول می‌گوید: حال که تفنگ نبود باید به جویمند به دیدن رئیس قشون بیایید که می‌گویند: شما بیرون نمی‌روید. فرمودند: من به اختیار دید و باز دید نمی‌کنم اگر اجباری است می‌آیم. و مال خواسته اسب حاضر کرده بودند سوار شده و فوراً حرکت دادند؛ جمعی که می‌خواستند در خدمت ایشان بروند مانع شدند فقط یکی دو نفر که زحمات و کتکها را متحمل شده، به هر نوع شده بود رفتند. در جویمند هم رئیس قشون همان مذاکرات نایب قنسول را نموده جواب می‌شنود تا صبح ایشان را در بیرون آبادی و از صبح تا عصر در باغی نگاه می‌دارند و مانع از رفت و آمد هم بودند، فقط شیخ تقی تهرانی و آن یک نفر روسی‌دان خدمت ایشان را می‌کردند؛ عصر سیزدهم ایشان را با پنج نفر سالدات حرکت داده به تربت فرستادند و آن

دو نفر هم با ایشان رفتند و احدی را غیر از همان دو نفر نگذاشتند بروند؛ اگرچه جمعی پنهانی رفتند و در تربت خدمت ایشان رسیدند. از اول حرکت بیدخت تا تربت به وجود مبارک غیر از همان تحت الحفظی صدمه‌ای بحمدالله نرسید. شب حرکت دادن، از بیدخت به آقای مصدق‌السلطان تلگرافاً اطلاع دادم؛ آقای حاج قوام‌التجار هم که وکیل‌التجار دولت روسیه بود توسط آقای مصدق‌السلطان به قنسولگری مشهد تلگرافی نمود، خود ایشان هم شب بعد از حرکت ایشان از جویمند حرکت کرد؛ چون با قنسول تربت سابقه داشت؛ و روز شانزدهم بعد از ظهر وارد تربت شد. سالداتهای روس هم حضرت آقا ارواحنا فداه را به تعجیل برده و یک منزل آخر دو منزل یکی کرده و دو شب بعد از ورود حاجی قوام وارد تربت شدند و بر قنسولخانه وارد گردیدند. دم در قنسولخانه نهر آبی بود؛ حضرت آقا مشغول وضو گرفتن شدند، قنسول که آدم خلیق و خوش‌مشری بود بیرون آمده می‌گوید: برای شما منزل دکتر را معین کرده‌ام، آنجا بروید من هم می‌آیم. بعد خودش هم آنجا می‌آید و اظهار می‌دارد که اشتباه شده ببخشید، کار شمشیر بریدن است شما که امروز خسته‌اید تمارض کنید کسی نزد شما نیاید فردا خودم دیدن خواهم کرد؛ آن وقت هر که بخواهد، بیاید و شما هر جا خواستید، خواهید رفت و قدری قند و چایی فرستاده، پرسیده بود که غذا چه می‌خورید که تهیته شود. فرموده بودند: به ایشان بگویید ما غذای مخصوص داریم و خودمان تهیته خواهیم کرد. حاج عبدالحسین درویش را هم از همان اول اذن رفت و آمد داده بودند؛ ولی سالدات گذاشته بودند که مانع رفت و آمد دیگران باشند. فردا خود قنسول آمده

معذرت خواهی زیاد نموده عرض می‌کند: از اکنون شما آزاد و مطلق‌العنان هستید هر کجا می‌خواهید بروید چه اینجا و چه جای دیگر، گناباد یا به مشهد میل خودتان است. گویا این یک روز مانع بودن هم برای این بوده که احتمال می‌داده که دستور گرفتن ایشان از مشهد بوده و می‌خواستند تلگراف نموده تحقیق نمایند. حضرت آقا در همان جلسه اول مذاکراتی را که با نایب قنصل در بیدخت و با رئیس قشون در جویمند فرموده بودند، فرموده، گفته بودند که برای ما و کار ما در هر جا و هر حال نقصی نخواهد بود چه تربت باشد و چه مشهد؛ حتی در پتروگراد هم ما مشغول کار خود خواهیم بود؛ لیکن شما توپ به حرم مطهر امام ثامن بسته و دیدید خدا چه کرد به شما! آلمانی را که چندان اعتنایی به او نداشتید شما را به چه روز رسانید حال دل مرا شکستید منتظر عاقبت آن باشید. برای ما هر قسم کنید مقصود ما خواهد بود! بعد از استخلاص، آقای صدرالعلما پسر مرحوم صدرالعلما مشهور به تربتی که از سابق دوستی و ارادت داشت با اصرار زیاد ایشان را منزل خود برده به عنوان دید و بازدید آنجا بودند. حکومت و رؤسای ادارات دولتی و اعیان و اشراف و تجار و علما اغلب دیدن کرده و به هیجان آمده اظهار هم‌دردی می‌نمودند و اغلب ضیافت نمودند جمعی هم اظهار طلب می‌کردند؛ خود قنصل با نایب قنصل مکرر به دیدن آمده مذاکرات مذهبی می‌نمودند؛ من جمله اظهار می‌دارند که شما را می‌گویند صوفی هستید شما چه عقیده دارید؟ به خیال اینکه صوفی مذهب علی‌حده است یا اینکه قریب به سنی است و شاید رابطه با افغانها دارند. بدون هیچ ترس و خوف می‌فرمایند: من پیرو همان عیسی هستم که

شما قائلید و در آخرالزمان، عیسی در رکاب قائم عجل الله فرجه خواهد بود. در این زمان هرکس بخواهد اطاعت عیسی کند باید پیروی رویه من کند. عرض می‌کند: مگر نه شما مسلمان و امت محمد می‌باشید؟ می‌فرمایند: در میان انبیاء دوئیت نیست. ما محمدی و محمد (ص) هم جانشین عیسی بود و طوری بیان می‌فرمایند به دلیل عقلی که او قبول می‌نماید و ثابت می‌فرمایند: لزوم بودن حجّت را در هر دوره و می‌فرمایند از آدم دست به دست رسید تا عیسی (ع) و از عیسی به محمد (ص) بعد به دوازده امام و امروز به اجازه به ما رسیده. عرض می‌کند: شما قائلید که محمد (ص) اکمل از عیسی بود پس چطور جانشین او بود؟ می‌فرمایند: بر رعیت اطاعت سلطان و والی و حاکم و کدخدا واجب است و آنها مراتب دارند، همان‌طور است مراتب انبیاء و اولیاء؛ چنانچه در سلطنت ظاهری هم اقتدار آنها مراتب دارد، مثل اینکه سلطان سابق آلمان اسم و رسمی نداشته و شما هم به او اعتنایی نداشتید و سلطان حالیه آلمان که جانشین همان سلطان است، اقتدار را به جایی رسانیده که برای دو نفر آلمانی این هیاهو را راه انداخته و مرا تحت‌الحفظ اینجا آورده‌اید و این سلطان آلمان تمام عالم را به هم زده. همان‌طور در سلطنت معنوی، محمد (ص) کار را به جایی رسانید که سابق و لاحق احدی به او نخواهد رسید و قنسول اغلب را تصدیق می‌نمود و بعضی ایراداتی هم بر قوانین شریعت اسلام عرض کرد و جواب قانع‌کننده شنید.

بالاخره روز بیست و هفتم رمضان عازم حرکت شدند؛ چون روز اول تلگرافی به آقای مصدّق‌السلطان فرموده بودند که اگر ایالت صلاح



می‌داند برای زیارت مشهد مقدّس بیایم و ایالت جواب داده بود که بعدها تشریف بیاورند به جهاتی اکنون صلاح نیست و گناباد هم تا آخر ماه نروند؛ به این جهت تا بیست و هفتم توقّف فرمود و آقای سالار همایون که بعد از این قضیه به سردار مخصوص<sup>۱</sup> ملقب شد خواهش می‌کند که با درشکه تشریف ببرید؛ با اصرار زیاد درشکه گرفته با آدم مخصوص خود و پنج سوار قرایی همراه می‌نماید و خود او هم تا دو فرسخی بدرقه کرده و سوارها را چون لازم نبود حضرت آقا مرخص فرمودند؛ قنسول هم برای محافظت پنج نفر قزاق روسی همراه می‌فرستد و روز ۲۸ وارد عمرانی که چهار فرسخی بیدخت است، شده؛ خبر که رسید جمعی، شب و عده زیادی از دراویش و غیره روز به استقبال آمدند و بحمدالله روز ۲۹ با کمال شکوه و تجلیل تمام وارد گردید و تمام اهالی محال از موافق و منافق دیدن کردند؛ انتهی دستخط مبارک.»

بعد از این قضیه باز دشمنان به انواع مختلفه دست از دشمنی برداشته و دائماً درصدد تحریکات و اذیت بودند تا آنکه مجبور به حرکت از گناباد شده و در اوایل سال ۱۳۳۵ قمری به تهران مسافرت فرمود؛ چندی در تهران تشریف داشت و جمع زیادی در این مدّت دستگیری شدند از آنجا سفری به اراک و همدان فرمود و بعداً برحسب خواهش و استدعای دوستان کاشان، بدانجا مسافرت فرمود و در کاشان عموم علما و اعیان و رؤسای ادارات احترام و تجلیل و دیدن نمودند و از طرف ماشاءالله خان پسر نایب حسین دعوت به ناهار گردید و اجابت

۱. بعدها به لقب مشیرالسلطنه معروف شد.

فرمود. سایر مدعوین و حتی مخصوصین خود آن بزرگوار پس از صرف ناهار متفرق شدند و قهوه مخصوصی برای آن حضرت آورده، صرف فرمود و از آنجا بیرون تشریف آورده، عبا را که هرگز رسم نداشت بر سر انداخته به منزل مراجعت نمود و حال کسالتی در خود احساس نموده، امر به حرکت فرمود. در بین راه کسالت و انقلاب دائماً رو به تزاید بود و ایشان هم امر به سرعت در حرکت می‌فرمود تا آنکه در سحر ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ قمری سم اثر خود را کرده، در کهریزک در سن پنجاه و چهار سالگی روح ملکوتی پرواز و مصداق: *ما مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ* او مقتول<sup>۱</sup> را که شامل غالب پیروان ائمه هدی (ع) است ظاهر ساخت و در مانند سحر امشب در سال ۱۳۳۷ قمری روح مقدّسش از قفس تن خلاصی یافته به عالم قدس پرواز نمود و عالم اسلام و فقر را عزادار و مصیبت‌زده کرد. جنازه مبارک ایشان را با تجلیل هرچه تمام‌تر به طرف حضرت عبدالعظیم (ع) حرکت داده و در صحن امامزاده حمزه (ع) در مقبره مقدّسه مرحوم آقای سعادت‌علیشاه طاب‌ثراه به خاک سپردند؛ *رحمة الله و برکاته علیه*.

آن حضرت در تمام مدّت کوتاه خلافت خود که قریب ده سال بود با تمام گرفتاریها و صدمات بیگانه و خودی و اذیتها و حبسها، آنی از هدایت و راهنمایی و دستگیری و تشویق مردم به آبادانی فروگذار نفرمود و یادگارهای بزرگ از خود به جا گذاشت. در زمان آن حضرت عدّه زیادی را تربیت فرموده به منصب ارشاد و هدایت و امامت جماعت مفتخر داشت. شیوخ منصوب از طرف آن بزرگوار علاوه بر

۱. نیست از ما مگر اینکه مسموم یا مقتول باشد.

مرحوم مبرور حضرت آقای حاج شیخ عبدالله حائری (رحمت‌علیشاه) اعلی‌الله مقامه عبارتند از: قطب الاقطاب و لبّ الالباب مولانا المؤمن الحاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه مدّظله‌العالی علی رؤس‌العالم و مرحوم آقای شیخ محسن صابر علی رحمة‌الله‌علیه و مرحوم آقای محبوب علی سمنانی رحمة‌الله‌علیه و مرحوم آقای حاج میرزا یوسف ارشاد علی رحمة‌الله‌علیه و آقای حاج شیخ عباس‌علی منصور علی. عده‌ای هم مجاز و مفتخر به امامت جماعت و تلقین ذکر لسانی گردیدند، به‌علاوه با تمام گرفتاریها کتب زیادی تألیف فرمود؛ از این قرار:

۱- رافع‌الاحراض، در علم نحو و صرف و تصریف و اشتقاق.

۲- معین‌ادراک، نحو فارسی.

۳- کتاب سهل و آسان، در صرف و نحو فارسی.

۴- تنظیم که الفیه است به بحر رجز عربی در علم معانی و بیان و

بدیع.

۵- تذهیب‌التهدیب، شرح بر تذهیب‌المنطق.

۶- کتاب کامل، در مطالب منطقیه.

۷- مناهج‌الوصول، در شرح معالم‌الاصول.

۸- کتاب حکوما، در علوم غریبه.

۹- کتاب سلطان، در الهی‌اخص، مشتمل بر کلام و حکمت و

عرفان.

۱۰- سلطنة‌الحسین، در مرآتی.

۱۱- کتاب قلزم، در اخبار و تواریخ مشتمل بر هفت جلد کبیر.

۱۲- نجد‌الهدایه، در اختلاف مذاهب و ملل در ۱۲ جلد.

- ۱۳ - رجوم الشیاطین، تقریظ بر تفسیر بیان السعادة.
- ۱۴ - ذوالفقار، در اثبات حرمت کشیدن تریاک (دو دفعه چاپ شده).<sup>۱</sup>
- ۱۵ - رساله صالحیه، مشتمل بر جمیع مطالب حکمیه و کلامیه و رموز و اسرار عرفانیه (سه مرتبه به چاپ رسیده است).
- ۱۶ - رساله محمدیه، در آداب شریعت، جلد اول.
- ۱۷ - خوبی نامه.

علاوه بر اینها کتبی است که استنساخ نشده مثل: نخبه و زادالحجاج و دم آدم و حساب الحساب و رساله اسطربلاب و علویه در کلام و نسخه‌ای در علم رمل و نسخه رمزی در صنعت و صحیفه مکاشفات. از این تألیفات رجوم و ذوالفقار و محمدیه و صالحیه و خوبی نامه به طبع رسیده و کتب دیگر هنوز به طبع نرسیده است.

آن حضرت مکرر به کنایه و اشاره و تصریح رحلت خود را خبر داده و حتی مدفن خود را معین فرموده بود؛ از همه واضح تر و صریح تر تلگرافاتی است که قبل از حرکت به کاشان راجع به رحلت خود و تعیین جانشین و خلیفه خود مرقوم فرموده، در جوف مثنوی قرار داده بود که بعد از رحلت ایشان به دست آمد. صورت تلگرافات به خط و مهر آن بزرگوار موجود و از روی آن عکس برداری شد. صورت تلگرافات از این قرار است:

صورت تلگراف به جناب آقا شیخ محسن.

شیراز - توسط جناب آقای نقیب الممالک. جناب آقا شیخ محسن

صابر علی، امر دین پس از من راجع به فرزند مکرم حجی شیخ محمد حسن صالح علیشاه است؛ تجدید و دعوت به آن نمایند. به فقراء اطلاع دهید که تمرد از او استکبار از حق است؛ والسلام. علی.

مشهد - به توسط جناب مصدق السلطان مخابره شود به فقراء بلدان. حرکت از این دار و لقاء پروردگار را برگزیدم؛ خلافت با فرزند مکرم حجی شیخ محمد حسن است؛ فَن تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي، والسلام؛ علی.

جناب حاج شیخ عباسعلی منصور علی، اجابت ندای ارجعی نمودم. امر راه مفوض به جناب نور چشم مکرم حجی شیخ محمد حسن صالح علیشاه است؛ اطاعت به ایشان و دعوت به ایشان نمایند. به فقراء اطلاع دهید. علی.

جناب مستطاب حاج شیخ عبدالله رحمت علیشاه، زمان من منقضی شد و امر مفوض است من الله به جناب مستطاب حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه، فرزند عزیز، و تکلیف آن جناب رجوع به ایشان و دعوت تجدیدی و جدیدی به ایشان است. به سایر فقراء اطلاع دهید؛ والسلام. علی.

کاشان، آران - جناب آقای میرزا صدرالدین، من رفتم. فقرا را و امر دین را واگذاشتم من الله به جناب فرزند مکرم آقای حجی شیخ محمد حسن صالح علیشاه. رجوع به ایشان و تجدید اذن از ایشان است. به فقراء اطلاع دهید؛ والسلام. علی.

سبزوار - جناب حاجی آقا عمادالدین، چون مرا خواستند امر دین را من الله به جناب فرزند مکرم حاجی شیخ محمد حسن صالح علیشاه مفوض نمودم. رجوع به ایشان بر فقراء فرض، تجدید نمایند. اطلاع

به فقراء دهید، خود هم اذن جدید بخواهید؛ والسلام. علی.

و نیز موقعی که حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه، تهران تشریف داشت حضرت بندگان آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداه به تربت تشریف آورده، تلگرافاً استجازه می‌فرماید که به تهران حرکت کند. حضرت آقای نورعلیشاه طاب ثراه تلگراف فرموده و دستوراتی داده در ضمن می‌فرماید: «حرکت شما موقوف، به طرف گناباد حرکت کنید. صحیفه مختومه به اسم شما گشوده شد و رویه و رفتار شما تماماً مانند مرحوم آقای است بدون کم و زیاد؛ تکلیف شما در طریقت غیر تکلیف من است.» که این تلگراف مشعر بر رحلت و عدم عودت آن حضرت است به گناباد و قطیبت و خلافت حضرت آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداه.

و نیز در موقعی که عازم به حرکت کاشان بودند در مقبره متبرکه که حضرت آقای سعادت‌علیشاه طاب ثراه تشریف آورده و امر به مرمت و تزئین و توسعه آن داده، معماری احضار و دستورالعمل داده می‌فرماید: تا مراجعت من از کاشان باید این مقبره به همین دستور تمام شده باشد که در همین جا منزل خواهیم نمود. و در خود گناباد هم در موقع حرکت خبر داده بود که دیگر مراجعت نخواهم کرد و در سبزوار نیز به اشاره، اخبار از رحلت خود فرموده بود و نیز فقرای اصفهان استدعا کرده بودند که سفری به اصفهان فرماید، جواب مرقوم فرمود که چون باید به کاشان بروم نخواهد شد که به اصفهان بیایم. با آنکه کاشان سر راه اصفهان است، معلوم است مقصود چه بوده.

مجدداً ما فقرای سلسله علیّه عالیّه مرتضویه نعمت‌اللّهیه روان پاک آن بزرگوار را در پیشگاه حضرت احدیت و مقام رسالت و ولایت کلیّه

الهیته شفیع و واسطه قرار داده؛ ازدیاد ایمان و نورانیت و معرفت و زوال حجاب خودیت و خودبینی و رفع گرفتاریها و گشایش صوری و معنوی همه فقرارا خواستاریم و برای ترویج روانهای پاک پیامبران و نزدیکان درگاه خدا، ویژه پیشوایان بزرگوار شیعه و مشایخ آن بزرگواران مخصوصاً روح مقدس این بزرگوار ارمغان توجه و به خواندن سوره فاتحه و اخلاص یاد می‌کنیم؛ و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

## شرح مختصر زندگانی بندگان حضرت آقای صالح علیشاه ارواحنا فداه

حضرت قطب العارفين و صالح المؤمنین مرحوم حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه سلیل جلیل مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی ابن مرحوم حاج ملاسلطان محمد گنابادی سلطان علیشاه طاب ثراهم در ظهر شنبه هشتم ذی الحجّة الحرام ۱۳۰۸ هجری قمری از صبیبه مرحوم حاج ملامحمد صالح عالم جلیل القدر متولد گردید و پس از ایام رضاعت، چون مرحوم نورعلیشاه قدس سرّه به امر پدر بزرگوار به عزلت و ریاضت مشغول بود، در هجر تربیت و عنایت جدّ عالی مقدار خود قرار گرفت و این توجه و حضانت تا زمان شهادت مرحوم آقای سلطان علیشاه رضوان الله علیه برقرار بود و در این مدّت تحت تعلیمات جدّ عالی قدر و سایر اساتید، ادبیات فارسی و عربی و مقداری از فقه و اصول و حکمت را آموخت.

سه ماه بعد از شهادت آقای شهید، سالار بلوچ به اغوای مخالفین به گناباد آمد و آقای نورعلیشاه را جلب نمود و در صدد برآمد آقای صالح علیشاه را نیز گرفته حبس نماید؛ آقای نورعلیشاه پنهانی دستور



داد از گناباد حرکت به تهران نماید و بعد از استخلاص آقای نورعلیشاه امر کرد برای ادامه تحصیل به اصفهان برود و با استعداد ذاتی و هوش فطری از محضر اساتید بزرگ مانند آخوند ملامحمد کاشی و مرحوم جهانگیرخان قشقایی و سایر اساتید بزرگ، علوم منقول و معقول را تکمیل فرمود و موقعی که آقای نورعلیشاه به تهران تشریف آورد ایشان را احضار فرمود و در تاریخ شعبان ۱۳۲۸ از طرف والد ماجد مجاز به اقامه جماعت و تلقین اذکار لسانی گردید. در ربیع الثانی ۱۳۲۹ به فرمان هدایت و راهنمایی مفتخر و به لقب "صالحعلیشاه" ملقب گردید و در رمضان ۱۳۳۰ قمری به خلافت و جانشینی پدر بزرگوار معین شد؛ و در همین سال به عزم زیارت بیت الله الحرام حرکت فرمود و پس از انجام حج به عتبات عالیات مشرف و در آنجا به ملاقات علمای اعلام و حجج اسلام من جمله آیت الله آقای حاج سیدمحمد کاظم طباطبایی یزدی و آیت الله شریعت اصفهانی و دیگران موفق و از طرف آن مراجع مورد احترام و تجلیل واقع شد. در مراجعت از مکه معظمه با صبیبه آقای ملامحمد صدرالعلماء، ابن مرحوم حاج ملامحمد صالح ازدواج نمود و در تاریخ بیست و هشتم ذیحجه ۱۳۳۲ قمری مطابق با ۲۵ آبان ۱۲۹۳ شمسی خداوند اولین فرزند ذکور به نام آقای سلطانحسین به ایشان عطا فرمود که اکنون خلیفه و جانشین آن بزرگوار و مسند هدایت به وجود مقدسش زینت بخش و مرجع توجه سالکین الی الله می باشد.

در این اوان که هنگام جنگ بین المللی اول و در ایران هم انقلاب بود و شهرها منقلب شده و دولت در کمال ضعف و انواع فتنه و آشوب

شروع شده بود و در هر نقطه اشراک به غارت و چپاول مشغول بودند، در هر گوشه خراسان هم فتنه و انقلابی آغاز شد؛ از جمله گناباد هم دچار دستبرد و تعدی اشراک واقع و باعث زحمت آقای نورعلیشاه هم گردیدند؛ حتی به خیال کشتن ایشان هم برآمدند؛ لذا ایشان خَائِفًا يَتَرَقَّبُ<sup>۱</sup> پنهانی در اواخر سال ۱۳۳۵ قمری به تهران حرکت نمود معاندین ایشان را دور دیده بر فشار و زحمت فقراء افزودند؛ حتی یکی از فقرا به نام یوسفعلی را به دار زدند و چند نفر دیگر را کشتند. این اوضاع باعث شد که آقای صالحعلیشاه هم از گناباد حرکت کرده به تربت آمد و از آنجا تلگرافی خدمت آقای نورعلیشاه عرض و اجازه خواست که به تهران حرکت کند؛ ولی ایشان اجازه نداده تلگراف زیر را مخابره فرمود، در ضمن دستورات می فرماید: «حرکت شما موقوف، به طرف گناباد حرکت کنید. صحیفه مختومه به اسم شما گشوده شد و رویه و رفتار شما تماماً مانند مرحوم آقا است بدون کم و زیاد، تکلیف شما در طریقت غیر تکلیف من است.» که کاملاً مشعر به اخبار رحلت و دستور جامعی به آقای صالحعلیشاه بود. آقای نورعلیشاه در مسافرت کاشان مسموم شد و در تاریخ ۱۵ ربیع الاوّل ۱۳۳۷ لبتیک حق را اجابت کرده و به ساحت قدس پرواز نمود. آقای صالحعلیشاه علاوه بر زحمات و گرفتاریهای محلی دچار عزای پدر بزرگوار هم گردید؛ در ربیع الاوّل ۱۳۳۸ هجری به تهران مسافرت فرمود و از آنجا به زیارت عتبات مشرف گردید. در سال ۱۳۴۱ هجری هم به تهران مسافرت نمود و پس از چهل روز اقامت به گناباد مراجعت فرمود. در رجب ۱۳۷۳ قمری مبتلا به کسالت ناگهانی

۱. سورة قصص، آیات ۱۸ و ۲۱: ترسان و نگران.

شده، بدو آ به تربت برای معالجه رفت؛ ولی اطبا حرکت ایشان را برای معالجه و عمل به تهران لازم دیدند و پس از مراجعت به گناباد و توقف چند روزی، به تهران حرکت نمود؛ در تهران پس از معاینات دقیقه و مشورت اطبا لزوم مسافرت ایشان را به اروپا اظهار کردند و به اصرار اطبا و دوستان در تاریخ نهم شعبان ۱۳۷۳ به وسیله هواپیما حرکت کرد و در شهر ژنو در بیمارستان کاتولیکی بستری شد و به وسیله دکتر پریه تحت عمل قرار گرفت و با آنکه محل عمل پس از مدت کمی بهبودی یافت؛ ولی عوارض آن موجب شد که توقف در بیمارستان قریب سه ماه به طول انجامید و در دوم ذی‌قعدة ۱۳۷۳ با هواپیما به ایران مراجعت فرمود و این سفر غم‌انگیز خاتمه یافت و به زیارت و ملاقات ایشان، دوستان احساسات محبت‌آمیز و شوق‌انگیز اظهار نمودند؛ ولی عارضه درد پا تا مدتی بلکه تا این اواخر مختصری باقی بود به طوری که تا چندین مدت به جمع کردن پا قادر نبود. در سال ۱۳۷۵ باز سفری به تهران نمود و به زیارت عتبات عالیات مشرف گردید و تا فلسطین و زیارت بیت‌المقدس و اماکن متبرکه آن نواحی تشریف برد و با آنکه شایق و مایل بود به زیارت روضه مطهره حضرت رسول اکرم (ص) در مدینه طیبه مشرف شود به عللی موفق نگردید؛ ولی همواره اظهار اشتیاق به این تشرّف را می‌فرمود.

در رجب ۱۳۸۰ هجری به مقصد انجام عمره مفرده و زیارت مدینه طیبه حرکت فرمود؛ عید ولادت باسعادت مولای متقیان را در مکه معظمه مشرف و به انجام عمره موقّف شد و پس از توقف هفت روزه به مدینه منوره حرکت فرمود و تا بعد از عید مبعث حضرت

رسول اکرم (ص) مشرف بود؛ پس از آن حرکت فرموده از جدّه به وسیله هواپیما به عمان تشریف برد و به زیارت بیت المقدس و اماکن متبرکه آن قسمت مشرف گردید و از آنجا به بغداد رفته و به زیارت کاظمین و کربلای معلی و نجف اشرف تشریف حاصل نمود و پس از توقف چند روز و ملاقات علمای اعلام و مراجع تقلید به تهران مراجعت و تا آخر صفرالمظفر ۱۳۸۱ در تهران توقف فرموده، برای گناباد حرکت نمود. در سال ۱۳۸۲ نیز به تهران تشریف آورد و در دهه محرم ۱۳۸۳ نیز به عتبات عالیات مشرف گردید؛ در خلال این مدت، مکرر هم به عزم تشریف آستانه مقدسه حضرت ثامن الائمه علیه آلاف الثناء والتحية تشریف حاصل نمود.

در این سنوات اخیره ضعف مزاج و کسالت ایشان شدت یافت و به مختصر تغییر در هوا یا حرکت یا خوراک نامناسب کسالتی عارض می شد و در عین آنکه محسوس بود که مزاج طبیعی رو به انحطاط است، مع ذلک از رسیدگی به امور و کوشش و اجرای برنامه روزانه، خودداری نمی فرمود و تظاهر به کسالت و ضعف نمی نمود؛ حتی روز قبل از رحلت، صبح به حمام رفته بعد هم مدتی در بیرونی به پذیرایی و رسیدگی امور پرداخته و چون به اندرون تشریف برد کسالت شدت یافت و فشارخون به حد قابل توجهی تنزل نمود و با مراقبت اطبا قدری بالا آمد و به هیچ وجه آثار رحلت ظاهر نبود؛ حتی شب، طیب و اهل خانه و پرستاران را به اصرار مرخص نمود فقط یکی دو نفر از افراد بسیار نزدیک در ملازمت ایشان ماندند؛ ولی هنگام اذان صبح پنجشنبه نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶ قمری مطابق ششم مرداد ۱۳۴۵ شمسی عرق

زیادی در جبین مبین ظاهر و در سن هفتاد و هفت سالگی، پس از پنجاه سال که در تربیت سالکین و ترویج وظایف و تکالیف دینی مسلمین و عمران و آبادی بیدخت گذراند، ندای حق را اجابت نمود و روح ملکوتی صفاتش به آشیان قدس پرواز نمود و در بقعه متبرکه مرحوم سلطانعلیشاه طاب‌ثراه در بیدخت در جوار جد بزرگوارش مدفون گردید؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

#### حالات و صفات آن حضرت

اهتمام تام در حفظ ظواهر شریعت داشت و کوچکترین اعمال شرعی را ترک نمی فرمود؛ حتی مستحبات و مکروهات را مواظب بود. علاوه بر وعظ و ذاکرین که تحت تربیت و دستورات ایشان، به وعظ و ذکر مصیبت مشغول بودند، یک نفر اهل منبر فاضل متدین را معین فرموده که در تمام ایام سال در مسجد مسائل شرعی لازم و وظایف اخلاقیه را به مردم تعلیم دهد. خود ایشان ثلث آخر شب را بیدار و به تهجد و عبادت تا قریب به طلوع آفتاب مشغول بود. هر روز صبح در موقع قرائت قرآن عده‌ای از زنها حاضر شده و در حین قرائت دستورات قرآنی را برای آنها بیان می فرمود. پیروان را تأکید در بیداری سحر می نمود؛ حتی وقتی، برای اینکه فقرا سحرها را بیدار باشند، فرموده بود: من هر سحر بدون خبر به منزل یکی از شماها می آیم؛ که به امید آمدن ایشان همه بیدار باشند. در قرائت قرآن اصرار زیاد داشت و می فرمود: قرائت قرآن دستور عمومی است و مسلمان باید هر صبح مقداری قرآن تلاوت نماید؛ حتی کسانی هم که سواد ندارند هر روز صبح قرآن مجید را

بازکرده تیمناً و تبرکاً زیارت کرده ببوسند. در مدارس و مکاتب محل، مراقب بود که حتماً به اطفال قرآن را تعلیم دهند و خودگاهی به مدارس تشریف برده و اطفال را در قرائت قرآن تشویق می نمود. پیروان را دستور اکید می داد که در اعمال شرعیه از یکی از مراجع، تقلید نمایند.

در انعقاد مجالس تعزیه داری حضرت خامس آل عبا علیه آلاف التحية والثناء و سایر ائمه اطهار و مجالس جشن های مذهبی کمال اهتمام را می فرمود؛ در عیدین اضحی و فطر به مسجد رفته نماز عید را به امام جماعت مسجد اقتدا می فرمود. افرادی که مبتلا به عادات منهیّه بودند از قبیل افیون و غیره در خدمت ایشان راه نداشتند. مواظب بود که اذان اعلامی در سه موقع، در وقت خود گفته شود و قبل از اذان صبح یک ساعت در مأذنه مناجات شود؛ به طور کلی قریه بیدخت در زمان ایشان یک قریه مذهبی بود که تمام شعائر دینی اجراء می گردید. معمولاً عصرها به صحن مزار آمده تفسیر بیان السعادة را تدریس و مطالب ذوقیه و دقایق سلوک را به طوری بیان می فرمود که هم عامی بی سواد و هم عالم زحمت کشیده استفاده می نمود و در ضمن تدریس دستورات مذهبی و وظایف اخلاقی و اجتماعی را ذکر می فرمود. رساله پند صالح را که جامع دستورات دینی و اخلاقی و اجتماعی است، تألیف فرمود و پیروان را امر فرمود که همیشه با خود داشته و مکرر مراجعه نمایند. شبهای جمعه بعد از ادای فرایض، رساله صلاحیه تألیف مرحوم آقای نورعلیشاه را شرح می فرمود و در نظر داشت شرحی بر آن مرقوم فرماید. در اخلاق حمیده و صفات پسندیده، یگانه زمانه بود؛ همّتی بلند

داشت، در دستگیری فقرا و دلجویی ضعفا و بیماران و مصیبت‌دیدگان بی‌اختیار بود، با گشاده‌رویی و مهربانی به درد دل گرفتاران توجه می‌فرمود، با همه به برابری و مساوات رفتار می‌نمود و تا ضعف مزاج و عدم توانایی غلبه نکرده بود به بازدید همه رعایا حتی کارمندان خود تشریف می‌برد، در حال ایشان غنی و فقیر و قوی و ضعیف مساوی بود و با هرکس مطابق حالش سلوک می‌فرمود، در معاشرت و پذیرایی واردین حتی در موقع کسالت خودداری نداشت و درب بیرونی همیشه به روی واردین باز بود، هرکس به زیارت ایشان می‌آمد ولو بیگانه و خارج از مذهب اسلام هم بود با انبساط و مسرت خاطر از محضر ایشان خارج می‌شد، غالباً در موقع استراحت و خواب ایشان هم، اگر مهمانی وارد می‌شد از خواب و استراحت خود صرف‌نظر نموده پذیرایی می‌فرمود؛ فقط می‌فرمود: در ماه مبارک رمضان میل ندارم در روز، مهمانی بر ما وارد گردد که ناچار به پذیرایی شوم. با ضعف مزاج و اصرار اطباء روزه ماه رمضان را افطار نفرمود. ساختمان بقعه متبرکه مرحوم سلطان‌علیشاه را تکمیل نمود که اکنون یکی از بقعه‌های بسیار مهم و مورد بازدید و ستایش سیاحان خارجی است؛ چند صحن بر آن اضافه نمود مخصوصاً یک صحن بسیار وسیع با حجرات زیاد و لوازم آن به نام صحن کوثر به هزینه خود بنا نمود و آب قنات صالح آباد را که به همت و هزینه خود احداث فرموده بود، مظهر آن را در آن صحن جاری نمود و باز هم در تکمیل این آستانه نقشه‌هایی در نظر داشت که قسمتی از آن شروع شده بود. به‌علاوه در عمران و آبادانی محل، کوشش فراوان فرمود؛ اراضی جنوب قریه بیدخت که مرتفع‌تر و دارای

پستی و بلندی زیادی بود تسطیح نموده منازلی ساخت و خود و بستگان سکنی اختیار نمودند و دیگران را تشویق به ساختمان فرمود که امروز قسمت آباد بیدخت گردیده است و با نقشه معین خیابانها کشیده و قسمتی هم اسفالت شده و منازل برای ادارات و مغازه‌ها و گاراژها و مهمانخانه در اطراف خیابان ساخته شده و با آنکه زمین آنجا استعداد نمو اشجار را ندارد با زحمت و کوشش زیاد اشجاری در کنار خیابانها غرس نمود. اشتیاق زیادی به ساختمانهای عمومی داشت؛ چندین آب انبار در نقاط مختلفه بنا نمود، در تعمیر و تکمیل مساجد سعی وافی داشت، در ایجاد بیمارستان و درمانگاه و دبستان و دبیرستان اقدامات کافی مبذول و برای سازمان هر یک، زمین زیادی اهدا نمود و یک قسمت از اوقات خود را صرف امور خیریه و عمران و آبادی و اصلاح حال اهالی می فرمود. با همت و هزینه خود قناتی احداث کرد که اکنون حیات و زندگی اهالی و امور زراعتی آنجا به وجود آن قنات است؛ ضمناً به اصلاح و تنقیه چند قنات دیگر هم پرداخت. گذران ایشان از امور کشاورزی بود و در آن امر اطلاعات کافی و تخصص داشت؛ زارعین را به کشاورزی جدید آشنا و تشویق می فرمود و زمینهای بایر را قابل زراعت نمود و اهالی را به احداث باغ و غرس اشجار ترغیب می نمود و شخصاً در غرس اشجار و پیوند و تقویت درختان و دفع آفات آنها با اطلاع بود و دستورات مفیده می داد و بیدخت را که قریه‌ای کم آب و بدون استعداد بود با سعی و کوشش خود معمور و آباد نمود. مکرراً از ایشان تقاضا شد که در یکی از شهرها اقامت نماید قبول نکرده در همان بیدخت که قریه‌ای از قرای گناباد است سکونت اختیار فرمود.



در امور سیاسی و کارهای دولتی به هیچ وجه دخالت نمی فرمود و حتی در موقع انتخابات آنچه اصرار می کردند که نظریه خود را اظهار دارد می فرمود: از وظیفه ما خارج است، وظیفه ما مراقبت در امور دینی و مذهبی و طریقتی است و رعیتی هستیم مطیع قوانین دولت، چنانچه تغییری که در قوانین دولتی و امور اجتماعی پیش می آمد و مخالف شرع نبود، اولین کسی که در گناباد اجرا می نمود ایشان بود.

حضرتش بسیار کم غذا بود؛ ولی قبل از همه شروع می فرمود و آخر همه دست می کشید و شاید بیش از ده مثقال میل نمی فرمود و مراقب دیگران بود که به طور کامل غذا برای ایشان موجود باشد.

از آن جناب هفت فرزند برومند شایسته ذکور و یک نفر اناث به یادگار باقی است و همگی فاضل و دانشمند و مورد تجلیل و احترام هستند؛ ارشد و اجل آنان سلطان العارفين و برهان المحققين العالم بالله آقای حاج سلطان حسین تابنده رضاعلی شاه ارواحنا فداه است که جمیع سالکان الی الله به وجود مقدسش افتخار و کلیه عارفان بالله به ذات ملکوتی صفاتش مفتخرند؛ دیگر آقای دکتر حاج محب الله آزاده، دکتر متخصص در بیماریهای چشم و گوش و حلق و آقای دکتر حاج آقا نورعلی تابنده، دکتر در حقوق و قاضی عالی قدر دادگستری و آقای دکتر نعمت الله تابنده، دکتر متخصص در امراض داخلی و اطفال و آقای مهندس نصرالله تابنده، مهندس ساختمان و راه و آقای مهندس شکرالله تابنده، مهندس راه و ساختمان و آقای محمود آقا تابنده، اولین دانش آموز ممتاز دوره متوسطه که اکنون در خارج مشغول ادامه تحصیل می باشد. صبیته معظمه آن حضرت عیال جناب آقای سلطان ابراهیم

---

سلطانی نجل حضرت آقای حاج میرزا محمد باقر سلطانی ابن مرحوم  
آقای سلطان عیاش می باشد.

شرح حال مختصر قطب العارفين و كهف الموحدين

حضرت آقاي صالح عليشاه طاب ثراه كه در شب نهم

ربيع الثاني ۱۳۹۰ قمری قرائت شد

هرگاه در تذکرها و تواریخ ایران و این سرزمین که سن سال دقت کنیم، درمی یابیم که همواره در تمام ادوار مردان بزرگ و اشخاص نامی و نوابغی در تمام شؤون اجتماعی و سیاسی و هنری و علمی و عرفانی در ایران وجود داشته که تمام هم خود را صرف اصلاح و تهذیب جامعه و ترقیات صوری و معنوی افراد نموده اند؛ از جمله دسته ای از سلاطین و پادشاهانی عادل و دادگستر و وزرایی دانا و عالی قدر دیده می شوند که جامعه ملت خود را در مهد امن و امان و در فنون مختلفه احتیاجات بشری ارتقا داده اند و نامشان با افتخار و سربلندی زینت بخش صفحات تاریخ گردیده است. دسته دیگر علما و حکما و عرفا و دانشمندان بوده اند که مربیان و استادان روح انسانیّت می باشند و تاریخ به واسطه این گروه به عالم انسانیّت افتخار و آنان را به دوستانان بشر معرفی

می‌نماید.

این سرزمین غالباً بلکه همیشه توانسته است از خود، دانشمندان و عرفایی به وجود آورد که اوراق نفیس کتب حکمت و عرفان به واسطه وجود آنان قدر و ارزش پیدا کرده و هیچ‌گاه نگذاشته شهپر دانش و عرفان، سایه خود را از سر علم و معرفت بازدارد؛ آنچه تاریخ ایران توانسته است موقعیت معنوی خود را حفظ کند، وجود همین دسته از عرفا و حکما و علمای حقیقی و دانشمندان برجسته این سرزمین است که کتب و بیانات و کلمات حکمت‌آمیز ایشان همواره دانشمندان و محققان و طالبان علم و عرفان را به حیرت و تعجب درآورده که به نام آنان مؤسساتی تأسیس و کتب آنان را به السنه مختلفه ترجمه می‌نمایند این بزرگان نامی که در هر رشته وجود داشته آثار و کتب و بیانات آنان سرزمین باستانی ایران را آن‌طور که شایسته یک مرز و بوم دانش و عرفان و حکمت است، به دنیای بشریت معرفی کرده و مستشرقین بزرگ را وادار نموده تا آثار گرانبهای آنها را به هر قیمتی هست، تحصیل نمایند و آن لالی حکمت را به ملل خود تقدیم دارند.

یکی از این بزرگان نامی و عرفای بسیار گرامی که قریب نیم قرن عمر خود را صرف ترویج شریعت و هادی طریق طریقت و راهنمایی طالبان حقیقت و در تربیت افراد و تهذیب اخلاق و اصلاح روحی و معنوی و تبعیت کامل از ملکات فاضله و مکارم اخلاق علی بن ابی طالب (ع) داشت و با دسترنج خود از کشاورزی، اعاشه خود و خانواده خود را تهیه می‌نمود و در دستگیری بیچارگان و کمک به مسکینان و ساختن ابنیه خیریه عمومی خودداری نداشت عالم ربّانی و

عارف صمدانی مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه طاب ثراه قطب سلسله علیّه رضویّه نعمت اللّٰهیه سلطان علیشاهی می باشد. مرحوم آقای صالح علیشاه خلیفه و فرزند مرحوم آقای نورعلیشاه ثانی ابن مرحوم سلطان علیشاه شهید رضوان الله علیهم از بزرگان عالم عرفان و نابغه عصر و زمان خود بود که در چهار سال پیش در چنین شبی رخت از این دار فانی خاکی بر بست و به دار باقی و وصال محبوب حقیقی پیوست و عالم تشییع و عرفان را داغدار و عزادار نمود که هنوز هم غم و اندوه این حادثه جانگداز باقی و اشک چشم‌ها خشک نشده است. این عارف بزرگوار در تاریخ هشتم ذیحجه سال ۱۳۰۸ قمری در بیدخت که یکی از قصبات گناباد است از کتم عدم به عرصه وجود قدم گذاشت و ستاره درخشانی در آسمان حکمت و عرفان طلوع نمود و به نور نیر خود جهان علم و معرفت و دنیای روحانیت را روشن و نوید روح بخش داد. این سر حلقه عرفان تا سن بیست و نه سالگی به تحصیل علوم ظاهری و فنون ادبی اشتغال داشت و در ضمن تحصیل به امر پدر عالی مقدار خود به ریاضت و مجاهده نفس می پرداخت؛ پس از تکمیل تحصیل و رسیدن به مقامات شامخه روحانی به امر پدر بزرگوار مأمور ارشاد و هدایت طالبان راه حق گردید و در سال ۱۳۳۰ قمری از طرف حضرت آقای نورعلیشاه به جانشینی و خلافت معین و به لقب "صالح علیشاه" مفتخر گردید؛ پس از رحلت پدر بزرگوارش در سال ۱۳۳۷ قمری که در اثر مسمومیت روی داد به موجب فرمان و وصیت، عهده دار سرپرستی فقرای سلسله علیّه نعمت اللّٰهیه سلطان علیشاهی گردید و مسند ارشاد به وجودش زیب و زینت یافت و به هدایت طالبان

و تربیت سالکان مشغول گردید و در مدّت قریب پنجاه سال محضر پرفیض او مورد استفاضه علما و دانشمندان و درگاهش ملجاء مآلا و درویش و بیگانه و خویش و صوفی و فقیه و رحمت عامّه او شامل دوست و دشمن و غریب و اهل وطن بود.

مرحوم آقای صالح علیشاه نمونه حقیقی انسان کامل و جوهره صفات حمیده و ملکات فاضله بود، این بزرگوار نه تنها پیشوای عالم طریقت بود؛ بلکه در تبلیغ و ترویج احکام شریعت مطهره و اجرای تعالیم مقدسه اسلام نیز کمال جدّ و جهد را اعمال می نمود؛ چنانچه، علاوه بر بیانات و سخنان عالیّه او در حین تدریس تفسیر قرآن مجید، یک نفر واعظ متدین مورد وثوق را معین نموده بود که شبها بعد از ادای فریضه در مسجد مسائل و تکالیف شرعیّه را برای مستمعین ذکر نماید؛ خود آن بزرگوار هم مقتید بود کوچکترین تکلیف شرعی حتی مستحبات و مندوبات از او ترک نگردد و از مکروهات پرهیز نماید و در خدمت به خلق و اصلاح امور آنان و رفع گرفتاریها، غفلت نمی فرمود و با ضعف مزاج و تحلیل قوا از انجام امور دیگران خودداری نداشت. علاقه مفراطی به امور خیریه و تعمیر مساجد و ساختن آب انبار و سازمانهای عام المنفعه مانند بیمارستان و درمانگاه و دبستان و دبیرستان داشت و در اغلب دهات و قصبات گناباد آثار خیریه او باقی و مشهود است. احتیاجات خود را از محصول کشاورزی که خود در تمام امور آن نظارت داشته به دست می آورد. مکرّر به زیارت بیت الله و روضه منوره مدینه طیبّه و عتبات عالیات و سایر اماکن متبرکه مشرف گردید. آن حضرت بارها به کسالت مبتلا می گردید و بستری می شد؛

ولی به هر زحمت بود برای رفع نگرانی فقرا و بستگان بستر را ترک می فرمود. در هشتم ربیع الثانی ۱۳۸۶ قمری کسالت و انقلابی حادث شد و با وجود مراقبت کامل اطباء، موقع اذان صبح نهم همان ماه، روح مقدّسش به عالم قدس پرواز و به ملاقات محبوب و مطلوب حقیقی نائل گردید؛ رحمة الله علیه.

ما از فقدان آن بزرگوار متأثر و اندوهناک و با غم و اندوه یاد می کنیم و از روح پرفروش او استمداد و او را در درگاه حضرت احدیت شفیع قرار می دهیم. جسد مبارکش در بقعه متبرّکه سلطانی در جوار مدفن جدّ بزرگوارش مرحوم سلطان علیشاه به خاک سپرده گردید.

شرح حال مختصری از سیدنا و مولانا قطب العارفين و كهف السالكين

حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده رضا علیشاه ارواحنا فداه

جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده ملقب به رضاعلیشاه که اکنون پیشوای سلسله علویّه رضویّه نعمت اللّٰهیه سلطان علیشاهی می باشد، نجل جلیل حضرت حاج شیخ محمّد حسن صالح علیشاه قدّس سرّه در ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۳۲ قمری، مطابق با ۲۵ آبان ۱۲۹۳ شمسی از عقیقه کریمه صبیّه مرحوم آقای ملامحمّد صدرالعلماء تولّد یافت و پس از ایّام رضاعت و صباوت به آموختن خواندن و نوشتن نزد مرحوم آخوند ملاخداداد خیبرگی مشغول گردید؛ سپس مقدمات عربیت را در بیدخت نزد مرحوم آقا ملامحمّد رحمانی مشهور به ادیب و بعد نزد مرحوم آقا ملامحمّد اسماعیل رئیس العلماء و معانی و بیان و قوانین را نزد مرحوم آقای ملامحمّد صدرالعلماء و معالم و شرایع و شرح لمعه و شرح منظومه حکمت و منطق را در محضر انور مرحوم آقای صالح علیشاه استفاده نمود و بعد در سال ۱۳۱۰ شمسی به امر پدر بزرگوار برای تکمیل تحصیلات به اصفهان مسافرت و در آنجا اشارات و قوانین را نزد مرحوم



آقای شیخ محمد حکیم خراسانی گنابادی و اسفار را نزد آقا شیخ محمود مفید و شرح مکاسب را نزد آیت الله آقای حاج رحیم آقا ارباب و فرائد را نزد آقای حاج سید مرتضی خراسانی معروف به جارچی و کفایة الاصول را نزد آیت الله مرحوم آقای سید محمد نجف آبادی استفاده نمود و موفق به اخذ اجازه روایت گردید و در همان اصفهان تحصیلات را ادامه داد و شرح فصوص و بعض علوم دیگر را نزد مرحوم آقا شیخ اسدالله ایزدگشسب (درویش ناصر علی) تلمذ نموده پس از پنج سال توقف در اصفهان به تهران آمد و وارد دانشکده معقول و منقول شده، نزد آقایان عصار و مشکوة و آشتیانی و سایر اساتید محترم استفاده علمی نمود و ضمناً در دانشسرای عالی مشغول تحصیل گردید، در سال ۱۳۱۸ شمسی موفق به اخذ گواهینامه لیسانس شد.

در سال ۱۳۲۶ به عزم تشرّف عتبات عالیات حرکت فرموده، به آستان بوسی اعتبار مقدّسه مشرّف شد و در ضمن به ملاقات علمای اعلام و حجج اسلام و مراجع تقلید از قبیل آیت الله آقای حاج آقا حسین قمی و آیت الله آقای حاج شیخ عبدالکریم زنجانی و آیت الله آقای هبة الدین شهرستانی و آیت الله آقای حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء و آیت الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی موفق و مورد احترام آنان واقع گردید و در نجف اشرف از آیت الله آل کاشف الغطاء، پس از امتحان و پرسش بعضی مطالب و مسائل غامض فقهی و اصولی به اجازه اجتهاد نائل گردید و پس از درک کامل از زیارت اعتبار مقدّسه به طرف سوریه حرکت و در دمشق به زیارت مزار متبرک حضرت زینب سلام الله علیها و سایر مقابر اهل بیت موفق گردید و پس از گردش در

شهرهای بیروت و حلب و سایر نقاط آن به طرف مصر حرکت و در قاهره و اسکندریه، نقاط تاریخی و مراکز علمی و امکانه تماشایی آنجا را مشاهده فرمود و از مصر به فلسطین تشریف برد و به زیارت مسجد اقصی و مسجد صخره موقوف شد و ضمناً کلیساهای مهم مانند کلیسای قیامت و کلیسای مریم و کلیسای جسمانی و سایر کلیساهای را دیدن نمود و به خلیل الرحمن و بیت اللحم رفته و از آنجا به سوریه و عراق حرکت و از راه بصره به ایران مراجعت فرمود و پس از توقف چندی در تهران، به گناباد تشریف برد و در تحت مراقبت و تربیت پدر بزرگوار به ریاضت و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب مشغول گردید و پس از خالص شدن از کدورات نفسانیه و منزّه شدن از تبعات و لوازم عالم طبع و درک فنای در توحید و انغمار در احدیت، مراتب سیر و سلوک را طی نموده و در شعبان ۱۳۶۹ هجری به اخذ اجازه اقامه جماعت و تلقین اذکار و اوراد لسانی از طرف پدر عالی مقدار موقوف گردید و در ذیقعدہ همان سال به ارشاد و دستگیری طالبین مفتخر و ملقب به "رضاعلی" شد و برای تشرّف مکه معظمه حرکت نمود؛ پس از انجام مناسک حج و زیارت روضه منوره نبوی و قبور متبرکه بقیع و سایر مقابر بزرگان به طرف سوریه و لبنان حرکت نمود و از آنجا به مصر و بعد به اردن و فلسطین رفته و پس از تشرّف به بیت المقدس و سایر اماکن مقدسه به سوی عراق حرکت و پس از زیارت اعتاب مقدسه و ملاقات مراجع تقلید به سوی ایران مراجعت فرمود. در سال ۱۳۳۳ شمسی مرحوم آقای صالح علیشاه مبتلا به کسالتی شد و از گناباد به تهران آمد و در آنجا اطباء، لزوم حرکت ایشان را به اروپا برای معالجه لازم دانستند و با اصرار

دوستان و الزام اطّبا عازم اروپا شد و حضرت آقای تابنده در ملازمت پدر بزرگوار به ژنو تشریف برد و مدّت معالجه قریب سه ماه به طول انجامید و در خلال این مدّت بر حسب دعوت و اصرار آقای شیخ مصطفی سرسلسله شاذلیه که در پاریس مقیم است حضرت آقای تابنده به پاریس تشریف برد و نقاط دیدنی و موزه‌های تاریخی و مراکز علمی آنجا را دیدن نمود. در سال ۱۳۳۶ شمسی بنا به دعوت آقای حاج ابوالفضل حاذقی نماینده فرهنگی ایران به افغانستان مسافرت و در مدّت اقامت چند روزه، شهرهای هرات و کابل و غزنین و مزار شریف و سایر نقاط آنجا را گردش نمود و به زیارت مقابر بزرگان آنجا موقوف گردید و به طرف پاکستان حرکت و در شهرهای پیشاور و لاهور و کراچی و کوئته گردش نموده، به ایران مراجعت فرمود و از زاهدان به کرمان و یزد و اصفهان و شیراز تشریف برده به تهران مراجعت نمود و پس از توقّفی در تهران به گناباد حرکت فرمود.

در سال ۱۳۳۸ هم سفری به شهرهای شمالی و غربی ایران فرمود و در ذیقعد ۱۳۷۹ فرمان خلیفة‌الخلافتی و جانشینی پدر بزرگوار با لقب "رضاعلیشاه" برای ایشان صادر گردید.

در سال ۱۳۴۵ در ملازمت پدر عالی‌مقدار برای انجام عمره رجبیه به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف و از آنجا به عمان و فلسطین و زیارت اماکن مقدّسه موقوف گردید و به عتبات عالیات مشرف شد؛ مکرّر هم به زیارت مرقد مطهر حضرت ثامن الائمه علیه آلاف الثناء والتّحیة مشرف گردید.

پس از رحلت پدر عالی‌قدرش که در تاریخ نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶ و

ششم مرداد ۱۳۴۵ واقع گردید به موجب فرمان و وصیت ایشان عهده‌دار سرپرستی امور فقرای نعمت‌اللّٰهی شد و مسند ارشاد به وجود ایشان زیب و زینت یافت. آن جناب از فضیلتی عصر و از علمای دهر محسوب و در اکثر فضایل انسانی و کمالات نفسانی و محامد ذاتی و ملکات فاضله، ممتاز و بی‌نظیر، به غایت متقی و پرهیزکار و از همان اوایل جوانی مراقب و مواظب بندگی پروردگار و مکرّر در ایام تحصیل مشاهده شد که شبها در حال قیام و عبادت و روزها به حال صیام است. بسیار حلیم و بردبار و در حوادث روزگار صابر و شاکر می‌باشد؛ بلندهمت و باسجاوت و در معاشرت بسیار خلیق و باادب و در مصاحبت و مسافرت رفیق و بی‌آلایش است و تا کسی مدّتی درک مصاحبت و معاشرت آن بزرگوار را ننماید علوّ مقام و مراتب عالیّه روحی ایشان را درک نخواهد نمود. این ذرّه ناچیز و خالی از درک و تمیز مدّتها لیلّاً و نهاراً، سفرّاً و حضرّاً افتخار و سعادت ملازمت و خدمتگزاری آن جناب را داشته؛ مع ذلک عشری از اعشار و قطره‌ای از دریای بیکران مراتب عالیّه بی‌پایان آن حضرت را درک ننموده و هرچه بیشتر در حالات و رفتار و فضایل و کمالات ایشان دقّت می‌کرد بر عجز و ناتوانی خود از درک آن واقفتر می‌شد.

کتب بسیاری از هر مقوله دیده و رسائل بی‌شماری خوانده است و عشق و علاقه زیادی به مطالعه کتب و تهیّه آنها دارد و یکی از نویسندگان نامی در فارسی و عربی می‌باشد و مکرّر مقالات مفیده در مجلّات فارسی و عربی درج نموده است. کتب و رسائل زیادی به رشته تألیف و تصنیف درآورده؛ من جمله تجلّی حقیقت در اسرار قضیه تف

که در هنگام تحصیل تألیف فرمود، رساله خواب مغناطیسی ضمیمه کتاب تنبیه النائمین، شرح حال خواجه عبدالله انصاری، ترجمه دعای ابوحمزه ثمالی، فلسفه فلوطین رومی، نابغه علم و عرفان، فلسفه ابن رشد و ترجمه کتاب الکشف عن مناهج الادلة فی عقاید الملة، سیر تکاملی و حرکت جوهریه، تاریخ و جغرافیای گناباد، یادداشتهای سفر به ممالک عربی، خاطرات سفر حج، گردش در افغانستان و پاکستان، یادداشت‌های از گناباد به ژنو، رساله رفع شبهات و رهنمای سعادت، نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر<sup>۱</sup> که غالباً به چاپ رسیده و بعضی هنوز چاپ نشده است.

اکنون به رسیدگی امور فقرا و تعمیرات مقبره مرحوم آقای سلطان‌علیشاه و مرحوم آقای صالح‌علیشاه رحمت‌الله علیهما و آبادانی محل و ساختن محل کتابخانه و توسعه تکیه برای تعزیه‌داری اشتغال دارد و ضمناً به امور کشاورزی مشغول و گذران خود را از این راه تأمین می‌نماید و توصیه و تأکید می‌فرماید که هرکس مکلف است تا قدرت و توانایی دارد از کدّ یمین و زحمت و کسب، احتیاجات خود را به دست آورد و از گدایی و کلّ بر جامعه منع می‌فرماید و نیز از کسانی که اعتیاد به امور غیرمشروع دارند به کلّی بیزار و در اطراف ایشان راه ندارند.

از خداوند متعال دوام نعمت و وجود مقدّس و کمال قوّه و قدرت ظاهری و باطنی و صحّت و سلامت و رفع هرگونه تکدّر و کسالت آن

۱. نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ شده است.

حضرت را با نیازمندی خواستاریم.<sup>۱</sup>

۱. در دوره خلافت جناب آقای سلطان حسین تائبده رضاعلیشاه تا تاریخ طبع این رساله، اجازات ذیل صادر شده است:
- ۱ - در تاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۸۶ ق. اجازه اقامه جماعت و تجدید عهد و تعلیم اذکار لسانی به مرحوم آقای حاج ابوالقاسم آقا نورنژاد رحمة الله علیه صادر گردید و در تاریخ ۴ رجب ۱۳۸۷ در مشهد مقدس رحلت نموده و در صحن مطهر دفن شد.
- ۲ - در تاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۸۶ ق. اجازه اقامه جماعت و تجدید عهد و تعلیم اوراد لسانی به آقای حاج شیخ علی اکبر عارف کاشانی صادر و در تاریخ ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۸۶ ق. در مشهد مقدس فوت نموده، در صحن خواجه ربیع مدفون گردید.
- ۳ - در تاریخ ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۸۶ تجدید اجازه اقامه جماعت به علاوه تجدید عهد و تعلیم و اذکار و اوراد لسانی به جناب آقای محمّد جواد آموزگار کرمانی صادر گردید و در تاریخ دهم جمادی الاولی ۱۳۸۸ فرمان دستگیری و ارشاد ایشان با لقب "ظفر علی" صادر و مفتخر گردید.
- ۴ - در تاریخ هشتم ذیحجه ۱۳۸۷ اجازه اقامه جماعت در شبهای جمعه و دوشنبه به آقای حاج شیخ محمّد متضرع امام جمعه لاهیجان صادر شد.
- ۵ - در تاریخ ۱۶ صفر ۱۳۸۸ اجازه اقامه جماعت به آقای شیخ جعفر فانی مشهدی صادر گردید و در تاریخ ۲۰ صفر ۱۳۹۳ رحلت نموده در ایوان مقبره مرحوم آقای مصدق السلطان واقع در صحن مطهر مدفون گردید.
- ۶ - در تاریخ هشتم شوال ۱۳۸۸ اجازه انعقاد مجلس نیاز به جناب آقای حاج محمّد راستین (درویش رونق علی) اراکی دامت برکاته صادر گردید.
- ۷ - در تاریخ نهم ذیحجه الحرام ۱۳۸۸ اجازه اقامه جماعت به آقای حاج سید محمّد علی طباطبائی معروف به فانی ساکن اصفهان صادر گردید.
- ۸ - در تاریخ ۱۳ رجب ۱۳۸۹ اجازه اقامه جماعت در شبهای جمعه و دوشنبه در گراش لار به آقای آقا شیخ فتح الله انصاری صادر گردید.
- ۹ - در تاریخ ۲۶ ذی القعدة الحرام ۱۳۸۹ اجازه اقامه جماعت در سمنان به آقای حاج مهدی دانایی صادر گردید.
- ۱۰ - در تاریخ غره جمادی الاولی ۱۳۹۰ اجازه انعقاد مجلس نیاز به جناب آقای حاج شیخ عبدالله صوفی املشی (عزت علی) دامت برکاته صادر گردید.
- ۱۱ - در تاریخ غره جمادی الاولی ۱۳۹۲ اجازه اقامه جماعت به آقای محمّدعلی مودت شیرازی صادر گردید.

## شرح حال مختصری از مرحوم آقای و فاعلی رحمة الله علیه

مرحوم آقای آقا مهدی آقا مجتهد سلیمانی طاب ثراه نجل مرحوم آیت الله آقای آقا میرزا محمد مجتهد علامه تنکابنی صاحب کتاب قصص العلماء، در سنه ۱۲۹۷ قمری در سلیمان آباد (از نواحی شهبسوار) تولد یافت و از طرف مادری به عارف بزرگوار شیخ زاهد گیلانی با نه پشت منسوب می‌گردد. در سن پنج سالگی پدر بزرگوار ایشان رحلت فرمود و در خود وطن خواندن و نوشتن را آموخت. در سن ده یا یازده سالگی چون برادر بزرگوارشان مرحوم آقای آقا میرزا علی نقی در تهران مشغول تحصیل بود به تهران آمد و در تحت سرپرستی برادر خود مشغول تحصیل گردید. مرحوم آقای آقا میرزا علی نقی پس از تکمیل تحصیلات خود در تهران، برای ادامه تحصیلات خود به نجف اشرف حرکت نمود و پس از نیل به مقام اجتهاد به تنکابن مراجعت کرد و از مجتهدین و مراجع تقلید بود و در سنه ۱۳۴۲ قمری در تنکابن رحلت نمود و مرحوم آقای آقا مهدی آقا در تهران توقّف نموده به تحصیلات خود ادامه داد و از محضر مرحوم آقای آشتیانی بزرگ و

مرحوم آقای آقا شیخ فضل الله نوری و مرحوم آخوند ملا احمد آملی استفاده می نمود و مورد توجه اساتید خود گردید؛ به طوری که مرحوم آخوند آملی صبیبه خود را به ازدواج ایشان در آورد و از هر سه استاد اجازه اجتهاد اخذ نمود و به امر اساتید خود به موطن خود معاودت کرد و به امور شرعیّه و تدریس اشتغال ورزید و به طوری مورد توجه و علاقه عامّه قرار گرفت که به نام "حجّة الاسلام" مشهور شد. صبیبه مرحوم آخوند آملی پس از آنکه اولاد اناثی به او عطا گردید، فوت نمود و فرزند ایشان هم پس از فوت آن مرحومه، وفات یافت و چون خود آن مرحومه دارای خانه ملکی و مقداری لوازم و اثاثیه در تهران بود و شرعاً وارث او مرحوم آقای آقامهدی آقا بود، از اخذ آن امتناع و به اخوی آن مرحومه واگذار کرد و بعد با بانوی محترمه علیه سیده خانم که از سلسله سادات امیر کلایی بود، ازدواج نمود و به آن محترمه سه اولاد ذکور و پنج اولاد اناث اعطا گردید. از این فرزندان، یک نفر پسر به نام فضل الله در حین تحصیل در قم در سن پانزده سالگی وفات یافت و یک دختر هم در سن دو سالگی فوت نمود و بقیّه دو فرزند برومند شایسته ذکور و چهار فرزند اناث باقی می باشند. فرزندان ذکور ایشان آقای ضیاء الدین که از همه بزرگترند و آقای حاج آقا کاظم که از همه جهت دارای اخلاق عالیّه و صفات پسندیده و مورد توجه و عنایت همه بزرگان می باشند و صبایای آن مرحوم هریک دارای فرزندان شایسته هستند. دامادهای آن جناب عبارتند از: آقای ابوالحسن مستوفی و آقای عباس طلوعی و آقای سرگرد صالح صابرزاده و آقای حسینعلی شریف.

آن بزرگوار تا سنه ۱۳۴۲ قمری در محل خود بانهایت احترام و



تجلیل اقامت داشته به رتق و فتق امور شرعیّه و اصلاح امور عامّه و تدریس اشتغال می‌ورزید؛ در این موقع جذبّه الهی شامل حال ایشان شد و شوق و ذوق طلب، ایشان را منقلب نموده نتوانست اقامت کند و از تمام جهات ظاهری و حیثیات صوری دست کشیده عازم تهران گردید و به هدایت الهی، شرفیاب حضور حضرت شیخ المشایخ آقای حاج شیخ عبدالله حائری مازندرانی (رحمت‌علیشاه) رحمه‌الله علیه گردید و جام محبت و هدایت از دست مبارک ایشان نوشید و از آن به بعد در حالت انزوا و عزلت به ریاضات اختیاری و اضطراری مشغول بود؛ حتی غالب روزها، روزه‌دار و شبها به احیاء و بیداری می‌گذرانید تا در غره رجب ۱۳۶۵ قمری مطابق یازدهم خرداد ۱۳۲۵ شمسی فرمان دستگیری و اجازه راهنمایی از طرف حضرت قطب الاقطاب آقای صالح‌علیشاه ارواحنا فداه صادر و به لقب "وفاعلی" ملقب گردید و از آن تاریخ تا مدت بیست و یک سال به راهنمایی و رسیدگی امور فقرا مشغول بود و تمام اوقات، آن مرحوم چه در حالت سلامت و چه مواقع کسالت از رسیدگی به حال فقرا و غیرفقرا غفلت نمی‌فرمود و هزاران نفر به طریقه حقّه اثنی‌عشریه و ولایت علویّه به وسیله ایشان هدایت و راهنمایی شدند. در چند سال اخیر مبتلا به ضعف باصره و کمی بنیه و کسالت قلبیه شده به طوری که کمتر قادر به حرکت بود؛ مع ذلک تمام نامه‌هایی که خدمت ایشان می‌رسید خوانده و جواب مرقوم می‌داشت تا در غره ربیع‌الثانی ۱۳۸۶ قمری هنگام ظهر در سن ۸۹ سالگی ندای حق را اجابت فرمود و بانهایت تجلیل و احترام جنازه ایشان را حمل و در بقعه متبرکه مرحوم آقای سعادت‌علیشاه طاب‌ثراه واقع در حضرت

عبدالعظیم صحن امامزاده حمزه به خاک سپرده شد؛ مجالس ترحیم و تعزیت تا مدتی در تهران و سایر شهرستانها به یاد آن بزرگوار برقرار بود. از خصوصیات آن بزرگوار یکی قوه حافظه عجیبی که دارا بود و تمام مطالب تحصیلیه در قبل از مرحله فقر و امور واقعه بعد از حالت فقر را حاضرالذهن داشت و غالباً دیده شد شخصی را که در بیست سال قبل یک دفعه دیده بود با تغییراتی که در وضع او حاصل شده بود، به محض دیدن می شناخت و دیگر آنکه فرمان ایشان بدون طی مراحل ظاهری و اجازات مقدماتی صادر گردید و در ادوار تاریخیته دیده نشده که هیچ یک از بزرگان بدون طی مراحل مقدماتی به صدور فرمان نائل گردند؛ دیگر آنکه فرمانی که برای آن بزرگوار صادر شده از مفصل ترین و مهم ترین فرمانهای مشایخ است و اجازه درایت و روایت هر دو به ایشان اعطا شده است؛ یعنی هم در امور شرعی و هم در دستورات قلبیه مجاز گردید.

از خصایص اخلاقی این بزرگوار آنکه نسبت به تمام اشخاصی که خدمت ایشان می رسیدند، نهایت لطف و محبت را مانند یک پدر مهربان ابراز می داشت و از جزئیات حالات او استفسار نموده، در صورت گرفتاری کمک و مساعدت مقتضی انجام می داد؛ دیگر آنکه هر موقع ولو در حالت مرض و بیماری هم واردین را می پذیرفت و با کمال انبساط و خوشرویی پذیرایی می فرمود؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة.

## شرح حال شیخ بزرگوار مرحوم شیخ اسدالله ایزدگشسب

ملقب به درویش ناصرعلی رحمة الله علیه

مرحوم شیخ اسدالله ایزدگشسب نجل مرحوم استاد محمود گلپایگانی در ۱۳۰۳ قمری مطابق ۱۲۶۲ شمسی در گلپایگان از کتم عدم قدم به عرصه وجود نهاد. پدر ایشان در سن پنجاه سالگی در ۱۳۳۲ قمری بدرود زندگی گفت و اجداد ایشان عموماً از فضلا و اهل دانش بوده‌اند.

مرحوم شیخ از شش سالگی تا هیجده سالگی در وطن به تحصیل علوم و فنون ادبیه فارسی و عربی پرداخت بدین شرح: صرف و نحو و منطق را نزد مرحوم ملامحمدعلی و شرح باب حادی عشر و معالم الاصول و قوانین را نزد مرحوم ملامحمد جواد و سیوطی و مغنی و مطوّل و شرایع الاسلام و خلاصة الحساب را نزد مرحوم حاج ملاءعلی و منظومه منطق و شرح تجرید قوشجی را نزد حاج میرزا محمدباقر تحصیل نمود. در سن هیجده سالگی در ۱۳۲۰ قمری برای استكمال علوم متداوله، رهسپار اصفهان گردید و در مدت شش ماه قوانین الاصول

را مجدداً نزد مرحوم آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی و شرح لمعه را نزد مرحوم آقا سیدعلی نجف‌آبادی و شرح منظومه را نزد آقا میرزا محمدعلی تویسرکانی تکمیل و ضمناً شرح فصوص الحکم و شفا و اسفار را نزد مرحوم جهانگیرخان قشقایی و آخوند ملامحمد کاشانی تحصیل نمود و از حوزه درس فقه مرحوم آیت‌الله آقا شیخ محمدتقی نجفی معروف به آقا نجفی استفاده نمود؛ سپس به گلپایگان معاودت کرد و از آنجا به عراق عرب شتافت. چندین ماه در کاظمین نزد علمای آنجا از قبیل مرحوم سید ابراهیم خراسانی و آقا میرزا ابراهیم سلماسی استفاده علمی نمود و شرح قانونچه و شرح نفیسی در طب را نزد مرحوم آقا سید موسی طبیب همدانی تلمذ نمود؛ آنگاه به نجف اشرف مسافرت کرد و در آن مکان شریف از حوزه درس مرحوم آیت‌الله آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و مرحوم آیت‌الله شیخ محمدباقر اصطهباناتی معروف به شهید رابع، تکمیل حکمت و معقول و فقه و اصول نمود و کتاب شواهد الربوبیه مرحوم ملاصدر را نزد این استاد خواند و از طرف مرحوم آیت‌الله اصطهباناتی ملقب به "شمس‌الحکما" گردید؛ پس از آن به تهران مراجعت نمود (این شرح از مقدمه چاپ سوم کتاب اسرارالعشق اقتباس شده).

مرحوم ایزدگشسب در نجف اشرف با مرحوم شیخ غلامحسین حاجیانی دشتی<sup>۱</sup> که از طلاب فاضل و دانشمند بود محشور و مأنوس گردید و این انس و دوستی تا موقع رحلت ایشان ثابت و راسخ بود و

۱. مرحوم آقای شیخ غلامحسین حاجیانی دشتی در تاریخ ۱۲۹۲ قمری متولد و در سوم شهریور ۱۳۳۷ شمسی مطابق ۱۳۷۷ قمری رحلت نموده، در سمت غربی تکیه درویش ناصرعلی واقع در تخت فولاد اصفهان مدفون گردید.

سفرأ و حضراً با هم مأنوس بودند و غالباً با هم از مقصود و مطلوب قلبی و باطنی و عدم کفایت تحصیلات ظاهری صحبت می نمودند. اینک شرحی که خود ایشان مرقوم فرموده با مختصر تغییراتی ذکر می شود:

«پوشیده نماند که نگارنده در سال ۱۳۲۴ قمری در اصفهان در کتب حکمای الهیین و عرفا و صوفیه مطالعه بسیار می نمود و بعضی از کتب این طایفه را تدریس می کرد؛ چون از علوم ظاهره، چندان باطنی ندید و راحت بال و اطمینان خیال حاصل نگردید به جستجوی اهل طریقت برآمدم و چون صیت فضایل و مراتب درجات مرحوم حاج ملاسلطانمحمد جنابذی را از دوست و دشمن شنیده بودم و قدح و مدح از مردم در حق او استماع نموده؛ شخصاً، از کتب او تفسیر بیان السعادة و سعادتنامه را خوانده و آثار بزرگی از کلماتش مشاهده می شد غائبانه این شخص را دوست داشته و کمر همت بر میان بستم (با رفاقت شیخ غلامحسین دشتی) به دیدارش نائل گردم؛ لذا در سفر اول خراسان، از سبزوار به گناباد شتافتم؛ در قریه بیدخت که دارالارشاد حضرت حاج ملاسلطانمحمد بود وارد شدم (شرح مختصری از مرحوم آقای شهید ذکر شده که ترک گردید). نگارنده در سال ۱۳۲۵ قمری ششم ماه رجب در بیدخت وارد شد و در دوازدهم همان ماه به شرف فقر و درویشی به دست کرامت پیوست آن حضرت، به دلالت فرزند جسمانی و روحانی و خلیفه و وصی اش حضرت حاج ملاعلی ملقب به نورعلیشاه تشرّف حاصل نمود و یک جهتی دل به دلبر سپرده و قرب دو سال در آن مکان شریف در مدرسه مبارکه به مجاهده و ریاضات و عبادات و ذکر و فکر پرداختم؛ حالات خوش و مکاشفات و انوار و اطوار یافتم.

حضرتش را به این بی‌مقدار لطفی خاص و مرحمتی به اختصاص بود و تا زمان شهادتش اذن مرخصی نداد. در واقع در دوران این شخص یگانه و وحید زمانه قریه بیدخت محلّ ورود ستیاحان از بلاد مختلفه ایران بلکه روم و هندوستان بود؛ نگارنده گروهی را در آنجا ملاقات کردم (بقیّه ترک گردید)».

مرحوم ایزدگشسب پس از شهادت آن بزرگوار در خدمت حضرت آقای نورعلیشاه تجدیدعهد نمود. در قضیه سالارخان بلوچ که مرحوم نورعلیشاه را ۲۵ روز در جویمند نگاه داشت، مرحوم ایزدگشسب و مرحوم شیخ غلامحسین حاجیانی و سایر فقرایی را که در مدرسه سکونت داشتند، دست بسته جلوی اسب انداخته به جویمند بردند و پس از آنکه یک شبانه‌روز در حبس توقّف داشتند برحسب امر آن حضرت مستخلص شدند.

در تاریخ هفتم شوال ۱۳۳۲ قمری مجاز در امامت جماعت فقرا و اقامه فاتحه شب جمعه و روشن نمودن چراغ از طرف حضرت آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه گردید و به اصفهان مراجعت نمود؛ پس از چندماه، طاقت دوری و مفارقت ایشان را نیاورده مجدّداً به بیدخت مشرف شد. و در تاریخ دوازدهم شوال المکرم ۱۳۳۷ قمری مجدّد مجاز در امامت جماعت و تعلیم اوراد و اذکار لسانیه شد و در تاریخ هفدهم ربیع‌الثانی ۱۳۵۰ قمری از طرف حضرت قطب‌العارفین حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه گنابادی طاب‌ثراه با لقب "درویش ناصرعلی" مفتخر به دستگیری و ارشاد طالبین گردید و در مدّت شانزده سال عدّه زیادی به وسیله ایشان راهیابی یافته، موقّق به قبول ولایت ایمانی گردیدند و در

شب جمعه پنجم جمادی الاولی ۱۳۶۶ قمری مطابق با هفتم فروردین ۱۳۲۶ شمسی از دار فانی به عالم باقی ارتحال و به وصال محبوب حقیقی نائل شد و در تخت فولاد اصفهان در تکیه‌ای که به نام تکیه "درویش ناصرعلی" معروف است، مدفون گردید و اکنون دارای بقعه و محل زیارتگاه اهل دل می‌باشد. تاریخ فوت ایشان را آقای عبدالباقی ایزدگشسب فرزند ارجمند گرامی ایشان متخلص به عبدی سروده است:

اسدالله عارف دانا      آن ادیب و حکیم بی‌همتا  
 بود ایزدگشسب واله حق      متخلص به شمس و شمع هدی  
 داشت ناصرعلی ز دوست لقب      هادی راه سالکان صفا  
 سیصد و شصت و شش فزون ز هزار      شب پنج جمادی الاولی  
 دعوت حق شنید و شد از شوق      محو در عشق خالق یکتا  
 کرد رحلت از این سرای مجاز      شد مخلص به جنت المأوی  
 متصل شد به رحمت یزدان      در بهشت برین و عرش علا  
 گفت عبدی سلیش این اشعار      کس ندارد بقا به غیر خدا

و در همان تاریخ صدور فرمان مرحوم آقای درویش ناصرعلی رحمه الله علیه، اجازه امامت جماعت و روشن کردن چراغ در لیالی جمعه و دوشنبه و تجدید فقرایی که تجدید نکرده‌اند و دادن اوراد و اذکار لسانی در صورت نبودن مشایخ به افتخار مرحوم آقای شیخ علی اصغر متقیان اصفهانی صادر گردید و در تاریخ نوزدهم رمضان ۱۳۶۵ قمری در تهران رحلت نموده، در صحن امامزاده عبدالله مدفون گردید.

مرحوم شیخ اسدالله ایزدگشسب (درویش ناصرعلی) پس از

مراجعت از گناباد در اصفهان اقامت فرمود و قریب بیست سال به تدریس اشتغال داشت و غالب فضلا و دانشمندان کنونی اصفهان از شاگردان ایشان می‌باشند. ضمناً بیشتر اوقات گرانمایه خود را صرف مطالعه کتب و تألیف و تصنیف می‌فرمود و مقام شامخ علمی او به درجه‌ای رسید که در رشته حکمت و فنون ادب، دانشمندان بزرگ به استادی مسلّم او اعتراف داشتند و تألیفات مفیده و تصنیفات انیقۀ ایشان به فارسی و عربی از این قرار است:

- ۱- اسرارالعشق، تفسیر سورة یوسف و مصاحبة حضرت موسی (ع) و خضر که سه نوبت به چاپ رسیده ۲ - بدایع الآثار ۳ - بساط العشق والمحبة ۴ - تحفة السفر ۵ - تعلیقات بر کفایة الاصول مرحوم آیت الله خراسانی ۶ - تعریب کتاب الخط و الخطاطین ۷ - جنة النفوس ۸ - جذبات الهیة یا منتخبات دیوان شمس الدین تبریزی (چاپ شده) ۹ - حیات الانسان ۱۰ - حیات جاوید، منتخب معراج السعادة نراقی (چاپ شده)
- ۱۱ - دیوان النبویه ۱۲ - رساله در ذکر خفی و جلی ۱۳ - رشحات الاسرار
- ۱۴ - سعادات النجفیه فی شرح العدیله ۱۵ - شمس التواریخ (در دو نوبت چاپ شده) ۱۶ - طرائف الحکم در حکمت الهی ۱۷ - فلسفة شرعیات (چاپ شده) ۱۸ - قبسات الاسرار در عرفان و تصوّف ۱۹ - گلزار اسرار در عرفان ۲۰ - گلهای همه رنگ ۲۱ - لوامع الانوار، منظوم در عرفان و تصوّف ۲۲ - مصابیح العقول، در مطالب حکمیّه و اصول عقاید ۲۳ - مظاهر الانوار، در الهیات ۲۴ - معرفت الروح (چاپ شده) ۲۵ - مجمع الفیوضات، شرح صلوات محی الدین ۲۶ - نامه سخنوران (چاپ شده)
- ۲۷ - نورالابصار (چاپ شده) ۲۸ - هداية الامم (چاپ شده).



در سال ۱۳۰۵ شمسی نیز مجله‌ای به نام عتقا تأسیس کرد. مرحوم ایزدگشسب در شاعری و سخن‌سرایی مهارتی تامّ داشت و در اشعار، "شمس" تخلص می‌فرمود. از ایشان یک اولاد ذکور فاضل و دانشمند موسوم به عبدالباقی ایزدگشسب و دو اولاد اناث به یادگار باقی است؛ از خداوند متعال سعادت و ترقّیات روحی و معنوی برای آنان خواستاریم.

## ذکر حالات مرحوم آقا میرزا صدرالدین آرانی کاشانی رحمه الله عليه

مرحوم آقا میرزا صدرالدین در بدو امر از فقهای کرام و علمای عظام بود و عم آن جناب آخوند ملامحمد علی از مجتهدین کاشان و در علوم رسمی کامل، ولی از مراتب معنوی به کلی بی اطلاع بود؛ لذا به مخالفت و ضدیت با عموم اهل عرفان، خاصه با فقرای سلسله نعمت‌اللهیه گنابادی می پرداخت و آنان را کافر و خون و مال آنها را مباح می دانست؛ برعکس، برادر او ملامحمدحسین<sup>۱</sup> پدر آقا میرزا صدرالدین با عموم فقرا و عرفا معاشرت و مصاحبت داشت و با محبت و مهربانی رفتار می نمود و اهل ذکر و ریاضت و عبادت و زهد و تقوی بود؛ با سایر مردم هم خوش رفتار و بد هیچ کس را روا نمی داشت و چون یکی از صبیای او عیال مرحوم آقا میرزا احمد نوش آبادی و او از فقرای با معرفت سلسله گنابادی بود، غالباً مرحوم ملامحمد حسین و فرزندش آقا میرزا صدرالدین با او مأنوس و معاشر بودند و در ملاقات هم غالباً مشغول خواندن کتب عرفا و از عقاید و رویه آنان کاملاً آشنا و

---

۱. در تاریخ ۱۳۱۵ قمری فوت نمود؛ در مقبره سمت غربی صحن مزار حضرت محمد هلال (ع) در آران مدفون گردید.

با اطلاع بودند.

در سال ۱۳۱۲ قمری ملانماها و صاحبان ریاست دنیوی فتویٰ بر کفر و اباحهٔ دم و مال و نجاست فقرای نعمت‌اللّٰهیه را صادر نمودند از آن جمله ملامحمد علی عمّ آقا میرزا صدرالدین حکم کفر و قتل فقرا و اخراج از دهات کاشان که مسکن اباعنجد آنها بود، نوشت و خلق را به‌اذیت و آزار و توهین و تحقیر آنها تشویق و وادار نمود؛ حتی فتویٰ داد: در حتمّی که این فقرا می‌روند با آنکه حتمّی فقیر نیست غسل در آن حتمّ جایز نیست، و معامله و معاشرت با آنها را ممنوع نمود و بعضی عیالات آنها را بدون اجرای طلاق به عقد دیگران درآورد و چنان سخت‌گرفت که زندگی بر فقرا ناگوار و طاقت‌فرسا گردید. طولی نکشید مریض و مشغول معالجه شد؛ ولی اطبا از معالجه او مأیوس شدند و برای معالجه به طرف تهران حرکت کرد و در بین راه فوت نمود.

یکی دیگر از عالم‌نماهای کاشان که او نیز حکم کفر و ارتداد فقرای نعمت‌اللّٰهیه گنابادی را صادر کرد، حاج میرزا فخرالدین کاشانی بود؛ دستور داد که مرحوم آقای حاج ملا محمد جعفر<sup>۱</sup> برزکی ضالّ و مضلّ

۱. مرحوم حاج ملا محمد جعفر از مجتهدین طراز اول کاشان و از اعیان و بزرگان قریهٔ برزک، هفت فرسخی کاشان بود. در فقه و اصول و علوم معقول و منقول به درجهٔ کمال رسیده؛ بسیار خوش اخلاق و باوقار و خدمتگزار بندگان پروردگار بود؛ چون از علوم ظاهری بهرهٔ معنوی نیافت؛ لذا قدم به وادی جستجو نهاد که راه حق را با قدم تحقیق بییماید و در هر دین و آیین تحقیق و تجسس نمود تا حدود سال ۱۳۰۰ قمری در اصفهان خدمت العارف بالله جناب آقای میرزا محمّد صادق نمازی (فیض‌علی) قدس سزه رسید، به یک نظر رבוده و مرید شد و سالها زحمت کشید و در ریاضتها به سر برد تا در سال ۱۳۱۱ قمری از طرف حضرت سلطان‌العارفین مرحوم سلطان‌علیشاه شهید قدس سزه اجازهٔ دستگیری طالبان

و

راه

طالبان

دستگیری

←

→

هدایت بندگان خدا را با لقب "محبوب‌علی" مفتخر گردید و پنج سال و کسری شیخ طریقت و به‌دستگیری راه هدئی

است و او را از کاشان و دهات آن اخراج نمایید. مرحوم حاج ملا محمد جعفر نامه‌ای به حاج میرزا فخرالدین نوشت و اظهار داشت: من حاضر مکرر خدمت شما آمده و مذاکره نمایم، اگر انحرافی یا اعتراضی به اعمال و افعال و عقاید من ملاحظه نمودید، تذکر دهید تا ترک و اصلاح کنم و الا چگونه بدون مذاکره و استبصار، حکم کفر و ارتداد مرا صادر نمودید. حاج میرزا فخرالدین اجازه آمدن ایشان را نداد؛ حتی جواب هم ننوشت و عوام کالانعام بنای آزار و اذیت فقرا را گذاشتند.

فقرا خدمت مرحوم آقای سلطان‌علیشاه طاب‌ثراه، شرحی شکایت عرض کردند. جواب مرقوم فرمود که تمام اینها را از خدا دانید و شاکر باشید که متأسی به انبیاء و اولیاء شده‌اید، صبر و تحمل نمایید که این امور بر ذوق و شوق و ایمان شما می‌افزاید و به خدا واگذارید. اتفاقاً در این موقع آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به آقاجنی که از اعظم مجتهدین و مدرّسین و در حوزه درس خارج آن، قریب دو هزار طلاب که بسیاری از آنها قریب الاجتهاد بودند و خود حاج میرزا فخرالدین هم از شاگردان ایشان بود، شرکت

مشغول بود و بندگان خدا را به راه مستقیم ولایت علی(ع) و یازده فرزندش دعوت نمود. فقرا و اخوان باصفا از اطراف و اکناف برای زیارت آن بزرگوار و دستگیری به درگاهش مشرف می‌شدند تا در رجب ۱۳۱۶ قمری روح پرفتوحش به آشیانه قدس پرواز نمود و در مزار سلطان سیدعلی مشهور به مزار گلدهسته سر راه فین مدفون گردید؛ رحمة الله علیه. مرحوم و صاف بیدگلی ماده تاریخ رحلت آن جناب را سروده:

شانزده	بعد	هزار	و	سیصد	رفته	از	هجر	نبی	ماه	رجب
قبله	الحاج	محمد	جعفر	آن‌که	محبوب	علی	داشت	لقب		
گشته	دل‌تنگ	از	این	دار	فنا	وسعت	دار	بقا	کرده	طلب
گفت	تاریخ	وفاتش	وصاف	که	شد	او	واصل	با	رحمت	رب

داشتند؛ برحسب تقاضای ناصرالدین شاه برای تهران حرکت نمود؛ چون به کاشان رسید حکم حاج میرزا فخرالدین را نزد ایشان بردند که تنفیذ نماید؛ مرحوم آقانجفی متغیر شده دور انداخت و فرمود: از خدا و رسول خدا(ص) خجالت نمی‌کشید و جواب حق را در روز قیامت چه خواهید داد. پیغمبر اکرم(ص) زحمتها می‌کشید و مشقّاتی تحمّل می‌فرمود و شمشیرها می‌زد که یک نفر را ولو به نفاق و ترس باشد مسلمان کند و داخل دین اسلام نماید؛ شما به چه جرّأتی گروهی را که گویندگان شهادت ثلاث و عامل به احکام شریعت مطهره و مقید به بعضی سنن و مجتنب از بعضی مکروهات می‌باشند و روزی چند مرتبه صلوات کبیره را خوانده و قائل به وجود مقدّس امام زمان، حضرت حجّة بن الحسن عجل الله فرجه، می‌باشند و انتظار ظهور آن حضرت را دارند و منکر هیچ‌یک از ضروریات دین مقدّس اسلام نیستند، فقط مدّعیند که ما اجازه دادن اذکار و اوراد به وسائط صحیحه از امام زمان داریم حکم تکفیر و ارتداد آنها را صادر می‌کنید؟ رحمة الله علیه. پس از این اقدام مرحوم آیت الله آقا نجفی و دستور جناب آقای سلطان‌علیشاه طاب ثراه فقرا تاحدی از زحمت و ناراحتی و آزار و اذیت عوام خلاصی یافتند؛ مرحوم آقا میرزا صدرالدین رحمة الله علیه چون این اوضاع را ملاحظه کرد و دید از علوم رسمی جز کبر و خودپرستی و حبّ ریاست و عوام‌فریبی حاصل و اثری نیست؛ بلکه هر قدر بر معلومات رسمیّه افزوده گردد این صفات رذیله افزونی می‌یابد؛ درصدد تحقیق و تجسس برآمد که طریق حق و حقیقت را یابد و با اظهار عجز و زاری و بیداری لیالی از خداوند مهربان درخواست نمود که

طریق حق را به او راهنمایی فرماید. خود ایشان ذکر می‌کند: مجتهد باید حکم به حق نماید و به هوای نفس کار نکند و با ملکه تقوی؛ بلکه دارای قوه قدسیه که فوق عدالت است باشد؛ چنانچه در حدیث معتبر آمده: *أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ حَافِظًا لِدِينِهِ صَائِبًا لِنَفْسِهِ مُخَالِفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ*<sup>۱</sup>؛ دیدم این علمای رسمی درباره فقرای نعمت‌اللّٰهیه که هیچ‌گونه ایراد و اعتراضی به عقاید و اعمال آنها وارد نیست، محض غرض و حسد و حب ریاست و دنیاطلبی و عوام‌فریبی حکم به ناحق می‌نمایند؛ فهمیدم حق و حقیقتی نزد اینها نیست و بویی از حقیقت به مشام آنها نرسیده است و این آقایان یا قرآن نمی‌خوانند یا تدبّر در آیات قرآن نمی‌نمایند؛ خداوند متعال جلّ شأنه می‌فرماید: *وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَقْنَا إِلَيْكُمْ أَلْسَلَامًا لَسْتَ مُؤْمِنًا*؛ مگر این فقرا سلام نمی‌کنند؟ در آیه دیگر می‌فرماید: *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا*<sup>۲</sup> اینها بدون آنکه با یک نفر از فقرا مذاکره کنند یا کتب آنها را بخوانند، به صرف آنکه می‌گویند و من شنیده‌ام این گروه از طریق شریعت مطهّره اسلام منحرف و کفر و ارتداد آنها مسلم است.

حق جلّ و علا به موجب آیه شریفه: *وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا*<sup>۳</sup>، فضل الهی شامل و باران رحمتش نازل، مرا به شرف خدمت

۱. هرکس از فقها که دین خود را محفوظ دارد و نفس خود را رام نماید و حفظ کند و مخالف هوای نفس و مطیع امر مولا باشد، مردم باید از او تقلید کنند.  
 ۲. سوره نساء، آیه ۹۴: و به آن کس که بر شما سلام گوید، مگویید که مؤمن نیستی.  
 ۳. سوره حجرات، آیه ۶: اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید.  
 ۴. سوره عنکبوت، آیه ۶۹: کسانی را که در ما مجاهدت کنند، به راه‌های خاص خویش هدایتشان می‌کنیم.

عارف بالله مرحوم آقای حاج ملامحمد جعفر برزکی (محبوب علی) رحمه الله علیه رهنمایی فرمود.

مرحوم آقا میرزا صدرالدین پس از صرف نظر کردن از تمام مقامات ظاهریه دنیویته، تسلیم آن حضرت گردید و داخل در مرحله سلوک شد و بعد از شهادت حضرت آقای شهید رحمه الله علیه تجدید عهد خدمت قطب العارفین و کهف السالکین آقای حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی فرزند جسمانی و روحانی و خلیفه و جانشین مرحوم آقای شهید نموده و پس از چندین سال که به دستور پیر بزرگوار به ذکر و فکر و بندگی و اطاعت و ریاضات شرعی مشغول بود، به امامت جماعت فقرا مفتخر گردید که در حدود کاشان به هر آبادی وارد شود امامت جماعت فقرا نماید. و ایشان آنچه رزاق رزق می‌رسانید بر فقرا قسمت می‌کرد و با مقامی که دارا بود خود را از همه پست تر و با همه برادران به مهربانی و خدمتگزاری افتخار می‌فرمود. در سال ۱۳۳۸ قمری مریض شد و همای روحش به آشیانه قدس پرواز نمود و در مزار حضرت محمد هلال در آران در جوار پدر بزرگوار خود مدفون گردید. تاریخی که در سنگ قبر آن بزرگوار ذکر شده: "رفت صدرالدین سوی ملک بقا" می‌باشد؛ رحمه الله علیه.

از آن جناب دو اولاد ذکور محترم و معزز حسین صدر و دکتر علی محمد صدر و یک اناث<sup>۱</sup> باقی است که در تهران سکونت دارند و مورد احترام فقرا و غیر فقرا می‌باشند؛ از خداوند متعال عمر و عزت و ترقیات صورتیه و معنوییه و خیر و سعادت دنیوییه و اخروییه برای آنان مسألت

۱. در تاریخ ۲۱ مهر ۱۳۴۷ مطابق ۲۰ رجب ۱۳۸۸ فوت شده و در مقبره خانوادگی در این بابویه مدفون گردید.

داریم.





بخش سوم

نامه‌ها



حضرت مستطاب مروج الاحكام مبلغ الاسلام آقای آقا سید ابوالفضل

علامه برقی دامت برکاته

با تقدیم سلام و تحیت فراوان و درخواست مزید توفیقات و تأییدات؛ چون ملاحظه شد که چندی است جناب عالی برحسب تکلیف اسلامی و وظیفه ایمانی از روی صدق عقیدت و حسن نیت درصدد ترویج دیانت و بسط هدایت و تذکر عقاید اسلامیّت برآمده و تألیفاتی به رشته تحریر و تقریر درآورده‌اید، وظیفه شرعی و ایمانی خود دانست که تذکراتی به عرض رساند و خدا شاهد است که عرایض از روی کمال انصاف و خالی از اعتساف و محض رضای حق و صاحب شریعت مقدّسه است.

رویه و نظری که اتخاذ فرموده و تعقیب می‌فرمایید، امری است بسیار مهم و مستلزم دقت کامل و مطالعات کافی و وافی و نمی‌توان سرسری تلقی کرد و بی‌اهمیت پنداشت و به مطالعات مختصر و مسموعات، منحصر نمود؛ زیرا دو صورت متمایز متخالف متضاد دارد؛ چه اگر تذکرات و تشخیصات، موافق با واقع و حقیقت باشد بهترین

وظیفه مذهبی و ایمانی را انجام داده مورد رحمت حق و رضایت حضرت خاتم النبوة (ص) و قرب منزلت و ترفیع درجت خواهد بود و هزاران نفر را از گمراهی و ضلالت نجات بخشیده و به صراط مستقیم دیانت هدایت فرموده‌اید و اگر بالعکس در تشخیص و اظهار عقاید، راه خطا و اشتباه پیموده باشید مسؤول و مؤاخذ حق و گناهی لایغفر مرتکب شده و مورد سخط و غضب الهی واقع خواهید شد؛ لذا کمال لزوم را دارد که در اظهار و بیان نظریات خود از خداوند متعال بخواهید که آنچه حق و صواب است، ارائه و به خاطر القا فرماید؛ به علاوه بیش از پیش بر مطالعات خود افزوده و با صاحبان آن عقاید، معاشرت و مذاکره نمایید؛ چه به صرف مطالعه بعضی از کتب که شاید در بیان مطالب نارسا باشد و یا مسموعات نمی‌توان درباره عقاید یک طایفه قضاوت نمود. من تعجب دارم چرا آقایان از معاشرت و مذاکره احتراز و پرهیز دارند؟ مگر معاشرت منع شده است؟ بلکه معاشرت با کفار هم منع نشده فقط دوستی با آنها ممنوع است، و تا معاشرت و مذاکره نشود ممکن نیست از عقاید و عملیات دسته‌ای آگاهی یافت؛ بلکه در معاشرت و مذاکره بهتر می‌توان هدایت و راهنمایی نمود؛ مگر پیغمبر اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) از معاشرت و مذاکره با کفار پرهیز و خودداری داشتند؟ باید با افراد بصیر و دانای هر طریقه معاشرت نمود و بدون نظر مخالفان و مباحثات با آنها صحبت نمود و از عقاید واقعی و اعمال ظاهری و باطنی آنها استطلاع و استکشاف کرد تا به حقیقت رویه آنان آگاهی یافت.

۱- مطالب و عقایدی که ذکر فرموده‌اید، یک قسمت آن مسموعات است که به کلی تهمت و خالی از حقیقت و بدون مدرک و

دلیل است و به منظوقه آیه مبارکه: **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا**<sup>۱</sup> باید تحقیق و دقت شود نه به صرف سماع یا استماع مورد قبول واقع گردد؛ حتی ممکن است همین قسمتها را اشخاصی بدون تحقیق در کتب خود نوشته باشند؛ ولی شخص محقق و مقید به وظایف مذهبی همان نوشته‌ها را هم بدون مدرک صحیح نباید بپذیرد.

یک قسمت دیگر، مطالب و عقایدی است که از کتب صوفیه و عرفا اقتباس شده. اولاً: باید فهمید که آیا اعمال قالبیه شرعیه باید با توجه قلبی و ارتباط باطنی انجام شود یا فقط به صرف ظاهر اعمال اکتفا کرده ولو در حال غفلت از حق و اشتغال فکر به امور دنیویه باشد مورد قبول و موصل به مطلوب است. عرفا و صوفیه حقه که اعمال ظاهریه شرعیه را **طابق النعل بالنعل** بدون ذره‌ای کم و زیاد عاملند و در هیچ یک از تکالیف شرعیه و عقاید حقه اسلامیّه اختلافی ندارند، معتقدند که این اعمال ظاهریه اگر با ارتباط قلبی و توجه باطنی نباشد مورد قبول و موجب کمال نخواهد بود و فقط ادای تکلیفی شده است که **لَا صَلَوةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ**<sup>۲</sup> و این حضور قلب غیر از توجه به معانی الفاظ و عبارات است. از مرحوم آیت الله میرزای شیرازی رحمه الله علیه سؤال شد: مقصود از حضور قلب چیست؟ فرمود: از ما مسائل فقهیه را سؤال کنید، حضور قلب را از اهل الله بپرسید.

۲ - مطالبی که در کتب عرفا ذکر شده دارای اصطلاحاتی است که مخصوص آنها و دارای مفاهیمی است که تا آشنایی کاملی به مقاصد

۱. سوره حجرات، آیه ۶: اگر فاسقی برایتان خبری آورد تحقیق کنید.

۲. نیست نماز مگر به حضور قلب.

آنان حاصل نشود نمی توان درک نمود. آن اصطلاحات دارای مفاهیمی است غیر از مفاهیم و مدرکات عرفیه و متبادره؛ باید به اصطلاحات آنها آشنا شد و از مقاصد آنها از این اصطلاحات اطلاع یافت تا بتوان قضاوت نمود و این آشنایی و استطلاع به صرف مطالعه کتب آنان حاصل نمی شود، باید با اشخاص بصیر و دانای آنها معاشرت و مذاکره نمود و از عقاید و مقاصد ایشان مستحضر شد و استکشاف و تحقیق از اصل مقصود و مقصد آنها نمود تا بتوان اظهار عقیده درباره آنها کرد. پرهیز از معاشرت و خودداری از مذاکره با آنها امری است مذموم و از روش تحقیق دور؛ شاید از بیان همان مطالب مقاصد صحیحه و عقاید حقّه باشد که هیچ گونه اختلافی با احکام قرآن مجید و اخبار ائمه طاهرین (ع) نداشته باشد قضیه برخورد خلیفه دوم با شخص اعرابی را دیده اید که به او گفته شد: **كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟**<sup>۱</sup> جواب داد: **أَصْبَحْتُ أُحِبُّ الْفِتْنَةَ وَ أُكْرَهُ الْحَقَّ وَ أَصَدِّقُ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى وَ أُوْمِنُ بِمَا لَمْ أَرَهُ وَ أُقْرُ بِمَا لَمْ يُخْلَقْ.**<sup>۲</sup> خلیفه از شنیدن این جواب متغیر شد و خواست اجرای حد کند؛ حضرت امیر (ع) فرمود: صحیح می گوید و مقصود از هر جمله آن را بیان فرمود. پس باید هر یک از عقایدی که به نظر باطل می آید از آنها سؤال شود اگر رفع شبهه نشد اظهار عقیده نمود.

۳ - آقای بزرگوار امر کفر و دین در میان است امر کوچک و بی اهمیتی نیست که بتوان به صرف خواندن یا شنیدن، حکم نمود. حدود

۱. چگونه صبح کردی؟

۲. صبح کردم در صورتی که فتنه را دوست دارم و حق را ناخوش دارم و یهود و نصاری را تصدیق می کنم و به آنچه ندیده ام ایمان دارم و به آنچه خلق نشده اقرار می کنم.

اسلام هم تا حضوراً ثابت نشود اجرای حدّ اجازه داده نشده چگونه حکم به کفر یک دسته‌ای می‌کنید؟! در صورتی که نه با آنها تماس گرفته و نه مذاکره کرده‌اید! سید جلیل با آنها مذاکره کنید. با کمال بی نظری و بدون تعصب بیانات آنها را گوش دهید و دقت کنید و از خداوند هم بخواهید که طریق صواب و حق را به شما القا نماید؛ آنگاه اگر عقاید خلافی یا اعمال مخالفی یا انکار ضروریاتی مشاهده نمودید اظهار عقیده نمایید.

۴ - مگر در قرآن مجید فرموده: **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا**. گوینده شهادتین، مسلم و گوینده شهادت ثلاث، شیعه است. رفتار پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) با مخالفین و منافقین چگونه بوده است؟ با آنکه از بواطن و سرائر همه آنها مطلع و آگاه بود؛ مع ذلک به روش اسلامیت با آنها سلوک می‌فرمود. البته تاریخ ابی سفیان و سایر بنی امیه و عبدالله اُبی را ملاحظه فرموده‌اید.

۵ - پایه اسلام بر اتحاد و اتفاق گذاشته شده و از هرگونه امری که موجب نفاق و شقاق باشد نهی شده است. ائمه طاهرین (ع) از اظهار حق ثابت و مسلم خود صرف نظر می‌فرمودند برای آنکه ایجاد نفاق و اختلاف نشود. آقای بزرگوار امروز دستجاتی بر ضدّ خداپرستی و دیانت مجهز شده و با کمال سعی و جدیت به اغوای جوانان مشغولند؛ شما که می‌فرمایید: می‌خواهم جوانان را از اغوای صوفیان بازدارم؛ خوب است آن جوانان را هدایت و راهنمایی نمایید و از گمراهی نجات دهید. این جوانانی را که گمراه تصور می‌کنید دائماً به ذکر خدا و علی مشغولند و در امور خود بدو متوسل و به وظایف شرعیّه آشنا و عاملند و

۱. سوره نساء، آیه ۹۴: و به آن کس که بر شما سلام گوید، مگویند که مؤمن نیستی.



در عقاید دینی، ثابت و از بسیاری منہیات روگردانند؛ معاشرت نمایند تا صدق عرایض ثابت گردد، خدا می‌داند من به حال بعضی از آنها غبطه می‌خورم که مشاهده می‌کنم در بحبوحه جوانی و اوان شدت بروز شهوات نفسانی از تمایلات جوانی صرف نظر داشته و به امور دینی اشتغال دارند؛ حتی سحرخیز و دائم الطهاره می‌باشند. اگر بخواهید خدمتی به اسلام نمایید، جوانانی را که دسته دسته به طرف کمونیستی و بی‌دینی سوق داده می‌شوند هدایت و راهنمایی نمایید و از این گمراهی بازدارید.

امروز بزرگترین و پرخطرترین امور، بلای طبیعیان و کمونیستهاست؛ بر هر فرد علاقه‌مند به دیانت واجب است با این خطر مبارزه کند و الا تکفیر و تفسیق یک عده پابند به دیانت جز ایجاد نفاق و شقاق نتیجه‌ای نخواهد داشت.

۶ - امروز دشمنان داخلی و خارجی با تمام قوا بر ضد اسلام و تخریب مذهب سعی و کوشش دارند و بزرگترین نقشه اجرای مقصود آنها ایجاد اختلاف و نفاق میان مسلمین است؛ از کجا معلوم است که آنها از حسن نیت و صدق عقیدت و سادگی و عدم آشنایی شما از مقصد آنها، استفاده کرده و به وسایط شما را به اشتباه انداخته و وادار به ایجاد اختلاف و تشدید نفاق و شقاق نکرده باشند؟! ان شاء الله که چنین نبوده و نیست، ولی بالاخره این عملیات و اقدامات شما به نفع آنها و به ضرر اسلام است؛ راضی نشوید کورکورانه وسیله اجرای مقاصد آنها شوید و خیال فرمایید خدمت به اسلام نموده و مورد رضای حق و صاحب شریعت مطهره می‌باشید و خدای نخواستہ مشمول این آیه مبارکه شوید:

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. ۱ صاف و پوست‌کننده عرض می‌کنم این اشخاص که شما را تشویق و تأیید و تقدیس می‌کنند کارکنان همان دشمنان اسلام می‌باشند؛ از خداوند بخواهید که در مقابل فریب آنان شما را حفظ فرماید. امروز باید تمام فرق اسلامی و گویندگان شهادتین بلکه پیروان کتب آسمانی با هم متفق و متحد شده و بر ضد بی‌دینی مبارزه و مجاهده نمایند.

امروز دیگر مقتضی نیست، اصولی و اخباری و شیخی و صوفی و... به مخالفت پردازند. آقای معظم اوضاع کنونی را به دقت در نظر بگیرید و برای آنچه مهمتر و لازمتر است، مجاهده نمایید و تیشه به ریشه اسلام نزنید.

۷- من تصدیق دارم که در میان فرق متصوفه، فرق باطله‌ای هستند که به کلی از اصول عقاید اسلامی بی‌اطلاع و دارای عقاید سخیفه بوده و مقید به انجام وظایف اسلامی نیستند؛ با وجود این نمی‌توان نفی کلی کرد، طریقت، غیرشریعت نیست و باطن و مغز آن است یعنی باید اعمال ظاهریه شریعت با توجه قلبی و ارتباط باطنی انجام گیرد تا مؤثر واقع شود؛ شریعت و طریقت لازم و ملزوم یکدیگرند، نه جدا و مخالف؛ چنانچه تصور فرموده‌اید. اگر اعمال قالبیه بدون توجه قلبی عمل شود، قالبی است بدون روح، و ادعای طریقت و تصوف بدون اعمال قالبیه، آن نیز مغزی است فاسد و تباه؛ پس نفی مطلق تصوف از بی‌اطلاعی از اساس تصوف خواهد بود. فرقه حقه صوفیه و سایر

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۴: آنهایی که کوشششان در زندگی دنیا تباه شد و می‌پنداشتند کاری نیکو می‌کنند.

برادران شیعه اثنی عشریه، دو دسته متمایز و جداگانه نیستند که آنها را قسیم قرار دهیم؛ بلکه آنها نیز شیعه اثنی عشریه و معتقد به وجود مقدس امام قائم منتظر حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه می باشند و در اعمال قلبیه و اعتقادات قلبیه هیچ گونه اختلافی ندارند و هر نسبت خلافی که به آنها داده شود، خدای متعال را شاهد می گیرم که عین خطا و تهمت صرف و از روی کمال غرض و حسد می باشد. از خصوصیات این طایفه حقه تقید به آداب و وظایف مذهبی و اخذ تکالیف شرعیه از علمای اعلام و مراجع تقلید کثر الله امثالهم می باشد؛ و علاوه بر واجبات و محرّمات حتی القوه عمل به مستحبات و ترک مکروهات و اصلاح نفس از رذایل و تزکیه باطن به خصایل است و به طور خلاصه این سلسله، مسلم حقیقی و شیعه اثنی عشریه واقعی و به تمام آنچه در قرآن مجید و اخبار ائمه طاهرین (ع) است بدون ذره ای خلاف، معتقد و عاملند؛ البتّه در میان همین سلسله هم، همه به یک حال نیستند و افرادی یافت می شوند که در ادای تکالیف و وظایف از راه غفلت یا تسامح یا تقصیر، کوتاهی می ورزند؛ ولی این دلیل بر بطلان اساس نیست، مگر سایر برادران شیعه اثنی عشریه همه پاک و منزّه و بدون تقصیر و گناهند؟ اگر در یک طریقه یک نفر هم بر حق باشد کافی است که آن طریق را حق دانست. آنچه عرض شد مشاهدات و معایناتی است که در مدّت قریب پنجاه سال در این سلسله دیده و اطمینان کامل حاصل کرده ام و در محضر عدل الهی، قرآن مجید و ملائکه مقرّبین و انبیاء مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین را گواه می گیرم که آنچه ذکر شد عین حقیقت و بدون ذره ای خلاف است.

۸- اگر به تواریخ و تذکره‌ها و کتب رجال مراجعه شود علمای بزرگ و دانشمندان نامی، خواهید یافت که منتسب به تصوّف یا متمایل بوده‌اند؛ مانند: شهیدین و شیخ ابن جمهور لحسائی و ابن فهد حلّی و خواجه نصیرالدین طوسی و مولانا محمّد تقی مجلسی اوّل صاحب مستند السالکین و تشویق السالکین که نسخه چاپی آن در کتابخانه قدس رضوی تحت شماره ۲۱۷۶ موجود است و سیّد آملی و صاحب منیة المرید و سیّد نورالله شوشتری صاحب مجالس المؤمنین و صاحب النواصب در ردّ کتاب فواضح الروافضی که در این کتاب این جمله ذکر شده که تصوّف، طریقه شیعه بلکه عین تشیع است و سیّد رضی و سیّد محمود آملی صاحب نفایس الفنون و سیّد حیدر آملی صاحب کتاب بحرالانوار و جامع الاسرار و این جمله از آن کتاب نقل می‌شود: «شیعه که صوفی نباشد شیعه نیست و صوفی که شیعه نباشد صوفی نیست.» و شیخ بهاء الملة والدین محمّد عاملی و مولانا مرحوم فیض کاشانی که در رساله رفع فتنه که در کتابخانه مجلس نسخه آن موجود است، تصوّف خود را به طور کامل ذکر فرموده و غیرهم که کتب آنها مشحون از مطالب عرفانی است؛ چه جرأتی است که این بزرگواران را که افتخار جامعه تشیع به وجود آنان است منحرف دانست، اگر این افراد نامی منحرف و خارج از اسلام باشند، پس مسلمان حقیقی چه کسانی؟ در میان بزرگان اهل تصوّف هم بزرگانی بوده‌اند که در علوم ظاهری هم سرآمد زمان بوده‌اند؛ مانند: ملای رومی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی صاحب حکمت اشراق و شیخ محیی‌الدین عربی صاحب فتوحات و شیخ عبدالرزاق کاشی صاحب تأویلات و شیخ ابوحامد غزالی و

حضرت سید نورالله ولی که تنها، کتاب رضوان المعارف الالهیه بر مراتب کمالات ظاهریّه و باطنیّه آن بزرگوار کافی است و مرحوم میرزا محمدتقی کرمانی و مرحوم حاج ملامحمد جعفر کبودر آهنگی و مرحوم حاج زین العابدین شیروانی و مرحوم حاج ماسلطانمحمد گنابادی صاحب تفسیر بیان السعادة و مرحوم حاج ملاعلی گنابادی صاحب رساله صالحیه و غیرهم و همه اتفاق دارند که علم شریعت به قدر واجب، شرط اول راه و عمل به وظایف شرعیّه شرط لزوم راه است. ۹- خوب است کتب مذکوره فوق و منهج الکرامه علامه حلی و مجلی المرآت و غوالی اللثالی ابن جمهور لحسائی و مرآة الحق و مراحل السالکین حاج ملامحمد جعفر کبودر آهنگی و کتاب جامع البحار میرزا محمدتقی کرمانی و نامه مولانا ملامحمد باقر مجلسی ثانی صاحب بحار الانوار که در جواب سؤال از رویت فقهاء و حکماء و صوفیه مرقوم داشته و نسخه چاپی آن در کتابخانه قدس رضوی تحت شماره خصوصی ۲۱۷۶ و شماره عمومی ۱۸۹۳۰ موجود است و... مطالعه فرمایید تا اساس تصوّف و عرفان را دریابید و از بیان این جمله عامیانه «عرفا و صوفیه در باطن، کافر و خارج از دیانت اسلامند» استغفار نمایید، ما مأمور به ظاهریم نه به باطن.

۱۰- اگر طایفه صوفیه و عرفا، کافر و خارج از دیانت اسلامند چرا علمای بزرگ و مراجع تقلید کثرالله امثالهم که شاخصان امت و منادیان دین و راهنمایان خلقند با شما هم آواز نشده و در ردّ و تکفیر آنها اقدامی نمی فرمایند؟ بلکه بیشتر آنان در معاشرت و احترام و تجلیل بزرگان تصوّف کمال اهتمام را می ورزند و تنها جناب عالی و چند نفر

دیگر به کفر و انحراف آنها پی برده، درصدد ردّ و تکفیر آنها برآمده‌اید؛ متأسفانه جلوگیری از این‌گونه امور خلاف که مضرّ به اساس اسلام است برعهدهٔ علمای اعلام کثرالله امثالهم می‌باشد که با کمال تأسّف ساکت و صامتند و باید بندهٔ جاهل و نادان، ناچار شود به آن فاضل علامه تذکراتی عرض نماید.

۱۱- دربارهٔ مدح و ذمّ صوفیه اخبار متخالف و متضاد از اهل بیت عصمت صلوات‌الله علیهم رسیده است. جناب عالی که با کتب اخبار سروکار دارید باید هر دو نوع را مطالعه فرمایید و از روی قاعدهٔ تعادل و تراجیح اتخاذ نظر کنید نه فقط چند خبر ذمّ را که دربارهٔ فرقهٔ صوفیّه باطله ذکر شده ملاحظه نموده و از مطالعهٔ اخبار مدح صرف نظر کنید؛ به‌علاوه نباید چندان پابند لفظ بود باید عقیده و عمل را مدرک و ملاک قرار داد اگر عقاید و اعمال دسته‌ای مخالف با دستورات قرآن مجید و ائمهٔ طاهرین (ع) بود، البته مستوجب طعن و لعن خواهند بود ولو هر اسم داشته باشند و اگر موافق بود ذمّ و تنقید جایز و روا نیست و تشخیص عقاید و اعمال یک طریقه مستلزم معاشرت و مصاحبت و مذاکره است نه به‌صرف مطالعهٔ کتب و مسموعات.

۱۲- راجع به شارب بسیار تعجب آور است که این امر کوچک و بی‌اهمیت این قدر موردنظر و توجه واقع شده است؛ امر شارب مانند سایر امور عادی از قبیل انتخاب لباس و خوراک و مسکن و کلاه هرکسی آزاد و مختار است «در صورتی که در همهٔ آنها طریق استحبابی ذکر شده؛ ولی اگر بر وفق استحباب عمل نشد مرتکب گناهی نشده‌اند.» استحباب زدن شارب را هم چنانکه علمای تشیع از راه تسامح در ادلّه

سنن قبول نموده‌اند، عرفا و صوفیه قبول دارند؛ ولی چون امر مستحبی است دستور و یا امری در زدن یا گذاشتن آن نمی‌دهند و افراد آزاد و مختارند چنانچه بسیاری می‌زنند؛ لیکن همان‌طور که اهل علم عمامه بزرگ را شعار خود می‌دانند با آنکه بیش از سه دور، مکروه است یا سادات به انتساب به خانواده رسالت افتخار می‌کنند و عمامه سیاه را شعار خود قرار داده‌اند؛ در صورتی که جامه سیاه کراهت دارد یا علما لباس بلند را زنی خود کرده‌اند در حالتی که به موجب آیه شریفه: *وَيُنَابِكَ فَطَهَّرْ اَيَّ فَقَصِّرْ*<sup>۲</sup> لباس بلند نهی شده؛ بعضی در ارایش هم، چون به این انتساب افتخار می‌کنند شعار خود را گذاشتن شارب قرار داده‌اند و به ترک مستحب، مرتکب گناه و مستوجب عذاب نخواهند بود مانند ترک سایر امور مستحبیه؛ پس تا این حد ذم و تنقید خالی از غرض به نظر نمی‌آید. از تطویل کلام و جسارت معذرت می‌خواهم و استدعا دارم بدون تعصب از روی انصاف با کمال دقت به مطالعه این نامه بپردازید و هر ایرادی به نظر مبارک رسید مستقیماً به بنده تذکر دهید که با کمال علاقه خواننده که اگر بنده هم در اشتباه باشم متنبت شوم. برای مزید اطلاع یک نسخه نامه پند صالح و یک رونوشت نامه آقای شیخ عبدالرسول نیر شیرازی ایفاد خدمت گردید؛ والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

۱. سوره مدثر، آیه ۴؛ و جامه‌ات را پاکیزه دار.

۲. یا کوتاه کن.

شرح سؤال و جوابی است که از طرف تیمسار کیسان شده است

خواهشمند است جواب سؤالات معروضه در ذیل را با جملات صریح و روشن و بدون توسل به عبارات غیرمأنوس و استعارات غیرمفهوم مرقوم فرمایید.

هو

۱۲۱

خدمت فاضل محترم و دانشمند معظم تیمسار

فریدالدین کیسان دام اقباله و فضله

از زیارت مشروحه شریفه بسیار مسرور و مشعوف گردیدم که در اثر شایعات و اتهامات و اشتباهاتی که در بین جامعه راجع به رشته تصوف و عرفان شایع شده در صدد تحقیق و استکشاف برآمده‌اید و نیز آن تیمسار را بسیار دانشمند و محقق و فاضل و بااطلاع یافتم؛ چه خوب است دیگران هم به صرف شنیدن مطلبی، قناعت نکرده و در صدد



تحقیق برآیند؛ خداوند متعال هم می فرماید: **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا**<sup>۱</sup>. از خداوند متعال می خواهیم که پیوسته بر دانایی و بینایی آن تیمسار و دیگران بیفزاید.

سؤالاتی که فرموده اید، اگر حضوراً مذاکره می گردید بهتر و جامع تر، به قدر فهم قاصر و شعور ناقص خود عرض می شد؛ ولی در کتابت آن طوری که باید و شاید مطالب مفهوم نمی گردد و اگر مصاحبت و معاشرت با مردان طریق فقر و فنا و اهل صدق و صفا می داشتید یا کتب عرفا را با دقت و انصاف و خالی از اعتساف و امور مرکوزه در ذهن مطالعه می نمودید، جواب تمام این سؤالات مشروحه را با ادله و براهین درک می فرمودید و بیشتر این سؤالات، از عدم معاشرت و انس با اصحاب اهل عرفان و اهل توحید و ایقان ناشی گردیده است؛ برای آنکه خالی از جواب نباشد، آنچه به فهم قاصر این ذرّه بی هنر و از هرچه کمتر و پست تر می رسید عرض می شود.

سؤال ۱- برای درویش شدن چه شرایطی لازم است و مرامنامه آن

چیست؟

جواب ۱- درویشی و تصوّف رشته خاص و مجزا از مذهب تشیّع نیست که ورود در آن شرایط خاصی داشته و مستلزم تشریفات خارج از حدود شرع مطهر باشد؛ همان طوری که در دوره تحصیل بعضی به همان معلومات دوره ابتدایی قناعت کرده و پس از اخذ تصدیق ابتدایی به کسب و کار و شغلی مشغول می گردند و احتیاجات معاشیه خود را رفع و زندگانی خود را ادامه می دهند، احکام شریعت مطهره اسلام هم برای

۱. سوره حجرات، آیه ۶: ۱ اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید.

فلاح و رستگاری و نیل به اجر و ثواب اخروی کفایت می‌کند؛ ولی چنانچه بعضی در صدد برمی‌آیند که معلومات ابتدایی خود را تکمیل کنند وارد دوره متوسطه می‌شوند عده‌ای از متشرعین به مذهب اسلام هم قناعت به احکام ظاهریه و قالبیه ننموده، در جستجوی باطن و حقیقت و تکمیل احکام ظاهریه برآمده و آنچه را که دیگران به مرگ طبیعی می‌یابند به مرگ اختیاری که به طاعت و عبادت و ترک خودیت و انانیت و مخالفت با هواهای نفسانیه و تمایلات حیوانیه و ذکر و فکر میسر است می‌جویند تا در زندگانی مقام خود را بفهمند و ببینند و روح را تزکیه و قلب را تصفیه و اخلاق را تهذیب نمایند تا اتصال به عالم عقبی یافته و به مقام معرفت و عرفان و حق و حقیقت رسند؛ این عده را زاهد و عابد و درویش و صوفی نامند و چنانچه محصل در دوره متوسطه مستغنی از معلومات ابتدایی نیست؛ بلکه پایه و اساس تحصیلات دوره متوسطه، همان معلومات ابتدایی است؛ حتی همان، القبای اول شروع است، این عده هم از انجام تکالیف و دستورات شریعت مقدسه و وظایف قالبیه مستغنی نیستند و اساس و پایه طریق آنان همان تکالیف شریعت مطهره است و هر قدر هم ترقی نمایند بیشتر به انجام وظایف قالبیه کوشش دارند و تا حیات باقی است این دستورات جاری است و اگر عده‌ای مقید به انجام تکالیف شرعیه نیستند و به کلمات واهی قلندرانه "ما به حقیقت رسیده‌ایم و تکالیف ظاهریه از ما ساقط است، یا به مفهوم *إِذَا ظَهَرَتِ الْحَقِيقَةُ بَطَلَتِ الشَّرِيعَةُ*<sup>۱</sup> خود را از زیر بار تکالیف شرعیه بیرون آورده و عنوان درویشی و تصوف به خود بسته‌اند، از

۱. وقتی حقیقت ظاهر شد، شریعت باطل می‌گردد.

تصوّف حقّه خارج هستند؛ البتّه در هر فرقه و دسته، حق و باطل، صادق و کاذب، ذاکر و غافل، قاصر و مقصّر، عالم و جاهل وجود دارد و ممکن است بعضی از آنها برخلاف دستورات همان فرقه رفتار کنند؛ ولی عمل افراد مناظ عمل و عقیده آن فرقه نمی‌باشد و نباید آن را مأخذ عقاید و اعمال آن فرقه دانست و همان‌طور که در تحصیل ابتدایی و متوسطه و عالیّه یک حقیقت واحد است که به عبارات به اسامی مختلفه ذکر می‌شود، شریعت و طریقت و حقیقت هم یک حقیقت واحد است که همان حقیقت شریعت مطهره احمدیه است و پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَالطَّرِيقَةُ أَفْعَالِي وَالْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي؛ و هیچ‌گونه اختلاف و افتراقی بین شریعت محمدیه و طریقت مرتضویه وجود ندارد و هرچه غیر از آن نسبت داده شود از کمال بی‌اطلاعی است.

پیغمبر خاتم محمد بن عبدالله (ص) اکمل افراد بشر و قرآن مجید مانند او اکمل کتب آسمانی و قانون اساسی مذهب مقدّس اسلام و حاوی تمام تکالیف مذهبی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی است و شریعت اسلام جامع‌ترین شرایع و به واسطه جامعیت، مطابق فطرت و خلقت و نسبت آن به ازمنه و امکانه و عادات مختلفه بشر یکسان. و در اصول دین و مذهب و صفات ثبوتیه و سلبيه حق و سایر عقاید تشیّع و خاتمیت رسول اکرم و امامت اثنی عشر و امامت و غیبت حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرج و انتظار ظهور آن حضرت و معاد جسمانی و سایر عقاید شیعه اثنی عشریه، صوفیه، معتقد و کوچکترین اختلافی در درویشی و تصوّف حقّه با اصول و فروع شریعت مطهره نیست؛ آنچه را

۱. شریعت، گفتار من است و طریقت، کردار من است و حقیقت، احوال من است.

عموم شیعه اثنی عشریه معتقدند، معتقد و اعمال حتی مستحبه و مکروهه را بهتر مراقبت و مواظبند، مانند: دوام بر طهارت و بیداری اسحار و قرائت قرآن در هر صبح و غیره.

سؤال ۲- تعالیم خاتم انبیاء حضرت محمد(ص) در باب خداشناسی و آنچه که برای نظم زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی و سعادت دنیا و آخرت دستور داده است به قدری صحیح و محکم و ثابت و پابرجا می باشد که تکلیف کلیه مسلمانان را ضمن آوردن کلام الله مجید و هدایت و ارشاد مؤمنین روشن نموده است و خداوند تبارک و تعالی در سوره ابراهیم قسمتی از آیه اول می فرماید: «قرآن کتابی است که برای تو فرستادیم تا مردم را از ظلمت شرک و گمراهی خارج کنی و به نور توحید و راه خوشبختی هدایت نمایی.»<sup>۱</sup> ضمن قبول توحید و نبوت پیغمبر اکرم(ص) و ایمان و ایقان به صفات ثبوتیه و سلبيه خداوند متعال، برمی گردیم به اصول پنجگانه دین مقدس اسلام که در اینجا اصل امامت مورد بحث می باشد.

امامت مانند نبوت منصبی است الهی و امام باید از صفات زشت، پاک و به صفات نیک، آراسته باشد و در مذهب ما از بدیهیات است که دوازده تن را پیغمبر اسلام به امامت معرفی فرموده است، اول آنان مولای متقیان حضرت علی(ع) و آخرین آنان حجة بن الحسن(ع) است. سؤال:

الف - آیا به نظر درویش چه وجه تمایزی بین نبوت و امامت موجود است؟

۱. كِتَابُ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.

ب - درجهٔ تقرب حضرت پیغمبر اکرم (ص) به خداوند متعال بیشتر است یا حضرت علی (ع)؟

پ - در مدح حضرت مولای متقیان آمده است که علی (ع) از خدا جدا نیست آیا به زعم درویش می توان حضرت علی (ع) را غیر قابل جدا شدن از خداوند متعال دانست و اگر می شود چه دلایل عقلی و منطقی برای اثبات مدّعی خود دارید؟

جواب ۲- نبوت و رسالت مأموریتی است از طرف ذات حق تعالی برای هدایت و راهنمایی بشر و توأم با معجزه است که صادق از کاذب تمیز داده شود و اول آنان حضرت آدم ابوالبشر (ع) و آخرین آنها حضرت محمد بن عبدالله (ص) که خاتم انبیاء و بعد از وجود مقدّسش تا روز قیامت پیغمبری مبعوث نخواهد شد و دارای کتاب آسمانی و شارع شریعت و قوانین و احکام دینیّه است؛ ولی امام، جانشین و خلیفهٔ پیغمبر که به نصّ صریح پیغمبر معین گشته و حافظ قوانین و احکام شارع مقدّس است و به منطوقه آیهٔ شریفه: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* که جملهٔ اسمیه دلالت بر دوام دارد و آیهٔ کریمه: *وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ*<sup>۱</sup> بدون انقطاع و تعطیل، هیچ زمانی از وجود امام و خلیفه خالی نیست ظاهراً کان او غائباً<sup>۲</sup> و در زمان غیبت مجازین روایت که علمای اعلام کثرالله امثالهم و مجازین درایت که عرفای شامخین باشند به راهنمایی و هدایت خلق مشغولند و احکام قالیه و قلبیه را به مردم

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۰: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم.

۲. سورهٔ قصص، آیهٔ ۵۱: و برایشان سخن در سخن پیوستیم، باشد که پندپذیر گردند.

۳. ظاهر باشد یا غایب.

می‌رسانند، امام دارای معجزه نیست؛ ولی ممکن است کرامات و خوارق عاداتی از آنها بدون تحدی بروز و ظهور نماید و علامت حقانیت آنان نص و اثر است و از خود هیچ اختیاری برای تغییر و تبدیل قوانین و احکام شرع مقدس یا ایجاد قوانین جدیدی ندارد، فقط قوانین و احکام متشابهة قرآن مجید را تبیین و تفسیر می‌نماید و مرتبه و مقام پیغمبر فوق مقام امام است بلکه هر مرتبه که امام دارا باشد در اثر تربیت وجود پیغمبر است و هیچ‌گاه مقام ولی فوق مقام نبی نخواهد بود و خود علی بن ابی‌طالب (ع) می‌فرماید: *أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ (ص)*<sup>۱</sup> و عبارت علی از خدا جدا نیست، مبالغه و غلو شعری است و الا در هیچ یک از کتب عرفا و بزرگان چنین عبارتی دیده نشده و بر فرض ذکر شده باشد مقصود آن است که منظور علی بن ابی‌طالب (ع) در تمام اعمال و گفتار، اطاعت حق و اجرای اوامر و نواهی او بوده است نه از راه اراده نفس و تمایلات شخصی؛ چنانچه از قضیه قتل عمر بن عبدود<sup>۲</sup> واضح است:

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم      بنده حقم نه مأمور تنم<sup>۲</sup>  
و مقصود از جدا نشدن از حق، نظر و توجه آن حضرت در همه احوال به حق است.

سؤال ۳- تعالیم دینی و اصول اعتقادات در ایش با تعالیم دینی و اصول اعتقادات مذهب شیعه چه اختلاف و فرق بارزی دارد؟ و اگر دارد آنها را به تفصیل بیان فرمایید.

جواب ۳- جواب این سؤال در بیان قسمت اول ذکر شده و هیچ‌گونه

۱. من بنده‌ای از بندگان محمد (ص) هستم.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۲.

اختلاف و افتراقی وجود ندارد. دیانت مقدسه اسلام و مذهب حق، رشته تشیع اثنی عشریه است؛ نهایت اهل شریعت به ظاهر احکام قناعت کرده‌اند؛ ولی در طریقت به ظاهر احکام قناعت ننموده و در عین اجرای احکام قالبیه در جستجوی باطن و حقیقت برآمده‌اند و آنچه را دیگران دم مرگ می‌یابند، می‌خواهند در زندگانی دریابند.

سؤال ۴- آیا به نظر دراویش می‌توان در شریعت اسلام تغییراتی قائل شد یا خیر؟ در صورت مثبت بودن جواب چه مرجع صالحی می‌تواند این تغییرات را قائل شود و آیا به زعم دراویش این مراجع صالح کیست؟

جواب ۴- در شریعت مطهره اسلام تا روز قیامت هیچ‌گونه تغییراتی داده نخواهد شد و اینکه ذکر شده که در ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه یأتی بدین جدید<sup>۱</sup>؛ مقصود آن است که از خرافات و زوایدی که در غیبت آن حضرت افزوده شده است خالص شده و حقیقت دین اسلام رایج می‌گردد؛ حلال محمد حلال<sup>۲</sup> الی یوم القیامه و حرام محمد حرام<sup>۲</sup> الی یوم القیامه. و هیچ مرجعی صلاحیت نخواهد داشت که احکام و دستورات شریعت مطهره را تغییر دهد.

سؤال ۵- مردم که پیرو شریعت هستند، بیرون از دو فرقه نیستند یا مسائل شرعیه خود را از اخبار و احادیث استخراج و استنباط نمایند و یا اینکه از مجتهدی تقلید نمایند. آیا به نظر دراویش این مرجع تقلید شیعیان چه تفاوت فاحشی با مرجع تقلید دراویش دارد؟ و اگر دارد چه

۱. دین جدیدی می‌آورد.

۲. حلال محمد (ص) تا روز قیامت حلال است و حرام محمد (ص) تا روز قیامت حرام است.

ضمانت اجرایی برای ادّعی درویش می‌توان قائل شد؟

جواب ۵- همان‌طور که ذکر شد مسلمانان در احکام فرعیّه از سه دسته خارج نیستند؛ اگر تبخّر در اخبار و رجال دارد و به آن اکتفا نماید، اخباری است و اگر قوانین و اصولی که از اخبار استنباط می‌شود، دخالت دهد، مجتهد است و یا مقلّد است که باید احکام فرعیّه خود را از مجتهد اعلم که دارای نفس قدسیّه باشد، تقلید نماید یا محتاط است که در احکام فرعیّه فتوای احتیاط را اختیار می‌کند و البته شخص محتاط باید عالم به احکام و فتاوی مختلفه بوده تا بتواند به رویّه احتیاط عمل کند. درویش صوفیّه حقّه هم در احکام قالبیّه فرعیّه مانند سایرین یا مجتهد یا محتاط یا از مجتهد اعلم تقلید می‌نمایند و با سایر شیعیان در این امور اختلافی ندارند.

سؤال ۶- صفای باطن، انسانیت، عبادت دائمی، تولا و تبرّ، ریاضت مداوم، اصلاح نفس، وصول به حق، در قاموس درویش تعبیر و تفسیر می‌شود. آیا این مطالب تازگی دارد؟ و یا اینکه در اسلام پیش‌بینی نگردیده است؟ آیا عبادت دائمی و ریاضت مداوم مورد قبول درویش می‌باشد یا خیر؟

جواب ۶- اگر انسان به قانون شریعت غزّاء و طریقه بیضاء قدم صدق در طریق مجاهده و سلوک الی الله گذارد، از حسن متابعت شریعت نبویّه، خود را به کمال می‌رساند و دارای ملکات فاضله و اخلاق حمیده گشته نورانیت و صفای قلب از طرف حق عطا می‌گردد و عبارات صفای باطن و اصلاح نفس و تزکیه اخلاق و وصول به حق اصطلاحاتی است که برای پاکی نفس از صفات رذیله و تحلیّه آن به صفات حمیده است و



عبارات تازه‌ای نیست که مصطلح درویش باشد. سؤال ۷- آنچه از مکاتیب و مضامین بنیان‌گذاران طریقه‌های دینی استنباط می‌شود، شالوده و اساس و اصول مکتب درویشی از مکاتیب بسیار زیادی که از هفتاد و چهار مکتب بیشتر می‌باشد اقتباس گردیده است و به مرور زمان و ضمن در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان و سیستم حکومتها، شکافی بین این طریقه‌ها حاصل گردیده است و نتیجتاً فرق و یا پیروان متعددی در این میان پیدا شده است که اهم آنها در زیر به عرض می‌رسد:

- الف - درویش صفی‌علیشاهی      ب - درویش نعمت‌اللّهی  
 ج - درویش بکتاشی              د - درویش علویها  
 هـ - درویش گوران                و - درویش هشت امامی  
 ز - درویش دوازده امامی        ح - درویش چلیپها  
 ط - درویش نقشبندی و سایرین.

ضمن در نظر گرفتن این طریقه‌های متعدد و متمایز از همدیگر با چه دلایل علمی، عقلی، منطقی، فلسفی دنیاپسند می‌توانید رجحان و برتری مرام و مسلک خود را اثبات نمایید.

جواب ۷- اساس تصوّف همان عقیده ثابتة تشیع است و معتقدند که جانشین و خلیفه پیغمبر را باید پیغمبر از طرف حق معین نماید؛ نه آنکه خلیفه را جامعه مسلمانان انتخاب نمایند و پیغمبر اکرم (ص) برحسب امر اکید یا ائمه الرّسول بلّغ ما انزل الینک<sup>۱</sup> در محل غدیر خم روز هیجدهم

۱. سوره مائده، آیه ۶۷: ای پیامبر، آنچه [از پروردگارت] بر تو نازل شده است، [به مردم] برسان.

ذیحجه سال دهم هجرت، علی بن ابی طالب را به خلافت و جانشینی خود معین فرمود و فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ<sup>۱</sup> و امر فرمود همه مسلمین به تصدیق خلافت او با علی بن ابی طالب بیعت کنند و امر آن حضرت به بیعت با علی بن ابی طالب (ع) شامل سایر ائمه اطهار نیز بوده و تا روز قیامت هم این امر با خلیفه پیغمبر و نماینده حق تعالی لازم و جاری است:

پس به هر دوری و لیبی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است<sup>۲</sup> تصدی امر خلافت و نمایندگی حق باید با اجازه و نص خلیفه قبل که به واسطه یا بدون واسطه به علی بن ابی طالب منتهی می شود، صورت گیرد. اولیاء و مجازین در زمان غیبت هم باید دارای نص و اجازه مسلسل باشند که به امام (ع) منتهی گردد و تمام فرق تصوف از سنی و شیعه، رشته اجازه خود را به علی بن ابی طالب (ع) می رسانند به استثنای یک رشته از نقشبندیه و هر یک از فرق ادعا دارند که ما دارای اجازه و دیگران بدون اجازه و نصند که کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ<sup>۳</sup> و تمیز حقانیت و بطلان آنها برای طالب بسیار مشکل و بازحمت است؛ چنانکه بزرگان سالها به سیر و سیاحت و مسافرت می پرداختند و با تمام صاحبان دعاوی معاشرت و مصاحبت می نمودند تا طریق حق را به فضل الهی می یافتند. طالب راه حق در حین طلب باید دستور حضرت عیسی (ع) را در نظر داشته باشد آن حضرت می فرمود: «با کسی معاشرت کنید که

۱. کسی که من مولای او هستم، پس این علی مولای اوست.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۸۱۵.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۵۳؛ سوره روم، آیه ۳۲. هر فرقه‌ای به هرچه داشت، دلخوش بود.

دیدار او شما را به یاد خدا اندازد؛ مَنْ يُدْكِرْكُمْ اللهُ رُوَيْتُهُ. و بیان او بر دانایی و معرفت شما بیفزاید؛ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ. و عمل او شما را راغب به عمل آخرت نماید؛ وَ يُرْعِبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.<sup>۱</sup> به علاوه با معاشرت و مصاحبت با او ملاحظه شود که اعمال و رفتار او موافق با گفتار او می باشد یا نه؟ و به انجام تکالیف و احکام شرعیّه مقتید است یا نه؟ پس از این تحقیقات با کمال صدق و خلوص از خداوند بخواهد که طریق حق و صراط مستقیم را به او بنمایاند و بر حسب منطوقه آیه کریمه: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا<sup>۲</sup> خلاف فضل و لطف و وعده حق است که طریق حق را به او القا نفرماید. و این سلسله درصدد اثبات خود و ابطال سلاسل دیگر نیست و هرکس باید خود درصدد تحقیق و تجسس برآمده و از خداوند بخواهد که طریق حق را به او راهنمایی فرماید.

سؤال ۸- جمعی از دراویش معتقد هستند که بر جمیع علوم احاطه کامل دارند و علوم تأویل، باطن شناسی و علم آفاق و انفس را ترویج داده اند؛ این فرقه اسرار غامضه خلقت و رموز دقیقه دیانت را به زعم خود تفسیر نموده و حقایق مافوق طبیعت را توجیه نموده و علایق راجع به ذات احدیت را تشریح می نمایند و می گویند:

پیر ما در قلم صنع خطا هیچ ندید<sup>۳</sup>

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

جمعی دیگر معتقد هستند که انسانیت همواره مشمول تصفیّه

۱. اصول کافی، ج ۱، صص ۹-۴۸، ح ۳. (با کمی اختلاف)

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹: کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه های خاص خویش هدایتشان می کنیم.

۳. اصل شعر مربوط به خواجه حافظ شیرازی و بدین گونه است: "پیر ما گفت خطا در قلم صنع نرفت".

اخلاق است؛ برای وصول بدین مقصود باید تن خاکی را با ژنده پوشی و ژولیده و بلندکردن مو و گرفتن کشکول و تبرزین به دست، با سائلی و گدایی و گفتن "هو حق" به ریاضت خوی داد و برای اصلاح نفس ریاضت را آن قدر ادامه داد تا نتیجه و غایت اصلی که همانا رسیدن به حق می باشد حاصل گردد؛ برخی دیگر اعتقاد دارند که برای رسیدن به حق فقط بایستی از راه عبادت وارد شد و آن قدر این عبادت را ادامه داد تا به حق رسید؛ دسته سومی هستند که به کلی منکر این اعتقادند و می گویند:

ای بی خبر این شکل مجسم هیچ است

وین طارم نه رواق ارقم هیچ است

\* \* \*

جهان و کار جهان جمله هیچ در پوچ است

هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

آیا این سه عقیده متفاوت معروضه در ماده هشت را قبول می فرمایید یا نه؟ و اگر قبول می فرمایید چه براهین و دلایل و شواهدی در صحت این مدعاها قائل هستید؟

جواب ۸- هیچ یک از بزرگان عرفا مدعی نیستند که بر جمیع علوم ظاهریه و باطنیه و اسرار غامضه خلقت احاطه دارند؛ و حقایق ماوراء طبیعت و بیان مراتب وحدت را، آنچه از ائمه اطهار(ع) رسیده و بیان شده ذکر می کنند و از خود هیچ مطلبی بر آن نمی افزایند؛ این نسبتها را پیروان جاهل و متظاهر اظهار می دارند، همان پیروان نادانی که نسبت خدایی، نعوذ بالله، به علی بن ابی طالب(ع) می دادند و حضرت منع

می فرمود و قبول نمی کردند؛ حتی آنان را تهدید به سوزاندن فرمود و خدا می فرماید: لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ<sup>۱</sup> و به پیغمبر اکرم می فرماید: وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا<sup>۲</sup>؛ نهایت، هر وقت اراده حق تعلق گیرد به طریق وحی و الهام حقایقی بر آنها آشکار می گردد و هر قدر در تصفیة روح و تزکیة نفس و تهذیب اخلاق به وسیله متابعت شریعت مطهره و دستورات الهیه بیشتر کوشش و اقدام شود زیادتر قابلیت و استعداد قبول افاضات معنویه و درک حقایق نهانی می گردد و این تزکیه و تصفیة و تهذیب مستلزم ژنده پوشی و بلندکردن مو و پرسیه زدن و گدایی و کشکول و تبرزین نیست؛ اینها زوایدی است که مربوط به درویشی و تصوّف نیست و بعضی از آنها مخالف با دستورات الهی است، درویشی "دست در کار و دل با یار داشتن است" و این امور در درویش حقه و مخصوصاً در سلسله نعمت اللّهیة گنابادی به کلی ممنوع است و یکی از مختصات این سلسله مقید نبودن به لباس مخصوص است و در هر لباس، بندگی خدا ممکن است و لباس حقیقی لباس تقوی و پرهیزکاری است که لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ<sup>۳</sup> و اصلاح نفس و تصفیة قلب و تزکیة اخلاق جز به اجرای تکالیف اسلامیة و متابعت شریعت محمّدیة حاصل نخواهد شد.

سؤال ۹- با توجه به تاریخ تمدن، ادب، فرهنگ و معتقدات مذهبی ملاحظه می شود که اغلب شعرای دوره مغول که مروج مکتب تصوّف و

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵: به چیزی از علم او، احاطه و آگاهی نیابند مگر آنچه خود بخواهد.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۵: و شما را جز اندک دانشی نداده اند.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۶: جامه پرهیزگاری از هر جامه ای بهتر است و این از آیات خداست، باشد که پند گیرند.

عرفان بوده‌اند متوسّل و مستظهر به عوامل سرّی و غیبی و یا متافیزیکی بوده و غالب اشعار اینان مبلّغ و مشوّق گوشه‌گیری و عزلت و انزوا و قناعت و فقر و بی‌نیازی و بیزاری از دنیا بوده؛ این نکته نیز به ثبوت رسیده است که هم‌زمانی آنها با عصر ظلم و جور و آدم‌کشی و قساوت و بی‌رحمی‌های مغولان بوده است و در واقع تصوّف و گرایش به سوی درویشی و تشکیل مجامع سرّی و مرموز دینی و روحانی و عرفانی به منظور اقناع و تسلّی درونی در برابر ظلم و فشار و حق‌کشی و اختناق افکار رواج بسیار یافت و مسلکها و فرقه‌های متنوع صوفیه در این عصر پایه‌گذاری شد و بعدها هم در دوره صفوی قوّت گرفت و نتیجتاً شاهان صفوی با آنکه اجدادشان از پیشوایان صوفیه و اهل عرفان بوده‌اند، صوفیان را تشویق نکرده بلکه علما و روحانیون را تشویق نمودند؛ لذا در زمان صفویه فقها و علمای روحانی بزرگ به‌ظهور رسیدند؛ البتّه علما و روحانیون، تعلیمات صوفیان را مابین دین دانسته آنها را دشمن می‌داشتند و یکی از جهات انحطاط ادبیات هم در دوره صفوی همین بوده که بیشتر شعرای نامی ایران ماقبل صفوی مسائل اجتماعی و فلسفی و اخلاقی را در لباس اشعاری صوفیانه و دارای روح تصوّف می‌آوردند و چون با تصوّف مخالفت به عمل آمد دامنه اشعار و میدان آن محدود و ترک گردید؛ در هر حال معروفترین شعری را که می‌توان در این دوره نام برد عبارتند از: وحشی بافقی، عرفی شیرازی، هاتف اصفهانی و حکما و فلاسفه و علمای شیعه در این عصر عبارتند از: شیخ بهایی، شیخ الاسلام ملا صدرالدین شیرازی و میرداماد. آیا مطالب معروضه در بالا را قبول می‌فرمایید یا خیر؟

جواب ۹- مذهب مقدّس اسلام رهبانیت و عزلت و دست از کار و کسب بازداشتن را منع فرموده که لا رُهبانیتَ فی الإسلام<sup>۱</sup> و انسان همان طور که موظّف است وظایف مذهبیّه را انجام دهد باید به وظایف اجتماعیّه و کسب و کار مشغول باشد و همان قسم که از نتیجه زحمت و دست رنج دیگران برخوردار است، او نیز باید برای جامعه مفید باشد به ترقّیات مادی و تکامل اجتماعی اشتغال ورزد و کارهای عام المنفعه را که برای افراد جامعه مفید است جزء عبادات داند و محبّت و خدمت به نوع را وظیفه خود شمارد و عزلت و گوشه گیری و قناعت به معنای تنبلی، خلاف دستورات الهی و اخلاقی است و تا اواخر دولت صفویّه بین روحانیین و علما و عرفا هیچ گونه تباین و اختلافی وجود نداشت و غالب علمای بزرگ از قبیل: ابن فهد حلّی و ابن جمهور لحساوی و شهیدین و غیره در سلک تصوّف بوده اند؛ در اواخر صفویّه به علتهای سیاسی چنانچه ذکر فرموده اید تولید اختلاف و دودستگی شد، مع ذلک در همان دوره هم علمای بزرگ مانند: میرداماد، میرفندرسکی، مجلسی اوّل، شیخ بهایی و فیض کاشانی و غیرهم پیرو طریقت یا متمایل به آن بوده اند و کتب و رسائل آنان شاهد است؛ اکنون هم بسیاری از علمای مراجع تقلید ابراز مخالفتی نداشته بلکه با کمال علاقه معاشرت و مصاحبت دارند.

سؤال ۱۰- چنانچه تاریخ ایران را در دوره صفویّه به دقت مطالعه نماییم به این نتیجه می رسیم که تصفیه دین مبین اسلام به نام صوفی گری به وسیله سرسلسله سلاطین صفوی فقط به منظور تقویت و استحکام

۱. در اسلام رهبانیت و ترک دنیا نیست.

مبانی مذهب شیعه گری و عاری از هرگونه پیرایه‌هایی که بدان بسته‌اند پایه‌گذاری گردید؛ به‌طوری که سیاست دنیای آن روز ایران به این تصفیة دینی نیاز مبرم داشت؛ زیرا موجودیت و تمامیت ارضی ایران در مقابل یک خطر دنیاگیر و تهدید سلاطین و امپراتوران عثمانی که تا قلب اروپا پیش رفته بودند قرار گرفته بود و چنانچه این نهضت جدید دینی پایه‌گذاری نمی‌گردید، شاید و به احتمال قریب به یقین ایران جزء متصرفات عثمانی درمی‌آمد و مذهب شیعه به کلی از بین می‌رفت؛ سلاطین صفوی من جمله شاه عباس کبیر توانست با این سیاست کشور ما را از یک خطر حتمی نجات بخشد و در نتیجه سیاست وارد دین شد و فرق و پیروان زیادی در لباس درویشی پیدا شد و هر کدام مطابق سلیقه شخصی از مکاتیب درویشی موجود، تبعیت نمودند. آیا بایستی سیاست را از دین جدا نمود یا خیر؟ در مرام و مسلک درویشی آیا توأم کردن سیاست با دین طرفدارانی دارد یا خیر؟ و اگر دارد از طرف چه سیاست‌هایی پشتیبانی می‌گردد؟

جواب ۱۰- سیاست واقعی و روحانیت از هم مجزا نیست؛ ولی نه سیاستی که عبارت از حيله گری و مکر و تقلب و دروغ‌گویی باشد؛ سیاست علی بن ابی‌طالب (ع) نه سیاست معاویه بن ابی‌سفیان.

سؤال ۱۱- در مرام و مسلک درویشی اسرار ماوراءالطبیعه، اسم اعظم، جن و پری، نَادِعَلِيًّا مَظْهَرُ الْعَجَائِبِ، نوحه خوانی، مدیحه‌سرایی، مرثیه‌خوانی، فضیلت، اسرار مگو، یا علی ادرکنی، فرمایش حضرت پیغمبر که درباره علی فرموده: «نسبت تو به من مثل نسبت هارون به موسی است جز اینکه پیغمبری به من ختم می‌شود.» باز ایضاً: «من



شهر دانشم و علی دروازه آن شهر است.» از نظر درویش چه معانی و مفاهیمی دارد؟ آیا مکتب شما به شیخی‌ها نزدیک است، یا متشرع و یا حیثاً شافعی و حنبلی‌ها؟ توضیحاً یاد آور می‌شود که شخصیت دینی، فضیلت، تقوی، شجاعت، علم امیرالمؤمنین علی (ع) و برتری وی از دیگر مسلمانان، قولی است که جملگی برآیند.

جواب ۱۱- فرمایشات پیغمبر اکرم (ص) درباره علی بن ابی طالب (ع) بسیار زیاد و به اتفاق فریقین سنی و شیعه وارد است و فرمایش: *أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيُّ بَابُهَا* که پیغمبر اکرم فرموده، مسلم فریقین است و واضح است که پیغمبر به حسب صورت تحصیل علوم ظاهریه فرموده و امی بود و علوم آن حضرت لدنی بود؛ همان علوم که خداوند متعال می‌فرماید: *وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا*<sup>۱</sup> و راجع به حضرت خضر (ع) می‌فرماید: *وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا*<sup>۲</sup> نه علوم ظاهریه کسبی و ارتباط و بهره‌بردن از علوم نبی اکرم (ص) ممکن نیست مگر از باب ولایت علی بن ابی طالب (ع) که *وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا*<sup>۳</sup> و ولایت آن بزرگوار تحقق نپذیرد مگر با بیعت با آن بزرگوار و یا با جانشینان و مجازین از آن بزرگوار، به موجب امر رسول اکرم (ص) در غدیر خم و سایر فرمایشات آن حضرت هم درباره علی بن ابی طالب (ع) مانند: *أَنْتَ مَعِيَ بِمِزْلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا لَنْبِي بَعْدِي* و آیات متعدده قرآن مجید مانند آیه مبارکه *مَبَاهِلَهُ*<sup>۴</sup> و غیره و فرمایش

۱. سوره بقره، آیه ۳۱: *وَهُمَّةٌ نَامَهَا رَابِعًا* آدم آموخت.

۲. سوره کهف، آیه ۶۵: *وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا* [لدنی] آموخته بودیم.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۹: *وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا* و از درها به خانه‌ها درآید.

۴. سوره آل عمران، آیه ۶۱: *تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ*

خود علی بن ابی طالب (ع): كُنْتُ مَعَ الْاَنْبِيَاءِ سِرّاً وَ مَعَ مُحَمَّدٍ (ص) سِرّاً وَ جَهْرًا، به حدّ تواتر و متفقاً علیه فریقین و از حدّ احصاء خارج است و اگر آن تیمسار وقتی برای مطالعه داشته باشند کتاب ینابیع الموده تألیف الحافظ سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی را مطالعه فرمایند، فضایل و مقام و مرتبه آن حضرت را پس از مرتبه نبی اکرم (ص) ملاحظه خواهند نمود که حتی اهل سنت هم که آن بزرگوار را خلیفه چهارم می دانند فضایل آن بزرگوار را اقرار دارند و مذاهب اهل سنت چنانچه اطلاع دارید چهار است:

شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی که هر عده‌ای از اهل سنت در فروع تابع فتاوی یکی از اینها می باشند که مؤسس آنها از علمای بزرگ و نامی اهل سنت بوده‌اند و همه مسلمان و پاک و مشمول احکام اسلامی می باشند. فرقه شیخیه و سایر فرق اسلامی که گوینده شهادتین و منکر ضروریات نباشند، مسلم و پاک و هیچ یک از حوزه مقدسه اسلام خارج نیستند. نسبت به علمای اعلام کثر الله امثالهم که پیشوایان شریعت و مجازین در تبلیغ احکام شرعیه قالبیه می باشند، کمال تجلیل و احترام را قائلیم و احکام فرعیه قالبیه را از آنها اخذ می نماییم و در اویش هم در احکام فرعیه مانند سایرین، مجتهد یا مقلد از مجتهد اعلم یا محتاط

→

فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشان نزدیک خود را و شما خویشان نزدیک خود را، آنگاه [به درگاه خداوند] تضرع و زاری کنیم و بخواهیم که لعنت الهی بر دروغگویان فرود آید).

۱. من با پیامبران در سر و خفا بودم ولی با محمد (ص) در خفا و آشکارا بودم.

می‌باشند.

سؤال ۱۲- در صورتی که کسی مرام و مسلک شما را در پرتو انوار دانش و حقیقت بپذیرد، چه تفوق و امتیازی نسبت به سایرین خواهد داشت؟ بالله العلی العظیم؛ ارادتمند سر تیب فریدالدین کیسان.

جواب ۱۲- انسان در بدو طفولیت تا اوان بلوغ، حیوانی است که غیر از تمایلات نفسانیه و تقاضاهای حیوانیه اراده‌ای ندارد. پس از آنکه به حد بلوغ و تمیز رسید اگر توفیق الهی شامل او گردد و به راهنمایی عقل، دین الهی را اختیار کند تا حدی جلوی تقاضاهای نفسانیه گرفته می‌شود؛ ولی تمام صفات حیوانی از بهیمیت و سبوعیت و غضب و شهوت با شدت در او وجود دارد؛ اما به واسطه اجرای اوامر و نواهی الهیه و الهامات غیبیه تدریجاً به منافع و مضار خود و جامعه پی برده و مانند مریضی است که درک مرض خود را کرده باشد و خود نتواند به دفع مرض پردازد، ناچار به طبیب مراجعه نماید و به دستور طبیب در دفع مرض کوشا شود؛ انسان هم برای دفع امراض روحانی و درونی خود محتاج به طبیب الهی است که عبارت باشد از پیغمبر یا امام یا مجازین از آن بزرگواران که با تسلیم به او و انجام دستورات او امراض درونی و نفسانی خود را که عبارت از صفات رذیله و خصال ذمیمه است برطرف کند و صفات حمیده و ملکات فاضله که لازمه صحت و اعتدال نفس است حاصل گردد. طریقت و سلوک عبارت از همین مقصود است و چه فضیلت و امتیازی شریفتر و عالی‌تر از این تصور می‌شود که انسان بتواند به کلی از صفات رذیله پاک و به صفات حمیده متصف گردد و دارای فضایل روحی و مقامات معنوی و با حقایق عالم ملکوت آسمان

و زمین و بواطن اشياء آشنا گردد؛ همان حقایقی که خداوند متعال در قرآن مجید مکرر ذکر فرموده: وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ<sup>۱</sup>؛ أَوْلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ<sup>۲</sup>؛ سُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ<sup>۳</sup> و هر شیئی ملکوتی دارد که مکنونات وجودی او را به فعلیت می آورد و ظاهر می سازد و این فضیلت که غایت خلقت عالم است، حاصل نشود مگر به فضل الهی که در دعای کمیل حضرت امیر می فرماید: لَا يَنَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ<sup>۴</sup> و رسول اکرم می فرماید: اَللّٰهُمَّ اَرِنِي الْاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ<sup>۵</sup> با انجام وظایف اسلامی و ایمانی. و این حالت را روشنائی دل و اتصال به عالم ملکوت و افتتاح باب قلب و نورانیت و تولّد ثانوی به اصطلاح عرفا ذکر کنند که حضرت عیسی (ع) می فرماید: لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاءِ مَا لَمْ يُؤَلِّدْ مَرَّتَيْنِ<sup>۶</sup>.

در پایان آنچه به نظر این حقیر قابل تحقیر رسید، به عرض رسانید و با آنکه نهایت سعی داشت به اختصار بپردازد به درازا کشید، تمنای عفو دارم و امیدوارم با نظر محبت مطالعه فرموده و نظریات خود را ابراز فرمایید و بسیار خشنود و شاکر می گردم اگر تحمّل زحمت فرموده و

۱. سوره انعام، آیه ۷۵: بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۸۵: آیا در ملکوت آسمانها و زمین و چیزهایی که خدا آفریده است نمی اندیشند.
۳. سوره یس، آیه ۸۸: منزّه است آن خدایی که ملکوت هر چیزی به دست اوست.
۴. به آن نتوان رسید جز به فضیلت.
۵. پروردگارا حقایق امور را همان طوری که هست به من نشان بده.
۶. احادیث مثنوی؛ شرح اصول کافی صدرالمتألهین (ص ۵۶)؛ لطائف معنوی (ص ۱۵۱)؛ شرح بحرالعلوم؛ شرح مثنوی حاج مآلهادی سبزواری (چاپ سال ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۰): آن کس دوباره زاده نشود هرگز به ملکوت آسمانها نخواهد رسید (با کمی اختلاف).

این ناقابل را به زیارت خود موقّق و مستسعد نمایید که شاید در مذاکرات شفاهی به قدر فهم قاصر خود مطالب بهتر عرض شود و اگر اوقات گرانبهای تیمسار اجازه دهد، کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار تصنیف سیّد حیدر آملی در قرن هفتم که اخیراً به سعی مستشرق معروف هنری کربن به طبع رسیده مطالعه فرمایید.

یک نسخه پند صالح هم تقدیم گردید. از خداوند متعال توفیق بندگی و اطاعت و کمال ایمان و معرفت برای همگی درخواست دارم؛  
 اللَّهُمَّ اهْدِنَا بِهِدَايَتِكَ وَنُورِ قُلُوبِنَا بِرَحْمَتِكَ وَآتِنَا رَحْمَةً مِنْكَ بِفَضْلِكَ وَكَرَمِكَ يَا  
 اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

## سؤالات یکی از معترضین

- ۱ - صوفیّه بنا به کدام دلیل معتقدند به اینکه وقتی صوفی به درجهٔ فنا رسید تمام تکالیف شرعی از وی ساقط می‌شود و او احتیاج به شرع ندارد؟ درحالی که چنین مطلبی در اسلام وجود ندارد.
- ۲ - به چه دلیل صوفیّه سماع را جایز دانسته و به آن عمل می‌کردند؟ درحالی که این عمل در اسلام مذموم و نکوهیده است.
- ۳ - بنا به کدام اسناد، درویش باید بعد از نماز، دعاهایی مانند علویّه و غیره را بخوانند؟ آیا در این مورد از ائمهٔ سندی هست؟
- ۴ - به چه دلیل درویش ریش خود را تراشیده و شارب را از حدّ معمول بلندتر می‌کنند؟ درحالی که این عمل، درست عکس دستورات اسلامی است و از لحاظ بهداشت هم نکوهیده است.
- ۵ - صفایی که بعد از نماز، درویش با هم می‌کنند بنا به چه سندی است؟ آیا ائمهٔ اطهار چنین کاری را می‌کردند؟

### جواب سؤالات بالا

بسیار مسرور و خشنودم که مطالبی را که در خارج انتشار دارد و

غالباً بی‌اساس و ربّ مشهور لا اصل له می‌باشد، درصدد تحقیق و تجسس برآمده‌اید؛ ولی بهتر آن بود بدواً به صرف شنیدن یا خواندن در کتب قناعت نکرده، درصدد تحقیق برآمده در صورتی که یقین می‌کردید این عقاید و مطالب وجود دارد به سؤال از علل آن می‌پرداختید.

در صورتی که نه مسموعات مورد اطمینان است و نه مندرجات کتب قابل قضاوت است. وظیفه انسان آن است که خود درصدد تحقیق مطلب برآمده و صدق و کذب آن را تعیین نماید. خداوند متعال هم در قرآن مجید می‌فرماید: *إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ*<sup>۱</sup>. بسیاری از مطالب گفته می‌شود که بدون حقیقت است و لازم است هر مطلبی که شنیده می‌شود به صرف شنیدن قناعت نکرده درصدد تحقیق برآید. این سؤالاتی که ذکر شده، غالب آن بی‌اساس و کذب است و اگر حضوراً مذاکره می‌شد مطالب به تفصیل و بهتر بیان می‌گردید چه در مکتوب نمی‌توان مطالب را به‌طور کامل بیان نمود؛ مع‌ذلک برای آنکه مختصراً جواب داده شود عرض می‌شود.

اشتباه بزرگ آن است که خیال می‌کنند رشته تصوف و فقر، رشته و فرقه‌ای است جدا از فرقه شیعه اثنی‌عشریه؛ در صورتی که به فرمایش سید حیدر آملی در کتاب جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار: «نیست شیعه مگر آنکه صوفی است و نیست صوفی مگر آنکه شیعه است.» و در رساله تشویق السالکین<sup>۲</sup>، مرحوم مجلسی اول (آخوند ملامحمد تقی) همین

۱. سوره حجرات، آیه ۶: اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید؛ مبادا نادانسته به قومی زیان رسانید؛ آنگاه از کاری که کرده‌اید پشیمان شوید.

۲. نسخه چاپی آن در کتابخانه مبارکه قدس رضوی مشهد به شماره ۲۱۷۶ موجود است.

عبارت را ذکر می‌کند و نیز می‌نویسد: تصوّف طریقه مرتضوی است و تصوّف و تشیّع یک معنی دارد و این دو نام لازم و ملزوم یکدیگرند؛ چه شریعت و طریقت و حقیقت، یک حقیقت واحده است که به اعتبارات به اسامی مختلفه نامیده می‌شوند. چنانچه تحصیلات ابتدایی و متوسطه و عالیّه یک حقیقت واحده است و به اعتبارات به نامهای مختلفه گفته شود و هر مرتبه مافوق، مستغنی از مرتبه مادون نبوده و همان مادون را تکمیل می‌نماید؛ طریقت هم از شریعت مستغنی نبوده، مکمل آن می‌باشد و حقیقت نتیجه و ثمره آن دو مرتبه است و در صورت فقدان مرتبه مادون مرتبه مافوق وجود نخواهد داشت؛ پس هر سه مرتبه متحدند و پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: *الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَالطَّرِيقَةُ أَعْمَالِي وَالْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي*<sup>۱</sup> و به طور کلی سلوک الی الله یا به طریق نظر و استدلال است و غایت آن علم‌الیقین است یا به طریق ریاضت و مجاهده است و غایت آن عین‌الیقین است و سالکان مسلک اول اگر اعمال آنها مأخوذ از قرآن مجید و موافق شرع مطهر باشد، آنها را متکلمین گویند و اگر متعبد به این کیفیت نباشند آنها را مشائین گویند و سالکان مسلک ثانی را اگر متعبدند که عبادات و ریاضات آنها موافق دستورات قرآن مجید و در تحت اطاعت و تابعیت پیغمبر اکرم (ص) و ائمه طاهرین (ع) بوده باشد، آنها را زاهد و عابد و مؤمن و متقی و صوفی نامند و اگر متعبد به این موافقت نباشند آنها را اشراقی گویند؛ پس صوفی آن است که به قانون شریعت غراء و طریقه بیضاء قدم صدق در طریق مجاهده و سلوک الی الله گذارد و از حسن متابعت

۱. شریعت، گفتار من است و طریقت، کردار من است و حقیقت، احوال من است.



شریعت نبوی، خود را به کمال انسانیت که مرتبه فناء فی الله باشد رساند و مقصود از فناء فی الله آنکه، چنان به مقام تسلیم و رضا رسد که برای او هیچ اراده‌ای نباشد و کَالْمَيِّتِ بَيْنَ يَدَيْ الْعَسَالِ<sup>۱</sup> در تحت اراده حق قرار گیرد. پس شرط اصلی تصوف، متابعت کامل از شرع مطهر و تقید به انجام آداب و وظایف مذهبی و اعتقاد به جمیع ما انزل الله است و این وظایف و تکالیف تا موقع مرگ، باقی و هیچ‌گاه ساقط نمی‌گردد که آیه مبارکه: *وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ*<sup>۲</sup>، ای الموت<sup>۳</sup> تفسیر شده است؛ پس اگر رشته یا فرقه یا دسته‌ای باشد که مقید به انجام وظایف شرعی نباشد یا عقیده‌ای خلاف عقیده شیعه اثنی عشریه داشته یا منکر یکی از ضروریات باشد از حوزه اسلام خارج و هالک خواهد بود و امثال این عبارت که *اِذَا ظَهَرَتِ الْحَقِيقَةُ بَطَلَتِ الشَّرِيعَةُ*<sup>۴</sup> و ما به حقیقت رسیده‌ایم و تکالیف از ما ساقط است، مزخرف و باطل و برای آزادی و رهایی از زیر فرمان الهی است. سایر عقاید و مطالبی که درباره سلسله حقه صوفیه گفته می‌شود یا اصلاً افترا و تهمت است یا اگر دسته‌ای هم معتقد باشند، به کلی باطل است و به بیان دیگر، مذهب مقدس اسلام دارای سه رشته متحد، ولی هر کدام وظیفه و رویه خاصی دارا می‌باشد؛ یک رشته، فقها و مجتهدین کثرالله امثالهم می‌باشند که مأمور تبلیغ احکام قالبیه بوده و وظایف شرعیه را به خلق ابلاغ می‌نمایند و تمام مسلمین موظفند احکام شرعیه خود را از آنان اخذ نمایند. دسته دوم، حکما و متکلمین هستند

۱. مانند مرده‌ای در میان دستان غسال.

۲. سوره حجر، آیه ۹۹: و پروردگارت را عبادت نما تا تو را یقین فرا رسد.

۳. یا مرگ.

۴. وقتی حقیقت ظاهر شد، شریعت باطل می‌گردد.

که وظیفه آنان اثبات عقاید مذهبی است که به طور استدلال و براهین، عقاید اسلامی مسلمین را تحکیم و تثبیت کنند. رشته سوم، عرفا و صوفیه هستند که اخلاق درونی و بیرونی مسلمین را اصلاح و در تصفیه قلب و تزکیه نفس و تجلیه روح آنان سعی نمایند. ولی هر یک از این سه رشته در امر دو رشته دیگر تابع و مطیع می‌باشند و اختلافی ندارند، مانند وزارتخانه‌ای است که دارای سه اداره و هر کدام وظایف خاص آن قسمت را انجام و از دستورات دو اداره دیگر متابعت می‌نمایند؛ و به طور کلی تمام اعمال و افعال را باید به میزان قرآن مجید سنجید، اگر موافق بود، صحیح و الا باطل است و نباید به لفظ و حروف مقید بود؛ بلکه اعمال و عقاید را باید مورد توجه قرار داد و صوفی علاوه بر انجام وظایف قلبیه و قلبیه باید متصف به صفات حسنه و مبرا از صفات رذیله باشد و عدّه آنها، صفات دوازده گانه است که مولای متقیان (ع) ذکر فرموده؛ قال امیرالمؤمنین (ع): *التَّصَوُّفُ أَرْبَعَةٌ أَحْرَفٌ؛ التَّاءُ: تَرَكُّ وَ تَوْبَةٌ وَ تُقَى؛ وَالصَّادُ: صِدْقٌ وَ صَبْرٌ وَ صَفَاءٌ؛ وَ الْوَاوُ: وَرْدٌ وَ وُدٌّ وَ وَفَاءٌ؛ وَ الْفَاءُ: فَرْدٌ وَ فَقْرٌ وَ فَنَاءٌ* و البته در تصوف حقه چیزی که از عقاید و اعمال و اخلاق و عبادات و ریاضات و اذکار و اوراد و ادعیه که خارج از شریعت مطهره باشند، نخواهد بود و اگر کسی دستوری خارج از شریعت مطهره مقدسه ادعا کند، محض بدعت و ضلالت است.

اما دلیل بر لزوم تصوف، جواب این سؤال را خداوند متعال در

۱. تصوف چهار حرف است؛ تا: ترک دنیا و توبه و پرهیزگاری است؛ و صاد: راستی و صبر و صفا است؛ و واو: ورد و دعا و دوستی و وفای به عهد است؛ و وفا: تنها بودن و فقر الی الله و نیستی و فانی شدن است.

قرآن مجید در ضمن شرح حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام ذکر فرموده که حضرت موسی را با آنکه دارای مقام شامخ رسالت اولوالعزمی و شارع شریعت و ناسخ مذهب قبلی و از حیث ظاهر، کامل و مکمل بود، مأمور به خدمت حضرت خضر(ع) و تحت تربیت معنوی آن حضرت و پیروی و متابعت او می شود تا به مقام کمال روحانیت و مرتبه شامخ رسالت نائل گردد؛ پس برای تکمیل مراتب روحی و معنوی باید تسلیم مرتبّی الهی که یا پیغمبر یا امام یا مجاز از آن بزرگواران باشد، گردید و بدون چون و چرا اوامر آنان را که مطابق دستورات اسلام است، عمل نمود تا به مراتب کمال روحی مطابق استعداد ذاتی نائل شد؛ همان مراتبی که آصف بن برخیا به واسطه آن تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن نزد حضرت سلیمان(ع) آورد و حضرت سلمان به مرتبه سَلْمَانٌ مِّثْلُ أَهْلِ الْبَيْتِ<sup>۱</sup> رسید و فرموده شد که لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَكَفَّرَهُ أَوْ لَقَتَلَهُ<sup>۲</sup> و همان مراتب معرفت و نورانیته که در اشعار منسوب به حضرت سجاد(ع) نسبت می دهند:

و رُبَّ جَوْهَرٍ عِلْمٍ لَوْ أَبْوَحُ بِهَا      لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِّنْ يَعْبُدُ الْوَسْئِنَا  
و لَاسْتَحَلَّ رِجَالٌ مُّسْلِمُونَ دَمِي      يَرُونَ أَقْبِحَ مَا يَأْتُونَهُ حُسْنَانَا<sup>۳</sup>

و بدون مرتبّی الهی این مراتب حاصل نخواهد شد که حضرت

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۹، ح ۳۸: سلمان از ما اهل بیت است.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۴، ح ۲: به خدا اگر ابوذر آنچه را در دل سلمان بود، می دانست، او را تکفیر می کرد یا می کشت (با کمی اختلاف).

۳. من جواهری از علم را در سینه پنهان دارم که اگر فاش کنم مرا بت پرست می خوانند، و کسانی از مردان مسلمان، ریختن خونم را حلال می شمارند و زشت ترین کاری که می توانند بکنند نیکو می شمارند.

صادق(ع) فرماید: **يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَأَسِخَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَكِيلًا وَأَنْتُمْ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكُمْ بِطُرُقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكُمْ دَكِيلًا<sup>۱</sup>** و نیز فرماید: **مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ إِمَامٌ ظَاهِرٌ حَقٌّ يَعْرِفُ أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهًا وَإِنْ مَاتَ عَلَيْهِ مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَنِفَاقٍ<sup>۲</sup>**؛ پس در هر زمان رهبری از طرف حق خواهد بود که فرموده: **إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعِتْرَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ<sup>۳</sup>**. و عترت، ائمه اطهار اثنی عشر و مجازین آنها بمراتبهم نمایندگان حق تعالی می باشند و بدون راهبر، راه مسدود و حجت ناتمام است؛ زیرا هیچ قوه بدون وسایلی به فعلیت درنیاید و هیچ دانه بدون اسباب به فعلیت نرسد و هیچ تخم بدون آب و خاک و زارع خوشه ننماید، اگر بدون مرتبی، کمال میسر بود، حضرت موسی(ع) حاجت پیروی حضرت خضر(ع) را لازم نداشت و به وجود عترت پس از ابلاغ رسالت نیازی نبود و مرتبی و رهبر باید از طرف حق که **مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ<sup>۴</sup>** مأذون باشد که هدایت و ارشاد، نوعی از شفاعت است. پس باید ظاهر و باطن با هم توأم گردد تا به کمال رسد که حضرت صادق(ع) فرماید در جلد شانزدهم بحار الانوار: **يَا هَيْثُمُ التَّمِيمِيُّ إِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالظَّاهِرِ وَكَفَرُوا بِالْبَاطِنِ فَلَمْ يَنْفَعُهُمْ شَيْئًا وَجَاءَ قَوْمٌ مِنْ بَعْدِهِمْ فَأَمَنُوا بِالْبَاطِنِ وَكَفَرُوا بِالظَّاهِرِ فَلَمْ يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ شَيْئًا لَا إِيْمَانَ بِالظَّاهِرِ إِلَّا**

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۱، ج ۱۰: هر یک از شما که خواهد چند فرسخی پیماید برای خود راهنمایی گیرد؛ شما که به راههای آسمان نادانترید تا به راههای زمین، پس برای خود راهنمایی طلب کنید.

۲. کسی که شب را به روز آورد و امام ظاهر حقی را نشناسد گمراه سرگردان است و اگر این طور بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است.

۳. من دو چیز گرانبها در میان شما قرار می دهد، کتاب خدا و اهل بیتم را و هرگز این دو از هم جدا نمی شوند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۵: کیست که در نزد او، جز به اذن او، شفاعت نماید.

بِالْبَاطِنِ وَلَا بَاطِنَ إِلَّا بِالظَّاهِرِ<sup>۱</sup>. البتّه تمام فیوضات الهیّه به وسیله حضرت امام عصر حجّه بن الحسن عجل الله فرجه افاضه می شود و تمام عالم وجود، به وجود ذی جود آن حضرت موجود است که:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

ولی به حسب ظاهر همان قسم که باید علما و مجتهدین که مجازین روایت هستند در هر زمان بوده باشند که تبلیغ تکالیف شرعیّه قالبیّه را نمایند، عرفا و صاحبان اجازه درایت هم باید در هر زمان بوده که خلق را ارشاد و هدایت نمایند و مولوی بلخی فرماید:

پس به هر دوری ولیّ قائم است آزمایش تا قیامت دائم است<sup>۲</sup>

البتّه در اخبار، احادیثی در ذمّ صوفیّه نسبت داده شده است؛ ولی باید متذکّر بود که این اخبار ناظر به رشته های تصوّفی بوده که بر ضدّیت و مخالفت ائمّه طاهریین (ع) تشکیل شده بوده است مثل خبری که حضرت جواد (ع) به مسجد وارد شد جمعی را دید که حلقه وار نشسته و مشغول ذکر جلیّ هستند. حضرت فرمود: لَا تَلْتَمِثُوا إِلَيَّ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْخُدَّاعِينَ وَ خُلَفَاءَ الشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ مُخْرَبُوا قَوَاعِدَ الدِّينِ<sup>۳</sup> الخ که الف و لام عهد اشاره به این عدّه معین و کلّهم شامل همین عدّه است و شاهد بر اینکه این عدّه از مخالفین

۱. ای هیثم تمیمی قومی هستند که ظاهراً ایمان می آورند و در باطن کافرند پس سودی از آن نمی برند و قومی از بعد ایشان می آیند که در باطن ایمان می آورند و در ظاهر کفر می ورزند و آن هم سودی برایشان ندارد ایمان به ظاهر نمی شود مگر اینکه با باطن هم باشد و ایمان به باطن نمی شود مگر اینکه به ظاهر هم باشد.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۸۱۵.

۳. به این نیرنگ و رزان و خلفای شیاطین التفات مکن که آنها نابودکنندگان ارکان دین هستند.

بوده‌اند آنکه آن حضرت را که امام زمان بوده ترک گفته و خود به‌عنوان تصوّف جمع شده‌اند و الا صوفیه زمان ائمه (ع) همان اصحاب سرّ بوده‌اند که ذکر آنها در اخبار متواتر است و نیز تصدیق داریم که در میان صوفیه حقه هم عده‌ای یافت می‌شوند که برخلاف اوامر الهی یا وظایف طریقتی رفتار می‌نمایند؛ ولی اعمال افراد را نباید به حساب سلسله گذاشت؛ چنانچه در میان مسلمین هم خلافکار و عاصی وجود دارد، ولی به حساب مذهب مقدّس اسلام گذاشته نمی‌شود.

جواب سؤالات دیگر در ضمن بیانات فوق درک می‌گردد و محتاج به تجدید جواب نیست؛ مع ذلک عرض می‌کنم. هر امری که مخالف دستورات قرآن مجید و وظایف شرعیّه شریعت مطهره اسلام باشد باطل است، من جمله سماع در سلسله صوفیه حقه وجود ندارد و منع اکید از آن شده است شاید در سلسله‌های دیگر بوده باشد؛ ولی خلاف دستور مقدّس اسلام است، لیکن قرائت قرآن مجید و مناجات و خواندن اشعار مذهبی با صوت حسن منع نرسیده است.

خواندن ادعیه که توجّه به حق و اظهار نیازمندی و عجز و انکسار است در هر موقع و به هر زبان، ممدوح و مخصوصاً که بعد از نمازها، ادعیه مأثوره از ائمه اطهار (ع) بی‌شمار است و به هیچ‌وجه منعی نرسیده است و ذکر علویّه به‌خصوص برای ثبات در امر ولایت است که فرموده‌اند: *بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ؛ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ* وَ لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ<sup>۱</sup>.

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۳، ح ۸: اسلام بر پنج پایه بنا شده است؛ نماز و زکات و روزه و حج و ولایت و به چیزی به اندازه ولایت فریاد زده نشد.

تراشیدن ریش به فتوای عدّه‌ای از مجتهدین حرام و مرتکب آن گناهکار است و در سلسله صوفیه حقه افراد موظفند از مجتهد اعلم زمان تقلید کرده و تکالیف شرعی خود را از او اخذ نمایند؛ بنابراین، افرادی که ریش خود را می‌تراشند، برخلاف دستور شرعی خود رفتار می‌نمایند و مربوط به فقر و درویشی نیست. اما شارب، در کراهت گذاشتن شارب یا استحباب زدن آن روایات غالباً منتسب به حضرت صادق (ع) است که در نهایت تقیه بوده و روایت هم غیر موثّقند؛ نهایت، علمای تشیع از نقطه نظر تسامح در ادله سنن استحباب آن را قبول نموده‌اند و یک عدّه از ساده‌لوحان و مغرضین به این امر غیر مهم اهمّیت زیاد داده‌اند در صورتی که ترک یک امر مستحبّ یا فعل یک امر مکروه مستلزم ایراد و اعتراض نیست چه بسیاری از امور مستحبّه مؤکّده است مانند خفض نساء (ختنه زنان) که عمل نمی‌شود و اعتراض هم به آن نمی‌کنند یا چقدر امور مکروهه انجام می‌شود و مورد ایراد نیست؛ گذشته از این، از یک یک افراد منتسب به این سلسله سؤال شود که آیا به شما امر شده که شارب بگذارید؟ شارب امری است معمولی و بی‌اهمّیت مثل سایر امور و افراد به میل خود می‌گذارند یا می‌زنند و مربوط به دستور فقری نیست؛ بزرگان فرموده‌اند: «دینی را به مویی نبسته‌اند.» علاوه بر این اخباری موجود است که دلالت دارد بر شارب داشتن ائمه اطهار (ع) و بزرگان چنانچه در مجمع البحرین در ذیل لغت سیبیل<sup>۱</sup> بیان اوصاف پیغمبر اکرم (ص) را نموده و می‌نویسد: و اِنَّهٗ كَانَ (ع) وَاْفِرَّ السَّبْلَةَ السَّبْلَةَ

۱. مجمع البحرین، طریحی، تحقیق سیّد احمد حسینی، ج ۵، ص ۳۹۲.

بالتحریرک الشارب<sup>۱</sup>؛ بعد می نویسد: وَالشَّارِبُ الشَّعْرُ الَّذِي يَسِيلُ عَلَى النَّمْرِ<sup>۲</sup> و قَالَ امیرالمؤمنین(ع): الطَّيِّبُ فِي الشَّارِبِ مِنْ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ<sup>۳</sup>. و در بعضی مقاتل راجع به سر مبارک حضرت سیدالشهداء(ع) رسیده: وَالدمُّ يَقَطُرُ مِنْ شَوَارِبِهِ<sup>۴</sup> و ايضاً التَّوْرُ يَسْطَعُ مِنْ شَوَارِبِهِ<sup>۵</sup>. و چون مخالفین ائمه طاهرين(ع) مبالغه در زدن شارب داشتند پیروان آن بزرگواران، داشتن شارب را شعار تشیع خود قرار دادند و در تاریخ هم دیده شده مواقعی که تشیع، تظاهری داشته مانند زمان سلطنت صفویّه شارب از شعائر تشیع بوده است؛ چنانچه در زمان مرحوم سید مرتضی که تشیع رواج یافت ابن منیر شامی خدمت سید، مذهب تشیع را اختیار نمود بعد در اثر آنکه سید غلام او تَتَرَّ را نگه داشته و ردّ نمی نمود قصیده غزایی<sup>۶</sup> انشاء نموده خدمت سید فرستاد و تتر غلام خود را مطالبه نمود و نوشت اگر غلام را ردّ نکنی تمام شعارهای تشیع را ترک می کنم. من جمله در اشعارش نوشت: وَوَقَفْتُ فِي وَسَطِ الطَّرِيقِ أَقْصَى شَارِبٍ مِنْ عَبْرٍ<sup>۷</sup> و این قصیده در تذکره ها ثبت است. مگر عمامه سیاه که شعار سادات است از حیث سیاهی مکروه نیست؟ مگر لباس بلند به موجب آیه شریفه: وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ<sup>۸</sup> که عموم مفسرین به

۱. حضرت دارای سبیل بزرگ بود و سبیل همان شارب است.

۲. شارب، آن مویی است که روی دهن می ریزد و می افتد.

۳. اصول کافی، باب فضل الطَّيِّب: بوی خوش در شارب از اخلاق پیغمبران است.

۴. از شاربهای آن حضرت خون می چکید.

۵. نور از شواربش تابان بود.

۶. ر. ک: مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری؛ انوارالربیع فی انزاع البدیع، ج ۳، سیدعلی صدرالدین بن معصوم المدنی؛ نامه دانشوران، ج ۲، ص ۲۳۶؛ لغت نامه دهخدا.

۷. و در میان راه نشسته، شارب هر شارب داری را خواهم چید.

۸. سوره مدثر، آیه ۴؛ و جامهات را پاکیزه دار.



قَصْرٌ تفسیر نموده اند مکروه نیست؟ مگر دور عمامه بیش از سه دور مکروه نیست؟ و غیر اینها، و هیچ‌گونه مورد اعتراض نیست و فقط شارب است که مورد ایراد و بحث و بلکه به تفسیق کشیده شده است. اما صفا که معمولاً به فقر است همان مصافحه است که در اخبار فضیلت آن بسیار ذکر شده است و از اختصاصات دست راست است و آن مصافحه که با دو دست معمول است به نظر می‌رسد غیر از مصافحه مأثوره است که در اخبار تشبیه الأصابع<sup>۲</sup> و صَفْقَةُ الْيَمِينِ<sup>۳</sup> و صَفْقَةُ الْإِبْهَامِ<sup>۴</sup> ذکر شده و قال الباقر(ع): مَا مِنْ مُسْلِمٍ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فَصَافَحَهُ وَ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ إِلَّا تَنَاءَتْ عَنْهُمَا ذُنُوبُهُمَا.<sup>۵</sup> و ایضاً در خبر است: مَنْ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَ نَكَثَ صَفْقَةَ الْإِبْهَامِ حَشَرَهُ اللَّهُ أَجْذَمًا.<sup>۶</sup> با ذکر این اخبار، مصافحه معمولاً به فقرا بیشتر شباهت به مضمون احادیث مصافحه دارد و این مصافحه عبادتی است و در تمام مواقع ممدوح است و البته بعد از نماز ثوابش زیادتیر خواهد بود.

در خاتمه از خداوند متان مسألت دارم که همه ما را موفق به اطاعت و بندگی و پیروی آن بزرگواران بدارد و اصلاح حال ظاهر و باطن ماها را بفرماید؛ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبِعِ الْهُدَى.

۱. کوتاه کن.

۲. چنگ زدن انگشتان.

۳. زدن دست راست به همدیگر.

۴. زدن انگشتان ابهام به یکدیگر.

۵. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۶۰، ح ۵: هیچ مسلمی نیست که برادر مسلم خود را ملاقات و با او مصافحه کند و انگشتان خود را در انگشتان او چنگ نماید، مگر آنکه گناهان هر دو از هم پاشیده می‌شود.

۶. هرکس از جماعت مسلمین جدا شود و زدن انگشت ابهام را به یکدیگر درهم شکنند و تخلف کند، خدا او را جذامی محسور خواهد کرد.

## جواب نامه یکی از علمای بزرگ

زیارت دستخط عالی نمط آن حضرت موجب نهایت مباهات و افتخار این ضعیف بی مقدار شد و از بیانات عالیه و فرمایشات شامخه کاملاً مستفیض و بهره مند گردید. تمام ارادتمندان و کسانی که مختصر آشنایی با آن حضرت دارند معترف و مقررند که مراتب عالیّه معلومات را از هر حیث دارا و مقام شامخ روحانیت را، آن حضرت حائز می باشند و از این بنده جاهل نادان، بسیار خجالت آور و بی ادبی و جسارت است که در محضر شریف آن مجتهد زمانه و محقق یگانه مطالبی معروض دارد که به منزله بردن زیره به کرمان و قند به هندوستان است؛ ولی با اجازه خود آن حضرت مانند شاگرد هجّی خوانی که درس خود را نزد استاد می خواند تذکراتی که به نظر رسید جسارت می ورزد و شرمندانه طلب عفو و بخشش می نماید.

۱- مسلم است که برای علم و دانش نمی توان حدی قائل شد و هر قدر بر معلومات افزوده شود، دایره مجهولات هم وسیع تر می گردد و محتاج به تکمیل معلومات می باشد و اگر توقف را جایز داند از بی همتی

و نقص علم و دانش خواهد بود؛ خداوند متعال خطاب به پیغمبر اکرم (ص) در سوره اسراء آیه ۸۷ می فرماید: وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا<sup>۱</sup> و نیز در سوره طه آیه ۱۱۴ به آن حضرت خطاب فرماید: وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا<sup>۲</sup>. بنابراین در هیچ مرحله و مقامی شخص بی نیاز از تکمیل علم و دانش نخواهد بود؛ از طرفی هم، علم منحصر به همین علوم صورتی نبوده و علوم باطنیه و تودیع اسراری هست که در تحصیل علوم صورتی حاصل نخواهد شد و وصول به حقیقت، منحصر در تحکیم مبانی علوم ظاهریه نیست و مراتب معرفت، انحصار در تشخیص حلال و حرام و دانستن طهارت و نجاست نه؛ البته این علوم و شریعت مطهره شالوده بنا و اساس سیر الی الله است و اگر این پایه محکم و استوار نباشد، زحمات دیگر بی نتیجه است و طریقت و حقیقت، تکمیل شریعت مقدسه است و در هیچ مرحله و مقام از آن مستغنی نخواهد بود.

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت میان آن و این باشد طریقت چنانچه در تحصیلات، پایه و اساس، همان تحصیلات ابتدایی است، در طریقت هم همان تکمیل شریعت مطهره است و کسانی که دارای علوم باطنیه بوده اند در زمان ائمه اطهار (ع) به اصحاب سر نامیده شده اند؛ بنابراین پس از تکمیل علوم صورتی باید به اكمال علوم باطنیه و تزکیه نفس و تطهیر باطن پرداخت و پس از طهارت ظاهر بدن باید به طهارت قلب و باطن همت گماشت و این علوم هم مدرسه و درس و مدرّس جداگانه دارد. حضرت موسی علی نبینا و آله علیه السلام را با

۱. و شما را جز اندک دانشی نداده اند.

۲. و بگو: ای پروردگار من، به علم من بیفزای.

مقام نبوت اولوالعزمی و دارای شریعت مخصوصه به دبستان حضرت خضر(ع) می فرستد که با کمال خضوع و خشوع می فرماید: هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا.<sup>۱</sup> مگر حضرت موسی(ع) از شریعت خود کسر و نقصی داشت؟ و حضرت خضر(ع) در جواب می فرماید: إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا.<sup>۲</sup> و آن عملیاتی که حضرت خضر فرمود که به کلی مخالف با ظاهر شرع و عقل بود مطابق کدام قانون شرع بود؟ همان علمی که حضرت سجّاد(ع) می فرماید:

و رُبَّ جَوْهَرٍ عِلْمٍ لَوْ أَبُوحُ بِهِ لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَعْبُدُ الْوَثَنَ  
و لَأَسْتَحِلَّ رِجَالٌ مَسْلُونٌ دَمِي يَرُونَ أَقْبَحَ مَا يَأْتُونَهُ حُسْنًا<sup>۳</sup>

همان علمی که پیغمبر اکرم(ص) می فرماید: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأُهَا.<sup>۴</sup> همان علمی که خداوند می فرماید: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ<sup>۵</sup> که آصف بن برخیا به واسطه همان علم عرض می کند: أَنَا أَتَيْتُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَزْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ.<sup>۶</sup> البته این علوم را هرکس به اندازه استعداد و قابلیت، برخوردار می گردد و معلومات و معارف حضرت سلمان را ابوذر نداشت و منافات با استعداد او بود که می فرماید: لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ

۱. سوره کهف، آیه ۶۶: آیا با تو بیایم تا از آنچه به تو آموخته اند، به من کمالی بیاموزی؟

۲. سوره کهف، آیه ۶۷: تو را شکیب همراهی با من نیست.

۳. من جواهری از علم را در سینه پنهان دارم که اگر فاش کنم مرا بت پرست می خوانند؛ و کسانی از مردان مسلمان، ریختن خونم را حلال می شمارند و زشت ترین کاری که می توانند بکنند نیکو می شمارند.

۴. من شهر دانشم و علی دروازه آن است.

۵. سوره نمل، آیه ۴۰: و آن کس که از علم کتاب بهره ای داشت، گفت.

۶. سوره نمل، آیه ۴۰: من، پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو می آورم.

سَلْمَانَ لِكْفَرِهِ أَوْ لِقَتْلِهِ.<sup>۱</sup> و این علوم باطنیه باید به عنایت حق به قلب القا شود که لیس العلم بکثرة التعليم والتعلم بل نور یقذفه الله فی قلب من یشاء.<sup>۲</sup> مولوی قدس سره هم می فرماید:

دانش انوار است در جان رجال      نی ز راه دفتر و نی قیل و قال<sup>۳</sup>  
دانش آن را ستاند جان ز جان      نی ز راه دفتر و نی از بیان<sup>۴</sup>  
و مدرّسین این دانشکده، انبیاء و اولیاء (ع) می باشند که:

در این ره انبیاء چون ساربانند      دلیل و رهنمای کاروانند  
باید با اطاعت کامله از دستورات آنان و ریاضت و مجاهدت  
به دست آورد. از آیات قرآنی به همین قدر قناعت کرده و از احادیث  
متواتره و اخبار ائمه اطهار (ع) به دو حدیث برای عدم اطالۀ کلام قناعت  
می نماید؛ عَنْ أَبِي حَمزة الثمالي قَالَ: «سَمِعْتُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ يَقُولُ: أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَضَعِبٌ  
لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِالْإِيمَانِ.»<sup>۵</sup>؛ معلوم  
است این امر غیر از احکام ظاهریه شرعیّه است که عموم مکلف به آنند.  
عن جابر عن ابي عبد الله (ع): قال أمرنا سِرٌّ مَسْتَوْرٌ فِي سِرٍّ وَ سِرٌّ مُسْتَتَرٌ وَ سِرٌّ لَا يَقِيدُهُ إِلَّا  
سِرٌّ وَ سِرٌّ عَلَى سِرٍّ مَقْتَعٌ بِالسَّرِّ أَيْضاً قَالَ (ع): أَمْرُنَا سِرٌّ مَسْتَوْرٌ فِي سِرٍّ مَقْتَعٌ بِالْمِيثَاقِ مَنْ

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۴، ح ۲: به خدا اگر ابوذر آنچه را در دل سلمان بود، می دانست، او را تکفیر می کرد یا می کشت (با کمی اختلاف).

۲. علم به کثرت تعلیم و تعلم نیست بلکه نوری است که خداوند در قلب هر کس اراده فرماید قرار می دهد.

۳. مثنوی معنوی، کلاله خاور، ص ۲۶، سطر ۱۷.

۴. مثنوی معنوی، به اهتمام توفیق سبحانی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۴ (با کمی اختلاف).

۵. بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۱: امر ما سخت و دشوار است و آن را کسی غیر از ملک مقرب یا پیامبر مرسل یا مؤمنی که قلبش به ایمان امتحان شده باشد، تحمل نمی کند.

۶. بصائر الدرجات، صفار قمی، چاپ کتابخانه مرعشی، ص ۲۸: امر ما سری است پوشیده در

هَتَكَ أَذَلَّهُ اللَّهُ.<sup>۱</sup>

۲- هر قدر انسان دارای معلومات عالیّه و اطلاعات کافیّه باشد نباید از شنیدن اقوال و عقاید دیگران و مطالعه کتب آنان اعراض نماید که خداوند متعال می فرماید: فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهُمْ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَالِئَاتُ<sup>۲</sup> باید اقوال و عقاید دیگران را شنید و کتب آنان را مطالعه کرد، کمترین اثرش این است که اگر انحرافی مشاهده شده به مصداق: جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ<sup>۳</sup> با دلیل و برهان رفع اشتباهات را نمود و آنان را متنبّه کرد.

۳- در موضوع به جای کلمه "هو ۱۲۱"، کلمه طَيِّبَةٌ بَسْمَلَهُ<sup>۴</sup> نوشته شود. بنده با آن حضرت کاملاً موافق و تذکر صحیح و مفیدی است؛ ولی این کلمه تقریباً شعار عده‌ای شده است و البته بسیاری از شعارها ممدوح و پسندیده نیست مثلاً عمامه سیاه که شعار سادات است در صورتی که لباس سیاه مکروه است یا عمامه بزرگ شعار علما است در صورتی که زیادتر از سه دوره مکروه است یا لباس بلند شعار و معمول علما است در صورتی که به مصداق: وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ<sup>۵</sup> ای فقصر<sup>۶</sup>، لباس بلند مکروه

→

سرّ و سرّی است که پوشیدگی می طلبد و سرّی است که فایده نمی دهد او را مگر سرّ و سرّی است بر سرّ، پوشیده شده به سرّ.

۱. امر ما سرّی است پوشیده در سرّی پوشیده شده به میثاق هرکس پرده آن بدرد خداوند او را خوار سازد.

۲. سوره زمر، آیات ۸-۱۷: پس بندگان مرا بشارت ده، آن کسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند، ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمنداند.

۳. سوره نحل، آیه ۱۲۵: با بهترین شیوه با آنان مجادله کن.

۴. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

۵. سوره مدثر، آیه ۴: و جامه‌ات را پاکیزه دار.

۶. یا کوتاه کن.

است؛ به هر حال کلمه طیبه بسمله در اول مکتوبات نوشته شود به مراتب بهتر است با آنکه کلمه هو نام حق و به جای بسم الله و عدد "۱۲۱" به جای "یا علی" است؛ به علاوه چون مراسلات پس از خواندن دور انداخته یا پاره کرده شده و نسبت به نامه‌های صریح الهی بی‌احترامی است از نوشتن آن خودداری می‌شود.

۴ - راجع به اعداد ذکر اوراد. هر قدر ادعیه و اوراد تکرار شود ممدوح است و گذشته از این، در علم اعداد برای هر عددی اثری قائلند و مناسب آن اثر، شماره ذکر آن ورد و دعا تعیین و کمتر و زیادتر آن، اثر نخواهد داشت؛ چنانچه در تسبیح حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها شماره آن معین است و تجاوز از آن جایز نیست.

در خاتمه با یک عالم شرمندگی و خجالت از این جسارت که مطالبی در محضر شریف معروض داشت طلب عفو و بخشش می‌نماید و از اخلاق حمیده و ملکات فاضله و بزرگواری آن حضرت امیدوار و انتظار دارد مورد بخشایش قرار گیرد؛ والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

## نامه آقای حیدر احمد محمود حیدر از سوریه

از سوریه حضرت شیخ از بندگان حضرت رضاعلیشاه روحی فداه تقاضا کرده بود که با چه کسی تماس بگیرم برای بعضی سؤالات، آن حضرت این ناچیز را معرفی فرموده بودند؛ لذا نامه‌ای نوشته و سؤالاتی نموده بود.

صاحب السماحه الحاج سیّد هبة الله الجذبی المعظم  
بكل توقیر و اعظام و اجلال احديک تحية الولاية الصادقة والاخوة  
المؤکدة لک و لكل من هم علی شاکلتک من العلماء الاعلام جميعا و  
بعدها سيدی منحنی الله سبحانه و هی النعمة الكبرى التي ليس ورائها نعمة  
ولادونها مفران اعطاني منما شيئا عظيما من الولاية ولاية اهل البيت  
الطاهره و بذلك وجدت نفسي ايضا مكتنفا بولاية من والاهم. و قد  
عرفني قطبنا قطب ان سماحتکم من المأذونين فلذلك اطلب الي  
سماحتکم ان تحدثنا مكاتبة بشيء من العلم الالهي لانه هو العلم فقط و اذا  
كان الله اجل الاشياء فالمعرفة به اجل العلوم فاذا اردت اغترافا من بحر  
علومکم فلا يجوز ان امنع لان اعرف من نعمة الله والموالي شيئا من فضل



الموالی فلذلک لا یجوز منعی من معرفة علومهم لانهم السبیل الی معرفة الله ان ینکونوا العلم معرفة الله.

سوریا محافظه اللاذقیه جبله مقروشای.

حیدر احمد محمود حیدر

حضرت صاحب السماحة الشیخ احمد محمود حیدر دامه افاضاته

با عرض سلام و تحیت و تقدیم اخلاص و ارادت، مکتوب عنایت مصحوب و مرقومه شریفه زیارت شد و موجب افتخار و امتنان گردید و از اظهار حسن ظن نسبت به این حقیر نا قابل متشکر شد؛ ولی کم من ثناء جمیل لست اهل له<sup>۱</sup> راجع به امر آن حضرت در رجوع به این بنده حقیر با آنکه خود را در قبال مقام شامخ علمی سماحة، کوچک و حقیر می داند مع ذلک اطاعتاً لامره با بضاعت مزجاة خیلی به اختصار و فهرست مانند جسارت می نماید. به مضمون حدیث قدسی: کُنْتُ كَنْزاً مُخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ<sup>۲</sup> علّت غایی خلقت، معرفت و شناسایی حق جلّ و علا است و معرفت حق حاصل نمی شود مگر به عبادت و اطاعت دستورات الهی که فرموده: مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ<sup>۳</sup> و اوامر و نواهی الهی به وسیله خلیفه و نماینده حق دو قسم است: اعمال فرعیّه قلبیه و آداب قلبیه باطنیه. گوینده شهادتین، مسلم و گوینده شهادت ثلاث، شیعه نامیده می شود و احکام اسلام از قبیل حفظ مال و جان و

۱. چه ستایش های زیبایی که من اهلش نیستم.

۲. من گنجی بودم پوشیده و پنهان؛ پس دوست داشتم که شناخته شوم از این رو خلق کردم مخلوق را تا شناخته شوم.

۳. سوره ذاریات، آیه ۵۶: جنّ و انس را جز برای پرستش خود نیافریده ام.

عرض و جواز تناکح و توارث بر آنها جاری است و مطابق حدیث شریف: **بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ؛ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصُّومِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ** <sup>۱</sup> و **أَسْنَاهَا وَأَمَّا هَا وَأَشْرَفَهَا الْوَلَايَةُ** و نیز فرموده اند: **لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ سَبْعِينَ خَرِيفًا تَحْتَ الْمِزَابِ قَائِمًا لَيْلَهُ ضَائِمًا نَهَارَهُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَايَةٌ عَلَى (ع) لَأَكَبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ**؛<sup>۲</sup> قبولی تمام دستورات قالبیه منوط به ولایت علی (ع) است و ولایت را جزء اعمال قالبیه قرار داده، نه جزء امور قلبیه که اعتقاد به خلافت و محبت باشد؛ زیرا که اصول عقاید که امور قلبیه می باشد از قبیل توحید و نبوت و معاد و غیره بسیار است بلکه مراد، عمل جوارحی است که بیعت و لویه باشد به طریق معین؛ چنانچه پیغمبر اکرم (ص) پس از بیان خطبه غدیریّه امر فرمود همه با علی (ع) بیعت کنند و فرمود: **گفتن سمعنا و اطعنا و قبول خلافت کافی نیست و کسانی که بعد از رحلت پیغمبر اکرم (ص) با علی (ع) بیعت و لویه نکردند مرتد خوانده شدند که ارتدالناس بعد رسول الله الا ثلاث او خمس**<sup>۳</sup>. پس مسأله اسلام، غیر از ایمان است؛ چنانچه می فرماید: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ اٰمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوْا وَلٰكِنْ قُوْلُوْا اَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ**<sup>۴</sup> و نیز: **لَا تَمَسُّوْا عَلٰى اِسْلَامِكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلٰىكُمْ اَنْ**

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۳، ح ۸: اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز و زکات و روزه و حج و ولایت.

۲. اگر بنده ای هفتاد سال خداوند را عبادت نماید درحالی که شبها ایستاده به عبادت و روزها روزه دار باشد و دارای ولایت حضرت علی (ع) نباشد، خداوند وی را بر روی در آتش جهنم اندازد (حدیث مذکور با عبارات مختلفی در مآخذ متعددی آمده است از جمله: بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۶۱ و ج ۲۴، ص ۴۳ به نقل از اعلام الدین دیلمی).

۳. مردم بعد از [رحلت] پیغمبر (ص) مرتد شدند مگر سه یا پنج نفر.

۴. سوره حجرات، آیه ۱۴: اعراب گفتند ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بگوید که اسلام آورده ایم، و هنوز ایمان در دلها پتان داخل نشده است.

هَدِيكُمْ لِلْإِيمَانِ<sup>۱</sup> و همین عمل بیعت و لویّه است که موجب قبولی اعمال و اجر اخروی است؛ بلکه تمام احکام قالبیّه، مقدمه این بیعت و لویّه است که به پیغمبر اکرم (ص) خطاب شد: بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ<sup>۲</sup>؛ در صورتی که پیغمبر اکرم (ص) در ظرف ۲۲ سال تمام احکام و دستورات اسلامیّه را ابلاغ فرموده بود؛ ولی به فحوای این آیه شریفه همه آنها مقدمه بوده اند برای امر ولایت و لذا پس از ابلاغ امر خلافت علی (ع)، فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي<sup>۳</sup>. و این امر بیعت، منحصر به وجود مقدّس علی (ع) نبوده؛ بلکه باید در هر زمان با خلیفه و نماینده حق که به موجب آیه شریفه: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً<sup>۴</sup> و در هر زمان و هر دور وجود دارد بیعت نمود و در این زمان خلیفه و نماینده حق حضرت حجّة بن الحسن صاحب الزّمان عجل الله فرجه می باشد و چون آن بزرگوار در پرده خفا است و تکلیف الهی ساقط نیست و تا روز قیامت باقی است، خلاف فضل الهی می باشد که در ازمنه غیبت کسی نباشد که بدون واسطه یا به واسطه اجازه هدایت و اخذ بیعت داشته باشد و به موجب آیه شریفه: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ<sup>۵</sup> که مقصود ایمان است، دعوت ظاهریّه ندارد و همیشه مخفی و پنهان بوده است؛ برخلاف احکام فرعیّه قالبیّه که باید دعوت و تبلیغ شود؛ هر کس موظّف

۱. سوره حجرات، آیه ۱۷: بگو به خاطر اسلامتان بر من ممت مگذارید؛ بلکه خدا بدان سبب که شما را به ایمان راه نموده است بر شما ممت می نهد.

۲. سوره مائده، آیه ۶۷: آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است، [به مردم] برسان و اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده ای.

۳. سوره مائده، آیه ۳: امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم.

۴. سوره بقره، آیه ۳۰: من در زمین خلیفه ای قرار می دهم.

۵. سوره بقره، آیه ۲۵۶: در دین هیچ اجباری نیست.

است در صدد تحقیق و تجسس برآید و با تضرع و زاری از خداوند بخواهد که او را به صاحب اجازه برساند: **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ**<sup>۱</sup> و اگر با صدق و حقیقت در صدد طلب برآید به موجب: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**<sup>۲</sup> خلاف فضل الهی است که او را به صاحب اجازه و نماینده خود نرساند. بسیار طلب عفو و معذرت می‌خواهد که مطالبی که بر آن حضرت واضح و آشکار بود جسارت نمود؛ العذر عند کرام الناس مقبول. با تقدیم احترامات فائقه و ادعیه خالصه؛ والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

۱. سوره مائده، آیه ۵۴؛ سوره حدید، آیه ۲۱؛ سوره جمعه، آیه ۴: این بخشایشی است از جانب خدا که به هر که می‌خواهد ارزانش می‌دارد.  
 ۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹: کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خاص خویش هدایتشان می‌کنیم.

شرحی است که برحسب تقاضای سرهنگ مدرّسی

رئیس اداره آگاهی ساری نوشته شد

اشخاصی که تصوّر می‌کنند تصوّف و عرفان طریقه و مذهب خاصی است و در ردیف سایر فرق اسلامی است به کلی در اشتباهند و نیز کسانی که خیال می‌کنند تصوّف و درویشی عبارت است از خانقاه و بوق و من تشاء<sup>۱</sup> و کشکول و تبرزین و پرسه زدن و در یوزگی و به‌عنوان توکل دروغی، دست از کار و بار کشیدن و سر بار جامعه شدن و با گیسوان بلند و به لباس مخصوص درآمدن و تسبیح هزار دانه به‌گردن و چنّته به‌کتف آویختن و به آداب مذهبی و قوانین اجتماعی بی‌قید بودن و چرس و بنگ و سایر مخدّرات استعمال کردن و گفتن "مولی سخی است" و منهیّات را مرتکب شدن و امثال اینها که غالب اینها برخلاف شریعت مطّهّره است، راه اشتباه را پیموده‌اند؛ تمام اینها زوائد تصوّف و روح عرفان است و تصوّف از این زوائد بیزار است یا عقیده آنان که

---

۱. عصایی مخصوص از چوب ستبر و گره‌دار.

می‌گویند: تصوّف از سرچشمه افکار فلسفه یونانی ظاهر شده یا از اختلاط افکار آریایی با مذهب اسلام تشکیل شده یا از هند و مذهب بودا اقتباس شده یا از مسیحیت و رهبانیت اخذ شده، همه این عقاید خطا و از صواب دور است یا کسانی که می‌گویند: متصوّفه دارای عقیده حلول یا اتّحاد یا تشبّه یا تجسّم یا وحدت وجود باطله است، از حقیقت تصوّف و عرفان بی‌اطلاعند. تصوّف، باطن شریعت و درحقیقت عین شریعت است که به اعمال قالبیه و احکام فرعیّه، جان و روح می‌بخشد؛ زیرا تا اعمال قالبیه ارتباط به قلب نیافته جسدی است بی‌روح و صورتی است بدون معنی و فاقد ارزش و اثر روحی و جزای اخروی است؛ بلکه باید با ارتباط به باطن و قلب، به اعمال قالبیه روح بخشید تا مؤثر و مورد قبول حق قرار گیرد که فرمودند: لَا صَلَوةَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ<sup>۱</sup>.

تصوّف یعنی تصفیه و تجلیّه قلب و تزکیّه و تحلیّه روح و ارتباط قلب با حق و خلاصه خداجویی است و این امر، فطری بشر و ناشی از منبع مخصوصی نیست؛ از روزی که بشر حس کرده است که ماورای این عالم، قوه قاهره قادره‌ای است که صانع این عالم و ایجادکننده تمام موجودات می‌باشد و تمام ذرات موجودات، مسخّر اراده او است، درصدد برآمده که ارتباط روحی و قلبی با آن صانع یابد و در تمام مذاهب حقّه، اشخاصی بوده‌اند که در این راه، سلوک کرده و ارتباط یافته‌اند و منحصر به مذهب اسلام نیست و در هر مذهبی این دسته اشخاص به نامی ذکر می‌شده و در اسلام به نام عارف و صوفی و زاهد و متقی نامیده شده؛ علاوه بر این، روح انسانی برحسب تکوین بدون

۱. نیست نماز مگر به حضور قلب.

استشعار سالک، سایر در این راه و مشتاق و سرگشته رسیدن به مبدأ و موطن اصلی خود است که یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فُتْلِقِيهِ<sup>۱</sup> و قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي<sup>۲</sup> که روح از عالم امر به موجب آیه شریفه: نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۳</sup> است؛ به دلیل آنکه هر مطلوبی را که بشر غایت سعی خود قرار می‌دهد، چون به مقصود نائل گردید می‌بیند، باز روح دست از تلاش نکشیده و در جستجوی مطلوب دیگری است و هم‌چنین به هر مطلوبی دست می‌یابد باز روح را آرام نمی‌بیند و این تلاش روح برای آنست که می‌خواهد به مبدأ اصلی اولیة خود برسد که إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ<sup>۴</sup> و این میل و علاقه هر چیز به مبدأ خود در همه اشیاء مشاهده می‌گردد، مثلاً آب که مبدأ آن دریا است بانهایت سرعت می‌خواهد خود را به دریا برساند یا اجسام ثقیله که از خاک به وجود آمده، می‌خواهند خود را به خاک رسانند و سقوط اشیاء از همین لحاظ است یا اکسیژن و کربن که از هوا در اشجار ذخیره شده در موقع سوختن به طرف بالا که مرکز اکسیژن و کربن است صعود می‌نماید و هم‌چنین در سایر اشیاء، و یک معنی رجعت همین امر فطری است که كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ<sup>۵</sup> گندم را در زیر خاک کرده مراحل از ریشه و ساق و سنبل طی نموده تا دو مرتبه به حالت اول برگردد؛ روح هم که از عالم امر است عاشق و شیفته رسیدن

۱. سوره انشقاق، آیه ۶: ای انسان تو در راه پروردگارت، سخت کوشیده‌ای و به لقای او نائل خواهی شد.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۵: بگو روح از [عالم] امر پروردگار من است.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲: و در آن از روح خود دمیدم.

۴. سوره بقره، آیه ۱۵۶: ما از آن خدا هستیم و به او باز می‌گردیم.

۵. هر چیز به اصل و مبدأ خویش باز می‌گردد.

به اصل خود می‌باشد و راحت نخواهد شد و دست از طلب نخواهد کشید مگر با رسیدن به این مطلوب که لَا رَاحَةَ لِلْمُؤْمِنِ دُونَ لِقَاءِ اللَّهِ<sup>۱</sup> و همان‌طور که روح انسانی فطرتاً و تکویناً سائر الی الله است، در جنبه تکلیف هم باید سلوک الی الله نماید و همان‌طوری که در جریان آب باید دارای مجرای مستقیمی باشد که آب در آن مجرا زودتر سیر خود را انجام دهد، در سیر تکلیفی روح هم، انبیاء و اولیاء مأمور شده‌اند که راه راست و طریق مستقیم وصول به حق را به خلق تعلیم دهند که آن دیانات حقه است و نیز همان قسم که در جریان، آب ممکن است به مانعی برخورد کند و سیر خود را تغییر دهد و به بیراهه بیفتد و راه خود را از مقصد دور کند و میراب باید مواظب جریان آب بوده و هرگاه به مانعی برخورد آن مانع را برطرف نماید؛ همین قسم در مقام تکلیف هم، بشر باید خود را تسلیم کامل انبیاء و خلفای ایشان نماید و تحت راهنمایی آنان این سیر و سلوک را پیماید که اگر تسلیم نشود یا از اطاعت و فرمانبرداری سرپیچی کند از راه دور شده و گرفتار خطرات و مهالک گردد که حضرت صادق (ع) می‌فرماید: يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَأَسَخَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا وَ أَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا<sup>۲</sup> و نیز فرموده‌اند: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ مُرْشِدٌ تَمَكَّنَ الشَّيْطَانُ فِي عُنُقِهِ<sup>۳</sup> و این راهنما باید حی و ظاهر باشد؛ البته تمام فیوضات الهیه به وسیله حضرت امام عصر حجة بن

۱. جز دیدار خدا برای مؤمن آسایشی نیست.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۱: هر یک از شما که خواهد چند فرسخی پیماید برای خود راهنمایی گیرد. تو که به راههای آسمان نادانتری تا به راههای زمین، پس برای خود راهنمایی طلب کن.

۳. کسی را که شیخ راهنمایی نباشد تمکین شیطان در گردنش است.



الحسن عجل الله فرجه افاضه می شود و تمام عالم وجود به وجود ذی جود آن حضرت موجود است که:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

ولی به حسب ظاهر هم باید از طرف آن حضرت، راهنما و هادی وجود داشته باشد که عمل راهنمایی ظاهر را عهده دار باشد که فرمود: من اصبح و لم یکن له امام ظاهر حی (مقصود مجاز در تبلیغ احکام شریعت و مجاز در تلقین اذکار و اوراد طریقت است) يعرف اصبح ضالاً تائها وان مات علیه مات میتة کفر و نفاق<sup>۱</sup> و باید تحت دستور و راهنمایی این مرتبی، طریق سلوک را طی نمود.

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر تنهایی

و نیز:

من به سر منزل عنقانه به خود بردم راه

قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

و این رهنما باید یا پیغمبر یا خلیفه پیغمبر باشد و هرکس نتواند دعوی این مقام را نماید که مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ<sup>۲</sup> که راهنمایی و هدایت عین شفاعت است مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ<sup>۳</sup>. شیخ عطار فرماید: ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

۱. کسی که شب را به روز آورد و امام ظاهر زنده ای را نشناسد، گمراه سرگردان است و اگر این طور بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۵: کیست که در نزد او، جز به اذن او، شفاعت نماید.

۳. سوره یونس، آیه ۳: جز به رخصت او شفاعت کننده ای نباشد.

\* \* \*

راه دور است و پر آفت ای پسر راهرو را می‌باید راهبر  
 گر تو بی رهبر فرود آیی به راه گر همه شیری فروافتی به چاه  
 کور هرگز کی تواند رفت راست بی عصاکش کور را رفتن خطا است  
 و این راهنما و هادی که خلیفه حق است به منطوق: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي  
 الْأَرْضِ خَلِيفَةً*<sup>۱</sup> از ابتدای خلقت آدم (ع) الی خاتم (ص) و از آن حضرت  
 الی زمان غیبت کبری به وسیله پیغمبران و خلفای آنان و ائمه اطهار (ع)  
 یا مجازین آنها جاری و ساری بوده و در دوره غیبت چون خلاف فضل  
 الهی است که بندگان را بدون راهنمای ظاهر گذارد و بدون راهنما، امر  
 دین و سلوک حق مختل بماند، از ناحیه مقدسه حضرت امام عصر  
 عجل الله فرجه اجازه راهنمایی برای جناب جنید رحمة الله علیه صادر  
 گردید و از آن جناب تاکنون مأذونین که عالم شریعت و شیخ طریقت  
 باشند بوده‌اند که راهنمایی خلق را عهده‌دار می‌باشند و همان‌طور که در  
 اعمال فرعیّه قلبیه باید به عالم حیّ وقت رجوع نمود و اخذ تکلیف کرد  
 که آن عالم، مرتب اجازه او به امام برسد در اعمال قلبیه هم باید تحت  
 تربیت و راهنمایی کسی قرار گرفت که بدون واسطه یا به وسایط، مجاز  
 از طرف امام باشد.

پس درحقیقت تصوّف و عرفان عبارت است از سیر و سلوک  
 به وسیله راهنمای مجاز در شریعت و طریقت به طرف حق و مستلزم  
 هیچ یک از زواید مذکوره بالا نیست و هرچه به آنان نسبت داده شود که  
 برخلاف عقاید حقّه اسلامیّه و احکام ظاهر شریعت مطهره باشد کذب و

۱. سوره بقره، آیه ۳۰: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم.

به کلی افترا است و عقاید حقّه و احکام شریعت مطهره پایه و اساس سلوک است و تا این پایه مستقر نباشد، هر عملی انجام شود بی نتیجه است؛ چنانچه دوره ابتدایی در تحصیلات، پایه و اساس تحصیلات بعدی است و تحصیلات متوسطه و سپس عالیه بر پایه ابتدایی استوار است و در مراحل بالا از مراحل مادون مستغنی نیست؛ هم چنین طریقت و حقیقت، روی اساس شریعت، استقرار دارند و برای سیر و سلوک لازم و ملزوم یکدیگر است که در جلد ۱۶ بحارالانوار مذکور است: قال ابو عبدالله (ع) یا هیثم التیمی ان قوما آمنوا بالظاهر و کفروا بالباطن فلم ینفعهم ذلک شیئاً و جاء قوم من بعدهم فامنوا بالباطن و کفروا بالظاهر فلم ینفعهم ذلک شیئاً لا ایمان بظاهر الا بالباطن و لا باطن الا بالظاهر<sup>۱</sup>. و کسانی که ادعای طریقت می کنند و به تکالیف شرعیّه بی اعتنا می باشند از عالم تصوّف به کلی بی بهره اند و فرقی که از متصوّفه، منطوق آیه شریفه: *وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ*<sup>۲</sup> و عبارت *إِذَا ظَهَرَتِ الْحَقِيقَةُ بَطَلَتِ الشَّرِيعَةُ*<sup>۳</sup> را اظهار می دارند از مقصود آیه مبارکه و عبارت مذکوره بی اطلاعند و گرفتار دام نفس و کید شیطانند؛ نعوذ بالله من کید الشیطان و شرور النفس بحق محمّد و آله صلوات الله علیهم اجمعین.

۱. ای هیثم تمیمی قومی هستند که ظاهراً ایمان می آورند و در باطن کافرند؛ پس سودی از آن نمی برند. قومی از بعد ایشان می آیند که در باطن ایمان می آورند و در ظاهر کفر می ورزند و آن هم سودی برایشان ندارد. ایمان به ظاهر نمی شود مگر اینکه باطن هم باشد و ایمان به باطن نمی شود مگر اینکه به ظاهر هم باشد.

۲. سوره حجر، آیه ۹۹: و پروردگارت را عبادت نما تا تو را یقین فرا رسد.

۳. وقتی حقیقت ظاهر شد، شریعت باطل می گردد.

در تعقیب کتابی که تألیف کرده است:

آقای شیخ... اصلح الله حالک و نبهک الله عن ضلالک

تعجب دارم که چه علت و غایت و هدفی موجب گردیده که یک نفر به نام روحانی، بردارد سند و مدرک بی سوادى و بی دیانتی خود را در جامعه منتشر کند و باعث ننگ مقام مقدس روحانیت و موجب تزلزل و اختلال عقاید خلق نسبت به روحانیین گردد؛ غیر از آنکه خداوند متعال خواسته است او را به مردم معرفی نماید و پرده ریا و عوام فریبی او را عقب زند که او شناخته شده و گول و فریب او را نخورند. کتابی که به نام جامع الفروق تألیف کرده اید، مناسب آن بود که نام آن را جاعل الشقوق و مانع الوحدة واللحوق می گذاشتید. مذهب اسلام بر پایه اتفاق و اتحاد کلمة الوحدة و وحدة الكلمة استوار است؛ پیغمبر اکرم (ص) شمشیرها می زد و جهادها می نمود که یک نفر را به دین اسلام وارد کند و حتی با منافقین که مسلم از روی ترس اسلام آورده بودند، به زیّ اسلام رفتار می نمود؛ شما دشمنان اسلام با چماق تکفیر و تفسیق هزاران مسلمان را از اسلام خارج می نمایید، آفرین بر این قدرت و اقتدار! و احسنت بر

این زور بازو! شما جواب پیغمبر اکرم (ص) را چه خواهید داد؟ یک عدّه کثیری را که قائل به شهادت ثلاث و گوینده آن می باشند و معتقد به ولایت مطلقه علی بن ابی طالب و یازده فرزندان آن حضرت هستند و منکر هیچ یک از ضروریات نمی باشند، به خیالات فاسده و مسموعات بی اساس تکفیر و از حوزه اسلام خارج می کنید؛ به علاوه فکر کنید کتابی که تألیف کرده اید و معلومات خود را به رخ جامعه کشیده و افتخار می کنید، چه فایده دنیوی و اخروی می تواند داشته باشد، مثلاً فرق تخصّص و تخصیص و یا فرق آهن و چدن و فولاد و دانستن آنها برای جامعه چه نتیجه ای دارد آیا نکیر و منکر در قبر و در محضر عدل الهی از زیق و نشادر، یا خرس و کفتار پرسش و سؤال خواهند کرد؟! مگر معلومات منحصر به آن موضوعات بی فایده است و آیا عاقلانه است که عمر عزیز گرانبهایی که سرمایه زندگانی جاویدانی است و هر آن آن، برابر تمام دنیا و آخرت ارزش دارد صرف این امور لاطائل نمود؛ ولی از شما تعجب ندارد، چه غیر از اینها معلوماتی نداشته و عمری را صرف همین لاطائلات نموده اید؛ به علاوه این افتراءات و تهمت های بی اساس که هر جاهل بی سواد می داند به کلی کذب و تهمت است، به چه منظور نوشته اید؟ شما حقاً مفتری و کذاب و جاعل هستید و این مطالب را از روی چه مأخذی نوشته اید؟ مگر به صرف خیالات فاسده شیطانی که ناشی از بی اطلاعی و اغراض شخصی می باشد می توان هر مزخرفی را نوشت یا از شنیدن یا خواندن در کتب که مؤلف آن هم بدون مأخذ و مدرک نوشته می توان قضاوت نمود! شما این افتراءات را که نوشته اید از چننه کدام درویش به دست آورده اید؟ اگر راست می گوید یک مدرک

مختصر هم باشد از کتب همان فرقه نشان دهید! شما اگر در محاکم قضایی دنیوی به عنوان مفتری محکوم نگردید در محکمه عدل الهی محکوم و مؤاخذ و مسؤول خواهید بود؛ خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**<sup>۱</sup> نمی دانم قرآن قرائت می کنید یا نه و اگر می خوانید معانی آن را درک می کنید یا نه؟ به هر حال اگر خودتان درک نمی کنید به دیگری مراجعه کنید که برای شما بیان کند؛ اگر از دستور این آیه شریفه آگاه بودید هرگز بدون تحقیق این افتراءات را ذکر نمی کردید.

آقای روحانی بدون سواد، استغفار کنید و در پیشگاه الهی توبه و انابه نمایید و در صدد تدارک و جبران این گناه برآیید و **الْأَفْكَاءُ سَوَاءُ الدَّارِ وَالْعَاقِبَةِ**. شما خدای متعال و پیغمبر بزرگوار (ص) و **ائِمَّةُ اطهار (ع)** و اولیاء کبار را به خشم آورده اید که کسانی را که منتسب به اسلام هستند مورد این اتهامات و افتراءات غیر واقع قرار داده اید؛ خداوند مجید می فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**<sup>۲</sup> دستور **ائِمَّةُ اطهار (ع)** است، اگر خلافی یا منکری از مؤمنی دیدید تا هفتاد محمل برای آن بتراشید و اگر نتوانستید هیچ محملی تصوّر کنید خود را ملامت کنید که چرا باید از خود به دیگران پرداخته باشم که این عمل خلاف را مشاهده کنم. بزرگی فرمود: **«من این شعر را هرگز فراموش نمی کنم:**

۱. سوره حجرات، آیه ۶: اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید؛ مبادا نادانسته به قومی زیان رسانید؛ آنگاه از کاری که کرده اید پشیمان شوید.  
 ۲. سوره نور، آیه ۱۹: کسانی که خوش دارند که بدنامی در حق مؤمنان شایع گردد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک دارند و خداوند [حقایق را] می داند و شما نمی دانید.

از گفتن عیب دگران بسته زبان باش

وز نیکی خود عیب‌نمای دگران باش»

تصدیق دارم که در میان همه فرق، اشخاص عاصی و لایبالی وجود دارد، حتی در طبقه روحانیین (چون آن جناب)؛ ولی نمی‌توان آن خطا و گناه را به حساب آن فرقه یا آن دسته آورد؛ مگر در میان مسلمین فاسق و خطاکار وجود ندارد؛ ولی عمل آنان مربوط به مذهب مقدّس اسلام نیست و نعوذ بالله گفته نمی‌شود که این اعمال و رفتار دستور شریعت مطهّره اسلام است. خلاصه از شما خواهش دارم با دقت و انصاف بدون اعتساف این نامه را بخوانید و از کرده خود اظهار ندامت و پشیمانی کنید و چون منظور تذکّر و وظیفه اسلامیّت بود نوشتم؛ بنابراین نام نویسنده، لازم و مناسب نیست که از شائبه ریا و غرض خالص باشد؛ والسلام علی من اتبع الهدی و اجتنب الغی و الردی.

در جوف عریضه‌ای که خدمت جناب آقای آقا سید محمد شریعت

دامت برکاته در قم نوشته شده قسمت زیر عرض شده:

فتوایی که به نام حضرت آیت‌الله آقای گلپایگانی ادام الله ظلّه در جواب سؤالات، منتشر شده موجب نهایت تعجب گردید و انعکاس سوئی بخشیده که دستاویز یک عدّه جهّال و عوام و مغرض شده و اختلاف و نفاق و شقاق را ایجاد نموده است و یک عدّه مؤمنین حقیقی را که معتقد به تمام عقاید اسلامیّه و عامل به جمیع احکام شریعت مطهره‌اند، منفور و مبعوض جامعه قرار داده‌اند. این مؤمنین دسته جداگانه‌ای نیستند که آنان را از جرگهٔ مسلمین جدا کرده و حکمی دربارهٔ آنها صادر نمود؛ همان طوری که در میان مسلمین جمعیت‌هایی به نام اسلام و ترویج تشیع تأسیس و در صدد نشر و ترویج عقاید و احکام و اخلاق اسلامیّه و تربیت جوانان و عوام می‌باشند، اینان هم جمعیتی هستند که جز تشویق و ترغیب در اجرای احکام اسلامیّه و منع از اخلاق فاسده و هواهای کاسده منظوری ندارند؛ اگر دربارهٔ سایر جمعیتها حکم مخصوصی صادر می‌گردد، دربارهٔ ایشان هم حکمی صادر گردد و بسیار



مایه تأسّف است که بدون تحقیق و تدقیق برخلاف دستور صریح قرآن که **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا**<sup>۱</sup> به منظور اغراض خاصی تصمیماتی اتخاذ گردد که کاملاً به ضرر و زیان مذهب مقدّس اسلام و برخلاف منظور صاحب شریعت مطهّره اسلام است.

تصوّر نمی شود این فتوا از ناحیه حضرت معظم له صادر شده باشد؛ چه، ایشان با مقام شامخ قاندریت و پیشوایی، متوجّه می باشند که اساس اسلام بر اتحاد و اتفاق و یگانگی مسلمین است و از هرگونه امری که موجب نفاق و شقاق باشد، نهی شده است که **الاسلام بُنی علی کلمتین کلمة الوحدة و وحدة الكلمة**<sup>۲</sup>. و قطعاً اشخاص جاهل و مغرض به منظورات شخصی یا انجام مأموریت از طرف مخالفین مذهب مقدّس اسلام، به نام مقدّس ایشان انتشار داده اند و اگر برخلاف انتظار هم از ناحیه ایشان صادر شده است قطعاً حضور ایشان، اشتباه کاری و مطالبی برخلاف حقیقت عرض کرده اند و معظم له هم بدون تحقیق به چنین فتوایی اقدام فرموده و آنان منظور باطنی خود را اعمال داشته اند و شاید مخالفین خود حضرت آیت الله بوده اند که خواسته اند بدین وسیله به مقام شامخ ایشان لطمه زنند و در جامعه لکه دار نمایند و الا غیر قابل تصوّر است که شخصیتی با مقام شامخ قاندریت و رتبه عالی روحانیت، سیاست اسلامیّه و فلسفه دین مقدّس اسلام و روّیه ائمه طاهرین (ع) و بزرگان دین و برخلاف دستورات قرآن مجید و اوامر محکمه پیغمبر اکرم (ص) و

۱. سوره حجرات، آیه ۶: اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید.

۲. اسلام بر دو کلمه بنا شده است: کلمه وحدت و وحدت کلمه.

صریح آیه مبارکه: تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ<sup>۱</sup> نسبت به یهود و نصاری، موجب افتراق و جدایی و دوگانگی و خروج یک عدّه مؤمنین حقیقی از جرگه مسلمین کردند. به هر حال اگر مقتضی دانید این تذکرات را که صرفاً از نقطه نظر علاقه کامل به عظمت و مقام روحانیت مخصوصاً علاقه به مقام شامخ حضرت آیت الله عرض شد، حضور مقدّس ایشان معروض دارید که شاید در صدد تدارک این فتوای ناروا که برخلاف امر حق و رضایت حضرت حجّة بن الحسن عجل الله فرجه می باشد، برآیند؛ والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴: بیایید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است و همه حق می دانیم، پیروی کنیم.

عارف گرانمایه و شاعر فرزانه جناب آقای علی احمدی کرمانی

دامت توفیقاته و تأییداته

مطالعه رساله هدایت‌نامه که از ترشحات طبع بلند و قریحه سرشار و نماینده مراتب معنویت و عرفان آن دانشمندگرامی است به اندازه‌ای جالب و دلربا و دلپسند و دلپذیر است که خواننده را چنان مجذوب و فریفته می‌کند که به مطالعه یک دفعه قانع نشده و مکرر او را به خواندن آن وامی‌دارد؛ مخصوصاً قسمت ضمیمه آنکه دقیق‌ترین احساسات و رقیق‌ترین نکات و حقایق عرفانی و اندیشه‌های خود را با بیانی زیبا و فصیح در قالب نظم درآورده‌اید؛ قصه و داستان شیر و گریگ و روباه، حقایقی را که نمی‌توان صریحاً بیان نمود و جریان گمراه‌کننده‌ای که امروز متأسفانه در جامعه ما معمول است، به اشاره و کنایه اظهار داشته و غرض، حکایت و داستان‌پردازی نبوده بلکه به قول مولوی علیه الرحمه:

این حکایت نیست پیش مرد کار

وصف حال است و حضور یار غار<sup>۱</sup>

و نیز فرموده:

خوشر آن باشد که سرّ دلبران

گفته آید در حدیث دیگران<sup>۲</sup>

و این رویه از قرآن مجید اتخاذ شده و غالب بزرگان و عرفا و شعرا این رویه را مسلوک داشته‌اند که حقایقی را که در قالب الفاظ ننگند یا صلاح صراحت آن نباشد یا بهتر در خاطر خواننده مؤثر گردد در ضمن حکایت و قصه ذکر نموده‌اند و الحق آن عارف بینا با کمال قدرت قریحه و سلاست طبع از عهده آن برآمده است و می‌توان یکی از بهترین آثار گرانبهای آن دانشمند ادیب دانست. از خداوند مهربان و خالق مٔان دوام توفیقات و مزید تأییدات آن شاعر عارف را در بیان حقایق و عرفان مسألت و درخواست دارم؛ والسلام.

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۹.

۲. همان، دفتر اول، بیت ۱۳۶.

## دوست عزیزم آقای بهمن مستوفی سلمه الله تعالی

عرض می‌شود: نامه شما ملاحظه شد، بسیار مسرور شدم که به محض آنکه ناراحتی فکری برای شما پیش آمده اظهار داشتید و از این بنده ضعیف استمداد نمودید. اولین مرحله ترقی و اصلاح حال، همین ناراحتی و نگرانی فکری است که ناشی از فطرت ایمانی بوده و در کمون قلب پنهان است و می‌خواهد به معرض اظهار درآید؛ چنانچه بیمار در بدو امر احساس ناراحتی مزاجی می‌کند و درصدد برمی‌آید که علت را دریافته و در معالجه آن اقدام کند؛ ولی چیزی که لازم است تذکر دهم آن است که شما بحمدالله تحصیلات خود را تا این حد رسانیده و اکنون مشغول تکمیل آن هستید، خیالتان را مشوش نکنید و همّتتان را منحصر در استفاده و استفاضه تحصیل نمایید موقع آن ان شاءالله خواهد رسید که درصدد تکمیل عقاید و اصلاح نفس خود برآید، عجالتاً به همان عقاید پدری و مادری و اعمال مذهبی که تاکنون عمل می‌نمودید قناعت کنید و از معاشرت با دیگران حتی المقدور خودداری نمایید مخصوصاً با اشخاص ناشایست مصاحبت ننمایید که

همواره بزرگان و دانشمندان و شعرا توصیه و تأکید نموده‌اند که از معاشرت با رفقای جاهل و اشخاص بی‌عقیده که پابند به هیچ یک از اصول اخلاقی و وجدانی و دینی نیستند پرهیز کنید شیخ سعدی می‌فرماید:

بیاموزمت کیمیای سعادت      ز هم صحبت بد جدایی جدایی  
دیگری گوید:

با بدان کم نشین که بدمانی      خوپذیر است نفس انسانی  
دیگری فرماید:

همنشین تو از تو به باید      تا تو را عقل و دین بیفزاید  
دیگری گوید:

مردم از نیک، نیکخو گردد      یار اگر بد بود چو او گردد  
و خواجه حافظ گوید:

نخست موعظه پیر می‌فروش اینست

که از مصاحب ناجنس احتراز کنید

خلاصه آنکه معاشرتان را منحصر کنید به رفقای درسی و با صحبت درسی و از معاشرتهای با اشخاص دیگر و مذاکرات غیردرسی خودداری کنید که ممکن است موجب زیان و بدبختی دنیا و آخرت گردد.

اما راجع به ناراحتی فکری برای تسکین و آرامش خیال، مختصری عرض می‌کنم: دوست عزیز و نور چشم، طفل را وقتی پدر به دبستان می‌گذارد، طفل بدون آنکه از کسی سؤال کند می‌فهمد و برای او معلوم است که این دبستان از اول نبوده شخصی به خیال تأسیس دبستانی افتاده

و پس از ساختن و تهیّه کردن لوازم آن این دبستان را تأسیس نموده و اکنون هم مدیری دارد که امور آن را با نظم و ترتیب معین اداره می‌کند و به خاطر او خطور هم نمی‌کند که این دبستان به خودی خود ایجاد شده و اکنون هم بدون داشتن مدیری، امور آن جریان دارد یا اگر شما در کارخانه‌ای وارد شوید می‌بینید ماشینها به کارند و یک عده کارگر هم به تلاش و فعالیت اشتغال دارند، تصوّر نمی‌کنید که این کارخانه به خودی خود ایجاد شده و اکنون بدون مدیر و کارفرمایی به فعالیت است یا اگر در باغی وارد شوید و ملاحظه کنید درختها سبز و خرّم و شاخها پر از ثمر و میوه است و باغچه‌ها پر از گل و ریحان و خیابانهای منظم موجود است خیال نمی‌کنید که این باغ همیشه بوده و کسی آن را ایجاد نکرده و اکنون هم به خودی خود و بدون باغبان و مراقبتی بدین نحو می‌باشد؛ پس وقتی این امور کوچک را ملاحظه می‌کنید که نبوده و به واسطه شخصی ایجاد شده و اکنون هم به واسطه مدیر یا باغبان اداره می‌شود چطور ممکن است این عالم به این نظم و ترتیب که تمام جزئیاتش از روی حکمت و دقت خلق شده و جریانش در کمال نظم و ترتیب صحیح دیده می‌شود، شمس و قمر به موقع معین طلوع و غروب می‌نماید، ستارگان با نظم خاصی، فصول چهارگانه با ترتیب منظمی، نمو نباتات به کیفیت مخصوصی، و سایر امور از روی کمال نظم جریان دارد، آیا به خودی خود ممکن است ایجاد شده باشد؟ محال است و هر بی‌شعوری تصدیق می‌کند که سازنده و اداره کننده‌ای دارد. خواهید گفت: طبیعت. عرض می‌کنم: این طبیعت بی‌شعور است یا باشعور؟ اگر گویند: بی‌شعور است که هیچ عاقلی قبول نمی‌کند که از شیئی بی‌شعور اموری

به این نظم و ترتیب صادر گردد و اگر گوئید: باشعور و فهم و ادراک است؛ گوئیم: همان خالق و ایجادکننده و اداره کننده این عالم است و تمام جریانات عالم به اراده او است و همان حکیم علی الاطلاق است که ما او را خدا و خالق می خوانیم. پس از این مرحله که یقین گردید خالقی وجود دارد، فکر کنید که هیچ مؤسسه و دستگاہی بدون یک هدف و نتیجه معین و مشخص، ایجاد و تأسیس نمی شود دبستان هدفش تربیت و تعلیم اطفال است؛ مدیر کارخانه هدفش به دست آوردن محصول کارخانه است؛ باغبان هدفش به دست آوردن میوه و ثمر است؛ چطور عقل باور می کند که این عالم پهناور و با عظمت بدون هدف و منظوری ایجاد شده باشد؛ اگر هدف همین خوردن و آشامیدن و خوابیدن و امثال این اعمال باشد خیلی احمقانه است که یک دستگاہ عظیمی هدفش همین امور جزئی باشد و حکیم علی الاطلاق این عالم را برای همین امور خلق کرده باشد، خیلی بعید و هیچ عاقلی قبول نمی کند. و هدف و منظور از خلق عالم و بالاخره خلق انسان معرفت حق و ترقی انسان به عالم روحانیت است و این هدف به وسیله مأمورین حق که پیغمبران باشند انجام می گیرد که آنان مأموریت دارند بشر را به وسیله قوانین الهی اصلاح نموده و روح آنان را تکمیل و نفس آنان را اصلاح و از رذایل، پاک و متصف به ملکات فاضله و صفات حسنه نمایند؛ در این مرحله نیز انسان دچار حیرانی و سرگردانی می گردد که اگر این مأمورین از طرف حق می باشند، اختلاف و تعدد فرق مذهبی نباید وجود داشته باشد و باید همه یک مقصود را پیروی نمایند. جواب آنست که در مذاهب حقه الهیه در اصول هیچ گونه اختلافی مشاهده نمی شود، اختلاف در فروع



است که به مناسبت اوضاع و استعدادات، احکام آنان تغییر یافته. اما فرق مختلفه در یک مذهب را نمی‌توان گفت همه حقند و نه همه باطلند؛ زیرا اگر همه باطل باشند نقض غرض حاصل می‌شود و همه هم حق نیستند و مذهب حق منحصر به یک رشته است در این موقع انسان مکلف است سعی و کوشش نماید و با معاشرت با فرق مختلفه و مذاهب متفاوت و آشنا شدن با عقاید و رویه هر یک به راهنمایی عقل، حق را از باطل تمیز و تشخیص داده و پیروی از آن نماید؛ بعد این فکر به نظر می‌رسد که نتیجه اطاعت و عدم اطاعت چه خواهد بود؟ چه، ملاحظه می‌کنید در این دنیا مطیع و مخطی هر دو از نعم این دنیا بهره‌ور و برخوردارند و تفاوتی مابین آنها نیست؛ پس عقل حکم می‌کند که باید عالم دیگری باشد که مطیع، به اجر خود و مخطی، به جزای خود برسد و آن معاد است.

دوست عزیزم مختصری از اصول عقاید را ذکر کردم؛ تو خود مفصل آن را بخوان از این اجمال. در پایان خیر و سعادت و موفقیت آن عزیز را از خداوند مهربان درخواست می‌نمایم.

۴۹/۱۱/۱۵

### برادر مکرم و دوست عزیزم آقای محمود مهرداد زید اقباله

عرض می‌شود: رقیمه شریفه زیارت شد و از اظهار لطف و یادآوری این حقیر، کمال مسرت و تشکر حاصل گردید؛ امید است در کمال صحت و سلامت و قرین خیر و سعادت و موفقیت بوده باشید. مرحوم آقای مهرداد نسبت به بنده کمال لطف و نهایت مرحمت را داشتند، رحمة الله علیه؛ انتظار دارم آقازادگان ایشان هم همان محبت و لطف را داشته باشند و بسیار خوشنود شدم که مطالبی را که به واسطه عدم اطلاع از تاریخ اسلام و حقایق این دین مقدس در خاطره‌ها و اذهان تلقین شده و خداوند فرموده: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ**<sup>۱</sup> می‌باشد تذکر داده‌اید. اولاً: ما یا به دین مقدس اسلام معتقد و پابند هستیم یا در

---

۱. سوره حج، آیات ۳ و ۸؛ سوره لقمان، آیه ۲۰؛ و پاره‌ای از مردم بی‌هیچ دانشی درباره خدا مجادله می‌کنند.

حال انکار یا تردید می‌باشیم، اگر معتقد بوده و دین مقدس اسلام را حق می‌دانیم باید تعبداً آنچه در قرآن مجید یا پیغمبر اکرم (ص) فرموده قبول داشته و معتقد باشیم و در هیچ یک از آیات قرآنی و فرمایشات رسول اکرم تردید نداشته باشیم که در قرآن می‌فرماید: تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لِأَرْبَبٍ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup> و فرمایشات پیغمبر اکرم هم به منطوق قرآن مجید: مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ<sup>۲</sup> فرمایش حق است. معجزات آن حضرت هم از طرف حق بوده و قابل انکار نیست و البته معجزه هم امری است که از حدود جریان طبیعی خارج و برای همان عده‌ای است که تقاضا نموده‌اند، نه عموم خلق. چنانکه ناله ستون حنانه و شهادت سنگ ریزه را عده‌ای که گوش دلشان باز شده بود شنیدند نه تمام مردم. اما قضیه خلقت حضرت آدم ابوالبشر - خداوند می‌فرماید: وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ<sup>۳</sup> و در آیه دیگر می‌فرماید: وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ<sup>۴</sup> نباید تصور شود که خداوند متعال گلی را به صورت انسان ساخته و سپس از عالم امر، روح را در آن دمیده که فرموده: وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي<sup>۵</sup>؛ بلکه تمام موجودات ارضی از خاک است و انسان هم به چند واسطه (نبات و حیوان) از خاک ایجاد شده و منحصر به خلقت حضرت آدم ابوالبشر نیست تمام افراد بشر از نطفه که از مواد غذایی که از خاک است به وجود

۱. سوره سجده، آیه ۲: نازل شدن این کتاب که در آن هیچ شکی نیست، از جانب پروردگار جهانیان است.

۲. سوره نجم، آیات ۳ و ۴: سخن از روی هوئی نمی‌گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود.

۳. سوره سجده، آیه ۷: و خلقت انسان را از گل آغاز کرد.

۴. سوره فاطر، آیه ۱۱: خدا شما را از خاک بیافرید.

۵. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲: و در آن از روح خود دمیدم.

آمده و پس از آنکه در رحم مادر دارای اعضا و جوارح شد از طرف حق روح به او اعطاء می‌گردد و این بیان با فرضیات جدیده (از تکامل میمون یا از تک یاخته‌ها) هم سازش دارد و رفع اشکال معترضین می‌گردد.

اما سجده ملائکه - قوای عالم از صغیر و کبیر تعبیر به ملائکه شده و چون خداوند متعال قوای داخله و خارجه به انسان عطا فرمود، امر فرمود که همه قوا، مطیع روح که حقیقت آدمیت است شده، سجده کنند و همه قوا اطاعت کردند و تحت اطاعت قوه عاقله که قوه مجریه روح است وارد شدند مگر قوه واهمه که اطاعت و سجده ننمود و در عالم کبیر شیطان تعبیر شده که در قرآن مجید هم به شیاطین ذکر شده که إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ؛ چه هر انسانی شیطانی برای خود دارد و قوای عالم کبیر به اجنه و ملائکه ثلاث و رباع تعبیر شده است و چون تمام آنچه در عالم صغیر (انسان) است در عالم کبیر هم نظیر آن وجود دارد؛ پس در عالم کبیر هم نظیر قوه واهمه (نفس امّاره) وجود دارد که تعبیر به شیطان شده که از اطاعت قوای عالم کبیر خودداری نموده و به این تعبیر تمام مذکورات در قرآن مجید، صحیح و مسلم است.

اما خروج از بهشت - قبل از آنکه روح در رحم به جنین اعطا شود در عالم امر و عقول در راحت و آسایش و ناز و نعمت بود؛ چون به تلقین نفس مخالف نمود، از عالم امر به عالم طبع که عالم رنج و محنت و زحمت و ریاضت است نزول داده شد تا دو مرتبه از قفس تن و دوزخ طبع نجات یافته و به موطن اصلی معاودت کند که اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ

۱. سورة انعام، آیه ۱۲۱: شیاطین به دوستداران خویش القا می‌کنند.

رَاجِعُونَ<sup>۱</sup>.

اما قضیه شق القمر چون در قرآن مجید ذکر شده و کلام حق است تعبداً باید قبول کنیم؛ گذشته از آن همان طوری که ذکر شد معجزه امری است که از حدود جریان طبیعی خارج است و نمی توان آن را با موازین طبیعی تطبیق نمود، به علاوه معجزه برای همان شخص یا عده ای است که درخواست نموده اند نه جمیع خلق، مگر ناله ستون حنّانه یا شهادت سنگریزه را همه شنیدند؟ تنها کسانی که گوش دلشان باز بود شنیدند. این معجزه را هم فقط کسانی که خواسته بودند، دیدند؛ به دلیل آنکه اگر واقع نشده بود با آن شدت مخالفتی که با پیغمبر اکرم (ص) داشتند در همه جا می گفتند و می نوشتند که ما از پیغمبر اکرم (ص) چنین امری را خواستیم و نتوانست انجام دهد. قضیه شق القمر را در تفاسیر بدین نحو ذکر کرده اند: موقعی که پیغمبر اکرم (ص) شروع به دعوت فرمود، کفار و مشرکین به انواع مختلفه با حضرت مخالفت می نمودند، من جمله جمعی از مشرکین خدمت حضرت رسیده عرض کردند: اگر راست می گویی و پیغمبر حقی این ماه را دو قسمت نما. پیغمبر فرمود: اگر کردم ایمان می آوری. گفتند: بلی. پیغمبر اکرم از خداوند متعال مسألت فرمود که مسؤول آنها را اجابت فرماید و ماه در شبی که به حالت بدر بود دو قسمت شد و حضرت می فرمود: مشاهده کنید. پس از مشاهده عده ای گفتند: سحر کرده؛ ولی نگفتند انجام نداده و عده ای هم ایمان آوردند. طریق دیگر در اخبار ذکر شده که موقعی که حضرت مشغول دعوت بود و کفار و مشرکین به رنج و زحمت او می پرداختند اتفاقاً یکی از رؤسای

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶: ما از آن خدا هستیم و به او باز می گردیم.

قبایل که دارای اعتبار و شخصیتی بود برای انجام وظایف دینی خود به مکه آمد و دختری داشت بیمار که با خود آورده بود که شفای او را از بت بزرگ (هبل) بگیرد در موقعی که در مسجد الحرام بود عده‌ای از مشرکین نزد او آمدند و شکایت کردند که جوانی در میان ما پیدا شده و ادعای پیغمبری می‌کند و به خدایان ما بد می‌گوید و اسباب نفاق و اختلاف و دشمنی بین ما ایجاد کرده و به هیچ وجه هم نمی‌توانیم از او جلوگیری کنیم. آن شخص مایل شد پیغمبر را ملاقات کند؛ در این بین پیغمبر اکرم (ص) وارد مسجد شد و آن حضرت را نشان دادند و تقاضا کرد با او ملاقات فرماید؛ خدمت حضرت عرض کرد: چه ادعایی دارید؟ فرمود: می‌گویم خدایانی که خود ساخته‌اید قابل پرستش نیستند و خدای یگانه را که خالق آسمان و زمین و تمام موجودات است پرستید. عرض کرد: چه دلیلی بر این ادعا دارید؟ فرمود: هرچه بخواهید انجام می‌دهم. عرض کرد: این دختر مرا شفا دهید. حضرت دعا فرمود و دختر او شفا یافت. عرض کرد: اگر این ماهی که در آسمان است دو قسمت کنید من ایمان می‌آورم. حضرت از خداوند مسألت فرمود و ماه دو قسمت شد و به او فرمود: مشاهده می‌کنی. عرض کرد: بلی و ایمان آورد. ولی البتّه مشاهده آن مخصوص همان عده‌ای بود که تقاضا کرده بودند نه تمام خلق جهان که بنویسند. و نیز در اخبار به مناسبت آیه شریفه: *إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ*<sup>۱</sup> انشقاق در روز قیامت است. در هر صورت چون در قرآن مجید ذکر شده است نمی‌توان انکار کرد و معجزات پیغمبران از حدود جریان طبیعی و افکار ناقصه ما خارج

۱. سوره قمر، آیه ۱: قیامت نزدیک شد و ماه دوپاره گردید.

است همان‌طور که هر یک از قوای انسانی حدی دارد که از آن حدّ تجاوز نمی‌کند مثلاً بینایی چشم تا یک فاصله معینی است یا شنوایی گوش و هم‌چنین سایر قوا، قوه فکریه بشر نیز حدی دارد و مافوق آن حد را نمی‌تواند تصوّر کند و این امور خارج از حدود فکریه انسان است. اما آیات ناسخ و منسوخ در قرآن می‌باشد؛ ولی نه اینکه خداوند متعال حکمی را نازل فرماید و بعد پشیمان شده نعوذ بالله و آن حکم را نسخ فرماید؛ بلکه از ابتدا برای اجرای حکم ناسخ، منسوخ را ذکر فرموده مثلاً در زمان پیغمبر اکرم (ص) اعراب بی‌ادب و بی‌تربیت خدمت حضرت آمده و در امور خود به نجوی می‌پرداختند و اسباب زحمت آن حضرت می‌شدند خداوند متعال برای رفع این زحمت آیه نازل فرمود که *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةً؛* یعنی هر کس می‌خواهد با پیغمبر اکرم نجوی کند، نیازی خدمت آن حضرت گذاشته و نجوی کند. هیچ‌کس حاضر نشد با حضرت نجوی کند، فقط علی بن ابی‌طالب (ع) برای آنکه حکم اجرا شود یک دینار خود را ده درهم کرده و هر دفعه یک درهم خدمت حضرت تقدیم داشته و عرضی می‌نمود؛ روز بعد آیه نازل شد: *فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ*<sup>۱</sup> و حکم قبلی نسخ گردید و از اول هم مقصود آن بود که رفع زحمت از حضرت گردد و بدین طریق رفع زحمت گردید. آیات دیگر ناسخ و منسوخ هم از همین قبیل است که مقصود اجرای حکم ناسخ است.

اما آنکه مذکور شده مذهب اسلام به شمشیر نفوذ یافته، اشتباه

۱. سوره مجادله، آیه ۱۲.

۲. سوره مجادله، آیه ۱۲: و اگر چیزی نیافتید، خدا آمرزنده و مهربان است.

است. در هیچ یک از غزوات شروع جنگ از طرف آن حضرت نبوده وقتی کفار و مشرکین حمله می کردند، حضرت به دفاع می پرداخت و در فتوحات خود هم هیچ گاه مغلوبین را الزام به اسلام نمی فرمود؛ بلکه وظایف دینی و معابد و عادات آنان را احترام می فرمود و آنها را مختار می فرمود که یا اسلام اختیار کنند یا جزیه دهند (مالیات) و دولت اسلام مانند مسلمانان از آنها نگهداری کرده تا تأمین جانی و مالی داشته باشند. با وجود گرفتاری و مشغله زیاد که تمام اوقات حقیر را اشغال نموده و ضعف باصره که به زحمت می توانم بخوانم و بنویسم؛ چون ممکن بود اشکالات مذکوره موجب تردید و سستی عقاید اسلامیّه گردد به طور اختصار شرحی ذکر شد اگر حضوری بود بهتر شرح داده می شد. به هر حال امیدوارم روزبه روز بر توفیقات و ثبات عقاید ایمانی شما افزوده گردد؛ والسلام.

۵۰/۶/۱۱



## دوست محترم آقای مقصود یکرنگی و فقه الله

عرض می‌شود: مکتوب محبت مصحوب، ملحوظ شد؛ از اظهار لطف و محبت مشعوف و متشکر گردیدم. خداوند متعال توفیق بندگی و اطاعت و خیر و سعادت و صحت و عافیت به شما و سایرین عنایت فرماید. از مضامین آن، چنین استنباط شد که کتب عرفا و متصوفه را مطالعه نموده و با افراد بصیر و دانای عرفا، معاشرت و مصاحبت نداشته‌اید و از حال و وضع این ضعیف هم بی‌اطلاعید. حقیر به واسطه کبرسن که قریب به هشتاد است به ضعف باصره و کمی بنیه و ثقل سامعه و کسالت قلبیه و کسالات دیگر مبتلا می‌باشم و در خواندن و نوشتن در زحمت و تا ممکن باشد خودداری می‌نمایم و توانایی آنکه سؤالات مکتوب را مفصل عرض کنم، ندارم؛ مع ذلک برای آنکه بدون جواب نباشد مختصراً می‌نویسم.

لغاتی که مرقوم داشته‌اید اصطلاحاتی است که در فرق مختلفه تصوف شیعه و سنی و اهل حق (علی‌اللهی) معمول است و از هر یک، مفهوم معینی مقصود است که تا کسی با آنها معاشرت و مصاحبت نکند

و کتب آنها را نخواند مفهوم آن اصطلاحات درک نمی‌شود و نام سلسله‌های تصوّف هم که ذکر شده هر یک اتصال و انتساب به یکی از بزرگان عرفا دارد.

#### اصطلاحات:

۱- خرّقه عبارت است از منصب ارشاد که از طرف شیخ طریقت به مرید داده می‌شود نه لباس مخصوصی؛ مع ذلک در میان بعضی از فرق صوفیّه معمول بوده که از پاره‌های جامه‌ها لباسی دوخته و می‌پوشیدند، در صورتی که در فرقه صوفیّه حقه تقید به لباس مخصوصی نیست و می‌گویند: بهترین لباسها لباس تقوی و پرهیزگاری است که لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ!

۲- حلقات ذکر عبارت از اجتماع دراویش است در خانقاه و مشغول یاد خدا و ذکر می‌گردند که دستور دارند می‌کردند.

۳- ذکر خفی: ذکر است از اسماء الهی که به قلب گفته می‌شود نه به لسان.

۴- ذکر جلی: یکی از اسماء الهی یا عبارتی است که به لسان گفته می‌شود؛ مانند الله، یارحمان، یا کلمه توحید<sup>۲</sup> و غیره.

۵- سنگ قناعت: در بعضی از سلاسل در حال ریاضت سنگی به دل می‌بندند که احساس گرسنگی نکنند.

۶- کمند وحدت: تسلیم به مرشد است که در تحت دستورات او راه سلوک را طی کرده تا به مقامات فناء افعال و صفات و ذات حق منتهی

۱. سوره اعراف، آیه ۲۶.

۲. لا اله الا الله.

گردد.

۷- خار عشق: سوز و گداز عشق حق است که گاهی به مجذوبیت منتهی می‌گردد.

۸- نشستن به هیکل توحید: چنباتمه نشستن در حال ذکر است.

۹- سماع: وجد و انبساط است که در حال استغراق در ذکر حاصل شده و گاهی بی‌اختیار بدن به حرکت می‌آید.  
سلاسل صوفیه:

۱- سهروردیه منتسب است به شیخ شهاب‌الدین سهروردی که از بزرگان عرفا است.

۲- مولویه منتسب است به مولوی بلخی، صاحب کتاب مثنوی.

۳- نوربخشیه منتسب است به سید محمد نوربخش که از بزرگان عرفا است.

۴- صفویه منتسب است به شیخ صفی‌الدین اردبیلی جدّ سلاطین صفوی.

۵- ذهبیه منتسب است به شیخ درویش محمد مذهب کار.

۶- بکتاشیه منتسب است به حاج بکتاش ولی.

۷- رفاعیه منتسب است به سید احمد رفاعی.

۸- نقشبندیّه منتسب است به خواجه بهاء‌الدین نقشبند بخارایی.

۹- پیر جمالیّه منتسب است به پیر جمال‌الدین صوفی اردستانی.

۱۰- قونویّه منتسب است به شیخ صدرالدین قونوی.

۱۱- قادریّه منتسب است به شیخ عبدالقادر گیلانی.

۱۲- پیر حاجاتیه منتسب است به شیخ محمد بن احمد بن ابی‌نصر

الحازم.

۱۳ - ملا سلطان علی منتسب است به عارف بزرگوار حاج  
ملاسلطان محمد سلطان علی شاه گنابادی طاب ثراه.

۱۴ - صفی علی شاهی منتسب است به مرحوم حاج میرزا حسن  
صفی علی شاه.

بسیار متأسفم که به واسطه ضعف مزاج و کمی بینایی، بیش از این  
قادر به نوشتن نیستم. امیدوارم خداوند متعال به فضل و کرمش همه ما را  
به صراط مستقیم ولایت علی بن ابی طالب (ع) که تنها راه حق و صواب  
است، ثابت و باقی و هدایت فرماید؛ با تجدید سلام و درخواست دعا.

## خدمت فاضل دانشمند جناب آقای صداقت کیش

عرض می شود از اظهار لطف و حسن ظن نسبت به این ناقابل کمال تشکر را دارد. راجع به بیت:

عقل اول راند بر عقل دوم

ماهی از سرگنده گردد نی ز دم (به ضم)

آنچه به نظر حقیر می رسد که ممکن است مورد پسند آن دانشمند واقع نگردد، عرض می گردد. عقل اول عبارت از فیض نخستین و عالم مشیت است که مبدأ و به منزله سرعالم کبیر است که بر عقل دوم که هیاکل عالم کبیر است افاضه وجود می نماید که اول ما خلق الله العقل<sup>۱</sup> و تمام موجودات عالم کبیر که اجزای آنست، ناشی و ایجاد شده عالم مشیت است؛ چنانچه قسمت مهم ماهی، سر ماهی است که هیکل ماهی از سر افاضه نمو و بزرگ شدن را می نماید و هستی او به استفاضه از سر است نه از دم؛ پس فرد دوم مثال است برای بیان مطلب فرد اول. و اگر به فتح خوانده شود به اعتبار آنست که خیر و شر و سعادت و

---

۱. اول چیزی که خدا خلق کرد عقل است.

شقاوت تعیین شده روز ازل است که *السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ*<sup>۱</sup> که خواجه عبدالله انصاری علیه‌الرحمه هم در یکی از عباراتش می‌فرماید: «همه از آخر کار نگرانند من از اول آن.» و اعمال و کردار کفار ناشی از خبث طینت ازلی و آلوده و گندیده از سرچشمه بوده است؛ چنانچه فساد ماهی از سر شروع می‌گردد و این بیان دوم با بیان مثنوی که یأس از کفار است مناسبتر است؛ والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

۵۲/۷/۲۳

---

۱. نیک‌بخت، در شکم مادر نیک‌بخت باشد و نگون‌بخت، در شکم مادر نگون‌بخت باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب آقای جذبی، محترماً چند سؤال و مطلب به شرح ذیل  
معروض، جواب را مرحمت فرمایید.

۱ - فقرای سلسله شاه نعمت‌اللهی (گنابادی) دوازده امامی مذهب  
جعفری اثنی‌عشری هستند یا خیر؟

۲ - آیا شریعت را عمل می‌کنند یا طریقت و آیا هر دو را با  
همدیگر عمل می‌نمایند؟

۳ - هر فردی از مسلمان امت پیغمبر اکرم (ص) به مرجع تقلیدی  
رجوع و رساله او را عمل می‌کند.

۴ - مرجع تقلید سلسله فوق‌الذکر با حضرت آقای رضاعلیشاه تابنده  
است یا به علمای اعلم دیگر می‌باشد و رساله کدام علما را عمل می‌کنند؟  
در خاتمه استدعا دارم شما را به مولی علی علیه‌السلام جواب سؤال  
فوق را به طور واضح و روشن، فرداً فرد مرقوم تا از شک و شبهه خارج  
شویم.

محمد حسن مهین دوست

## برادر اسلامی آقای محمد حسن مهین دوست و فقه الله

عرض می شود: نامه حاوی سؤالات شما ملاحظه شد، بسیار مسرور شدم که راجع به اشکالات و اشتباهاتی که در فکر شما خطور کرده یا از دیگری شنیده‌اید در صدد تحقیق و استکشاف برآمده‌اید؛ ولی بهتر آن بود که قبول زحمت نموده می‌آمدید تا حضوراً مذاکره شده و بهتر و مشروح‌تر جواب سؤالات ذکر می‌شد. علت عمده ایجاد این اشتباهات که ذکر کرده‌اید آنست که به کتب عرفا مراجعه نکرده و با یک نفر مطلع و دانا معاشرت ننموده‌اید که بدانید تمام این اشتباهات ناشی از عدم اطلاع است و از ناحیه عوام شایع شده است.

جواب سؤال اول - مذهب مقدس اسلام دارای سه دسته مبلّغین متمایز ولی متحد می‌باشد که هر یک به وظیفه اسلامی خود انجام وظیفه می‌نمایند. یک دسته علمای اعلام و مجتهدین کثرالله امثالهم هستند که موظفند احکام قالبیه و وظایف شرعیّه را که در قرآن مجید به لسان مبارک پیغمبر اکرم (ص) ذکر شده به مردم تبلیغ نمایند. دسته دیگر متکلمین و حکما می‌باشند که اصول دین و مذهب و عقاید اسلامیّه را با



دلیل و برهان بیان می‌نمایند. دسته سوم عرفای شامخین هستند که موظفند دستورات قلبیه را برای تزکیه روح و تصفیه قلب و تبدیل صفات رذیله به خصال حسنه و طریق معرفت حق و تکمیل روح را به مردم تعلیم دهند و این سه دسته که علما و عرفا و حکما باشند با هم متحد و یگانه و هر یک تابع دو دسته دیگر می‌باشند و هیچ‌گونه اختلاف و تباینی ندارند و هر سه دسته، شیعه جعفری اثنی‌عشری می‌باشند و در فرق درویشی و تصوف حقه مرتضوی رضوی رشته‌ای که اثنی‌عشری نباشد وجود ندارد و همه آنها دوازده امامی و معتقد به امامت ولی عصر حضرت حجة بن الحسن (عج) بوده و انتظار ظهور آن حضرت را دارند؛ به علاوه مذهب تشیع و اثنی‌عشری به وسیله شمشیر و زحمت دراویش صفویه در ایران شایع و انتشار یافت، چگونه تصور شود خود اثنی‌عشری و شیعه نباشند؟ و هر یک از پیروان این سلسله، روزی چند دفعه توسط به ذیل عنایت امام زمان (عج) نموده و تعجیل در ظهور آن حضرت را از خداوند درخواست می‌کنند و در هر شبانه روز پنج نوبت صلوات کبیره را می‌خوانند: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَآلِ الْمُتَضَى عَلِيِّ وَابْتُولِ فَاطِمَةَ وَالسَّبْطَيْنِ الْأَمَامَيْنِ الْحَسَنَ وَالحُسَيْنَ وَصَلِّ عَلَى زَيْنِ الْعُبَادِ عَلِيِّ وَابْنِ أَبِي تَالِبٍ مُحَمَّدٍ وَالصَّادِقِ جَعْفَرٍ وَالكَاظِمِ مُوسَى وَالرِّضَا عَلِيِّ وَالتَّقِيِّ مُحَمَّدٍ وَالتَّقِيِّ عَلِيِّ وَالزَّكِيِّ الْعَسْكَرِيِّ الْحَسَنِ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمَهْدِيِّ صَاحِبِ الْأَمْرِ وَالْعَصْرِ وَالرَّمَانَ وَخَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ وَإِمَامِ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

جواب سؤال دوم - شریعت مطهره اسلام پایه و اساس سلوک الی الله است و عرفا و دراویش حقه در اصول دین و مذهب و صفات ثبوتیه و

سلبیه حق و سایر عقاید تشیع و خاتمیت رسول اکرم (ص) و امامت دوازده نفر که اوّل آنها علی بن ابی طالب (ع) و آخرین آنها امام زمان حضرت حجّة بن الحسن (عج) می باشد و غیبت آن حضرت و انتظار ظهور آن بزرگوار و معاد جسمانی و سایر عقاید شیعه جعفری اثنی عشری بتمامه معتقد و اعمال شرعیه را از واجبات و محرّمات حتی مستحبات و مکروهات را مراقب و مواظبند؛ مانند: دوام در طهارت و بیداری اسحار و قرائت مقداری از قرآن مجید در هر روز صبح و چنانچه ذکر شد شریعت مطهره پایه و اساس طریقت است و کسی که به وظایف و دستورات شرعیه عمل نکند زحمات و اعمال و ریاضاتش بدون اثر و شاید موجب خطر و هلاکت او گردد و شریعت مطهره به منزله دوره ابتدایی تحصیل است و طریقت به منزله دوره متوسطه؛ همان طور که بدون دوره ابتدایی نمی توانند از تحصیلات متوسطه استفاده کنند همین طور هم بدون عمل به وظایف شرعیه از وظایف طریقتی، استفاده غیر ممکن است و همان قسم که در دوره متوسطه از معلومات ابتدایی مستغنی نیستند در طریقت و درویشی هم از انجام وظایف شرعیه بی نیاز نخواهند بود و هر قدر هم ترقی بیش کنند توجهشان به انجام وظایف شرعیه بیشتر می گردد و این وظایف شرعیه تا حیات باقی است به انجام آن موظّفند و افرادی که به نام تصوّف و درویشی مرتکب امور غیر مشروع و منهیّه می باشند بویی از درویشی و فقر به مشامشان نرسیده است؛ بنابراین شریعت و طریقت لازمه یکدیگر و توأم با هم می باشند.

جواب سؤال سوم - تمام افراد مسلمین موظّفند در احکام شرعیه مقلّد

مجتهد اعلم بوده باشند و به فتاوی او اعمال قالبیه و شرعیه را انجام دهند و عمل بدون تقلید صحیح نیست.

جواب سؤال چهارم - تمام افراد پیرو این سلسله بعد از رحلت آیت الله حکیم از آیت الله شریعتمداری تقلید می نمایند و هر یک رساله عملیه ایشان را به دست آورده و از روی آن اعمال شرعیه را انجام می دهند.

در خاتمه، اگر حضوری بود شاید بهتر جواب سؤالات داده می شد برای آنکه بدون جواب نباشد مختصراً عرض شد و موفقیت آن برادر اسلامی را در بندگی و اطاعت و کسب ترقی و مکاشفت از خداوند متان درخواست دارم.

ضمناً بعدها اگر بنده را خواستید به مکاتبات خود مسرورم نمایید به صرف نام سید هبة الله جذبی قناعت نموده و عنوان دیگری را ترک نمایید که بنده ضعیف حقیر هیچ لیاقت این عناوین را ندارم؛ با تجدید سلام.

۵۳/۴/۲

۲ ج ۹۴/۲

حضور محترم فاضل معظم و عالم مکرم جناب آقای

عبدالرسول نیر دامت برکاته

به عرض مقدس عالی می‌رساند: با عرض سلام و تحیت فراوان و اظهار تأسف و تحسّر بی‌پایان از عدم شرفیابی. در موقع حرکت از آن سامان به زیارت تعلیقۀ کریمه نائل و از مطالب آن استحضار حاصل شد و از تکدر خاطر عالی بسیار متأثر گردید.

اولاً: در موضوع عدم توفیق در تودیع، جسارتاً عرض می‌شود که چون طبق لُؤارِدِ عَلَی الْمُرُودِ حَقّ شایسته مراتب لطف جناب عالی آن بود که پس از شرفیابی بنده، اظهار لطف و دیدنی فرموده باشید و چون مشمول این مرحمت نگردید با کمال علاقه و اشتیاقی که همواره به زیارت و درک فیض محضر مبارک داشت از نظر اینکه شاید مایل نباشید، با کمال تأسف از تشرف خودداری شد و از این عدم توفیق کمال تأسف را داشته و دارد.

ثانیاً: در موضوع دفاع از عالم عرفان و تصوف که فقط از نظر رضایت حق و دفاع از حق و حقیقت، مبارزه و مجاهده فرموده‌اید؛ البتّه

این نیت خیر را به امور مادی مخلوط نخواهند فرمود و اجر و جزای آن را حق تعالی در دنیا و آخرت اعطا خواهد فرمود.

ثالثاً: از جناب عالی که همه عمر را با وقار و بزرگ منشی و عفت قلم و بیان گذرانده‌اید انتظار نمی‌رفت که قلم خود را به تنقید از دیگران خواه حق و خواه باطل آلوده نمایید وگرنه همان‌طور که اطلاع دارید، سلسله عرفا و بزرگان همواره گرفتار مخالفت‌ها و دشمنی‌های زبانی و قلمی و علمی بوده‌اند؛ ولی اشخاص بزرگ و متین و علمای مهم هرچند که در رشته عرفان وارد نبوده‌اند و شاید احساس مخالفت هم می‌نمودند، مع ذلک اقدام به بدگویی و مخالفت ننمودند. از رویه موقرانه و سبک محققانه جناب عالی هم که معروف و مشهود است، مناسب آنست که تغییر رویه نفرموده و شخصیت علمی خود را محفوظ فرمایید خاصه که در مکتوب خود مرقوم شده: «می‌توانم دعوی کنم که اگر رد یا قبولی در قول و فعل آنها داشته مستدل به دلیل است.»

رابعاً: سرکار از خارج می‌شنوید و گمان می‌برید که دستگاه اینجا هم جنبه مادی آن کامل و پولهای سرشاری می‌رسد و مانند بعض دستگاههای دیگر علمی یا مدعیان تصوف است؛ ولی خوب است منصفانه و بی‌طرفانه تحقیق فرمایید تا ببینید این‌طور نیست؛ بلکه زیاده‌تر از آنکه می‌رسد خرج و صرف مستحقین می‌گردد. زندگی خودشان هم از سعی و کوشش در امور زراعتی می‌گذرد؛ مثلاً: تحقیق فرمایید آیا همان فقرای شیراز و اطراف آن که نسبتاً بحمدالله بعضی دارای تمکن هم هستند، چقدر حقوق خدایی می‌پردازند و آیا همه آن کفاف پرداخت قرض یک نفر که نام برده شده می‌کند یا نه؟ و آیا

می‌توانند با آن وجه قلیل منزلی خریداری نمایند و نمی‌کنند؟ سایر بلاد را هم به همین ترتیب قیاس فرمایید و مستحقین شهرهای دیگر هم همین طور. بزرگان ما غالباً می‌فرمودند: برای دنیا نزد ما نیاید، ما وسیله اصلاح امور دنیایی نداریم هر که طالب آخرت است نزد ما بیاید. خامساً: موضوع کیوان قزوینی ذکر شده بود، اگر حقیقتاً گفته او پس از انحراف صحت داشت تناقضها در مؤلفاتش چه معنی دارد. یک جا در نامه خود تصریح می‌کند که نور خدا را در حاج سلطانمحمد مشاهده کردم و در تألیفاتش رد می‌کند و در جای دیگر جملاتی می‌نویسد که معلوم می‌شود با تشیع هم مخالف است. جناب عالی کتاب شهیدیه ایشان را که در حالات مرحوم حاج ملا سلطانمحمد نوشته و کراماتی هم نسبت داده و حتی خودش قدری از آن را با شرح کلمات باباطاهر چاپ کرده، ملاحظه فرمایید تا فساد بیانات او بر جناب عالی ثابت گردد.

سادساً: موضوع عباى ارسالی - اولاً: شخص بزرگ نباید نسبت به کوچکی و بزرگی یک هدیه اظهاری کند و به اضافه چه اشکال دارد که آن عبا در مشهد یا گناباد ۱۲۰ تومان خریداری شده باشد و در شیراز ارزانتر باشد، یا شخص بی‌اطلاعی ارزانتر فروخته باشد و به علاوه از کجا اطلاع داشتند که چه رنگی موردپسند جناب عالی است تا آن رنگ را تهیه نمایند.

سابعاً: موضوع خانقاه - در این سلسله از قدیم هم معمول نبوده، برای اینکه منظور از خانقاه محلی است که در آنجا به عبادت حق و یاد خدا مشغول باشند و چون گاهی وجود خانقاه جداگانه، ایجاد تنبلی و

بی‌کاری برای بعض اشخاص می‌کند از این‌رو خانقاه مخصوصی را لازم نداشته‌اند.

ثامناً: بعض سلاسل دیگر یا بزرگان بعض دستجات به عنوان اعانه و امثال آن مبالغی جمع‌آوری کرده و بعد هم ساختمانهایی می‌کنند؛ ولی درین سلسله به هیچ‌وجه و عنوانی، معمول ندارند که اعاناتی جمع‌آوری نمایند. حقوق خدایی هم هرکس از فقرا پرداخت در محلّ خود آن صرف می‌کنند و به مصرف غیر آن نمی‌رسانند و اگر اظهار تنگدستی شده است امر واقعی ذکر شده که مقرون به حقیقت بوده و اگر گناه است این ایراد به بعض بزرگان دین هم وارد می‌شود.

با تقدیم احترامات صمیمانه و تقدیم ارادت و اخلاص خالصانه و درخواست ادامه فیوضات کامله و معذرت از عرایض جسورانه؛ والسلام علیکم ورحمة‌الله و برکاته.

به یکی از فقرای محترم نوشته شده:

معروض می‌دارد: تعلیقه شریفه واصل و از یادآوری و اظهار لطف و بزرگواری نسبت به این ناقابل از قابلیت عاری، نهایت شکرگزاری حاصل گردید. امید است فضل و کرم حضرت مولی الموالی ارواحنا فداه بیش از پیش شامل حال آن جناب گردد و البتّه او مولایی است به بنده‌نوازی معروف و به مهربانی و عنایت موصوف؛ چنانچه خود فرمود: *إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ*<sup>۱</sup>. هر موقع حال اضطرار پیش آید و ملتجی شود، اجابت قرین او خواهد بود؛ ولی فقیر باید در همه حال خود را مضطر و بیچاره بیند و از حق و باطن اولیاء حق طلب توجّه و عنایت نماید و در هر صورت قطع داشته باشد که آنچه پیش آید به خیر و صلاح دنیا و آخرت او بود، نهایت آنکه نیازمندی و اظهار عجز و بیچارگی از لوازم بنده و بندگی است و از خداوند بخواهد که این حالت را در همه حال باقی بدارد که سرمایه سعادت و بهترین وسیله قرب و منزلت، حالت نیازمندی و اظهار مذلت است و در هر حال اصلاح ظاهر

---

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۳؛ سوره حجّ، آیه ۶۵: خداوند بر مردمان، مهربان و بخشاینده است.



و باطن را از حق بخواهد و چشم از وسایل ظاهری پوشد. توسل و التجا هم باید شود؛ ولی به زبان حال نه به قال حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عَلْمُكَ بَحَالِي<sup>۱</sup>. در نزد او احتیاج هر ذره‌ای آشکار و واضح است، محتاج به گفتار نیست و لطف و فضل حق که شامل است نه از آنست که ما را سابقه طاعتی است یا حق خدمتی که از ما خود آن خدمت و طاعت نیاید که حضرت ربّ العزّة را شاید؛ هرچه کند، به فضل خود کند و هرچه دهد به کرم خود دهد. کسالت و ناراحتی‌های آن برادر بسیار موجب تأثر و ناراحتی می‌باشد و غالباً در حضور مبارک به یاد آن برادر و سایر برادران بوده و همیشه صورتاً و معنأً برای رفع گرفتاریها و ناراحتیها ملتجی می‌باشم؛ البتّه نقص و قصور، در التجا و درخواست این روسیاه است که ارزش پذیرفته شدن ندارد و الا در منبع فیض بخل نیست و ردّ سائل نخواهد فرمود و با آنکه از حالت خود مأیوس هستم؛ ولی به لطف و کرم خداوند امیدوارم اَللّهُمَّ لَا تُكْذِبْ ظَنِّي بِإِحْسَانِكَ<sup>۲</sup>. امیدوارم به فضل و لطفش کسالت مرتفع و ناراحتیها برطرف گردد. خدمت همه آقایان آن حدود سلام و اظهار نیازمندی دارم، زیاده جسارت است؛ والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

۱. علم تو به حال من، مرا از سؤال بی‌نیاز می‌کند.

۲. خدایا گمان من به احسانت را تکذیب مکن.

جوابی است که به یکی از فقرای شیراز در جواب ایرادات

معترضی نوشته شده:

عرض می‌شود: مراسله آن برادر، واصل و موجب تأثر گردید؛ خداوند متعال همه ماها را از ضلالت و گمراهی حفظ فرماید؛ انسان تا موقعی که داخل وادی ایمان نشده از وسوسه و تعرض شیطان و نفس معاف است چه خود در سلک جنسیت آنها می‌باشد؛ ولی چون قبول ایمان و ولایت علی بن ابی‌طالب (ع) نمود راهزنان از داخل و خارج درصدد گمراهی و اغوای او برمی‌آیند و مدام در خطر آنها می‌باشد و به‌همین جهت جهاد اکبرش فرموده‌اند و جز در پناه به حق و استمداد از باطن اولیاء حق از شر این راهزنان مصون و محفوظ نخواهد بود.

جناب آقای معترض مذکور خود شخص عالم و دانشمند و آشنای با دستورات قرآن مجید و اخبار آل محمد (ص) می‌باشند و ملاحظه فرموده‌اند هیچ‌یک از دستورات طریقتی مخالف با قرآن و دستورات اسلامیّه نیست و اگر بیاناتی نموده‌اند، برای امتحان از ایمان دیگران بوده است و در آیین فقر و درویشی، بحث و جدال نیست؛ لذا الزامی به

مذاکره و جواب ندارد؛ فقط برای تذکر جملات زیر قابل تدبّر و دقت است.

تولّی و تبرّی جزء اصول تشیع است. در زیارت جامعه است: والِ  
 لِمَنْ وَالَاكُمْ وَعَادِلِمَنْ عَادَاكُمْ.<sup>۱</sup> و امری است قلبی و مربوط به سلوک و  
 معاشرت ظاهری نیست. راجع به خدمت اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند  
 و در تمام عمر باید خدمت و محبّت به خلق نمود. احکام شرعیّه و قالبیّه  
 را باید از یک نفر مجتهد اعلم اتّخاذ نمود و مربوط به امور طریقتی  
 نیست. راجع به کتمان آیه مبارکه: *وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ  
 الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآضَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ*<sup>۲</sup> را باید در نظر داشت.  
 راجع به اطلاع از حالات در صورتی که مرتاضین مذاهب باطله هند از  
 سرائر اشخاص مطلع و خبر دهند، چه تعجب دارد که اشخاصی که اتّصال  
 به نور ولایت علی بن ابی طالب (ع) قلوبشان منور شده است از سرائر  
 اطلاع یابند. راجع به حقوق الهی به موجب آیه مبارکه: *خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ  
 صَدَقَةً*<sup>۳</sup> حقوق الهی باید به خلیفه و مجاز از امام برسد که به مصارف  
 تعیین شده، صرف شود؛ مخصوصاً فطریه که فطره ایمان است به کسی  
 که به دست او تجدید ایمان کرده باید برسد. علی بن ابی طالب (ع)  
 می‌فرماید: *أَنَا الْأَسْمُ الْأَعْظَمُ أَمَا الْآيَةُ الْكُبْرَى وَآيَةُ الْعَظْمَى*، مع ذلك به آقایان  
 علما برای عنوان، "آیت العظمی" می‌نویسند و هیچ ایرادی نیست و  
 "مولی الموالی" که به معنای لغوی دوست دوستان است اعتراض می‌شود.

۱. دوست بدار کسی که شما را دوست دارد و دشمن بدار کسی که شما را دشمن بدارد.  
 ۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۵: پروردگارت را در دل خود به تضرّع و ترس، بی‌آنکه صدای خود  
 بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش.  
 ۳. سوره توبه، آیه ۱۰۳: از داراییهایشان صدقه بستان.

به هر حال اگر به آیات و اخبار کاملاً مراجعه و دقت شود حقایق  
 طریقت مکشوف می شود. امر ناسرّ و سرّ مستتر<sup>۱</sup> یعنی چه؟ لَوْ عَلِمَ ابُو ذَرٍّ مَا فِي  
 قَلْبِ سَلْمَانَ لَكَفَّرَهُ أَوْ لَقَتَلَهُ<sup>۲</sup> چه معنی دارد؟ اصحاب سرّ ائمه اطهار (ع) چه  
 اشخاصی بوده اند؟ ما الحقیقة<sup>۳</sup> کمیل چیست؟ شعر منسوب به حضرت  
 سجّاد (ع) چه امر است؟

و رَبِّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ أَبُو حُ بِهِ لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَعْبُدُ الْوَتْنَا<sup>۴</sup>  
 و امثال ذلک. امیدوارم خداوند متعال ما را از شرّ نفس و شیطان حفظ  
 فرموده و مشمول آیه مبارکه: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا  
 أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ<sup>۵</sup> نباشیم. از  
 خداوند متعال ثبات و استقامت در دین و مذهب را برای همه مؤمنین  
 خواستارم؛ والسلام.

۱. امر ما سرّ است، سرّی پوشیده.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۴، ح ۲: به خدا اگر ابوذر آنچه را در دل سلمان بود، می دانست، او را  
 تکفیر می کرد یا می کشت (با کمی اختلاف).

۳. حقیقت چیست؟

۴. من جواهری از علم را در سینه پنهان دارم که اگر فاش کنم مرا بت پرست می خوانند.

۵. سوره رعد، آیه ۲۵: کسانی که عهد الهی را پس از بستنش می شکنند و هر چه خداوند به  
 پیوند کردن آن فرمان داده، می گسلند و در زمین فساد می کنند، لعنت بر آنهاست و بدفرجامی  
 دارند.

## سیدی و مولای سلام الله علیک و رحمته و برکاته

اما بعد، امید است که مزاحمت‌های مکرر این نارزنده باعث تزییع اوقات عالیه و تصدیع آن جناب نبوده باشد. مسائلی پیش می‌آید که ناچارم خدمت آن حضرت عرضه نمایم و چنانچه آن جناب اجازه می‌فرمایند، این جاهل منفعل سؤال را به ترتیب به عرض برسانم تا از بحر مکاشفات آن حضرت جرعه‌ای برگیرم و شفای قلب یابم.

۱ - چنانچه مذکور است مأمون خلیفه خدمت حضرت ثامن الائمه علیه السلام عرض کرد: ما الدلیل علی خلافة جدک علی بن ابی طالب علیه السلام.<sup>۱</sup> قال الرضا: آیه "انفسنا"<sup>۲</sup> قال: لولا "نساؤنا" قال: لولا "ابناءنا". مأمون عرض کرد: الان شفیت قلبی.<sup>۳</sup> وجه استدلال حضرت رضا(ع) چیست؟ وجه ردّ مأمون

۱. دلیل بر خلافت جدّ تو علی بن ابی طالب چیست؟

۲. اشاره است به آیه مباهله، سوره آل عمران، آیه ۶۱: تَعَالَوْا اَتَدْعُوا ابْنَاءَنَا وَ اَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشان نزدیک خود را و شما خویشان نزدیک خود را، آنگاه [به درگاه خداوند] تضرع و زاری بکنیم و بخواهیم که لعنت الهی بر دروغگویان فرود آیدم).

۳. الان قلبم شفا یافت.

چه چیز است؟ و کیفیت ردّ حضرت رضا(ع) چیست؟ و تصدیق مأمون چیست؟

۲- نمی‌دانم این حدیث است و یا روایت است؛ ولی آنچه در کتاب ذکر شده به عنوان حدیث نبوی(ص) آمده است، می‌فرماید: لَعَنَ اللَّهُ الْعَيُونَ فَإِنَّهَا ظَلَمَتِ الْعَيْنَ الْوَاحِدَةَ.<sup>۱</sup> آن عیون کدام بوده و هم‌چنین آن عین‌الواحد و ظلمی که صورت گرفته چه بوده؟

۳- در خبر است که آسمانها در زمان سلطان جابر به سرعت سایر باشد و در روزگار ائمه اطهار بطی سیر دارد. منظور از سیر آسمانها چیست؟ و در ثانی زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس با ائمه اطهار(ع) معاصر بوده روی این اصل آسمان دوگونه سیر داشته این مطلب را چگونه می‌توان تشریح کرد؟

۴- در جامعه منیاتیسم (علم‌الارواح) گفته شده که روح وقتی جسد را ترک می‌کند، چنانچه پاک باشد در عالم ارواح زکیه، سیر خواهد کرد و چنانچه ناپاک باشد در عالم سفلی خواهد بود و به قول معروف مدّتی محکومیت خواهد کشید تا پاک شود آنگاه اجازه ورود به عالم علوی به او داده خواهد شد و گاهی اوقات برای کشیدن محکومیت بیشتری آن روح را مجدداً به این دنیای فانی عودت می‌دهند و دلایلی چند بر مدّعی خود دارند از جمله استناد می‌کنند به آیه ۲۸ از سوره بقره: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ<sup>۲</sup> و این طور

۱. خداوند لعنت کند عیون (چشم‌ها) را که به چشم (عین) واحد ظلم کرد.

۲. چگونه خدا را انکار می‌کنید، درحالی که مرده بودید و او شما را زنده ساخت، باز می‌میراند و زنده می‌کند و آنگاه به نزد او بازگردانده می‌شوید؟

تفسیر شده که ممکن است خیلی از ابنای بشر برای بار دوم و یا سوم به این دنیا آمده تا زجر بکشند و پاک شوند و از این دنیا بروند. آیا این علم منیاتیسم که امروزه حتی به دانشگاهها راه یافته و صاحب کرسی شده مبنای درست و صحیحی دارد؟ و بشر امروزه توانسته به این عالم ناشناخته راه یابد یا خیر؟ اگر راه یافته پس مسأله قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي<sup>۱</sup> چه می شود و این تفسیری که برای آیه فوق الذکر آمده صحیح است یا خیر؟ آیا اجتماعاتی که برای برقراری ارتباط با ارواح و یا به قول معروف احضار ارواح تشکیل می شود و بنابر قول خودشان ارتباط برقرار می شود، این موضوع تا چه حد راست است و آیا چنین چیزی ممکن است؟

۵- افراد نامسلمان در این دنیا زیاد است و حتی تعداد آنها از مسلمانان به مراتب بیشتر است؛ علاوه بر کسانی که متدین به ادیان سماوی می باشند کسانی هستند که به ادیان غیر سماوی متدین می باشند از قبیل هندوها، بت پرستان که در آفریقا زندگی می کنند و آدم خوار هستند و اخیراً حتی بهاییها؛ و هر یک از آنها این دین و یا مذهب اباً عن جد به او رسیده و به نوبه خود فکر می کنند که راه صحیحی را طی می کنند و به قول خدای عزوجل غیر از دین اسلام دین دیگری پذیرفته نخواهد شد؛ تکلیف جامعه غیرمسلمان چه خواهد شد و آیا فضل الهی شامل حال آنها نخواهد شد؟

بیش از این مزاحم نمی شوم و امید است که اطاله کلام نکرده باشم و باعث ملالت خاطر نشده باشم؛ وَفَقَّكَ اللَّهُ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ وَالْأَحْوَالِ وَكَثَّرَ اللَّهُ

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵: بگو روح از [عالم] امر پروردگار من است.

---

امثالکم؛ رَبَّنَا اتِنَا مِن لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا.<sup>۱</sup>

الفقير الجاهل محمود مهراڊ

---

۱. سورة كهف، آية ۱۰۶: ای پروردگار ما، ما را از سوی خود رحمت عنایت کن و کار ما را به راه رستگاری انداز.



## در جواب سؤالات فوق جناب آقای محمود مهرداد و فقه‌الله

۱ - مأمون دانشمندترین خلفای عباسی بود و به اشاره اجمالی امام(ع) فهمیده و قانع شد. چون انفسنا جمع است و مراد زاید از یک نفر است در این مباحثه پیغمبر(ص)، علی(ع) را به منزله نفس خود قرار داده است؛ در این فرمایش مقام ولایت را برای علی(ع) اثبات فرموده است. مأمون اشکال کرد که نسائنا هم جمع است و فقط حضرت فاطمه(ع) است، اگر نسائنا نبود انفسنا شامل علی(ع) می‌شد و ممکن است مثل نسائنا فقط مراد شخص خود پیغمبر باشد. امام(ع) فرمود: اگر ابنائنا نبود، ممکن بود بگوییم در هر سه جمله مراد یک نفر است؛ ولی چون ابنائنا مراد حسن و حسین(ع) است جمله انفسنا و ابنائنا را به ظاهر خود که جمع است و مراد دو نفر است اخذ می‌کنیم و فقط نسائنا را که منحصر به فاطمه(ع) است از ظاهر صرف نظر می‌کنیم؛ ولی از ظاهر آن دو عبارت جمع، صرف نظر نباید کرد؛ علاوه چون مسلم است که علی(ع) در جمع مباحثه بوده و عبارات نسائنا و ابنائنا شامل آن حضرت نیست، پس باید مراد از عبارت انفسنا پیغمبر(ص) و علی(ع) باشد.

۲ - این عبارت: لَعْنُ اللَّهِ الْعِيُونَ فَانَهَا ظَلَمَتِ الْعَيْنَ الْوَاحِدَةَ، حدیث قدسی که مسلم نیست؛ معلوم هم نیست روایت باشد. یک نفر شیعه متعصب خواسته است با رمز، تشییع خود را برساند و مقصود از عیون سه نامی که اول آنها عین است و عین واحده مقصود علی (ع) است؛ بنابراین تأویل، باید عبارت این طور باشد: لعن الله العیون فانهم ظلموا العین الواحدة. و ممکن است مقصود از عیون چشم‌های شور باشد که به یک چشم به هم زدن اثر شومیش را می‌بخشد.

۳ - بر فرض که ورود چنین روایتی که آسمانها در زمان سلاطین جابر به سرعت سایر باشد و در روزگار ائمه اطهار (ع) سیر آسمانها بطی می‌باشد، صحت داشته باشد؛ مراد از زمان امام نه فقط وجود امام باشد ولو مبسوط الید نباشد، بلکه زمان امام نافذالحکم و مبسوط الید است؛ در این صورت هر زمانی که بر مؤمنین می‌گذرد، فیوضات و برکات الهی آن ساعت و زمان به قدری زیاد است که چندین برابر زمانی است که امام محدود و مبسوط الید نباشد که در سوره مبارکه قدر: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ<sup>۱</sup> و آیه مبارکه: وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ<sup>۲</sup> (سوره حج، آیه ۴۷).

۴ - آیه شریفه: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ مراحل نشأت خلقت انسان است که از نطفه مرده به وجود آمده و حیات مادی یافته و پس از زندگانی می‌میرد و بعد از طی دوره برزخ، زنده و مبعوث می‌گردد و به مبدأ اصلی قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي رجوع

۱. آیه ۳: شب قدر بهتر از هزار ماه است.

۲. و یک روز از روزهای پروردگار تو برابر با هزار سال است از آن سان که می‌شمیرید.

می‌نماید و هیچ دلالت بر تناسخ و رجوع به این عالم ندارد و محال است و ممکن نیست از فعلیت به قوه عودت نماید؛ چنانچه انگور که فعلیت آنست به غوره که در حال قوه است برگردد یا شخص پیر به طفولیت به حسب ظاهر عودت نماید.

احضار روح و علم منیاتیسم به عقیده بنده، شعبده و بازیچه است و هیچ مأخذ و مدرکی ندارد. انسان باید به وسیله اعمال و انجام دستورات شرعیّه و ریاضات اسلامیّه، قلب را نورانی کرده و اتصال به عالم ملکوت علیا یافته و حقایق بر او مکشوف گردد و اگر اشتغال به ریاضات باطله و سرخودی نمود و به اعمال باطله و غیر شرعیّه مشغول شد، اتصال به عالم ملکوت سفلی و اجنه یافته و از ناحیه آنها برای او مطالبی مکشوف می‌گردد؛ مانند مرتاضین هند و غیره و این مکاشفات دلالت بر حقایقیت ندارد.

۵ - سایر افراد غیر مسلمان اگر فطرت ایمانی آنها باطل نشده باشد ولو دم مرگ باشد که پرده‌های علایق بر طرف و حقیقت که اسلام و ولایت باشد، ظاهر شود، قبول کرده مسلمان از دنیا می‌روند این است که مولوی می‌فرماید:

هیچ کافر را به خواری منگرید که مسلمان گشتنش باشد امید<sup>۱</sup>  
توفیقات شما را در تحصیل معارف الهی خواستارم؛ والسلام.

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۵۷ (باکمی اختلاف).

## موضوع راجع به گذاشتن سبیل آقایان در اویش

بسم الله الرحمن الرحيم

با عرض سلام، خواهشمند است در صورت امکان به سؤال زیر که مدتهاست در ذهن من خطوط کرده به طور کامل جواب فرمایید به آن صورتی که وقتی با مطالعه جواب شما قانع شدم و برای اطمینان بیشتر به متخصصین مذهبی مراجعه کردم آنها نیز جواب منطقی را قبول نمایند.

مقدمتاً عرض کنم: در کتاب سفينة البحار<sup>۱</sup> در تحت لغت لعن است که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: لَعَنَ اللَّهُ الْمُشَبَّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ وَ الْمُتَشَبَّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ<sup>۲</sup> و در کتاب مکارم الاخلاق عالم جلیل طبرسی قدس سره روایت می کند که قال رسول الله (ص): احفوا الشوارب واعفوا اللحى ولا تتشبهوا باليهود؛<sup>۳</sup> پس واضح است که تراشیدن ریش حرام

۱. سفينة البحار، شیخ عباس قمی، نشر دارالأسوه للطباعة والنشر، ج ۷، ص ۵۹۸.

۲. خداوند مردانی را که خود را شبیه زنان کرده اند و زنانی را که خود را شبیه مردان کرده اند لعنت کند.

۳. شارب خود را کوتاه کنید و ریش خود را بلند کنید و خود را شبیه یهود نسازید.

است؛ لذا این مطلب را به آن خاطر عرض کردم که نگوئید: چرا به تراشیدن ریش معترض نیستید؛ ولی گذاشتن سبیل در اویش را ایراد می‌گیرید؟ در حال حاضر برای تمام مردم این فکر هست که با شنیدن نام درویش شخصی را با داشتن ریش و سبیل کلفت که موهای سبیل داخل دهان شده است، مجسم می‌نمایند و یا اینکه متجددین امروزی را تنها با داشتن سبیل کلفت.

سؤال من این است که آیا در مرام در اویش گذاشتن سبیل کلفت با آن مشخصات اجباری است و چنانچه اجباری نیست در صورت داشتن اختیار اگر بخواهد سبیل بگذارد حتماً بایستی نوکهای آن داخل دهانش شود؟ اگر بفرمایید: نه این طور نیست. پس چطور تمام کسانی که درویش هستند و سبیل می‌گذارند مشاهده می‌شود که نوک آنها داخل دهانشان شده است با توجه به اینکه در حال حاضر علم اثبات کرده میکرب در نوک هر چیزی جمع می‌شود و چون آن موها داخل دهان می‌گردند، پس بهتر می‌توانند ناقل میکرب باشند و این خود برای سلامتی مضر است؛ لذا اخبار زیادی وارد است بر اینکه شارب را بزیند، چنانکه در کتاب سفینة البحار<sup>۱</sup> مرحوم حاج شیخ عباس قمی صاحب کتاب مفاتیح قدس سره در تحت لغت لحي روایت می‌کند: قال رسول الله (ص) احفوا السوارب واعفوا اللحي ولا تشبهوا بالمجوس و بعد از آن فرمود: إِنَّ الْمَجُوسَ قَصَّروا لِجَاهِهِمْ وَقَرَّوْا سُورِبَهُمْ وَ أَمَا نَحْنُ نَقْضُرُ السُّوَارِبَ وَ نَعْفِي اللَّحِي وَ هِيَ الْفَطْرَةُ.<sup>۲</sup>

۱. ج ۷، ص ۵۸۲ (با کمی اختلاف).

۲. همانا مجوس ریش خود را کوتاه می‌کردند و شارب خود را بلند می‌کردند اما ما شارب خود را کوتاه می‌کنیم و ریش خود را بلند می‌کنیم و فطرت همین است.

در خاتمه به این قسمت از تاریخ توجه فرمایید: در کتاب جیة العالیة غفران پناه حاج شیخ علی اکبر نهاوندی مشهدی قدس سرّه در جزء دوم در صفحه ۱۱۷ می‌نگارد که در موقعی که معاویة بن ابی سفیان لعنة الله علیه خواست در امر خلافت با حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام طرفیت نماید، به وسیله اموال بیت‌المال و بخشش درهم و دینار مردم شام را به خود جذب نمود و مردم دنیا طلب را به جنگ با علی (ع) تشویق نمود و برای آنکه لشکر خود را از لشکر حضرت علی (ع) به علامت و نشانه ممتاز گرداند امر کرد لشکر خود را که ریش را از بیخ و بن بتراشند و سیل خود را کلفت بگذارند؛ پس به حکم این تاریخ، بنا بر دوستی با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و دشمنی با معاویة لعنة الله علیه بایستی برادران دینی و شیعیان ائمة طاهرین علیهم السلام از شعار بنی امیه برکنار باشند و شعار آل محمد (ص) را پیروی نمایند تا در زمره شیعیان اهل بیت به شمار آیند. قبلاً از اینکه جواب خواهید فرمود، سپاسگزارم.

با تقدیم احترام ناصر مهراندیش

۵۴/۱۱/۲۵

## جناب آقای مهندس مهراندیش زید مجده و زادالله توفیق‌تاه

با عرض سلام و تحیت و درخواست ازدیاد توفیق و موفقیت آن جناب. این بنده شرمنده به واسطه ضعف پیری و کسالت مزاج و ضعف بینایی و بصیرت، چنانم که قرآن مجید را هم به وسیله ذره بین و زحمت قرائت می‌نمایم و قادر به آنکه جواب کافی و شافی به مشروحه جناب عالی عرض کند، ندارم؛ مع ذلک برای آنکه بدون جواب نباشد مختصری به عرض می‌رساند و خشنودم از اینکه اشکالی که به نظر رسیده است بیان فرموده‌اید؛ ولی اگر حضوراً مذاکره می‌گردید، مشروح‌تر عرض می‌شد.

موجب کمال اعجاب و تأسف گردید که با آنکه غالب احکام شریعت مطهره متروک و خلاف آن معمول است جناب عالی این امری که بسیار بی‌اهمیت و از امور تنظیفیه است نه از امور دینیه و علمای تشیع از راه تسامح در ادله سنن استحباب آن را پذیرفته‌اند، مورد توجه و اعتراض قرار داده در صورتی که در رسائل عملیه مجتهدین با آنکه بسیاری از مستحبات و مکروهات ذکر شده، از شارب هیچ ذکر نشده

است؛ مناسب آن بود که قبلاً از یکی از آقایان مجتهدین استفتا نموده؛ سپس این شرح را مرقوم می‌داشتید.

در هر مسأله و امر و نهی، اخبار متضاده ذکر شده که علمای اعلام از روی اصل تعادل و تراجیح، صحّت و سقم، معتبر و غیرمعتبر، موثق و غیرموثق آن را تشخیص می‌دهند؛ به این جهت یکی از رشته‌های علوم اجتهادیه، علم رجال و حدیث است و به صرف یک خبری که نه سند آن معلوم و نه مدلول آن مفهوم است نباید مورد قضاوت واقع گردد. حدیث لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ... هیچ اشاره‌ای به ذمّ شارب ندارد و مردانی که به لباس زنان درآیند و زنانی که به لباس مردان ملبّس شوند (به طوری که امروز میان جوانان معمول شده) مورد نظر است؛ بلکه بیشتر مردانی که شارب را به کلی می‌تراشند و مانند زنان می‌گردند مشمول این حدیث واقع می‌شوند و حدیث لَا تَتَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ وَالْمَجُوسِ راجع به خضاب است که قَالَ النَّبِيُّ (ص): غَيَّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ،<sup>۱</sup> نه شارب. راجع به قضیه معاویه به کلی عکس است چه حضرت علی (ع) در جنگ جمل فرمود: قَصِّرُوا لِحَاكُمُ وَاذْكُرُوا سِبَاكُمُ فَإِنَّهُ أَهْيَبُ لِلْعَدُوِّ.<sup>۲</sup>

و همان طوری که عرض شد اخبار در مسأله شارب هم متضاده است؛ چه اخبار و شواهدی وجود دارد که دلالت بر مدح آن می‌کند؛ چنانچه در تفسیر مهم مجمع‌البحرین که مورد وثوق و اعتبار همه علما

۱. موهای سفید را از سر بیرون کنید و خود را به یهود شبیه نکنید.

۲. ریش‌های خود را کوتاه کنید و سبیل‌هایتان را پرپشت کنید که موجب ترس بیشتر دشمن می‌شود.



است در ذیل لغت سبیل در وصف پیغمبر اکرم (ص) ذکر می‌کند که کان (ع) وافر السبیل<sup>۱</sup> و السبیل، الشارب؛ و الشارب الشَّعْرُ الَّذِي يَسِيلُ عَلَى الْفَمِ<sup>۲</sup> و در مقاتل راجع به سر مبارک حضرت سیدالشهداء (ع) ذکر شده که أَلَدَمُ يَقَطُرُ مِنْ شَارِبِهِ وَ لِحْيَتِهِ<sup>۳</sup> و ایضاً: النُّورُ يَسْطَعُ مِنْ شَوَارِبِهِ<sup>۴</sup> و كَانَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يُدْهِنُ شَارِبِيهِ<sup>۵</sup> و ایضاً: الطَّيِّبُ الشَّارِبِ مِنْ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ<sup>۶</sup>. و در کافی است: راوی عرض کرد إِنْ رَجُلٌ شَبِقَ وَ لَيْسَ لِي مَا اتَّزَوَّجَ بِهِ فَالْيَكْ أَشْكُوا مِنَ الْعُرْوَةِ. فَقَالَ: وَ قُوَّ شَعْرَكَ وَ أَدَمَ الصِّيَامِ<sup>۷</sup> که توفیر را ردیف صیام و وجاء از شبِق قرار داده‌اند و اضافه مفید عموم است و استثناء جزئی از آن جایز نیست.

و اخباری که در ذم شارب ذکر شده غالباً از اخبار ضعیف و دلالت تامه ندارد و لذا واجب ندانسته و از باب تسامح در ادله سنن، علمای تشیع استحباب آن را پذیرفته‌اند و اجماع بر عدم وجوب، منافی صحّت آن اخبار است؛ بلکه مضمون بعضی، منافی صحّت و منته مجعولیت است؛ مثل خبری که ذکر می‌کنند که کسانی که دارای شاربند در بهشت، مار و عقرب از شوارب آنان آویزان است؛ در صورتی که در بهشت مار و عقرب وجود ندارد تا از شوارب آویزان باشد و اهل بهشت جرد و مردند و بر فرض استحباب، ترک مستحب موجب مار و عقرب

۱. حضرت دارای سبیل بزرگ بود.

۲. شارب آن مویی است که روی دهن می‌ریزد و می‌افتد.

۳. از شارب و ریش آن حضرت خون می‌چکید.

۴. نور از شواربش تابان بود.

۵. و شاربهای خود را روغن مالی می‌کرد.

۶. اصول کافی، باب فضل الطیب: بوی خوش در شارب از اخلاق پیامبران است.

۷. من مردی بدون زن هستم و وسیله ازدواج ندارم و از عزوبت شکوه می‌کنم؛ فرمود: موی خود را زیاد کن و زیاد روزه بگیر.

نگردد... و غالب اخبار ذمّ، احتمال تقیّه دارد؛ زیرا بیشتر آن از جناب صادق علیه السلام است و بیشتر اخبار آن حضرت در مقام تقیّه است که زمان شدت تقیّه بوده است؛ گذشته از آن بسیاری از مستحبات است که عمل نمی‌شود مانند: قصر لحيه که زیاده از یک قبضه، در نار است و خفض نساء که به اتفاق، سنت است بلکه قول به وجوب هم ذکر شده، متروک دارند بلکه قبح شمارند. یا کراهت عمامه زیاده از سه دور، و کراهت بلندی لباس به مصداق آیه شریفه: *وَيُنَابِك فَطَهْرًا* <sup>۱</sup> *اَيَّ فَقَصْرًا* <sup>۲</sup> و کراهت لباس سیاه که اکنون شعار سادات است و غیره، و هیچ مورد اعتراض نیست؛ علاوه تا زمان دولت صفویه که مذهب تشیع با شمشیر آنها در ایران شیوع یافت قدرت و سلطنت با سلاطین تسنن بوده و شیعیان در حال تقیّه و ناچار به پیروی رویّه آنها بودند ناچار شارب را کوتاه می‌کردند و الاً مواقعی که نسبتاً مذهب تشیع تظاهری می‌یافت شیعیان از روی تعصب برای امتیاز از اهل سنت شارب می‌گذاشتند؛ چنانچه در زمان مرحوم سید ابوالرضا نقیب رحمة الله علیه که عده‌ای خدمت ایشان مذهب تشیع اختیار کردند شارب گذاشتند و اگر به کتب مجالس المؤمنین و روضات الجنّات و نامه دانشوران و لغت‌نامه مرحوم دهخدا قصیده تتریه را که ابن منیر شامی که خدمت مرحوم سید ابوالرضا تشیع اختیار کرده ملاحظه نمایید از شعارهای تشیع که ذکر کرده شارب را نیز ذکر نموده است و بعد از ظهور دولت صفویه عموماً شیعیان شارب می‌گذاشتند که حتی تا اواخر دولت قاجاریه معمول غیردراویش

۱. سوره مدثر، آیه ۴؛ و جامه‌ات را پاکیزه دار.

۲. یا کوتاه کن.

هم بوده است؛ گذشته از اینها امر شارب امری است بسیار بی‌اهمیت و یکی از بزرگان می‌فرماید: «دینی را به مویی نبسته‌اند.» و هیچ‌یک از صاحبان فتاوی حتی علمای اهل سنت فتوی به‌وجوب زدن یا حرمت گذاشتن نداده‌اند؛ عرفا و درویش هم به استحباب زدن آن قائلند؛ ولی چون امر مستحب مورد امر واقع نمی‌شود افراد را مختار گذاشتند و به هیچ‌کدام امر به گذاشتن شارب نکرده‌اند؛ چنانچه افراد منتسب به این سلسله بعضی کوتاه می‌کنند بعضی می‌تراشند بعضی به صورت دیگری درمی‌آورند و هیچ‌بأسی به آنها نیست و اگر وقت آن جناب اجازه دهد که با افراد منتسب به این سلسله معاشرت نمایید یا در مجلس فقری آنان شرکت نمایید، ملاحظه خواهید فرمود که به‌ندرت بعضی شارب دارند آن هم نه به‌نحوی که ذکر کرده‌اید که موها را داخل دهان می‌کنند بلکه به دو طرف می‌خوابانند باوجود این تصدیق دارم که کوتاه کردن با قوانین حفظ‌الصحه مناسبتر است.

جناب عالی از لفظ درویش، افراد ولگرد مبتلا به عادات مذمومه از قبیل تریاک و چرس و بنگ در نظرتان مجسم می‌شود در صورتی که آنهایی که غالباً دارای سبیل کلفت و مشغول‌گدایی و دوره‌گردی و مقید نبودن به آداب شریعت مطهره و معتاد به عادات ذمیمه و سربار جامعه می‌باشند اینان ننگ درویشی و بدنام‌کننده نیکان و بویی از درویشی به‌مشامشان نرسیده؛ درویش واقعی همان شیعیان اثنی‌عشریه و پیرو ائمه اطهار علیهم‌السلام و مقید به آداب شریعت مطهره می‌باشند؛ حتی بعض مستحبات را از قبیل دوام بر طهارت و بیداری اسحار و قرائت قرآن مجید هر صبح و بیداری بین‌الطلوعین برای عبادت و در هر روز

چند مرتبه خواندن صلوات کبیره و دعای فرج و در انتظار ظهور باهرالنور امام زمان حضرت حجّة بن الحسن عَجَّ اللهُ تعالی می‌باشند و شریعت و طریقت و حقیقت یک حقیقت واحده است که به اعتبار به‌نامهای مختلف نامیده شده و در طول یکدیگرند نه در عرض، مانند دوره ابتدایی و متوسطه و عالی که یک حقیقت واحده‌اند که دانایی باشد و پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: *الشَّرِيعَةُ أَقْوَالِي وَالطَّرِيقَةُ أَعْمَالِي وَالْحَقِيقَةُ أَحْوَالِي*<sup>۱</sup> و شریعت بدون طریقت، و طریقت بدون شریعت موجب معرفت و کمال نخواهد بود؛ چنانچه در جلد ۱۶ بحار الانوار حضرت صادق می‌فرماید: *يا هيثم التميمي ان قوما آمنوا بالظاهر وكفروا بالباطن فلم ينفعهم شيئاً و جاء من بعدهم قوم آمنوا بالباطن وكفروا بالظاهر فلم ينفعهم ذلك شيئاً لا ايمان بالظاهر الا بالباطن ولا بالباطن الا بالظاهر*<sup>۲</sup>؛ پس باید ظاهر که شریعت است با باطن که طریقت است توأم گردد تا به معرفت و کمال رسد و مرحوم سید حیدر آملی رحمة الله عليه در کتاب بحرالاسرار و عدة الابراء می‌فرماید: «شیعه نیست مگر صوفی باشد و صوفی نیست مگر شیعه باشد.»

در خاتمه عرایضم، تذکراً عرض می‌شود که شارب شعار تشیع بوده برای امتیاز از اهل سنت که مقید به نداشتن شاربند؛ چنانچه عمامه سیاه شعار سادات است و امری است تنظیفی نه دینی؛ حتی ابوحنیفه که امام مذهب حنفی است می‌گوید: *زدن شارب از تنظیفات است در عداد حلق.*

۱. شریعت، گفتار من است و طریقت، کردار من است و حقیقت، احوال من است.

۲. ای هیثم تمیمی قومی هستند که ظاهراً ایمان می‌آورند و در باطن کافرند پس سودی از آن نمی‌برند و قومی از بعد ایشان می‌آیند که در باطن ایمان می‌آورند و در ظاهر کفر می‌ورزند و آن هم سودی برایشان ندارد. ایمان به ظاهر نمی‌شود مگر اینکه با باطن هم باشد و ایمان به باطن نمی‌شود مگر اینکه به ظاهر هم باشد.

از تطویل کلام که با عدم توانایی عرض شد معذرت می‌خواهم و اگر  
مطلبی به نظر رسید که محتاج سؤال باشد خواهشمند است حضوراً  
مذاکره فرمایید نه کتبی که توانایی نوشتن جواب را ندارم. با تقدیم سلام  
و احترام و درخواست مزید توفیقات و تأییدات آن جناب؛ والسلام  
علیکم ورحمة الله وبرکاته.

۵۴/۱۱/۲۹

## خدمت برادر معظم‌گرامی آقای مرتضی عبدالرسولی دامت توفیقاته

پس از عرض سلام مشتاقانه و تقدیم اخلاص و ارادت خالصانه، صحت و سلامت و مزید عزت و سعادت و ازدیاد توفیق بندگی و اطاعت و استدامه خدمت آن برادر با سعادت را خواهانم و قلم و زبان، عاجز و قاصر است که مراتب ارادت روحی و علاقه قلبی خود را تحریر و تقریر نماید و توفیقاتی که از طرف ذات احدیت شامل آن وجود با کرامت گردیده و می‌گردد تبریک و تهنیت عرض کند و در عین حال استدعای دعا و شفاعت نماید. بحمدالله آن ذات خجسته صفات که حاوی فضایل انسانی و دارای کمالات نفسانی می‌باشد دائماً موفق به اجرای آثاری است در بقعه متبرکه که حضرت آقای شهید قدس سره العزیز که نام نامی او تا ابد باقی و در صفحات روزگار جاودانی خواهد بود. زیارت تعلیقه کریمه صفابخش چشم و دل و روشنی‌افزای هر دو گردید. از حضرت مولی ارواحنا فداه توفیق این خدمت و اجابت دعای خود درباره آن جناب را نیازمندانه مسألت دارد. ورود مسعود جناب آقای حاج آقا تابنده روحی فداه صفابخش دل بی‌قرار و روشنی دیده

---

انتظار گردید. امیدوار است حق سبحانه و تعالی بیش از پیش آن برادر را قرین توجّهات و توفیقات فرماید؛ والسّلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

## خدمت آقای حاج حسین دامت توفیقاته

عرض می شود: مکتوب شما ملاحظه شد. خداوند متعال همه ماها را به صراط مستقیم ولایت، هدایت و توفیق بندگی و اطاعت، عنایت فرماید. بسیار تعجب دارم با اینکه فاصله خیابان دروازه قزوین تا خیابان امیریه خیلی کم است علت آنکه شما امتناع دارید که به خود زحمت داده به کلبه محقر حقیر آمده اگر سؤالاتی دارید حضوراً مذاکره کنید به مکاتبه می پردازید. حقیر به علت کبر سن و ضعف پیری و کمی بینایی نوشتن جواب برایم زحمت دارد و بعد از این اگر چیزی مرقوم داشتید از عرض جواب معذورم دارید. این دفعه هم برای آنکه بدون جواب نماند مختصراً معروض می دارم. به موجب آیه شریفه: *اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ*<sup>۱</sup> امر هدایت متعلق به ذات اقدس حق جلّ جلاله می باشد؛ حتی

---

۱. سوره بقره، آیات ۲۱۳ و ۲۷۲؛ سوره نور، آیه ۴۶؛ سوره قصص، آیه ۵۶: خدا هر که را بخواهد، هدایت می کند.



خداوند متعال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ؛ بنابراین کسی می تواند در امر هدایت دخالت کند که از پیغمبر اکرم یا امام به واسطه یا بدون واسطه اجازه داشته باشد و این مجازین که مأموریت هدایت دارند سه دسته متحد ولی هر کدام در قسمت خاصی انجام هدایت می نمایند مانند یک وزارتخانه که دارای سه اداره باشد که هریک، یک قسمت از امور وزارتخانه را انجام می دهند؛ ولی هر سه مطیع یک وزارتخانه می باشند و همان طوری که هیچ فردی حق ندارد بدون حکم و فرمان در امور دولتی دخالت کند در امر هدایت هم هیچ کس حق ندارد بدون اجازه ولو هر قدر معلومات و اطلاعات داشته باشد مشغول هدایت گردد و در اخبار ائمه اطهار صلوات الله علیهم مذمت بسیار راجع به علما و عرفایی که بدون اجازه مشغول فتیاء و قضاوت و دستگیری می شوند ذکر شده است. خلاصه این مجازین و مأمورین هدایت سه دسته متحدند؛ یک دسته مأمور تبلیغ احکام شرعی و وظایف قالبیه می باشند آنها مجتهدین و علمای اعلام کثر الله امثالهم هستند و اجازه این دسته مسلسل و متصل می شود به حضرت صادق علیه السلام به این جهت این مذهب را مذهب جعفری نامند. دسته دیگر مأمور تحکیم و اثبات عقاید اسلامی به ادله محکمه عقلیه و نقلیه می باشند و اینها حکما و متکلمین هستند که با ادله عقلیه و نقلیه، عقاید اسلامی که اصول دین و مذهب است ثابت می نمایند؛ ولی تحصیل معرفت حق عزّ شأنه از طریق دلیل و برهان، خالی از شکوک و

۱. سوره قصص، آیه ۵۶: تو هر کس را که بخواهی هدایت نمی کنی، خداست که هر که را بخواهد هدایت می کند.

شبهات خیالی و وهمی نخواهد بود و از این طریق معرفت تام بر حقایق امور متعذر است و تحصیل معرفت حقیقی جز به طریق تصفیه و تجلیه قلب به دستورات انبیاء و اولیاء نمی‌توان حاصل نمود و موقوف است به اطاعت اوامر و نواهی شریعت مطهره و نفی ماسوی الله و فنای محض تا نقوش اغیار از لوح دل زدوده و رقم توحید حقیقی در او رسم گردد. دسته سوم مأمور تهذیب اخلاق و اصلاح نفس و تزکیه روح و تصفیه قلب می‌باشند. اینها عرفای شامخین هستند و سلسله اجازه اینها منتهی به حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء می‌گردد و همان طوری که مجتهدین و علما که اجازه آنها به حضرت صادق علیه السلام می‌رسد گفته نمی‌شود: شش امامی هستند، و اثنی عشریه و معتقد به شش امام بعد می‌باشند و در زمان هریک از ائمه بعد، تجدید اجازه می‌نمودند؛ عرفا هم که سلسله اجازه آنها به حضرت رضا علیه السلام می‌رسد هشت امامی نبوده و به چهار امام بعد معتقد و اثنی عشریه می‌باشند و در زمان هریک از ائمه بعد، تجدید اجازه می‌نمودند و اکنون به وجود مقدس حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه معتقد و روزی چند مرتبه موظفند دعای فرج را خوانده و انتظار ظهور موفور السرور آن حضرت را دارند و چون در هیچ دور و زمانی از وجود این سه دسته ممکن نیست خالی باشد؛ مطابق نص صریح اجازه دسته سوم اکنون به جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی ادام الله ظلّه رسیده است که مأمور تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و اصلاح حال باطن و دادن دستورات و وظایف قلبیه می‌باشند که مطابق دستوراتی که از ائمه اطهار (ع) به ایشان رسیده است به کسانی که مستعد و لایق می‌یابند، تعلیم نمایند و در احکام

شرعیّه و اثبات عقاید اسلامیّه تابع آن دو دسته‌اند و هیچ‌گونه مخالفت و مباحثه‌ای مابین آنها نیست.

بیش از این در نامه، گنجایش شرح ندارد و اگر ابهامی و سؤالی داشته باشید باید حضوراً مذاکره گردد. مزید توفیقات و از دیاد اطلاعات مذهبی و ایمانی را برای شما از درگاه خداوند متعال خواستارم؛ والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

## پایان

حمد بی‌پایان و شکر فراوان خداوند جهان را که با کبرسن و ضعف باصره و کمی بنیه و کسالت قلبیه و ثقل سامعه که جمله رسولان مرگ و چاوشان کاروان عالم آخرتند و هر آن با روی سیاه و بارگناه، شرمنده و شرمسار انتظار ارتحال و کوچ را دارم عمر باقی و توفیق عنایت فرمود که این رساله را که قدر و ارزش آن به چند مقاله بزرگان و شرح حال پیشوایان با چند نامه بی‌قدر و اعتبار است به چاپ رسانم و با آنکه این نامه‌ها در نظر دانشمندان و صاحبان معرفت و ایقان بسیار بی‌ارزش و ناچیز است، مع‌ذلک امیدوارم برای جویندگان طریقت و اشخاص علاقه‌مند به تصوّف و عرفان که ذهن آنان را در خارج به افتراءات و تهمت‌های ناصواب و خلاف واقع و حقیقت مشوب کرده‌اند و نیز برای مبتدیان که هنوز اطلاعات کافی از درویشی و فقر ندارند مفید واقع شود.

اللّٰهُمَّ اهدنا هدايتك و نور قلوبنا بنور معرفتك بحق محمد و آله صلواتك عليهم اجمعين.

و این توفیق پس از فضل و عنایت حق در اثر مساعی جمیله و

سعی و کوشش برادر روحانی و دوست گرامی آقای سید قدرت‌الله آزاد<sup>۱</sup> و فقه‌الله لما یحبّ و یرضی انجام پذیرفت که اگر مساعدت و مجاهدت و مباشرت و تحمّل زحمت و همّت و صرف اوقات گرانبهای ایشان در تصحیح و مقابله نبود به انجام چاپ این رساله موفق نمی‌گردیدم؛ لذا وظیفه اخلاقی و وجدانی خود می‌دانم که از صمیم قلب از ایشان تشکر و سپاسگزاری نمایم و اجر دارین و خیر و سعادت دنیا و آخرت از خداوند متّان برای ایشان مسألت دارم و نیز از لطف و محبّت و بذل سعی و دقت جناب آقای رضاحیدری مدیر محترم چاپخانه و کارکنان جدی و کاردان آن که در چاپ این رساله کمال سعی و جدیت را مبذول داشته‌اند قدردان و سپاسگزارم و مزید توفیق و سعادت و عزّت آنان را از خداوند متعال خواستارم؛ اجرهم علی‌الله.

این رساله در تاریخ غرّه ذیحجه الحرام ۱۳۹۲ برابر ۱۶ دی ۱۳۵۱ شروع به چاپ شد و در تاریخ سلخ ربیع‌الاول ۱۳۹۳ برابر با ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ اتمام پذیرفت بمنّه و کرمه و صلّی الله علی محمد و آله. پست‌ترین خدام فقرای سلسله علیّه نعمت‌اللّهیه سلطان‌علیشاهی گنابادی.

سید هبه‌الله جذبی

۱. در تاریخ ۱۳۸۱/۷/۶ فوت و در بهشت زهرا به خاک سپرده شده.

ضمائم



## جواب نامه آقای امیری کیاسری

عرض می‌شود: مکتوب مفصل آن دوست ملاحظه شد و از اظهار حسن ظنّ به این حقیر ناقابل متشکر گردید. این ضعیف هیچ شایسته حسن ظنّ نیستم و از پست‌ترین بندگان و روسیاه‌ترین خلق هستم نه آیت‌الله می‌باشم و نه مرشد و خود از خاکساران درگاه ولایت پناهی می‌باشم و محتاج به فضل و کرم الهی که:

گر نه فضلش دستگیر ما شود وای بر ما زانکه رسوایی بود<sup>۱</sup> از شور و شوق شما بسیار خشنود شدم؛ ولی شما نباید به صرف ذکر نام بنده اطمینان حاصل کنید؛ از کجا برای شما ثابت و محقق شد که طریقه و رویه این ضعیف حق و صحیح است؛ مدعیان طریقه حقیقت، متعدّد و بسیارند و هر کدام مدّعیند که طریقه من حق و طریقه دیگران باطل است؛ هرکسی باید با قدم صدق در صدد یافتن طریقه حق برآید و با عجز و انکسار و نیازمندی و افتقار از درگاه بی‌نیاز که اسمع السامعین و انظر الناظرین و هدایت و راهنمایی منحصر به ذات مقدّس اوست که الله

---

۱. مثنوی معنوی، کلاله خاور، ص ۱۶۴، سطر ۱۵ (با کمی اختلاف).



يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ<sup>۱</sup>، بخواهد که طریق حق را به او القا و راهنمایی فرماید و اگر از روی صدق و حقیقت در تجسس و تحقیق برآید خلاف فضل الهی است که او را هدایت نفرماید که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا<sup>۲</sup>. خلاصه به صرف اینکه بعضی نسبت به این بنده عاصی اظهار حسن ظنّ می نمایند نباید قانع شوید. شما که نه مرا دیده‌اید و نه مذاکره با من نموده‌اید از کجا اطمینان حاصل کرده‌اید؛ این اشخاص که به این حقیر ناقابل اظهار حسن ظنّ می‌کنند از نیکی خود و فطرت ایمانی آنهاست و الا این ضعیف لیاقت حسن ظنّ را ندارم و کَمِ مِنْ تَنَاءُ لَسْتُ اَهْلًا لَه<sup>۳</sup> به هر حال وظیفه شما آنست که در عین آنکه وظایف شرعیّه را با کمال صدق و اخلاص بدون شائبه و ریا انجام می‌دهید؛ بیشتر در صدد تحقیق برآمده و کتب عرفا را مطالعه نمایید؛ قطع داشته باشید که خداوند مهربان شما را هدایت نموده و به نماینده خود که هیچگاه زمین از نماینده حق خالی نیست، به موجب آیه شریفه: اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً<sup>۴</sup> که جمله اسمیه دلالت بر دوام دارد خواهد رسانید. از خداوند متعال مزید توفیقات شما را در به دست آوردن طریق حق مسألت دارم. ضمناً استدعا دارم از نوشتن مکتوبات مفصل و عناوین توخالی بدون حقیقت خودداری نمایید؛ این ضعیف به واسطه کبرسن و نایبناپی یک چشم و ضعف

۱. سوره بقره، آیات ۲۱۳ و ۲۷۲؛ سوره نور، آیه ۴۶؛ سوره قصص، آیه ۵۶: خدا هر که را بخواهد، هدایت می‌کند.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹: کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه‌های خاص خویش هدایتشان می‌کنیم.

۳. چه ستایش‌هایی که من اهلش نیستم.

۴. سوره بقره، آیه ۳۰: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم.

باصره چشم دیگر و کسالات متعدده که دارا می‌باشم خواندن و نوشتن موجب زحمت است و اگر در جواب کوتاهی شود عذر می‌خواهم. ازدیاد بینایی و بصیرت و زیادی ذوق و شوق و تشنگی آن دوست را از خداوند خواستارم؛ والسلام.

۵۲/۲/۱۵

### فاضل محترم جناب آقای صدوقی زید عزه و دامت توفیقاته

معروض می‌دارد تعلیقۀ شریفه زیارت شد و از اینکه نسبت به حقیر ناقابل اظهار لطف و خوش‌بینی فرموده بودید کمال امتنان و تشکر حاصل گردید از خداوند متان خواستارم که بر صحت و سعادت و توفیقات آنجناب بیفزاید.

راجع به مرحوم آخوند ملامحمد کاشانی طاب ثراه بنده اواخر زمان ایشان را درک کرده و قابلیت و استعداد استفاضه از محضر درس آن بزرگوار را نداشته فقط از فیض حضور و استفاضه از نصایح سودمند و فرمایشات ارجمند ایشان مستفیض می‌گردیدم. من جمله فرمود اخلاق خود را تهذیب کن و خود را از اخلاق رذیله پاک و متخلّق به اخلاق حمیده نما ولی بدان که به سعی و کوشش خود و تحصیلات صوری و مطالعه کتب اخلاقی این امر حاصل نمی‌شود بلکه باید با استمداد از حضرت باری درصدد جستجوی طبیب روحانی و عالم ربّانی بوده باشی

تا او تو را اصلاح نماید و الا هرچه سعی و جدیت کنی بی ثمر خواهد بود. و این فرمایش چنان در این ضعیف مؤثر شد که شوق و ذوقی در من ایجاد کرد که از همان موقع در صدد تحقیق و جستجو و تضرع و زاری به درگاه حضرت باری برآمدم و به توفیق و لطف حق موفق گردیدم.

شرح حالی از ایشان در کتاب نبغه علم و عرفان جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده دام ظلّه مرقوم فرموده که آن تقدیم گردید و تصوّر می‌کنم در الذریعه مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی و ریحانةالادب و لغت‌نامه مرحوم دهخدا شرح حال ایشان مشروحاً ذکر شده باشد که به واسطه ضعف باصره قادر به مطالعه آنها نیستم و لغت‌نامه مرحوم دهخدا هنوز حرف میم چاپ نشده ولی قریباً چاپ خواهد شد. در خاتمه با عرض سلام مزید توفیقات و تأییدات آن جناب را مسألت دارم. حقیر ناقابل.

۵۴/۵/۲۰

دانشمند معظم و فاضل محترم جناب آقای صدوقی

دامت تأییداته

پس از عرض سلام عمیقانه و تحیات فائقه و ادعیه خالصه، وصول رساله شریفه شرح فصوص الحکم را که به افتخار حقیر ارسال فرموده بودید، عرض و نهایت موجب تشکر و امتنان گردید و مساعی جمیله آن جناب را صمیمانه تقدیر و تقدیس می‌نمایم. این رساله شریفه که حاوی حقایق ایمانیه و دقایق ولایت مطلقه است، سابق مطالعه کرده و امیدوار و آرزومند بودم که به حلیه چاپ رسد بحمدالله این قرعه فال نیک به نام آن جناب صادر و بر توفیقات و تأییدات سابقه آن جناب افزوده گردید.

امروزه بر عموم دانشمندان مذهبی خاصه حکما و متکلمین و عرفا لازم و واجب است که دامن همت به کمر زده با سعی کافی و جدّ وافی به وسیله کتب ایمانی و مقالات مفیده و بیانات شافیه در صدد اثبات ولایت تکوینی که عده‌ای از متردّین و منحرفین در صدد انکار برآمده و برای انبیاء و اولیاء فقط ولایت تشریحی قائل شده و آیه وافی

هدایه: وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ<sup>۱</sup> (سوره حشر، آیه ۶) و آیه شریفه: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ<sup>۲</sup> (سوره مائده، آیه ۵۵) را که تصریح در امر ولایت تکوینیته است از نظر دور داشته‌اند و این عقیده سخیفه را که بین جوانان ساده لوح انتشار داده‌اند برطرف نمایند. مزید تأییدات و توفیقات آن جناب از حضرت عزت جلّت عظمته درخواست و مسألت دارم؛ والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته. حقیر سرا پا تقصیر.

۵۵/۲/۲۶

۱. بلکه خدا پیامبرانش را بر هر که بخواهد مسلط می‌سازد.

۲. جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز برپای می‌دارند و همچنان که در رکوعند انفاق می‌کنند.

محترمه فاضله ادبیه محققه بانو میمنت قندهاری فریدونی

دامت توفیقاتها و ازدادت افاضاتها

عرض می‌شود: یک جلد رساله نشان کعبه ارسالی آن محترمه به وسیله مکرّمه بانو فیروزه فریدونی عزّ و وصول بخشید؛ بی‌نهایت شاکر و سپاسگزار گردیدم و از بیانات وافیه و حقایق کافیه آن استفاده و استفاضه کامل نمود. جای بسی افتخار و مباهات برای عالم تشیع است که در میان مخدّرات، اشخاص متدینه علاقه‌مند به اشاعه احکام اسلامیّه می‌باشند که با بیانات ساده صریح دستورات دینیه و حکم و اسرار احکام اسلامیّه را شرح داده و جامعه نسوان را به آن وظایف و تکالیف آشنا و مطلع می‌دارند. موجب تسلیت خاطر و تشفی قلب است که هر چند جامعه امروز در ظلمت جهل مطلق و نادانی و عدم توجه به عقاید و وظایف اسلامیّه و اخلاق فاسده و اعمال ناشایسته غوطه‌ورند، مع ذالک به موجب آیه شریفه: *يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ يَا أَيُّهَا اللَّهُ الْإِلَهِ الْآنَ يُنْمِ نُورَهُ وَ*

تُؤَكِّرُهُ الْكَافِرُونَ<sup>۱</sup> و حدیث: الاسلامُ يَغْلُو ولا يُعْلَى عليه<sup>۲</sup> و فرمود مولوی:  
مصطفی را وعده داد الطاف حق      گر بمیری تو نمیرد این سبق  
من کتاب و معجزت را حافظم      بیش و کم کن را زقرآن رافضم<sup>۳</sup>  
در گوشه و کنار، خداوند متان اشخاصی را موفق و مؤید می‌دارد که  
در اعلائی کلمه اسلام کوشا و ساعی باشند. وجود آن مخدّره موجب  
کمال امیدواری و شکرگزاری است که چنین توفیقی به او عنایت  
فرموده است و به سبب این مرحمت بر بسیاری از رجال برتری و  
افضلیت دارند و به قول شاعر عرب:

لو كان النساء كمثل هذى      لفضلت النساء على الرجال

فما ألتانيثُ لِاسْمِ الشَّمْسِ عَيْبٌ      ولا التذكير فخر الهلال<sup>۴</sup>

موفقیت آن محترمه را در ترویج و اشاعه احکام قرآن مجید و بیان  
اسرار و حکم احکام اسلامیّه و تشریح تکالیف و وظایف دینیّه نسوان  
مسألت می‌نمایم.

زنان اسلامی باید رویه سنتیّه سیّده عالم و نور دیده رسول اکرم (ص)،  
فاطمه زکیه طاهره سلام الله علیها، را سرمشق خود قرار داده در اصلاح  
خود و مقاصد اجتماعی خاصّه قضیّه حجاب و مسائل محرم و نامحرم که  
اکنون به کلی منسوخ است به دوشیزگان و زنان نادان بیاموزند و از

۱. سوره توبه، آیه ۳۲: می‌خواهند نور الهی را با سخنان خویش خاموش کنند و خدا جز به  
کمال رساندن نور خود نمی‌خواهد؛ هر چند کافران را خوش نیاید.

۲. اسلام برتری می‌یابد و چیزی بر آن، برتری نمی‌یابد.

۳. مثنوی معنوی، به اهتمام توفیق سبحانی، دفتر سوم، ابیات ۹-۱۱۹۸.

۴. اگر زنان مانند این باشند، زنان بر مردان برتری دارند. همان‌گونه که مؤنث بودن عیبی برای  
نام خورشید نیست و مذکر بودن فخری برای ماه.



بی بندوباری و تقلیدهای جاهلانه مضرّه بازدارند؛ مخصوصاً قضیه عقت  
را که اکنون به کلی منسوخ است، گوشزد آنان نمایند. با تجدید  
درخواست مزید توفیقات برای آن فاضله محترمه؛ والسلام.

بنده عاصی سید هبة الله جذبی

۵۶/۸/۲۲

## نامه آقای صمد احمدیان

با عرض شرمساری از اینکه دست ما از دامنستان کوتاه است، امیدوارم سعادت زیارت متوالی در اثر دعا‌های آن حضرت و به‌حول خداوند نصیب گردد. به‌وسیله نامه مصدّع اوقات گرانبها می‌شوم. سؤالاتی چند که نقطه ابهامی برای حقیر مورد مطرح، استدعامندم با عنایت و مرام عالیّه خود جواب کافی مرقوم و فقیر را مورد لطف قرار دهید.

سؤال اول: همان‌طور که خود آن جناب فرموده‌اید که «بر هر شخص مسلمان است که از یکی از مجتهدین بارز و عالم تقلید نماید.» و از طرفی شخص مقلّد موظّف به اجرای قوانین شرعیّه با رعایت موازین دستورات آن مجتهد است؛ لذا با مراجعه به رساله‌های شریفه، مطلب و مسائلی در مورد عشریّه بیان ننموده‌اند (هیچ‌کدام از علمای اهل تشیع)، اولاً: این عشریّه معموله بین فقرا از کدام آیه قرآن استنباط می‌شود و دستور دارد؛ لطفاً آیه موردنظر را مرقوم فرمایید. ثانیاً: مقدار شرعی آن که یک‌دهم است، آیا یک‌دهم از مبلغ کل درآمد پرداخت

می‌شود یا اینکه شخص پس از کسر هزینه‌های ضروری ماهانه - البته منظور در اینجا کارمندان است - برای باقیمانده، عشریه پرداخت می‌کند؟ ثالثاً: آیا شخص فقیر با پرداخت آن از پرداخت خمس و زکات مبری می‌گردد یا نه؟

سؤال دوم: عده‌ای از اخوان ارجمند با جامعه روحانیت - البته اشخاص روحانی‌نما را کنار می‌گذاریم - و همیشه در مقام نارضایتی بر علیه آنها برمی‌آیند. آیا بهتر نیست که به آنان بیشتر مفهوم گردد تا حسن بیشتری به این جامعه داشته باشند.

سؤال سوم: چرا برای ترغیب و تشویق و تبلیغ مردم به سوی طریقت (راه حقیقی تزکیه روحی) مبلغین وجود ندارند و تبلیغات رسمی انجام نمی‌گیرد تا مردم آگاه و غافل از کارهای خود، نادم و به دامن اسلام حقیقی برگردند. امید است با لطف حق جواب سؤالات فوق را مرحمت فرموده و به آقای مهندسی عنایت فرماید تا ایشان به بنده مسترد دارند. با عرض سلام، الحقییر القصیر صمد احمدیان.

۵۸/۱/۱۵

## خدمت جناب آقای صمد احمدیان زید عزّه و دامت توفیقاته

عرض می‌شود: رقیمه کریمه آن جناب زیارت شد و از اینکه درصدد تحقیق بعض امور که مورد ایراد و اعتراض است، برآمدید خشنود گردیدم. البته اگر در هر امری به صرف سماع و استماع قناعت نکرده و درصدد تحقیق برآیند بسیار از مطالبی که بدون واقع، مشهود است رفع خواهد شد. قرآن کریم می‌فرماید: **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا**. امید است همگی موفق گردند که در مسموعات و مطالب درصدد تحقیق برآیند؛ چه بسا مطالبی که در واقع حق است و به ظاهر، باطل تصور شود. به هر حال متأسفم که به علت ضعف پیری و کمی بینایی نمی‌توانم مشروحاً جواب سؤالات را عرض نمایم و اگر حضوراً مذاکره می‌شد مشروح‌تر عرض می‌شد. عجالاً برای اینکه بدون جواب نباشد مختصراً عرض می‌نماید:

جواب سؤال اول: بر هر فرد مسلمان واجب است در احکام شرعیّه قالبیّه از یکی از مجتهدین (مجتهد اعلم) در تکالیف عبادی و مالی تقلید

---

۱. سوره حجرات، آیه ۶: اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید.

نماید و اگر بدون تقلید عملی انجام شود ولو صورتاً صحیح باشد مقبول نخواهد بود. راجع به عشریه همان طور که نوشته‌اید در کتب فقهیه و رسائل عملیه ذکر از آن نیست و همین امر مورد ایراد و اعتراض شده است و گمان می‌کنند که تعیین عشر، تشریح است و جایز نیست؛ البته اگر تعیین عشر حکم دیگری باشد، همین طور است و تشریح محسوب می‌شود و بدعت است؛ ولی منظور آنست که اگر از تمام درآمد، عشر داده شود براثت ذمه از زکات و خمس مشروعه حاصل می‌شود؛ بلکه در این قسمت نیز احتیاط هم مرعی شده است؛ زیرا مجموع زکات و خمس که بر یک نفر فرض باشد از عشر درآمد کمتر می‌شود و برای آسانی و تسهیل حساب که همه کس بتواند براثت ذمه تعیینی از این دو حقوق مالی به آسانی حاصل کند هر چند جزئیات مسائل را نداند؛ و از طرفی نگاهداشتن حساب برای او با نداشتن دفتر و حساب مترتب نیست باید اندازه‌ای که نزدیک به واقع باشد در نظر گرفت و اگر عشر تمام درآمد خود را پردازد به طور قطع بری الذمه می‌شود؛ بلکه می‌توان گفت که در بعض موارد مستحب هم داده شده است و به تجربه رسیده که اگر تمام عایدی را شخص بدون استثنا اخراج نماید برابر می‌شود در اغلب دارایان که زکات و خمس بر آنها متعلق است با زکات و خمس هر دو بعد از اخراج مؤونه سال؛ لذا بعض متدینین که مذاقه در حساب نتوانند این را معمول می‌دارند؛ بنابراین پرداخت عشر برای تسهیل عملی است نه حکم فقهی جدیدی که مخالف با احکام زکات و خمس باشد و بدعت محسوب گردد و احکام تفضیلی و دقیق همان است که در کتب فقهیه و رسائل عملیه ذکر شده است و اگر کسی بتواند دقیقاً مطابق همان

دستورات رفتار کند محتاج به پرداخت عشر از تمام عایدی نخواهد بود. جواب سؤالات ثانیاً و ثالثاً: از بیان شرح فوق معلوم گردید و البتّه کسی که درآمد سالیانه اش کافی برای هزینه سالیانه اش نباشد از پرداخت عشر معاف و جزء مساکین و مستحقین می باشد.

جواب سؤال دوم: بزرگان سلسله نعمت اللّٰهیه عموماً در تمام دستورات کتبی و شفاهی خود تجلیل و احترام کامل نسبت به علمای اعلام کثرالله امثالهم را تأکیداً ذکر فرموده اند و اگر پیروان برخلاف آن رفتار کنند موجب عدم رضایت حق و اولیاء حق می باشند و مانند ما مسلمانان می باشند که برخلاف دستورات و تکالیف اسلامیّه رفتار می کنیم. برای اثبات مطلب فوق یک نسخه از شرحی که اخیراً از طرف جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه) مدظله منتشر گردیده، ارسال گردید.

جواب سؤال سوم: عین نامه مرحوم آقای صالح علیشاه طاب ثراه نوشته می شود: «دعوت عرفا کرامت فروشی و یا دعوت عمومی نیست. می گویند: دستور ترقی روح و اتصال به عالم جان و خلاصی از زندان طبیعت، دست به دست از ائمه اطهار به ما رسیده و حضور قلبی در نماز که معراج مؤمن است باید باشد که مقبول افتد، ما داریم؛ اگر کسی تشنه بود و خود را برای سفر روحی حاضر نمود و لایق دیدیم، تعلیم می دهیم؛ اگر رفتار نمود به مقصد خواهد رسید و داعیه ما بندگی و فقر است نه چیز دیگر.»

همان طور که در آیه شریفه: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**، لازمه فضل

۱. سوره رعد، آیه ۷: جز این نیست که تو بیم دهنده ای هستی و هر قومی را رهبری است.

الهی است که در هر زمان هادی زنده و حاضری وجود داشته باشد، این هادی یا امام است یا مجاز از امام. در دوره غیبت حضرت ولی عصر حجة بن الحسن عجل الله فرجه دو دسته مجازین وجود دارند: یک دسته علمای اعلام کثر الله امثالهم می باشند که مأمور تبلیغ احکام شرعیّه قلبیه می باشند و یک دسته عرفایند که مأمور دادن دستورات قلبیه و تزکیه نفوس و تهذیب اخلاق هستند و این دو دسته با هم متحد و هیچ گونه اختلافی مابینشان وجود ندارد و اختلاف از ناحیه جهال طرفین ایجاد شده است. پیغمبر خاتم صلوات الله علیه و سلم دعوت به اسلام و تعلیم احکام ظاهریه قلبیه می نمود و دستورات قلبیه محدود به عدّه مخصوصی بود؛ پس از رحلت آن حضرت امر خلافت و هدایت مجزاً شد، خلافت در دست غاصبین قرار گرفت و هدایت به طور مخفی و پنهان در اختیار ائمه اطهار (ع) واقع گردید و هدایت که امر ولایت است دعوت ظاهری نیست که لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ؛ بنابراین تبلیغی در امر ولایت نمی شود؛ هر کس مورد فضل الهی واقع شود، در صدد تحقیق و جستجو و طلب برآمده و به موجب آیه مبارکه: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، خداوند متعال او را به هادی زمان که مجاز از طرف حضرت حجة بن الحسن ارواحنا له الفدا می باشد، خواهد رسانید. چون اهل فضل و تحقیق می باشید مناسب است کتب عرفا، مخصوصاً تألیفات مرحوم آقای سلطانعلیشاه گنابادی طاب ثراه و تألیفات مرحوم آقای نورعلیشاه ثانی

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶: در دین هیچ اجباری نیست.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹: کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند، به راه های خاص خویش هدایتشان می کنیم.

قدّس سرّہ از قبیل رسالہ صالحیہ و رسالہ محمدیّہ و سایر کتب از قبیل رسالہ پند صالح و رسالہ نامہ‌های صالح و نابغہ علم و عرفان و غیرہ را مطالعہ فرمایید. با عرض سلام و معذرت از تطویل کلام و درخواست توفیق و موفقیت آن جناب؛ والسّلام علی من اتبع الهدی. حقیر سراپا تقصیر.

۵۸/۱/۱۸



### سؤالات آقای لطف الله (فریاد) عسگری

- ۱- دین حضرت محمد قبل از بعثت چه بوده؟
- ۲- تبار حضرت علی (ع) چرا سیدند و اگر از بطن مادر سیدند، آیا نسلهایی که از مادر سیدند همه از سادات هستند؟
- ۳- آیا درست است که وحی به نبی از چاه ویل بوده؟
- ۴- چرا پیغمبران همه از سرزمین اعراب بودند و در ایران مثلاً نبودند؟
- ۵- آیا من که کارمندم با حقوق معادل ۴۰۰۰۰ ریال و مستأجرم باید زکات بدهم یا نه و چقدر می باشد؟
- ۶- زن من نماز نمی خواند، من می توانم او را تحت فشار بگذارم که نماز بخواند، وظیفه من در این مورد چیست؟

جواب:

برادر مکرم آقای لطف الله (فریاد) عسگری وفقه الله

عرض می شود: نامه آن برادر واصل و از اظهار محبت، امتنان حاصل شد. امید است در کمال صحت و سلامت و خیر و سعادت، موفق

و مؤید بوده باشید. این بنده به علت کهنلت سن و پیری و ضعف و ناتوانی و قلت بینایی مدتی است از جواب مراسلات معذور است؛ ولی چون در این نامه سؤالاتی بود، مناسب ندید جواب عرض نشود و به طور اختصار عرض می‌شود؛ چه برای جواب این سؤالات صفحاتی باید نوشته شود:

۱- از عقاید مسلمة تشیع آنست که به موجب آیه شریفه: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*<sup>۱</sup> (آیه ۳۰ از سوره بقره) در تمام ازمنه و ادوار و امکانه تا روز قیامت وجود خلیفه و نماینده الهی که یا پیغمبر یا امام یا نواب آن بزرگواران باشد وجود خواهد داشت که وظیفه هدایت را انجام می‌دهند و هیچ‌کس حتی پیامبران و اولیاء حق ولو در واقع و حقیقت، قوه و استعداد راهنمایی دارند ولی به ظاهر باید تحت هادی زمان، آن قوه و استعداد به منصفه ظهور برسد؛ چنانچه حضرت موسی (ع) تحت تربیت حضرت شعیب (ع) و حضرت عیسی (ع) در خدمت حضرت یحیی زکریا علیهما السلام به مرتبه کمال رسیدند؛ حتی در مراتب باطن هم حضرت موسی (ع) در پیروی حضرت خضر مراتب کمال را پیمود، پیغمبر اکرم (ص) هم از این جریان مستثنی نبود و با مقام باطن که بزرگترین مقام معنویت و شامخیت که خاتمیت باشد تا سن چهل سالگی که مبعوث گردیدند به حسب ظاهر تحت تربیت خلیفه حضرت عیسی (ع) که حضرت عبدالمطلب و در اخبار به نام برده ذکر شده، می‌بودند و متدین به دین حق زمان که مذهب حضرت عیسی (ع) بود، بودند و این امر که برای نیل به کمال باشد، باید در اطاعت و پیروی

۱. من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم.

نماینده الهی انجام گیرد تا قیامت باقی است که وَ لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ<sup>۱</sup> (آیه ۵۱ سوره قصص) دالّ بر آنست و هرکسی برای رسیدن به کمال، محتاج به راهنمایی الهی است که حضرت صادق (ع) فرماید: اذا اراد احدکم فراسخ فیطلب دلیلاً لنفسه و انتم بطرق السماء اجهل من طرق الارض فاطلبوا انفسکم دلیلاً، جلد ۱۶ بحارالانوار و:

هیچ کس از پیش خود چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد و در قرآن مجید می فرماید: وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ<sup>۲</sup> (آیه ۳۵ سوره مائده).  
 ۲- به موجب آیه مبارکه مباحله: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَاءَنَا وَ آبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ<sup>۳</sup> (آیه ۵۶ سوره آل عمران)، در روز مباحله غیر از پیغمبر اکرم (ص) و علی بن ابی طالب (ع) و صدیقه طاهره (س) و حسنین (ع) دیگری نبوده و خداوند متعال حسنین را فرزندان پیغمبر اکرم (ص) ذکر فرموده و تمام سادات از ذریّه حضرت صدیقه طاهره می باشند؛ بنابراین اولاد زن سیده، سید محسوب می شوند؛ حتی بعضی از علما چون سید مرتضی و علم الهدی که از بزرگ ترین علمای تشیع هستند دادن خمس را به اولاد زن سید جایز دانسته اند؛ پس تبار علی بن ابی طالب (ع) که از نسل حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها باشند، سید محسوب می شوند؛ ولی سایر اولاد آن حضرت که از ازدواج دیگر مانند محمد حنفیه و عباس بن علی و دیگران هستند سید

۱. و برایشان سخن در سخن پیوستیم.

۲. و برای تقرّب به او طلب وسیله ای نمایید.

۳. بگو: بیاید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشان نزدیک خود را و شما خویشان نزدیک خود را، آنگاه [به درگاه خداوند] تضرّع و زاری کنیم.

محسوب نمی‌شوند.

۳- این سؤال را نفهمیدم و چنین عبارتی ذکر نشده و بسیار عامیانه است و بزرگترین توهین به مقام شامخ انبیاء و پیامبران است و ناشی از عدم معرفت و جهل به مقام با عظمت انبیاء است و وحی از ناحیه حق به وسیله جبرئیل در خواب یا بیداری است که مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ<sup>۱</sup> (آیه ۳ و ۴ سوره النجم).

۴- در تمام اقطار زمین، در تمام ازمنه نمایندگان حق وجود داشته و خلاف فضل الهی است که قومی یا مکانی بدون راهنمای الهی بوده باشد؛ نهایت آنکه در قرآن مجید نام عده‌ای از پیغمبران ذکر شده و قسمتی را ذکر نموده که آیه شریفه: وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَا لَهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْضُصْهُمْ عَلَيْكَ<sup>۲</sup> (آیه ۱۶۴ سوره نساء) تصریح است؛ ولی چون پیغمبر اکرم (ص) از قوم عرب بوده پیغمبرانی که در ناحیه جنوب غربی آسیا مشهور بوده ذکر شده است و الا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در نواحی مختلف عالم بوده‌اند؛ چنانچه زرتشت را بعضی تعبیر به حضرت ابراهیم خلیل (ع) می‌نمایند و بعضی از پیامبران که در قرآن ذکر شده عرب نبوده‌اند، چون حضرت ابراهیم و حضرت موسی.

۵- زکات و خمس مطابق دستور شریعت مطهره است که در رسائل عملیه شرح داده شده که اگر مطابق همان دستورات دقیقاً رفتار شود، کاملاً از حقوق الهی بری‌الذمه است؛ نهایت، زکات در قسمتهای

۱. سخن از روی هوئی نمی‌گوید، نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود.

۲. و پیامبرانی که پیش از این داستانهایشان را برای تو گفته‌ایم و آن پیامبرانی که داستانهایشان را برای تو نگفته‌ایم.

مخصوصی است که چون به حد نصاب معین رسید باید پرداخت و غالباً شامل ماها که دارای املاک و زراعات نیستیم نمی‌شود؛ ولی خمس مشکل است و بر چند مورد تعلق می‌گیرد که در رساله‌ها ذکر شده من جمله به‌مازاد مؤونه سال که اگر از مؤونه سالیانه چیزی باقی بود حتی یک متر پارچه ندوخته یا یک من نمک و امثال اینها باید خمس آن را پردازد و اگر پردازد تصرف در مال غیر و حلیت آن معلوم نیست؛ چنانچه فقها کسی که سهمیه امام را که نصف از خمس که عشر باشد نپرداخته باشد مستطیع عمل حج نمی‌دانند.

چون هنوز اجازه در تصرف آن مال را نداشته و چون غالباً دقت و حساب برای هرکسی مشکل است برای تسهیل در امر که کاملاً از حقوق الهی بری الذمه گردد، فرموده‌اند: اگر یک عشر از درآمد را پردازند به‌طور قطع بری الذمه خواهد شد. و این امر حکمی برخلاف دستور شریعت مطهره نیست بلکه برای سهولت امر است. شما اگر قادر باشید، یک عشر از درآمد را پردازید و اگر نتوانید با اجازه معذور خواهید بود.

۶ - خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ<sup>۱</sup> (آیه ۲۱۴ سوره شعراء) که انسان مکلف است بستگان خود را امر به معروف و نهی از منکر نماید؛ ولی به‌طور ملایمت و نصیحت نه به‌طریق تشدد و سختی. در خانواده‌ای که تارک الصلوة باشد ملائکه رحمت و فیض الهی نازل نمی‌شود و آن خانواده دارای سعادت و راحتی نخواهند بود؛ البته همه سعادت خانواده را علاوه بر ثواب اخروی خواهند؛ پس لازم است نماز در آن خانواده ترک نشود و اگر ترک شود عمداً سعادت خانواده را

۱. و خویشاوندان نزدیک را هشدار ده.

---

طالب نیستند. امید است با بیان این نوع نصایح نماز را ترک نکنند.  
موفقیت و سعادت خانواده آن برادر را از خداوند خواستارم؛ والسلام.

۵۹/۱۰/۱۴

## جواب نامه یکی از اخوان محترم

عرض می‌شود: پس از عرض سلام و تقدیم ارادت و علاقه قلبی، تعلیقه شریفه واصل و از یادآوری و اظهار لطف و بزرگواری نسبت به این ناقابل از قابلیت عاری شکرگزاری حاصل گردید؛ ولی از ریاضت و ناراحتی آن برادر بسیار متأثر و متألم گردید. در صورتی که غالباً در محضر انور به یاد آن برادر بوده و صورتاً و معنأً برای رفع گرفتاریها ملتجی و متوسل بوده‌ام؛ البتّه نقص و قصور در التجا و درخواست این روسیاه است که ارزش پذیرفته شدن و اجابت ندارد و الا در منبع فیض بخل و امساک نیست و ردّ سائل نخواهد فرمود و با آنکه از حالت خود مأیوس است ولی به لطف و کرم اولیاء امیدوار و تمام سحرها برای اصلاح امور همه برادران خاصّه آن برادر عزیز دعا و درخواست دارد. **اللَّهُمَّ لَا تُكَذِّبْ ظَنِّي بِإِحْسَانِكَ**<sup>۱</sup>. و البتّه او مولایی است به بنده‌نوازی معروف و به مهربانی و عنایت موصوف؛ اگر اجابت نشود عدلت، عدم شرایط التجا ما است و تا حال اضطرار پیش نیاید و انسلاخ از همه وسایل و اسباب

---

۱. خدایا گمان من به احسانت را تکذیب مکن.

ظاهری حاصل نشود، درخواست قرین اجابت نخواهد بود، از خداوند نیازمندانه درخواست دارد و در همه حال خود را مضطر و بیچاره ببیند و فقط نظر و توجهش به عنایت و لطف پروردگار گردد و تمام امورات خود را به او واگذارد، به طور قطع اگر این حال مرحمت شود تمام گرفتاریها رفع و خیر و سعادت قرین او گردد و توسل و التجا هم باید از راه قلب و حال باشد نه به زبان و قال که حَسْبِي مِنْ سْؤَالِي عِلْمُكَ بِحَالِي<sup>۱</sup> در نزد او احتیاج هر ذره‌ای واضح و آشکار و محتاج به گفتار نیست. توفیق بندگی و اطاعت و رفع گرفتاری و ریاضت و ثبات و استقامت و تسلیم به مقدرات حضرت احدیت را برای همه اخوان نیازمندانه خواستار است؛ والسّلام.

---

۱. علم تو به حال من، مرا از سؤال بی‌نیاز می‌کند.



برادر گرامی و رفیق صمیمی آقای سرگرد صبحی زید مجده و توفیقه

عرض می‌شود: نامه آن برادر عزیز زیارت شد. بروز این حالات هیچ موجب تعجب نگردید؛ چه سالک تا وقتی که نفس کشته نشده گرفتار خطرات نفسانی و هواجس شیطانی است و: هیچ نکشد نفس را جز ظلّ پیر

دامن آن نفس کش را سخت گیر<sup>۱</sup>

چه سالک در حین سلوک گرفتار و دچار حالات مختلفه خواهد بود و شیطان به درگاه حق عرض می‌کند فِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ<sup>۲</sup>؛ پس سالک تا مخلص نشده در خطر است و المخلصين في خطرٍ عَظِيمٍ<sup>۳</sup> و شیطان و جنود او در صدد اغوا و گمراه کردن کسانی می‌باشند که در راه حق و صراط مستقیم قدم می‌زنند و الا سایر خلق جزو جنود شیطان و احتیاج به اغوا و ایجاد تردید و شک نمی‌باشند؛ لذا در راه فقر

---

۱. مثنوی معنوی، به اهتمام توفیق سبحانی، دفتر دوم، بیت ۲۵۳۴.

۲. سوره ص، آیات ۲-۸۱: گفت به عزت تو سوگند که همگان را گمراه کنم، مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند.

۳. بندگان مخلص در معرض خطر بزرگی هستند.

و سلوک خطرات لاتعدّ و لاتحصی است.

صد هزاران دام و دانه است ای خدا

ما چو مرغان حریص بینوا<sup>۱</sup>

در این راه:

جز عنایات حق و خاصّان حق

گر ملک باشد سیاهستش ورق<sup>۲</sup>

به علاوه تردید و شک خدای نخواسته اگر باشد برخورد به مذهب مقدّس اسلام می‌کند؛ چه دستوراتی که در درویشی داده می‌شود تماماً دستورات قرآن مجید و پیغمبر اکرم (ص) می‌باشد، دقت کنید هیچ دستوراتی غیر از دستورات مقدّس مذهب اسلام به شما داده نشده که در صحّت آن تردید و شک نمایید. کسی که داخل فقر نشده باشد حق دارد تردید و شک در صحّت و بطلان آن نماید؛ نه کسی که از تمام دستورات قلبیه و قلبیه که موافق با دستورات مقدّس اسلام است با اطلاع است. به هر حال این احوال می‌گذرد، نگران نباشید فقط سعی کنید در انجام وظایف به قدر مقدور کوتاهی نشود. توفیق بندگی و اطاعت و بروز عجز و انکسار و نیستی را از خداوند متعال برای شما خواستارم. خدمت آقایان اخوان عموماً سلام عرض و مزید توفیقات همگی را مسألت دارم. آقای آزاد سلام می‌رسانند؛ والسّلام.

سید هبة الله جذبی

۵۷/۲/۱۳

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۵.

۲. همان، دفتر اول، بیت ۱۸۸۸ (با کمی اختلاف).

## برادر محترم گرامی جناب آقای دانشی زید عزّه و توفیقه

معروض می‌دارد: رقیمه شریفه زیارت شد از ناراحتی و گرفتاریهای سرکار متأثر گردید. امید است فضل و کرم الهی شامل همه شده و این سختیها و ناراحتیها برطرف گردد. لازمه سلوک راه حق و درویشی، ریاضت و گرفتاری است و البته برای تطهیر نفس و ترفیع درجه است. تاریخ زندگانی و شرح حال بزرگان و اولیاء را خوانده‌اید هر یک گرفتاری از خویش و بیگانه داشته‌اند و راضی و صابر بوده‌اند: الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ ثُمَّ الْاَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْاَوْلِيَاءِ ثُمَّ الْاَمْثَلُ فَاَلَمْثَلُ<sup>۱</sup>. مع ذلک دستور داده‌اند از دعا و اظهار عجز و تضرّع و ابتهال نباید دست برداشت و از خداوند متعال و اولیاء عظام خواستار شد که رفع گرفتاریها را نمایند و به ضعف و بیچارگی و عدم طاقت و تحمّل ما رحم فرمایند. قضیه ۲۷ اسفند بسیار موجب نگرانی بندگان حضرت ارواحنا فداه گردید؛ ولی در قبال آن هیچ

---

۱. بلا از آن دوستداران است سپس انبیاء و سپس اولیاء و سپس مانده‌تر و مانده‌تر.

اقدامی فرمودند و از تبعید آن دو نفر هم متأثر بودند و می فرمودند: با همه جسارت‌های آنها راضی به تبعید نبودیم و اکنون هم میل داریم هرچه زودتر رفع تبعید آنها بشود؛ ولی تبعید آنها از ناحیه ساواک و دولت شده است و آنها هم باید رفع تبعید را نمایند. حضرت آیت‌الله آقای شریعتمداری هم بسیار از این پیشامد اظهار تأسف نموده‌اند و فرمودند: من در صدد هستم مابین شیعه و تسنن رفع اختلاف کنم و حتی نصاری را هم دعوت کنم که در مقابل جبهه کفار و منکران حق بوده باشیم و فرموده بوده‌اند: اهالی نی‌ریز را که اسباب توهین و زحمت فقرا شده‌اند تقبیح می‌کنیم و منع می‌کنیم که به هیچ وجه اسباب مزاحمتی فراهم نکنند. راجع به گرفتاری خود سرکار، بنده خیال می‌کنم اگر بتوانید به وسیله شرکتی یا فردی در همان مزرعه مشغول زراعت و استفاده شوید خیلی بهتر از فروش به دولت است؛ البته سرمایه‌ای لازم دارید که به وسیله بانک کشاورزی وامی گرفته و مشغول شوید به هر حال از خداوند می‌خواهم که به هر نحو صلاح بدانند و سایل راحتی و رفع نگرانی سرکار را بفرمایند. برحسب دستور بندگان حضرت ارواحنا فداه خود سرکار و سایر فقرا موظفند با همه حتی با مخالفین با محبت و کمال رأفت عمل نمایند که بفهمند فقرا کینه‌جو نمی‌باشند و جود این حسن رفتار بهترین مجازات و اسباب تنبیه آنها خواهد شد. با تقدیم سلام و احترام و درخواست صحت و سعادت و رفع کدورت و ناراحتی؛ والسلام.

سید هبة الله جذبی

۵۳/۳/۹

تقدیم دانشمند محترم جناب آقای سید حسن امین زید فضلہ گردید:

عرض می‌شود: زیارت تعلیقہ شریفہ کہ ضمیمہ کتاب پرتو حقیقت تالیف حضرت مستطاب حجة الاسلام ابوی معظم دامت برکاتہ بود موجب نہایت تشکر گردید و معذرت می‌طلبم کہ بہ واسطہ بیماری و بستری بودن و سپس برای گذرانندن دورہ نقاہت در مسافرت، در عرض تشکر و جواب تأخیر روی داد و موجب انفعال گردید. گذشتہ از آن بہ واسطہ کھولت و پیری قوای سامعہ و باصرہ و حافظہ در نہایت ضعف و بہ زحمت می‌توانم مطالعہ یا نویسم. مع ذلک کتاب پرتو حقیقت کہ مناسب بود بہ نام "بیان حقیقت" نامیدہ شدہ باشد، بہترین داروی تألمات روحی و جسمی حقیر گردید. می‌توان عرض کرد کہ تالیفی چنین جامع کہ شامل حقایق اسلامیہ با دلایل کافیہ مناسب با زمان حال باشد، بہرشتہ تحریر نیامدہ کہ برای ہمہ، خاصہ جوانان دانشگاهی این دورہ نافع و مفید و ناسخ عقاید مادیون کہ سہم آگین و ہلاک‌کنندہ

است، می‌باشد. جوانان غرب‌زده با مختصر اطلاعات علوم جدید و معاشرت با اشخاص فاسد‌العقیده به کلی از عقاید حقّه اسلامیّه منصرف و مانند مشرکین دوره جاهلیت این عقاید حقّه را افسانه و عقاید خرافیه تصوّر می‌نمایند. این کتاب با لسان جدید جوانان، عقاید حقّه و بیانات قرآنیّه و فرمایشات پیغمبر اکرم (ص) و ائمّه طاهریّن (ع) را به‌طور واضح و با ادله دندان‌شکن و قاطع، بیان و تشریح نموده بزرگترین خدمت را در پیشگاه الهی و پیغمبر اکرم (ص) انجام داده‌اند و وسیله رضایت و عنایت حضرت قائم عجل الله فرجه گشته است.

چقدر قابل تأسف است که علما و مجتهدین و پیشوایان دین شصت هفتاد سال عمر خود را صرف تحصیل علوم دینی می‌کنند؛ ولی هیچ درصدد نیستند که با اقدامی برای جلوگیری از این عقاید فاسده برآیند؛ بلکه اگر تألیف یا تصنیفی هم می‌نمایند برخلاف اساس اسلام که اتحاد و اتفاق است و به فرمایش مرحوم آیت‌الله کاشف الغطاء، پایه اسلام بر کلمة الوحده و وحدة الکلمة است بر تفرقه و جدایی و نفاق مسلمین می‌افزایند. پیغمبر اکرم (ص) شمشیرها می‌زد تا یک نفر ولو به نفاق باشد گوینده به شهادتین گردد؛ ولی این خدام دروغی اسلام، دسته‌دسته و گروه‌گروه گویندگان شهادتین و معتقدین به عقاید اسلامیّه و عاملین به احکام مطهره اسلام را از اسلام خارج و به تکفیر آنان رأی می‌دهند اگر واقعاً اینان رؤسا و پیشوایان مذهب اسلام می‌باشند باید گفت: علی‌الاسلام والسلام.

عجالتاً کتاب اسرارالعشق را تقدیم داشته‌ان شاء الله بعدها کتابی که مناسب حال آن جناب باشد تقدیم خواهد شد؛ به‌علاوه نهایت اشتیاق را

به زیارت آن جناب داشته و مسرور و متشکر خواهم شد. در پایان مزید توفیقات آن جناب را خواستارم؛ والسلام.

سید هبة الله جذبی

۴۹/۷/۲۱

## قطب سی و هفتم<sup>۱</sup>

### جناب آقای رضاعلیشاه ادام الله ظلّه و برکاته<sup>۲</sup>

عالم حقایق ایمانی و عارف معارف ربّانی زین العرفاء و قرة  
عین الفقراء الحاج سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه، فرزند و خلیفه  
حضرت قطب الاقطاب و لب الالباب مؤلینا المؤمن الحاج شیخ محمّد  
حسن صالح علیشاه طاب ثراه و نتیجه سلطان الحکماء المتألّهین و  
برهان العرفاء الموحّدین مرحوم سلطان علیشاه نورالله ثراه می باشند.

جناب آقای رضاعلیشاه که اکنون سرسلسله و پیشوای سلسله علویّه  
رضویّه نعمت اللّهیة سلطان علیشاهی می باشد، تولّد باسعادتش در ۲۸  
ذیحجّة الحرام ۱۳۳۲ قمری برابر ۲۵ آبان ۱۲۹۳ شمسی از عقیقه کریمه

---

۱. خداوند متعال را شاکر و سپاسگزار است که این ذره بی مقدار را با ضعف مفرط و ناتوانی بی حدّ، قدرت و توفیقی  
عنایت فرمود که شرح مختصری از حالات مُرُوجُ الشریعه، قطب الطریقه، مجلی الحقیقه مولانا و مقتدانا الحاج  
سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه ادام الله برکاته و ابقاه را تا این تاریخ ۱۴۰۱ قمری (۱۳۵۹ شمسی)، به عنوان متمّم این  
کتاب به رشته تحریر درآورد. "تراب اقدام فقراى نعمت اللّهی سلطان علیشاهی سیّد هبه الله جذبی".  
۲. منقول از رهبران طریقت و عرفان، حاج میرزا محمّد باقر سلطانی، ج ۴، انتشارات حقیقت،  
۱۳۷۹، صص ۷۰ - ۲۶۲.



معظمه صبیته مرحوم آقای ملامحمد صدرالعلماء بوده است. پس از ایام رضاعت و صباوت به آموختن، خواندن و نوشتن نزد مرحوم ملاخداداد خیبرگی مشغول گردید؛ سپس مقدمات عربیت را در بیدخت نزد مرحوم آقا ملامحمد رحمانی نودهی مشهور به "ادیب" و بعد نزد مرحوم ملامحمد اسماعیل رئیس العلماء و معانی و بیان را نزد مرحوم آقا ملامحمد صدرالعلماء و معالم و شرایع و شرح لمعه و شرح منظومه حکمت و منطق را در محضر انور مرحوم آقای صالح علیشاه طاب ثراه استفاده نمود.

در سال ۱۳۵۰ قمری (۱۳۱۰ شمسی) به امر پدر بزرگوار برای تکمیل تحصیلات به اصفهان مسافرت فرمود و در آنجا اشارات و قوانین را نزد مرحوم آقا شیخ محمد گنابادی و اسفار را نزد مرحوم آقا شیخ محمود مفید و شرح مکاسب و هندسه و هیئت نزد آیت الله مرحوم حاج آقا رحیم ارباب و فرائد الاصول را نزد آقای حاج سید مرتضی خراسانی معروف به جارچی و کفایة الاصول را نزد مرحوم آیت الله آقای سید محمد نجف آبادی استفاده نمود و موفق به اخذ اجازه روایت گردید.

و در همان اصفهان تحصیلات خود را ادامه داد و شرح فصوص و بعض علوم دیگر را نزد مرحوم آقا شیخ اسدالله ایزدگشسب (درویش ناصرعلی) تلمذ نمود و پس از پنج سال توقف در اصفهان به تهران آمده وارد دانشکده معقول و منقول شد و از آقایان مرحوم عصّار و مرحوم مشکوة و مرحوم آشتیانی و سایر اساتید محترم استفاده علمی نمود؛ ضمناً در دانش سرای عالی مشغول تحصیل گردید و در سال

۱۳۱۸ شمسی موفق به اخذ گواهی نامه لیسانس شد؛ بعداً مدتی در تهران توقف فرمود و در سال ۱۳۲۱ شمسی به بیدخت تشریف برد و در خدمت و ملازمت پدر بزرگوار و استفاضه از محضر انور و انجام دستورات سلوکی ایشان اقامت نمود.

و در سال ۱۳۵۶ قمری (۱۳۱۶ شمسی) با صبیّه مکرمه مرحوم آقای دکتر علی نورالحکماء ازدواج فرمود و در هفتم ذیحجه الحرام ۱۳۶۴ قمری (۲۲ آبان ۱۳۲۴ شمسی) خداوند متعال اولین فرزند سعادت‌مند ذکور به نام علی که سومین فرزندشان است به ایشان عنایت فرمود و دومین فرزند ذکور ایشان محمد تابنده که در سوم ربیع الثانی ۱۳۷۴ مطابق نهم آذرماه ۱۳۳۳ متولد شده و فرزندان ذکور ایشان منحصر به این دو نفر می‌باشند.

در سال ۱۳۶۴ قمری (۱۳۲۴ شمسی) به عزم تشرّف عتبات عالیات حرکت فرمود و به آستان بوسی اعتبار مقدّسه عراق مشرف شد و در ضمن به ملاقات علمای اعلام و حجج اسلام و مراجع تقلید از قبیل: آیت الله مرحوم آقای سید ابوالحسن اصفهانی و آیت الله آقای حاج آقا حسین قمی و آقای حاج شیخ عبدالکریم زنجانی و مرحوم آقای سید هبه‌الدین شهرستانی و مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسین آل کاشف‌الغطاء موفق و مورد احترام آنان واقع گردید و در سفر بعدی در سال ۱۳۶۸ قمری در نجف اشرف از آیت الله مرحوم آل کاشف‌الغطاء پس از امتحان و پرسش بعضی مطالب غامض فقهی و اصولی به اجازه اجتهاد نائل گردید.

پس از درک استفاضه کامل از زیارات اعتبار مقدّسه در سال ۱۳۶۴

قمری به طرف سوریه حرکت فرمود و در دمشق به زیارت مزار کثیر الانوار حضرت زینب سلام الله علیها و سایر مقابر اهل بیت موفّق گردید و پس از گردش در شهرهای حمس و حلب به بیروت رفته و از آنجا به طرف مصر حرکت نمود و در قاهره و اسکندریه نقاط تاریخی و مراکز علمی و امکانه تماشایی را مشاهده فرمود و از مصر به فلسطین تشریف برد و به زیارت مسجد اقصی و مسجد صخره موفّق شد و ضمناً کلیساهای مهم مانند کلیسای قیامت و کلیسای مریم و کلیسای جتیمانی و سایر کلیساهای را دیدن فرمود و به خلیل الرحمن و بیت اللحم و زیارت مرقده مطهر حضرت موسی (ع) موفّق گردید و از آنجا به سوریه، سپس به عراق حرکت فرمود و از راه بصره به ایران مراجعت نمود پس از توقف چندی و رفتن به قم و زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها و ملاقات آیات و حجج اسلام به تهران آمده و از آنجا به گناباد تشریف برد و تحت تربیت و مراقبت پدر عالی مقدار به ریاضت و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب مشغول گردید و پس از خالص شدن از کدورات نفسانیه و منزّه شدن از تبعات و لوازم عالم طبع و نیل به فنای در توحید و انغمار در احدیت و سیر کامل مراتب سلوک در شعبان ۱۳۶۹ قمری به اخذ اجازه امامت جماعت و تلقین اذکار و اوراد لسانی از طرف پدر بزرگوار موفّق گردید و در یازدهم ذی القعدة همان سال (۱۳۶۹ قمری) به ارشاد عباد و دستگیری طالبین با لقب "رضاعلی" مفتخر گردید.

سپس در همان سال ۱۳۶۹ قمری (۱۳۲۹ شمسی) برای تشرّف مکه معظمه حرکت نمود و پس از انجام مناسک حجّ و زیارت روضه

منوره نبوی و قبور متبرکه ائمه اربعه بقیع علیهم السلام و سایر مقابر بزرگان به طرف سوریه و لبنان حرکت فرمود و از آنجا به مصر و اردن و فلسطین رفت و پس از تشرّف به بیت المقدّس و سایر اماکن مقدّسه و گردش در شهرهای معروف لبنان مانند: بعلبک و طرابلس و شهرهای دیگر، به عمّان رفته سپس به سوی عراق حرکت فرمود و پس از درک زیارت اعتاب مقدّسه و ملاقات مراجع تقلید به سوی ایران مراجعت فرمود.

در سال ۱۳۳۳ شمسی مرحوم صالح علیشاه طاب ثراه مبتلا به کسالت شدیدی شد به تهران تشریف آورد و اطّبا پس از معاینات دقیقه لزوم حرکت ایشان را به اروپا برای معالجه لازم دانسته و با اصرار دوستان و الزام اطّبا، عازم اروپا شد و آقای حاج آقا تابنده نیز در ملازمت پدر بزرگوار به ژنو تشریف برد و مراقبت و پرستاری کامل در بیمارستان از ایشان می نمود و مدّت معالجه قریب سه ماه به طول انجامید و عمل جراحی انجام شد. در خلال این مدّت بر حسب دعوت و اصرار آقای شیخ مصطفی، سرسلسله طریقه شاذلیّه، که در پاریس مقیم بود آقای حاج آقا تابنده به پاریس تشریف برد و مورد استقبال و تجلیل کامل واقع گردید و چند روزی در پاریس توقّف فرمود و نقاط دیدنی و موزه های تاریخی و مراکز علمی آنجا را دیدن نمود. در این سفر، آقایان: دکتر محب الله آزاده و حسینعلی مصداقی و ابوالحسن مصداقی و حاج مهدی آقاملک صالحی در ملازمت حضرت آقای صالح علیشاه طاب ثراه بودند و آقای دکتر محمّد حسین حافظی نیز که در آنجا سکونت داشت در امور پرستاری در بیمارستان مراقبت کامل داشت.

در سال ۱۳۷۶ قمری (۱۳۳۶ شمسی) بنا به دعوت مرحوم آقای حاج ابوالفضل حاذقی، نماینده فرهنگی ایران، به افغانستان مسافرت نمود و در مدت اقامت چند روزه، شهرهای هرات و کابل و غزنین و مزارشریف را گردش کرد و به زیارت مقابر بزرگان و عرفا موقوف گردید و به طرف پاکستان حرکت کرد و در شهرهای پیشاور و لاهور و کراچی و کویته گردش نموده به ایران مراجعت فرمود و از زاهدان به کرمان رفت و به زیارت مزار کثیرالانوار حضرت شاه نعمت‌الله ولی طاب‌ثراه در ماهان موقوف شد و سپس به یزد و اصفهان و شیراز و کاشان و قم تشریف برده، به تهران مراجعت فرمود و پس از توقف چندی به گناباد تشریف برد. در سال ۱۳۳۸ شمسی هم سفری به شهرهای شمالی و غربی ایران نمود.

در ذیقعد ۱۳۷۹ قمری فرمان خلیفة‌الخلافتی و جانشینی پدر عالی‌مقدار با لقب "رضاعلیشاه" برای ایشان صادر گردید.

در سال ۱۳۸۰ قمری (۱۳۴۰ شمسی) در ملازمت پدر بزرگوار برای انجام عمره رجبیه به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف گردید و ولادت باسعادت مولای متقیان صلوات‌الله علیه را در مکه معظمه و روز بعثت پیغمبر اکرم (ص) را در مدینه منوره مشرف بود و از آنجا در ملازمت پدر عالی‌مقدار به عمان و فلسطین رفت، به زیارت بیت‌المقدس و اماکن مقدسه موقوف گردید؛ سپس به طرف عراق حرکت فرمود و به زیارت عتبات عالیات مشرف گردیده به ایران مراجعت فرمود.

در سال ۱۳۸۲ قمری مطابق اوایل سال ۱۳۴۲ شمسی نیز برحسب

اجازه پدر بزرگوار به مکه معظمه برای حج تمتع و پس از زیارت روضه منوره نبوی و ائمه اربعه بقیع (ع) و حرم مطهر حضرت زینب علیها السلام در دمشق و رفتن به اردن و بیروت در محرم ۱۳۸۳ به تهران مراجعت نمود. مکرر هم به زیارت مرقد مطهر حضرت ثامن الائمه علیه آلاف الثناء والتحیه مشرف می شد و به افتخار خدمت در کشیک سوم آستان ملک پاسبان رضوی (ع) مفتخر گردید.

در هشتم ربیع الثانی ۱۳۸۶ قمری (۱۳۴۵ شمسی) آقای صالح علیشاه طاب ثراه برحسب معمول به بیرونی تشریف آورده و به رسیدگی امور و پذیرایی مشغول شد، ناگاه کسالتی که از سابق مبتلا بود، شدت یافت و به اندرون تشریف برد و اطباً حاضر شده و مشغول معالجه شدند؛ ولی باکمال تأثر و تألم صبح روز نهم موقع اذان صبح پس از پنجاه سال هدایت و ارشاد در سن ۷۸ سالگی مرغ روح مطهرش قفس تن را شکست و در ملأ اعلیٰ به محبوب حقیقی و معشوق واقعی پیوست؛ رحمة الله الواسعة علیه و عالم تشیع و عرفان را عزادار و سوگوار نمود و جناب آقای رضاعلیشاه تا مدت چهل روز صبح و عصر در مزار متبرک و داخل قریه بیدخت و قرای گناباد به تعزیه داری مشغول بود.

پس از رحلت مرحوم آقای صالح علیشاه طاب ثراه به موجب فرمان و وصیت، مسند ارشاد و هدایت و پیشوایی سلسله جلیله علویه رضویه نعمت اللّٰهیه سلطان علیشاهی به وجود مقدس آقای رضاعلیشاه زیب و زینت یافت و به امور فقرا و ارشاد طالبین و دستگیری مشتاقین مشغول گردید. ضمناً رسیدگی به امور کشاورزی و تکمیل و توسعه صحن های

مزار متبرک مرحوم آقای سلطانعلیشاه طاب‌ثراه و آبادی محل و حفر و تنقیه قنوات اشتغال داشت و در صحن کوثر مهمانسرای مفصلی به‌هزینه خود برای پذیرایی وافدین و زائرین بنا فرمود و محلی از خود برای هزینه پذیرایی معین نمود.

و پس از رحلت آقای صالح‌علیشاه طاب‌ثراه تاکنون یک سفر حج تمتع و چهار سفر برای انجام عمره به مکه معظمه مشرف گردید. چند سفر هم در سالهای ۱۳۴۸ و ۱۳۵۰ و ۱۳۵۸ شمسی به هندوستان و اروپا برای معالجه قلب و روماتیسم مسافرت فرمود. اکنون هم، چون کسالت‌های سابق شدت یافته بود در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ به هندوستان مسافرت فرمود.

در ایران هم برحسب تقاضا و دعوت دوستان چندین نوبت به شهرهای شمالی و غربی و جنوبی تشریف برد. در سال ۱۳۵۹ شمسی هم مسافرتی به کرمان و زیارت مقبره متبرک که ماهان و شهرهای بین راه فرمود.

معمول آن جناب در بیدخت، عصرها به صحن مزار تشریف آورده تفسیر منیر بیان السعادة را (تألیف مرحوم آقای سلطانعلیشاه طاب‌ثراه) با بیانی جامع که هم عالم کامل و هم افراد جاهل استفاده می‌نمودند تدریس می‌فرماید و در ضمن بیان به مناسبت، نصایح و دستورات مذهبی و اخلاقی و مواعظ لازمه ذکر می‌نماید. شبهای جمعه هم پس از ادای فریضه رساله صالحیه را (تألیف مرحوم آقای نورعلیشاه طاب‌ثراه) شرح می‌دهد.

از وقایع مهم زمان ایشان: انقلاب اسلامی و انقراض حکومت پنجاه و

هشت ساله پهلوی و خروج شاه در تاریخ ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ شمسی و  
 رفراندم (همه پرسی) جمهوری اسلامی در فروردین ماه ۱۳۵۸ شمسی  
 انجام گردید. امید است این انقلاب موجب رفاه و آسایش خلق و اجرای  
 قوانین متقنه اسلامی بوده باشد و انتخاب نخستین رییس جمهوری  
 اسلامی در پنجم بهمن ماه ۱۳۵۸ شمسی به عمل آمد.

دیگر حمله متجاوزانه حکومت بعثی عراق در مهرماه ۱۳۵۹  
 به ولایات جنوبی و غربی ایران که کلیه طبقات و عشایر ایران که قادر بر  
 دفاع می باشند با فداکاری و جانبازی مشغول مدافعه می باشند و البتّه با  
 نصرت و فضل الهی دشمن اسلام نابود خواهد شد که الاسلام یعلو و لا یعلیٰ  
 علیّه.<sup>۱</sup>

آقای رضاعلیشاه از فضیلت عصر و علما و محققین زمان خود  
 محسوب می گردد و علاوه بر مقام عالی معنویت و روحانیت در فضایل  
 انسانی و کمالات نفسانی و ملکات فاضله، ممتاز و کم نظیر است. عشق و  
 علاقه وافری به مطالعه کتب و تهیه آنها و تألیف و تصنیف دارد و کتب  
 مفیده بسیاری در موضوعات مختلفه مذهبی و اخلاقی و تاریخی به  
 فارسی و عربی تألیف و تصنیف فرموده که بعضی آنها چند نوبت به  
 چاپ رسیده است و مکرّر هم مقالات علمی و مذهبی از ایشان به فارسی  
 و عربی در مجلات درج شده است.<sup>۲</sup>

۱. اسلام برتری می یابد و چیزی بر آن، برتری نمی یابد.

۲. حضرت آقای رضاعلیشاه متأسفانه در سحرگاه هیجدهم شهریور سال ۱۳۷۱ مطابق با  
 یازده ربیع الاول ۱۴۱۳ دار فانی را وداع فرمود و به ملکوت اعلیٰ پیوست. جانشین منصوص



تألیفات و تصنیفات آن جناب: ۱ - تجلّی حقیقت در اسرار قضیه تف (سه نوبت چاپ شده)؛<sup>۱</sup> ۲ - رساله خواب مغناطیسی ضمیمه کتاب تنبیه النّائمین (دو نوبت چاپ شده)؛<sup>۲</sup> ۳ - شرح حال خواجه عبدالله انصاری (دو نوبت چاپ شده)؛<sup>۳</sup> ۴ - ترجمه دعای ابو حمزه ثمالی (سه نوبت چاپ شده)؛<sup>۴</sup> ۵ - فلسفه فلوطین رومی (دو نوبت چاپ شده)؛<sup>۵</sup> ۶ - نابغه علم و عرفان (دو نوبت چاپ شده)؛<sup>۶</sup> ۷ - فلسفه ابن رشد و ترجمه کتاب الکشف عن مناهج الادلة فی عقاید الملة (چاپ نشده)؛<sup>۷</sup> ۸ - سیر تکاملی و حرکت جوهریه (چاپ نشده)؛<sup>۸</sup> ۹ - تاریخ و جغرافیای گناباد (چاپ شده)؛<sup>۹</sup> ۱۰ - یادداشتهای سفر به ممالک عربی (چاپ شده)؛<sup>۱۰</sup> ۱۱ - خاطرات سفر حج (دو نوبت چاپ شده)؛<sup>۱۱</sup> ۱۲ - گردش در افغانستان و پاکستان (چاپ شده)؛<sup>۱۲</sup> ۱۳ - یادداشتهای سفر از گناباد به ژنو (چاپ شده)؛<sup>۱۳</sup> ۱۴ - رساله رفع شبهات (سه نوبت چاپ شده)؛<sup>۱۴</sup> ۱۵ - رهنمای سعادت (چاپ شده)؛<sup>۱۵</sup> ۱۶ - نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر (دو نوبت به فارسی و به انگلیسی نیز

ایشان فرزند ارشد ذکورشان، حضرت آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه، ایام ارشادشان کوتاه و فقط چهار سال و چند ماه بود و با کمال تأسّف در بیست و هفت دی ماه سال ۱۳۷۵ مطابق با ششم رمضان ۱۴۱۷ از قید تن رهایی یافته و روح مقدّسش به وصال محبوب رسید. جانشین منصوص معظّم له عمّ مکرمشان، حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب علیشاه، هستند که اینک مقام قطبیت و ارشاد در سلسله جلیله نعمت اللّهی گنابادی مزین به وجود ایشان است.

۱. چاپ چهارم، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۲.
۲. چاپ سوم، ۱۳۵۷.
۳. چاپ چهارم، ۱۳۶۸.
۴. چاپ چهارم، ۱۳۶۲.
۵. چاپ سوم، ۱۳۶۰.
۶. چاپ دوم، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۹.
۷. چاپ پنجم، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۷.

چاپ شده).<sup>۱</sup>

مشایخ آن جناب: ۱- تجدید فرمان جناب آقای حاج آقا محمد راستین (درویش رونق علی)؛ ۲- تجدید فرمان جناب آقای حاج شیخ عبدالله صوفی املشی (درویش عزت علی)؛ ۳- تجدید فرمان جناب آقای حاج سید محمد شریعت (درویش همت علی)؛ ۴- تجدید فرمان فقیر حاج سید هبة الله جذبی اصفهانی (ثابت علی)؛ ۵- فرمان دستگیری جناب آقای حاج آقا محمد جواد آموزگار کرمانی (ظفر علی)؛ ۶- فرمان دستگیری جناب آقای حاج سید محمدعلی طباطبایی معروف به فانی (فیض علی).<sup>۲</sup>

مجازین کتبی آن جناب: ۱- تجدید اجازه جناب آقای حاج علی محمد سلطانیپور در امامت جماعت؛ ۲- تجدید اجازه امامت جماعت و اجازه تجدید عهد و تعلیم اذکار لسانی مرحوم آقای حاج ابوالقاسم نورنژاد؛ ۳- تجدید اجازه امامت جماعت و اجازه تجدید عهد و تعلیم

۱. علاوه بر کتب مذکور، تألیفات اخیر ایشان که چاپ شده عبارتند از: ۱- ده سخنرانی؛ ۲- قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی (سه نوبت چاپ شده)؛ ۳- سه گوهر تابناک از دریای پرفیض کلام الهی (چاپ دوم، انتشارات حقیقت، ۱۳۷۶)؛ ۴- التاريخ المختصر فی احوال المعصومین الاربعه عشر (که در ایام صباوت مرقوم فرموده ولی در سال ۱۳۶۴ چاپ شده است).  
۲. فرامین دستگیری که بعداً از جناب معظّم له صادر شده به شرح ذیل است: ۱- فرمان دستگیری جناب آقای عبدالغفور ابوالحسن زاده قوچانی (درویش ناصر علی)؛ ۲- فرمان دستگیری جناب آقای حاج شیخ عزیزالله محقق نجفی (مظفر علی)؛ ۳- فرمان دستگیری جناب آقای حاج علی تابنده (محبوب علی)؛ ۴- فرمان دستگیری جناب آقای یوسف مردانی (درویش صدق علی)؛ ۵- فرمان دستگیری جناب آقای محمدعلی ناسوتی شیرازی (هدایت علی)؛ ۶- فرمان دستگیری جناب آقای حاج میرمطلب میرزاده گراشی (مشتاق علی). ضمناً فرمان دستگیری مرحوم آقای حاج ابوالقاسم نورنژاد با لقب «درویش صابر علی» از فرزندان حضرت آقای نورعلیشاه نیز در سال ۱۳۸۷ قمری (۱۳۴۶ شمسی) صادر ولی قبل از اعلام آن، مشارالیه به رحمت ایزدی پیوست.

اوراد مرحوم آقای حاج شیخ علی اکبر عارف کاشانی؛ ۴ - تجدید اجازه امامت جماعت و اجازه تجدید عهد و تعلیم اذکار و اوراد لسانی جناب آقای حاج محمد جواد آموزگار کرمانی؛ ۵ - اجازه امامت جماعت شبهای جمعه و دوشنبه آقای حاج شیخ محمد متضرع در لاهیجان؛ ۶ - اجازه امامت جماعت مرحوم آقای شیخ جعفر فانی در مشهد؛ ۷ - اجازه انعقاد مجلس نیاز به جناب آقای حاج محمد راستین؛ ۸ - اجازه امامت جماعت آقای حاج سید محمدعلی طباطبائی؛ ۹ - اجازه امامت جماعت مرحوم آقای حاج شیخ فتح الله انصاری گراشی؛ ۱۰ - اجازه امامت جماعت مرحوم آقای حاج مهدی دانایی سمنانی؛ ۱۱ - اجازه انعقاد مجلس نیاز به جناب آقای حاج شیخ عبدالله صوفی املشی (درویش عزت علی)؛ ۱۲ - اجازه امامت جماعت مرحوم آقای محمدعلی مودت شیرازی؛ ۱۳ - اجازه امامت جماعت آقای عبدالغفور ابوالحسن زاده قوچانی؛ ۱۴ - اجازه امامت جماعت آقای مهندس اخوان اراکی؛ ۱۵ - اجازه امامت جماعت آقای حاج سید علی زاهد زاهدانی؛ ۱۶ - اجازه انعقاد مجلس نیاز به فقیر حاج سید هبه الله جذبی.<sup>۱</sup>

مجازین شفاهی آن جناب: ۱ - اجازه امامت جماعت فقرا، آقای حاج

۱. کسانی که از طرف آن جناب بعداً در امر اقامه امامت جماعت کتباً تعیین شده اند، عبارتند از: ۱- آقای قنبرعلی همّتی در حیدرآباد و سایر بلاد هند؛ ۲- جناب آقای حاج علی تابنده؛ ۳- جناب آقای حاج شیخ عزیزالله محقق نجفی؛ ۴- جناب آقای یوسف مردانی در کرج؛ ۵- آقای محمد حسین عزیززاده در بروجرد؛ ۶- آقای محمدعلی طاهریا در سمنان؛ ۷- آقای حاج محمود گنجی نیشابوری در نیشابور؛ ۸- آقای شیخ محمدعباس انصاری کشمیری در کشمیر؛ ۹- آقای حاج محمد ابریشمی در تبریز؛ ۱۰- آقای حاج غلامرضا ضیایی در تنکابن؛ ۱۱- آقای دکتر بهمن زند در آمریکا؛ ۱۲- آقای علی طاهری در قوچان؛ ۱۳- آقای حاج سید احمد شریعت در قم همراه با اجازه تجدید عهد.

شیخ ابراهیم کاظمی؛ ۲- امامت جماعت آقای حاج شیخ حبیب الله رازی در تهران؛ ۳- امامت جماعت جناب آقای حاجی شیخ عزیزالله محقق نجفی؛ ۴- امامت جماعت فقرا، آقای حسینعلی کاشانی در موقع غیبت مجازین؛ ۵- امامت جماعت آقای عبدالمجید تدین در اردبیل؛ ۶- امامت جماعت آقای عباس وجدی در زنجان.<sup>۱</sup>

۱. سایر مجازین شفاهی که از طرف آن جناب در امر امامت جماعت تعیین شده‌اند، عبارتند از: ۱- آقای شیخ علی بحرانی در ششده فسا؛ ۲- آقای کربلایی اسدالله نورایی در بیدخت؛ ۳- آقای جهانبانی در گراش؛ ۴- آقای براتعلی رابطی در همدان؛ ۵- آقای محمد نورایی در بیدخت؛ ۶- آقای رفیع محسنی در رشت؛ ۷- آقای سید فخرالدین برقعی در قم؛ ۸- آقای فرّخروز کاشانی در حیدرآباد دکن؛ ۹- آقای حاج میرمطلب میرزاده گراشی در دُبی؛ ۱۰- آقای سید محمدرضا قاعی در کرمان؛ ۱۱- آقای حاج علی عبدیزدان در اصفهان؛ ۱۲- آقای محمدعلی ناسوتی در شیراز؛ ۱۳- آقای حاج ناصرقلی ضیاء در شهر کرد؛ ۱۴- آقای حاج ابراهیم کیمند در کرمانشاه؛ ۱۵- آقای احمد معصومی در اردبیل؛ ۱۶- آقای شیخ عبدالعظیم باستانی پاریزی در پاریز؛ ۱۷- آقای حسن تابان در ارادان گرمسار؛ ۱۸- آقای حاج اسماعیل بهشتی فرد در شاهرود؛ ۱۹- آقای محمدجعفر صالحی در سوند؛ ۲۰- آقای حاج سید مصطفی صفوی راد در تهران؛ ۲۱- آقای ناصر آقاملکی در شیراز.

## تاریخچه بنا و ساختمان بقعه مقدّسه<sup>۱</sup>

پس از شهادت مرحوم مبرور آقای سلطان‌علیشاه رحمة‌الله علیه که در تاریخ بیست و ششم ربیع‌الاول سال یک هزار و سیصد و بیست و هفت قمری واقع شد، حضرت نورعلیشاه طاب‌ثراه، فرزند عالی‌قدر و خلیفه آن حضرت، جسد مطهر پدر بزرگوار را در تپه‌ای که مجاور قبرستان بیدخت و خارج قریه و خالی از هرگونه ساختمان و مرتفع‌تر از اراضی اطراف بود دفن فرمود و تصمیم به ساختمان بقعه‌ای گرفتند. ابتدا آن تپه را تسطیح نموده که بعدها به صحن بالا نامیده شد و به‌طور موقت اتاقی بر سر مرقد مبارک بنا فرمود؛ ولی در اطراف آن با نقشه صحیح کامل، پایه‌های قوی و دیوارهای محکم و راهروهای وسیع ساخته شد.

در سمت شمال این صحن، به عمق سه متر تقریباً (دوازده پله) صحن دیگری به هزینه خود و آقای حاج ملا عبدالله صدرالاشراف بنا

---

۱. منقول از صفحات ۷۴-۵۶۱ کتاب نابغة علم و عرفان، تألیف جناب آقای حاج سلطانه‌حسین تابنده گنابادی (رضاعلیشاه)، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰.

فرمود که به صحن پایین مشهور است و در دو طرف آن حجراتی برای اقامت وافدین و سکونت خدام، ساختمان گردید و برای مراقبت و محافظت بقعه و صحن‌ها خدّامی تعیین کردند که مطابق ایام هفته قسمت شده بود و هر قسمت عبارت از پنج نفر خادم و یک نفر خدمت‌فرما بود که موظّف بودند شب را تا صبح در اطراف بقعه و صحن‌ها گردش کرده، پاسداری نمایند و کشیک بدهند و این عده در زمان حضرت آقای صالح‌علیشاه ارواحنافداه هر قسمت به شش نفر خادم و یک نفر خدمت‌فرما بالغ گردید.

برای تعمیرات و حفظ و قسمتی از هزینه مسافری و وافدین و سایر امور خیریه موقوفاتی از شخص خود فرمود که بعدها تدریجاً دیگران هم تأسی نمودند به‌خصوص در زمان حضرت آقای صالح‌علیشاه توسعه یافت.

در صحن پایین چهار باغچه گلکاری باصفایی است و در سال یک هزار و سیصد و شصت و دو قمری در وسط این صحن حوضی به شکل بیضی به طول ۱۰/۷۳ متر و عرض ۶/۶۰ متر به هزینه آقای دکتر سرهنگ رضی‌الدین سراج‌الحکماء ساخته شد که معروف است به "حوض سراج".

در سمت شمال این صحن درب ورودی عمومی است که از میدان وارد می‌شود و اکنون حضرت آقای صالح‌علیشاه با شرکت آقای حاج محمد حسن همدانی ساکن نیشابور مشغول ساختمان سردر معظم مجلّی می‌باشند.

چون دوره خلافت حضرت نورعلیشاه طاب‌ثراه طول نکشید و در

این مدّت قلیل (ده سال) غالباً گرفتار صدمات و اذیتها و غارتگریهای دشمنان بود و چند دفعه مجبوراً از گناباد مسافرت فرمود و بالاخره در سفر کاشان مسموم گردیده، در مراجعت از آن در تاریخ پانزدهم ربیع الاوّل سال یک هزار و سیصد و سی و هفت قمری در نزدیک تهران رحلت فرمود و در بقعه مقدّسه جناب سعادت علیشاه طاب ثراه واقع در صحن امامزاده حمزه مجاور صحن حضرت عبدالعظیم (ع) مدفون گردید، بدین جهت موفق به انجام ساختمان بقعه نشدند؛ ولی همّت عالی و نظر باطنی آن حضرت اثر خود را نمود.

پس از رحلت آن بزرگوار فرزند عالی‌مقدار و جانشین بزرگوار آن حضرت، جناب آقای صالح علیشاه، منظور آن حضرت را تعقیب فرمود و با عزمی راسخ و جدّی بلیغ در اتمام ساختمان بقعه همّت گماشت و با شرکت مرحوم مصدّق السلطان (تفضّلی) و مرحوم حاج مقبل السلطنه و آقای حاج مشیرالسلطنه (امیر سلیمانی) و آقای حاج صدرالاشراف (صالحی) و مرحوم حاج میرزا یعقوب امینی قزوینی و مرحوم حاج صمصام‌الممالک عراقی مشغول گردیدند.

ابتدا سقف مرتفع بزرگی روی پایه‌های اصلی به شکل گنبد زده شد که هنر و صنعت معماری آن به وسیله استاد ابوالقاسم معمار یزدی (توکلی) به کار برده شده فوق‌العاده جالب توجه و قابل تحسین است. و در تاریخ دهم ربیع الاوّل یک هزار و سیصد و چهل و پنج قمری این پوش اوّل گنبد خاتمه یافت و در اختتام آن جشنی منعقد گردید و اتاقی که موقتاً روی مرقد مطهر ساخته شده بود، برداشته شده و مقبره وسعت یافت.

داخل بقعه به شکل مربع به وسعت ۸×۸ متر مربع می‌باشد. داخل بقعه هم با وضع زیبا و جالب توجهی سفیدکاری و گچ‌بری شد. آقای حاج ملاعبدالله صدرالاشراف هم یک عدد جار چهل چراغی تقدیم نمود، جارهای کوچک و چراغ‌های توری نیز از طرف بعض فقرا تقدیم شد.

برای دیوارهای اطراف داخل بقعه هم از کف تا ۱/۲۰ متر سنگ مرمر زیبایی به هزینه آقای مصطفی امیرسلیمانی (حاج مشیرالسلطنه) از کوه حوالی بیرجند تهیه و به وسیله استاد عبدالولی حجّار (هنرور) فرزند مرحوم استاد کرم‌علی حجّار اصفهانی حجّاری و صیقلی شده نصب گردید.

چهار درب بسیار زیبای منبت‌کاری شده از چوب گردو و شمشاد برای چهار طرف بقعه تهیه شد که عرض هر یک ۲/۴۵ متر و ارتفاع بدون هلال ۲/۸۸ متر و با هلال ۳/۶۸ متر است.

درب اول که در طرف شمالی بقعه و درب ورودی عمومی است از طرف مرحوم غلامرضاخان تفضلی (مصدق‌السلطان) و فرزند ایشان آقای صادق‌خان تفضلی (موفق‌السلطان) در سال یک هزار و سیصد و چهل و هفت قمری تقدیم و نصب گردید.

در سر در آن کلمه هو‌العلی‌الاعلی و آیه‌النصره<sup>۱</sup> و در چارچوب آن صلوات کبیره<sup>۲</sup> و آیه‌الکرسی و در بالای آن اسماء مبارکه خمسه طیبه و

۱. سوره‌اسراء، آیه ۸۰: رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا (ای پروردگار من، مرا به راستی و نیکویی داخل کن و به راستی و نیکویی بیرون بر و مرا از جانب خود پیروزی و یاری عطا فرما).

۲. اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى الْمُصْطَفٰى مُحَمَّدٍ وَاَلْمُرْتَضٰى عَلِيٍّ وَاَلْبَتُوْلِ فَاطِمَةَ وَالسَّبْتَيْنِ الْاِمَامَيْنِ الْحَسَنِ وَاَلْحُسَيْنِ وَ صَلِّ



در وسط کلمه السَّلْطَانِ عَلٰی بْنِ مُوسَى الرَّضَا (ع) و زیر آن اسامی اقطاب سلسله  
عَلَيْهِ رِضْوِيَّةٌ نِعْمَتِ اللّٰهِهِ و در پایین آن کلمه يَا مُسَبِّبَ الْاَسْبَابِ يَا مُفْتَحَ  
الْقُلُوبِ وَالْاَبْصَارِ و در زیر آن نام تقدیم کنندگان حک شده است.

درب دوم که سمت جنوب بقعه است از طرف آقایان  
غلامحسین خان و میرزا کاظم خان آگاه تقدیم شده و در سردر آن  
سورة النصر و در کتیبه اطراف، آیه مبارکه نور و در خود در آیه: وَلَا  
تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ<sup>۱</sup> و در بالا و  
پایین در قابهای کوچک، علویّه تفصیلیه<sup>۲</sup> و در زیر آن نام  
تقدیم کنندگان نوشته شده است.

درب سوم در طرف غربی بقعه، تقدیمی مرحوم حاج میرزا یعقوب  
قزوینی است و در سر در آن آیه اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ اٰمِنِينَ<sup>۳</sup> و در خود در این  
اشعار نوشته شده است:

ما که خجالت زده از جرم و گناه آمده ایم

بر در رحمت مولا به پناه آمده ایم

ای در فیض تو بر روی همه عالم باز

ما گداییم و به درگاه تو شاه آمده ایم

عَلٰی زَيْنِ الْعُبَادِ عَلِيِّ وَالْبَاقِرِ مُحَمَّدِ وَالصَّادِقِ جَعْفَرِ وَالْكَاطِمِ مُوسَى وَالرَّضَا عَلِيِّ وَالثَّقَفِيِّ مُحَمَّدِ وَالثَّقَفِيِّ عَلِيِّ وَالرُّكْبِيِّ  
الْعَسْكَرِيِّ الْحَسَنِ وَ صَلَّى عَلٰی مُحَمَّدِ الْمُتَهِّدِيِّ ضَاحِبِ الْأَمْرِ وَالْعَضْرِ وَالزَّمَانِ وَ خَلِيفَةِ الرَّحْمَنِ وَ قَاطِعِ الْبِرْهَانَ وَ إِيَامِ  
الْإِنْسِ وَالْجَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۶۹: کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند  
و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

۲. نَادِ عَلِيًّا مَطْهَرًا الْعَجَائِبُ تَجِدُهُ عَوْنًا لَكَ فِي النَّوَابِ كُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ سَيُنَجِّئُكَ بِوَلَايَتِكَ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ يَا عَلِيَّ.

۳. سورة حجر، آیه ۴۶: به سلامتی و ایمنی داخل شوید.

رحمت و فیض زدرگاه تو ماراست امید

ما براین درنه پی حشمت و جاه آمده ایم

و در پایین آن نام تقدیم کننده نوشته شده است.

درب چهارم سمت شرقی بقعه از طرف مرحوم حاج سید حسن میرعمادی و آقای مکرم السلطان تقدیم شده است و بر سر در آن نوشته شده:

گو برو و آستین به خون جگر شوی

هر که در این آستانه راه ندارد

و بر خود در این اشعار حک شده است:

برای درگه سلطان علی، شه آفاق

به رسم هدیه یکی جفت در به خوبی طاق

نیاز کردند از صدق دل دو بنده خاص

زچاکران در شاه با هزار اخلاص

نخست میرعمادی که بنده است از جان

دگر غلام در شه مکرم السلطان

هزار و سیصد و چل بود و شش که این در باز

گشوده گشت به رحمت به روی اهل نیاز

کاشی کتیبه داخل بقعه هم که با خط ثلث به خط آقای مرتضی

عبدالرسولی و اسامی مبارکه ائمه اطهار (ع) و اولیاء کبار است و اسامی

مطهره هم با طلا نوشته شده و بسیار عالی و زیبا به هزینه آقای حاج

سید علی آقا روح الامین فرزند مرحوم حاج سید محمد هادی روح الامین

تهیه و نصب گردید.

برای سنگ لوح مرقد مطهر هم حضرت آقای صالح علیشاه سنگ مرمری از مشهد مقدس توسط مرحوم مصدق السلطان تهیّه فرموده بودند؛ ولی آقای محمود ملک صالحی (قوام التّجار) فرزند مرحوم حاج محمّد حسین قزوینی ساکن اصفهان تقاضا کردند سنگ مرقد را ایشان تهیّه کنند، معظّم له قبول فرموده، سنگ تهیّه شده را در انبار آستانه ضبط فرمودند و آقای قوام ملک صالحی سنگ مرمر بسیار زیبایی به ارتفاع یک شبر از یزد تهیّه کرد؛ زیرا که بلندی قبر از یک شبر شرعاً ممنوع است و به خطّ نسخ مرحوم حاج شیخ اسماعیل شیخ المشایخ امیر معزی دزفولی و خطّ نستعلیق آقای عباس عشقی قمی نوشته شد و به وسیله استاد عبدالولی حجّار (هنرور) حجّاری بسیار زیبا و باسلیقه که کمتر نظیر آن دیده گردیده و در سال یک هزار و سیصد و هیجده شمسی نصب گردید.

عرض سنگ لوح مرقد مطهر بدون خاقانی  $1\frac{76}{5}$  سانتیمتر و طول آن بدون خاقانی  $2\frac{1035}{100}$  متر و عرض آن با خاقانی  $1\frac{1}{22}$  متر و طول با خاقانی  $2\frac{485}{100}$  متر می باشد.

در بالای سنگ آیه مبارکه: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا و در حاشیه سنگ، اشکالی به ترتیب یکی مربع و دیگری مستطیل حجّاری شده و در مربعات اسامی مبارکه چهارده معصوم (ع) با خطّ نسخ و در مستطیلها این اشعار با خطّ نستعلیق نوشته شده:

۱. سنگ اطراف سنگ لوح قبر را به اصطلاح حجارها خاقانی گویند.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

مزار حضرت سلطان‌علیشاه  
 مطاف جمله خاصان دل آگاه  
 به نزد اهل دل آرامگاهی است  
 ملائک پاسبان و عرش درگاه  
 خدا را چون نظر بر این مقام است  
 درین در حاجت خود از خدا خواه  
 ز رحمت و ز سعادت میزبان شد  
 به‌خوان فیض بخش نعمت‌الله  
 به دشمن مهربانی کرد چون دوست  
 نکردی دست حاجتمند کوتاه  
 چو دعوت شد به بزم قرب جانان  
 شهادت یافت هنگام سحرگاه  
 امانت را که از حق داشت بسپرد  
 به فرزند مهین من جانب‌الله  
 در هلال بالای سنگ کلمه یا باقی آنگاه هوالمی الذی لا یموت با خطّ  
 نستعلیق و در زیر آن این عبارات با خطّ نسخ نوشته شده است:  
 كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ. هَذَا مَرْقَدُ شَرِيفٍ وَ مَضْجَعُ مُنِيفٍ لِحَسَدِ مَوْلَانَا الْعَالِمِ  
 الشَّهِيدِ مُبِينِ الْأَحْكَامِ الشَّيْبَعَةِ الْإِثْنِي عَشْرِيَّةِ وَالْغَارِفِ السَّعِيدِ قَطْبِ السَّلْسَلَةِ الْعَلِيَّةِ  
 النُّعْمَةِ اللَّهِمَّ يَا تَارِكِ لِلْهَوَى وَالْمُطِيعِ لِأَمْرِ الْمَوْلَى الْحَاجِّ سُلْطَانِ مُحَمَّدِ سُلْطَانِ عَلِيَّشَاهِ  
 طَابَ ثَرَاهُ خَلِيفَةَ مَوْلَانَا الْأَجَلِّ الْحَاجِّ مُحَمَّدِ كَاسِمِ الْأَصْفَهَانِيِّ (سعادت‌علیشاه) طَابَ ثَرَاهُ  
 وَالْمُتَوَلِّدِ فِي الثَّامِنِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ جَمَادَى الْأُولَى سَنَةِ ١٢٥١ وَالْمُسْتَشْهِدِ فِي لَيْلَةِ السَّبْتِ،

۱. سورة عنكبوت، آیه ۸۸: هر چیزی، نابود شدنی است مگر ذات او.

السَّادِسُ وَالْعَشْرِينَ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ السَّبْعِ وَالْعِشْرِينَ وَثَلَاثُمِائَةٍ بَعْدَ الْأَلْفِ.  
 آنگاه این اشعار در زیر عبارات بالا با خط نستعلیق نوشته شده:

عارف روزگار و قطب زمان	رهبر دین و هادی ایمان
جامع علم ظاهر و باطن	آفتاب حقیقت و ایقان
حاج سلطان محمد آنکه شدی	عالم فقر را مهین سلطان
شاه سلطان علی لقب چون یافت	گشت فرمانروای کشور جان
نعمت الله وار همّت بست	بهر نشر حقیقت عرفان
بود با خُلق و فعل و کردارش	ترجمان حقایق قرآن
گر تو برهان روشنی خواهی	از "بیان السّعادة" جوی نشان
تا کند زین سراچه فانی	رو به مینو سرای جاویدان
شب بیست و شش از ربیع نخست	امر حق را ز شوق بست میان
چون به جان طالب شهادت بود	کرد ایثار راه جانان جان
سیصد و بیست و هفت بعد هزار	چون ز هجرت گذشت ناگهان
مسند فقر را به نور علی	داد و خود زد قدم به باغ جنان

اشعار زیر طبع آقای هادی حائری فرزند ارجمند مرحوم آقای حاج  
 شیخ عبدالله حائری (رحمت علیشاه) طاب ثراه است.  
 این سنگ قبر پادشه عرشه درگه است

این مرقد منور سلطان علیشه است  
 اینجا مزار و مشهد سلطان اولیا است  
 نزد مقام شامخ آن عرش کوتاه است  
 روح القدس به خاک درش سوده است رخ  
 شهپرّ جبرئیل امین فرش این ره است

بر عارفان نباشد جز درگهش پناه  
نور ولایتی است که من جانب الله است  
جانهای پاک زنده دلان در جوار اوست  
حرمت نگاهدار، حریمش منزّه است  
ارشاد ختم بر وی و بر خاندان وی  
روی سخن به جانب دلهای آگه است  
شرع و طریقتند درین نقطه متحد  
وین نور طور اوست که روشنترازمه است  
صالح علی به مسند فقر است جانشین  
بر اعتبار و رتبت وی عقل واله است  
در سال یک هزار و سیصد و پنجاه و دو قمری که حضرت آقای  
صالح علیشاه از عتبات عالیات مراجعت فرمود، اخوان تهران موتور  
برقی برای آستانه مبارکه خریداری نموده اهدا کردند. در اوایل چون  
درآمد آستانه برای مخارج کافی نبود فقط لیالی جمعه و دوشنبه روشن  
می‌گردید؛ ولی پس از چند سال مرتب هر شب چراغ برق روشن  
می‌باشد.

دیگر اقدامات حضرت آقای صالح علیشاه برای عمران و آبادی  
بقعه مبارکه احداث قنات صالح آباد است که چون صحن‌ها خالی از آب  
بود تصمیم گرفتند قناتی احداث فرمایند که آب آن در صحن ظاهر شود  
و با آنکه وضعیت اراضی و ارتفاع صحن‌ها از اراضی اطراف به نظر  
غیرممکن می‌آمد؛ ولی اراده قاطع آن حضرت این امر را ممکن و در  
سال یک هزار و سیصد و چهل و دو قمری شروع به حفر فرمود و پس

از پنج سال در سال یک هزار و سیصد و چهل و هفت قمری آب در پشت صحن جاری شد و تا حال قریب سی سال است در آن کار می‌کنند و آب آن از وسط حوض کوثر (حوض ضیاء) جاری است و چهار سهم و نیم از چهارده سهم آن وقف بر آستانه است و متجاوز از یک سنگ و نیم آب جریان دارد و روز به روز بر آب آن افزوده می‌شود و پس از مشروب کردن صحن‌ها و استفاده منازل بقیه آن به مصرف زراعت می‌رسد.

در ماه صفر یک هزار و سیصد و شصت و سه قمری از طرف حضرت آقای صالح علی‌شاه شروع به ساختمان صحن دیگری در جنوب صحن بالا به نام "صحن کوثر" شد و مخارج آن را خود آن حضرت قبول فرمودند.

این صحن، بزرگتر و مصفا‌تر از صحن بالا و صحن پایین است و سطح آن  $63 \times 65$  متر مربع است و در سه طرف آن حجرات بسیار مرغوب و مفروش با تمام لوازم و اثاثیه لازمه واقع است و برای سکونت وافدین و مسافرین که از حیث منزل در مضیقه بودند وسعتی پدید آمد. شماره حجرات آن بالغ بر ۳۷ حجره می‌باشد.

در دو گوشه سمت جنوبی آن دو سراچه با اتاقهای متعدّد و آشپزخانه و شیر آب و سایر لوازم ساخته و پرداخته شده است. در وسط این صحن حوض مدوری است که محیط آن در حدود چهل متر و به هزینه مرحوم ضیاءالتجار شیرازی ساخته شده و معروف است به "حوض ضیاء" و آب قنات جدید صالح آباد دائماً در آن جاری است و بر صفا و شکوه صحن بی‌نهایت افزوده است.

در اطراف حوض خیابانهای وسیع و چهار باغچه بزرگ مشجر و گلکاری است.

در سمت جنوب این صحن، درب ورودی عمومی است که از خیابان وارد می‌شود و درب بزرگ عالی را که از چوب گردو و بسیار زیبا از طرف آقای کاظم خان شریفان نیشابوری تقدیم شده است. عرض این در، ۲/۴۴ متر و ارتفاع آن بدون هلال ۲/۹۴ متر و با هلال ۳/۹۴ متر می‌باشد.

در بالای در، در دو قاب بیضی شکل در دو طرف، آیه: *أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمِينٍ*<sup>۱</sup> نوشته شده و در کتیبه سر در آیه *النصرة*<sup>۲</sup> و در خود در صلوات صغیره و استعاذه<sup>۳</sup> و بسمله<sup>۴</sup> و *سورة الكوثر* و در پایین، تاریخ آن (محرم یک هزار و سیصد و شصت و هشت قمری) و نام تقدیم‌کننده حک شده است.

و نیز در سمت جنوب این صحن انبار آبی به هزینه آقای دکتر نصرالله حربا ساخته شده که اسباب راحتی و سهولت مسافری و وافدین است از حیث آب مشروب.

در سمت شمال، متصل به صحن بالا نرده و درب آهنی به هزینه آقای محمدعلی حمیدزاده قرار داده شده که صحن کوثر را از صحن بالا

۱. سورة حجر، آیه ۴۶: به سلامتی و ایمنی داخل شوید.

۲. سورة اسراء، آیه ۸۰: رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخِلَ صِدْقِيْ وَاخْرِجْنِيْ مَخْرَجِ صِدْقِيْ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا (ای پروردگار من، مرا به راستی و نیکویی داخل کن و به راستی و نیکویی بیرون بر و مرا از جانب خود پیروزی و یاری عطا فرما).

۳. اعوذ بالله من الشيطان الرجيم.

۴. بسم الله الرحمن الرحيم.



جدا می‌کند.

در قسمت غربی این صحن نیز درب ورودی دیگری است که درب آن را آقای عبدالوهاب خان اقبال التولیه تهیته و تقدیم نموده‌اند. اطراف خارج صحن هم خاک برداری از دو متری تا چهار متر شده و خیابان و کوچه تسطیح گردیده و در یکی از خیابانهای اطراف صحن دبستانی دولتی به هزینه دولت ساخته شده است.

در سال یک هزار و سیصد و شصت و چهار قمری صحن دیگری به نام صحن فردوس در طرف غربی آن طرح ریزی شده که عن قریب شروع ساختمان خواهد شد.

ساختمان خیلی بزرگ و مجللی هم برای تکیه روضه خوانی که گنجایش چند هزار نفر را دارد در طرف غربی صحن بالا ساخته شده است. و در نظر است ساختمانی هم برای بیماران به نام بهبودستان بنا گردد.

قسمت عمده ساختمانهای بقعه مبارکه و صحن‌ها به دستگیری و معماری استاد ابوالقاسم یزدی (توکلی) به عمل آمده که در هر قسمت نهایت سلیقه و هنر و فن استادی و معماری را به کار برده و عشق و علاقه کامل او در هر قسمت ظاهر و نمایان است.

دیگر از اقدامات حضرت آقای صالح‌علیشاه تأسیس کتابخانه آستانه است که امروز یکی از کتابخانه‌های رسمی کشور است و ماده تاریخ افتتاح و رسمیت آن را آقای مسعودی خراسانی نماینده محترم سابق گناباد در مجلس شورای ملی گفته‌اند: "پاینده کتابخانه سلطانی" (۱۳۱۱) و با مساعدت وزارت فرهنگ و خریداری کتب زیادی از خود

آن حضرت و اهدای کتب از طرف فقرا مانند آقای دکتر سرهنگ سراج‌الحکماء، اکنون کتابخانه دارای تقریباً یک هزار و پانصد جلد کتاب از انواع و اقسام مختلفه علوم و معارف و عموم جراید و مجلات می‌باشد و می‌توان کاملاً از آن استفاده نمود.

در سال یک هزار و سیصد و هفتاد قمری آقایان یدالله و مهندس نصرت‌الله اربابی فرزندان فقیر روشن ضمیر آقای ارباب‌علی بیدگلی کاشانی درب آهنی بسیار زیبایی که نظیر آن تاکنون دیده نشده، ساخته تقدیم نمودند و در جلوی درب ورودی بقعه مطهر قرار داده شد. عرض این در که شش لنگه‌ای است ۲/۲۵ متر و ارتفاع آن بدون هلال ۲/۹۳ متر و با هلال ۳/۷۳ متر است.

در کتیبه هلال آن آیه‌النصره و در خود هلال حدیث شریف: اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا و در کتیبه اطراف خود در، درون دوایری، اسامی مبارکه چهارده معصوم (ع) و در خود در کلمه طیبه توحید با خط کوفی و کلمات محمد رسول الله و علی ولی الله و در پایین در نام تقدیم‌کنندگان و سازنده آن رسم شده است.

در سال یک هزار و سیصد و هفتاد و یک قمری آقای عبدالعلی شیدانی فرزند جناب صابرعلی سروسرستانی رحمه الله علیه و آقای ابوالفضل ممتحنی فرزند مرحوم شیخ یحیی عراقی دو درب بزرگ آهنی مشبک برای دو ایوان طرفین شرقی و غربی بقعه مقدسه ساخته تقدیم داشتند.

دیگر از اقدامات مهمی که به سعی و کوشش و جدیت

۱. من شهر دانشم و علی در آن است.

خستگی ناپذیر جناب آقای احمد فریدونی انجام یافت، معاف شدن مزار متبرک از پرداخت حق الثبت بود؛ زیرا مساجد و تکایا و اماکن متبرکه طبق قانون ثبت اسناد از پرداخت حق الثبت معاف می‌باشد و در سال یک هزار و سیصد و چهارده شمسی که اداره ثبت اسناد در گناباد تشکیل شد اداره نامبرده جدیت داشت که برای ثبت موقوفات مزار مبارک حق الثبت دریافت دارد؛ ولی اقدامات و مساعی آقای فریدونی سبب شد که مشمول قانون فوق شناختند.

و نیز بر اثر اقدامات ایشان در سال یک هزار و سیصد و بیست و پنج شمسی به موجب تصویبنامه هیأت وزیران موقوفات آنجا از پرداخت مالیات معاف گردید و در سال یک هزار و سیصد و بیست و هشت شمسی نیز طبق قانون مصوب ۲۸ تیر سال ۱۳۲۸ شمسی به واسطه کوشش‌های فوق‌العاده و مذاکرات ایشان این موضوع به تصویب مجلس شورای ملی رسید و جزء قانون شده، رسماً از پرداخت مالیات معاف گردید.

خدمات ذی‌قیمت دیگری نیز از ایشان در تعظیم و تجلیل این مکان مقدس به عمل آمده و جای آن دارد که عموم برادران طریقت از مساعی ایشان تشکر داشته باشند. از خداوند متعال فزونی توفیق ایشان را خواستاریم.

در سال یک هزار و سیصد و هفتاد و هفتاد و هفتاد قمری برحسب خواهش آقای مصطفی امیر سلیمانی (حاج مشیرالسلطنه) ساختن پوش دوم گنبد بقعه به‌هزینه ایشان شروع شد و پس از تهیه نقشه به سبک بدیعی به وسیله آقای مهندس ظفر و مهیا کردن آهن و مصالح آن ساختمان آغاز گردید.

بدو پایه و ساقه آن را به ارتفاع دو متر و نیم با بتون آرمه و اسکلت خود گنبد را با تیرهای آهنی ساخته؛ سپس روی آن با آجر و سمنت پوشانده شد و این قسمت به سرپرستی آقای مهندس مولوی که از طرف آقای مهندس ظفر بود و معماری استاد علی تربتی در مدت سه ماه انجام پذیرفت، بعداً توسط آقای سید مصطفی طباطبایی اصفهانی و مراقبت آقای مهندس ظفر با علاقه و جدیت بی نظیری به کاشی کاری گنبد اقدام گردید. بدو آکتیبه آن را که به عرض یک متر بود شروع کرده و پس از اختتام آن به نصب کاشی های معرّق خود گنبد مشغول شدند و در مدت هشت ماه خاتمه یافت و این سرعت و جدیت خود بزرگترین دلیل شدت علاقه و عشق کارکنان را می رساند که در این مدت قلیل با جمع نبودن وسایل که هر قسمت را با زحمت باید از خارج وارد کنند چنین ساختمان عظیمی ساخته شد.

محیط گنبد با کاشی آن ۳۶/۳۶ متر، ارتفاع آن از پایه تا نوک ۱۲ متر و ارتفاع از سطح ۲۴/۵ متر است. شماره آجرهایی که به کار برده شده ۱۲۷ هزار که ۶۲ هزار آن در خود آستانه موجود بوده و ۶۵ هزار هم از خارج خریده شده است.

سطح کاشی معرّق ۲۸۳ متر مربع است. در کتیبه آن سوره اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ آیه: *مَا تَعْمَلُونَ خَيْرًا*<sup>۲</sup> به خطّ ثلث آقای مرتضی عبدالرسولی نوشته شده، سطح نقشه کاشی، اسلیمی ختائی به سبک زمان صفویّه و به دوازده ترک بخش شده در اطراف نوک دوازده کلمه «هو» به خطّ نستعلیق و زیر آن

۱. سوره فتح، آیه ۱: *إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا* (همانا گشایشی آشکار در کار تو پدید آوردیم).

۲. سوره فتح، آیه ۱۱: *... بَلْ كَانُوا لِلَّهِ مَا تَعْمَلُونَ خَيْرًا* (بلکه اوست که به کارهایتان آگاه است).

دوازده مرتبه کلمه طیبه توحید و در زیر آن یک در میان اسامی شریفه شش نبی مرسل آدم صلی الله علیه و آله (ع)، نوح نجی الله (ع)، ابراهیم خلیل الله (ع)، موسی کلیم الله (ع)، عیسی روح الله (ع)، محمد حبیب الله (ص) و در زیر آن و فوق نام هر یک از ائمه اطهار (ع) جمله محمد رسول الله و در زیر آن اسامی مطهره علی (ع) و زهرا (ع) و سایر ائمه طاهرین (ع) تا حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه نقش شده است.<sup>۱</sup> این بود تاریخ مختصر ساختمان بقعه مبارکه و صحن ها و اکنون که به جهت اختتام ساختمان پوش دوم آن این جشن برقرار شده نیازمندان از درگاه حضرت احدیت جلت شأنه مسألت داریم که به زودی وسایل ساختمان و رفع سایر نقایص این بقعه مقدسه را نیز فراهم فرماید؛ بحمد و آله صلوات الله علیهم اجمعین.<sup>۲</sup>

قصیده‌ای اثر طبع آقای سلطان ابراهیم سلطانی فرزند جناب حاج میرزا محمدباقر سلطانی خلف گرامی حضرت سلطان علیشاه طاب ثراه که در جشن با مطلع زیر قرائت گردید:

مرغ دل گشته گرفتار تو عنقا ای مایه سرگستگی عاشق شیدا

۱. در سال یک هزار و سیصد و سی و دو شمسی توسط آقای حاج مشیرالسلطنه (امیر سلیمانی) میله مشتیکی از برنز به ارتفاع دو متر که روی آن آب طلا داده شده برای رأس گنبد مطهر ساخته شده تقدیم گردید. در داخل میله در قسمت پایین و بالای آن محل چراغ برق و در فوق آن دایره‌ای است که در داخل آن کلمه طیبه جلاله در لوله‌های مهتابی قرار دارد و در شب از مسافت چند فرسخ، چراغ و کلمه جلاله دیده می‌شود.

۲. در تاریخ یک هزار و سیصد و هفتاد و یک پس از سی سال به علت فرسودگی کاشی‌های روی گنبد احتیاج به تعویض و تعمیر داشت، از طرف مولای معظم جناب آقای (رضاعلیشاه) اقدام و در شهریور ماه یک هزار و سیصد و هفتاد و دو به پایان رسید. هم‌چنین چراغ و میله بالای گنبد که در اثر مرور زمان شکسته و از بین رفته بود، توسط آقایان چراغ جدیدی تهیه و تقدیم و نصب گردید.

و نیز این قصیده را آقای عباس نعمت‌اللّهی متخلص به "پروین" فرزند مرحوم میرزا عبدالمولی نعمت‌اللّهی "خادم‌باشی" با مطلع زیر انشاء نموده قرائت کرد:

همایون گنبدی با رفعت و جاه بود بر مرقد سلطان‌علیشاه  
این بنده شرمنده سید هبة‌الله جذبی نیازمندان از همه برادران و  
خوانندگان استدعای دعا و شفاعت دارد، شاید لطف و کرم و عفو و  
بخشایش حضرت پروردگار و ارواح اولیاء کبار و حضرت پیر بزرگوار  
ارواح‌انفاده شامل حال این روسیاه تبه روزگار شده از این ظلمت و  
کدورت و واماندگی و غفلت مستخلص و نجات یابد.

گر نه فضلش دستگیر ما بود وای بر ما زانکه رسوایی بود<sup>۱</sup>  
رَبَّنَا وَاتِّمْنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ<sup>۲</sup> و  
صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَمْجَادِ.

شوال المکرم تیر ۱۳۳۱

۱. مثنوی معنوی، کلاله خاور، ص ۱۶۴، سطر ۱۵ (با کمی اختلاف).

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۴: ای پروردگار ما، عطا کن به ما آنچه را که به زبان پیامبران به ما وعده دادی و ما را در روز قیامت رسوا مکن که تو وعده خویش خلاف نمی‌کنی.

## تکملة تاريخچه بنا و ساختمان بقعه مقدسه<sup>۱</sup>

حضرت آقاي صالح عيشاه نورالله مضجعه پس از ۴۹ سال و ۲۴ روز که متصدی امر ارشاد و هدايت و مسند فقر به وجود مقدسش مزین و مفتخر بود در تاريخ ۹ ربیع الثانی ۱۳۸۶ مطابق ۶ مرداد ۱۳۴۵ دار فانی را وداع و به وصال حقیقی نائل گردید و در تمام این مدت علاوه بر امر ارشاد و راهنمایی به تعمیر و تکمیل و توسعه بقعه منوره و صحن های مزار حضرت آقاي شهید قدس الله سره که در زمان حیات مرحوم حضرت آقاي نورعیشاه طاب ثراه پی ریزی شده بود و فقط جدار بقعه تا زیر طاق ساخته شده بود مشغول شدند و قسمت عمده ساختمان بقعه و صحن در زمان ایشان ساخته و پرداخته شد به طوری که در متن کتاب شرح داده شده است در این اواخر شروع به اقدامات دیگری فرموده بود که هنوز تکمیل نشده ندای حق را بیک فرمود؛ سپس فرزند روحانی و جسمانی و خلیفه و جانشین آن حضرت جناب حاج سلطانحسین تابنده (رضاعیشاه) ارواحنا فداه به اتمام و تکمیل آن پرداختند به شرحی که

---

۱. منقول از صفحات ۸۶-۵۷۵ کتاب نابغه علم و عرفان.

ذیلاً درج می‌شود:

### کتابخانه

ساختمان کتابخانه سلطانی در زمان مرحوم حضرت آقای صالح‌علیشاه قدس‌سره در سال ۱۳۸۵ قمری مطابق ۱۳۴۴ شمسی در زمینی به مساحت ۴۷۹ مترمربع در شمال غربی صحن بالا بنیانگذاری شد و در زمان حضرت آقای رضاعلی‌شاه ارواحنا فداه ساختمان آن پایان یافت این بنا دارای دو طبقه و ساختمان آن با تیرآهن و آجر ساخته شده است.

طبقه پایین برای موزه و انبار کتاب و طبقه بالا برای کتابخانه و دارای سه اتاق فوقانی و تحتانی و یک سالن بزرگ برای مطالعه و وصل به محل قفسه‌های کتب می‌باشد.

جلوی درب ورودی آن دارای یک ایوان و در دو طرف آن دو اتاق جهت دفتر تولیت و دفتر کتابخانه ساخته شده است.

کتیبه سر درب آن به طرز جالبی کاشی‌کاری می‌باشد، در کتیبه سر درب اتاق اول جمله (دفتر تولیت مزار متبرک سلطانی صالحی بیدخت) و در کتیبه بالای ایوان شعر:

درست این سخن‌گفت پیغمبر است که من شهر علمم علیم در است  
و در کتیبه سر درب اتاق دومی جملات (کتابخانه سلطانی تاریخ اتمام  
بنا ذیحجه ۱۳۸۷، فروردین ۱۳۴۷ عمل استاد محمد حسن هاشمی  
بیدختی) روی کاشی به خط نستعلیق نوشته شده است.

این بنا در ذیحجه ۱۳۸۷ پایان یافت. انواع چراغ برق و مهتابی‌ها و



بادبزنهای سقفی و همچنین کولر نصب شده، سالن بزرگ وسیعی هم با وسایل کافی برای مطالعه موجود می باشد.

کتابخانه مزبور در تاریخ ۲۸ ماه جمادی الاولی ۱۳۸۸ مطابق اول شهریور ۱۳۴۷ که مصادف با سالروز میلاد مرحوم حضرت آقای سلطانعلیشاه شهید رحمة الله علیه بود طی تشریفات خاصی افتتاح و برای استفاده عموم آماده گردید.

#### حسینیه

در زمان مرحوم حضرت آقای نورعلیشاه ثانی طاب ثراه بنای حسینیه‌ای در سمت مغرب صحن بالا به طرز چهار طاقی ایجاد و در زمان مرحوم حضرت آقای صالحعلیشاه قدس سره حسینیه‌ای بزرگتر در غرب حسینیه اولی به همان نقشه، ساختمان شد که بعداً حسینیه اولی جزء صحن گردید و چون در این اواخر گنجایش جمعیت را نداشت، لذا در تابستان سال ۱۳۸۷ به دستور بندگان حضرت آقای رضاعلیشاه ارواحنا فداه ساختمان دیگری به مساحت تقریبی ۲۱×۱۷ متر که جمعاً حدود ۳۶۰ متر مربع می باشد با تیر آهن و آجر وصل به حسینیه سابق بنا گردید و در تاریخ رمضان ۱۳۸۸ قمری پایان یافت و در شب ۲۱ رمضان همان سال افتتاح و اولین دفعه حضرت آقای رضاعلیشاه در شب مزبور که مصادف با شب شهادت حضرت مولای متقیان علی علیه السلام بود منبر تشریف برده و مردم از فرمایشات ایشان مستفیض گردیدند.

## کارهای داخل بقعه

داخل بقعه متبرکه در زمان مرحوم آقای صالح علیشاه به طرز جالبی آینه کاری شده، در کتیبه سر درب غربی بقعه قال الله تبارک و تعالی سپس از اول آیه مبارکه: إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ<sup>۱</sup> تا آخر آیه: وَلَا شُكُوراً<sup>۲</sup> و در کتیبه سر درب سمت جنوبی از اول آیه شریفه: إِنَّا نَخَافُ<sup>۳</sup> تا آخر قَدَّرُوها تَقْدِيراً<sup>۴</sup> و در سر درب شرقی از اول آیه: وَيَسْقُونَ فِيهَا كَأْساً<sup>۵</sup> تا آخر سَعِيكُمْ مَشْكُوراً<sup>۶</sup> و آخر کتیبه "کتابه محمد حسین رضوان ۱۳۸۱" و در سر درب شمالی این جملات: «هو الله، آینه کاری این بقعه متبرکه به همت والای مرحوم آقای امیر مصطفی امیر سلیمانی مشیر السلطنه متوفی در ۱۲ صفر ۱۳۸۱ مطابق ۴ مرداد ۱۳۴۰ و مراقبت آقای محمدرضا مؤیدی و مباشرت آقای سید باقر فراهی آینه کار در شوال ۱۳۸۱ مطابق فروردین ۱۳۴۱ پایان پذیرفت. رضوان» نوشته شده است. هزینه آینه کاری از طرف آقای مشیر السلطنه پرداخت شده است.

۱. سوره انسان، آیه ۵: إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً (نیکان از جامهایی می نوشند که آمیخته به کافور است).
۲. سوره انسان، آیه ۹: إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَتُرِيدُوا مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً (جز این نیست که شمارا برای خدا اطعام می کنیم و از شما نه پاداشی می خواهیم نه سپاسی).
۳. سوره انسان، آیه ۱۰: إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَطَطِيراً (ما از پروردگار خود می ترسیم، در روزی که در آن روز، عبوس و سخت و هولناک است).
۴. سوره انسان، آیه ۱۶: قَوَارِيراً مِنْ فَضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدِيراً (کوزه هایی از سیم که آنها را به اندازه پر کرده اند).
۵. سوره انسان، آیه ۱۷: وَيَسْقُونَ فِيهَا كَأْساً كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِلاً (در آنجا، جامی بنوشانندشان که آمیخته با زنجبیل باشد).
۶. سوره انسان، آیه ۲۲: إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعِيكُمْ مَشْكُوراً (این پاداش شماست و از کوششتان سپاسگزاری شده است).

## سنگ مرقد مطهر

سنگ روی مرقد مطهر مرحوم حضرت آقای صالح علیشاه قدس سره که پس از چند ماه بعد از رحلت آن بزرگوار آماده گردید، سنگی است از مرمر سفید بسیار شفاف یکپارچه حاشیه سر خود به طول ۲/۴۸ متر به عرض ۱/۹۰ متر و به ضخامت ۲۰ سانتی متر در بالای آن کلمه "هو ۱۲۱" و "یاعلی" سپس عبارت: هوالحی الذی لایموت، با خط نسخ به طرز جالبی نوشته شده و در زیر این جملات به خط نسخ: «مَرَقْدٌ مُنَوَّرٌ وَ مَضْجَعٌ مُطَهَّرٌ قُطِبَ الْعَارِفِينَ وَ كَهْفُ الْوَاصِلِينَ وَ ضَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ آیه الله فی الارضین الْمُؤْمِنِ الْمُؤْتَمِنِ الْحَاجِّ شَيْخِ مُحَمَّدِ حَسَنِ صَالِحِ عَلِيْشَاهِ قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الْعَزِيْزِ كَهْ فِي هَشْتَمِ ذِي حِجَّةِ ۱۳۰۸ قَمَرِيٍّ مَتَوَلَّدَ كَرْدِيْدٍ وَ فِي سَحْرَاكِهٖ فِي پَنْجَشَنْبِهٖ نَهْمِ رَبِيْعِ الثَّانِي ۱۳۸۶ مُطَابِقِ ۶ مَرْدَادِ ۱۳۴۵ شَمْسِيٍّ رُوْحِ مُطَهَّرِشْ بِهٖ عَالَمِ قَدَسِ پَرُوَاژِ نَمُوْدِ؛ عَظَّمَ اللهُ اُجُوْرَنَا بِمَصَابِنَا بِهٖ» نوشته شده و زیر آن این اشعار که با خط نستعلیق نوشته شده آقای محمد حسن کاردان سروده است:

صَفِيٍّ اَصْفِيَا صَالِحِ عَلِيْشَاهِ	به مبدأ آمد از سیر الی الله
كِهٖ اَزْ كَلِّ بُو بَرْدِ بَادِ سَحْرَاكِهٖ	چنان روح لطیفش از بدن رفت
شَدَّ اَوْ پِيُوَسْتَهٗ بِاِ خَاصَّانِ دَرْ كَاكِهٖ	به هنگام نماز صبحگاهان
مُهِيْنِ سُلْطَانِ عَلِيْشَهٗ طَابَ مَثْوَاهِ	چو جان در برگرفتش جدّ امجد
وَ جُوْدِشْ مَنَقَطَعِ اَزْ مَاسُوِيِّ اللهِ	دل او مهبط انوار توحید
بِهٖ خَوَانِ نَعْمَةِ اللهِ صَاْحِبِ جَاهِ	به عرفان خدا اعرف ز معروف
بِهٖ فَضْلِ وَ عِلْمِ چُونِ سُلْطَانِ عَلِيْشَاهِ	به وجد و حال و شور او زاده نور
نَمُوْدِي سَالِكَانَ رَا رَاهِ اَزْ چَاهِ	به ارشاد و هدایت "پند صالح"

صفات اولیا را شرح نتوان به عجز اقرار باید ما عرفناه  
 پس از وی جز رضای او نخواهیم رضای او طلب شد قصه کوتاه  
 بود تاریخ سال ارتحالش به بیت مطلع این قطعه کوتاه  
 به مبدأ آمد از سیر الی الله صفی اصفیاء صالح علیشاه

«۱۳۸۶»

حاشیه سنگ مرقد، در بالا جمله: الله جلّ جلاله و در پایین مقابل آن:  
 الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ و در چهار سمت، اسامی چهارده معصوم پاک نوشته شده و  
 در فواصل اسامی، این اشعار است:

ذات حق چون خواست گردد منجلی تافت از بحر قدم نور علی  
 چونکه موج افکن شد آن دریای نور این گهرها اندر آمد در ظهور  
 درة البیضای عقد عارفان شد عیان صالح علیشه زان میان  
 قرب پنجه سال قطب وقت بود در طریقت راه حق او می نمود  
 چون ندای ارجعی از حق شنید باز گوهر سوی آن دریا کشید  
 خرقة بر فرزند بسپرد آن بصیر امر از حق بود و او فرمان پذیر  
 پس به هر دوری ولیی قائم است آزمایش تا قیامت دائم است  
 وین زمان تابنده شد نور هدی بر سریر فقر از تاج رضا  
 و در آخر پایین سنگ: "عمل غلامحسین هنرمند اصفهانی" نوشته  
 شده است.

در اطراف خارجی سنگ شش عدد چراغ مهتابی که روی آن  
 صلوات کبیره نوشته شده، گذاشته شده و برای حفاظت سنگ قابی فلزی  
 تمام شیشه روی آن نصب گردیده است.

در چهار تاقچه سمت جنوبی بقعه در زمان حضرت آقای

صالح علیشاه شرح حال مرحوم آقای شهید رحمة الله علیه روی کاشی با خط نستعلیق نوشته شده است.

### جدار خارجی بقعه متبرکه

مرحوم حضرت آقای صالح علیشاه قدس سره بنا به درخواست آقای حاج سید ابوالقاسم روح الامین در زمان حیات تصویب فرمود که جدار خارجی بقعه با سنگ مرمر سفید روکاری شود؛ هنوز مقدمات کار فراهم نشده بود که متأسفانه آن حضرت داعی حق را لبتیک اجابت گفته لقای پروردگار را برگزید.

پس از برگزاری مراسم عزاداری که تا چهل روز ادامه داشت بلافاصله به دستور بندگان حضرت آقای رضاعلیشاه شروع به کار شده، جدار خارجی با سنگ مرمر سفید روکاری و کلیه دربهای فوقانی و تحتانی قسمت خارجی بقعه متبرکه که چوبی بود برداشته و بجای آن دربهای زیبای آهنی تمام شیشه کار گذاشته شد و چراغهای متعدّد نصب گردید.

تمام سر درها به طرز بی نظیری کاشی کاری گردید. در سر دربهای سمت شمالی (کتیبه کاشیها) اشعار زیر:

علیّ حبّه جنة، قسیم النار والجنة  
وصیّ المصطفی حقاً، امام الانس والجنّة

و نیز این اشعار:

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است  
 بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود  
 بر سر تربت ما چون گذری همت خواه  
 که زیارتگه رندان جهان خواهد بود  
 چشمم آنکه که ز شوق تو نهد سر به لحد  
 تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود  
 در سر دربهای سمت شرقی این اشعار:  
 در خرابات مغان نور خدا می بینم  
 این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم  
 جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو  
 خانه می بینی و من خانه خدا می بینم  
 کیست دردی کش این میکده یارب که درش  
 قبله حاجت و محراب دعا می بینم  
 سوز دل اشک روان آه سحر ناله دل  
 این همه از نظر لطف خدا می بینم  
 در سر دربهای سمت جنوبی این اشعار:  
 بلغ العلیٰ بکماله کشف الدجی بجماله  
 حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله  
 و نیز اشعار:  
 اگر ت سلطنت فقر ببخشند ای دل  
 کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

بر در می‌کده رندان قلندر باشند  
 که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی  
 خشت زیر سر و بر تارک هفت‌اخترپای  
 دست قدرت‌نگر و منصب صاحب جاهی  
 سر ما و در میخانه که طرف بامش  
 به فلک بر شده دیوار بدین کوتاهی  
 در سر دربهای سمت غربی این اشعار:  
 ما بر این در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم  
 از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم  
 رهرو منزل عشقیم و ز سرحد عدم  
 تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم  
 با چنین گنج که شد خازن آن روح‌الامین  
 به‌گدایی به در خانه شاه آمده‌ایم  
 لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست؟  
 که درین بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم  
 با خط نستعلیق زیبایی نوشته شده است.

### کتیبه جدار خارجی

کتیبه جدار خارجی، در کتیبه جدار خارجی از سمت شمال سوره  
 مبارکه یس از اول تا آخر آیه: **إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** روی کاشی با خط ثلث  
 نوشته شده، درحالی که به ادامه دادن مشغول بودند و همچنین چهار

۱. آیه ۱۷: **وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ** (و بر عهده ما جز پیام رسانیدن آشکارا، هیچ نیست).

گلدسته در چهارگوشه بقعه متبرکه که در دست ساختمان و اسکله آن ساخته شده بود و مشغول به کار بودند درین هنگام حادثه دلخراش زلزله نهم شهریورماه ۱۳۴۷ پیش آمد و همان طوری که کلیه کارها معوق ماند کار مزبور نیز متوقف گردید.

### فاجعه زلزله

روز شنبه ششم جمادی الثانیه ۱۳۸۸ مطابق نهم شهریور ماه ۱۳۴۷ دو ساعت و ۲۰ دقیقه بعدازظهر تهران مطابق دو ساعت و پنجاه دقیقه بعدازظهر محلی، زلزله بسیار شدیدی که تاکنون و در چند قرن اخیر نظیر نداشته در گناباد حادث و در کاخک و خضری و دشت بیاض و چند جای دیگر تلفات زیاد، وارد و ساختمانها را زیرورو کرد و حتی مزار کاخک نزدیک به انهدام گردید؛ در دهات گناباد نیز خسارات بسیاری وارد آورده، در بیدخت هم در بسیاری از منازل خرابیهایی وارد شد و در مزار هم در اتاقها و حجرات اطراف بقعه متبرکه ترکها و خرابیهایی پدیدار گردید و به یکی از گلدستهها هم خسارت رسید؛ ولی بحمدالله به خود بقعه متبرکه خرابی نرسید فقط قدری از آینهها ریخت. پس از برطرف شدن شدت زلزله بلافاصله شروع به مرمت گردید. زیر پایه‌های گلدستهها متدرجاً تا عمق تقریباً پنج متر بتونریزی شد و دیوارهای اتاقها هم با آجر و سیمان بالا برده شد و بین اتاقها و بقعه در دو طرف هر یک از درهای بزرگ چهار پنج متر سطح زمین را گود نموده و بتونریزی شده همان بتون را تا کف بام بالا برده و به یکدیگر کلاف کردند؛ در اتاقهای اطراف هم به جز دو اتاق سمت جنوبی کلیه



سقفها برچیده و از نو پوشش شد.

آینه کاری که بعضی قسمت‌های آن از حادثه زلزله ریزش کرده بود تا زیر کتیبه برچیده و مجدداً آینه کاری شد و آنچه از سقف ریزش کرده بود مرمت گردید، سه ایوان شرقی و غربی و جنوبی نیز آینه کاری گردید؛ هزینه آینه کاری مجدد داخل بقعه از طرف آقای حسینعلی شریف پرداخت شد. در تاقچه شرقی سمت شمال، شرح حال مرحوم آقای نورعلیشاه ثانی و در سه تاقچه دیگر شرح حال مرحوم حضرت آقای صالح‌علیشاه روی کاشی با خط نستعلیق نوشته و اخیراً نصب شده است.

### برج ساعت

در زمان مرحوم حضرت آقای صالح‌علیشاه قدس سره، بالای سر درب شمالی، ورودی به صحن پایین جلوی میدان برجی به ارتفاع تقریبی ۱۴ متر با اسکلت آهن و سمنت ساخته شده و ساعت بزرگی که دارای دو صفحه می‌باشد نصب گردیده؛ این ساعت در سال ۱۳۳۹ شمسی مطابق ۱۳۸۰ قمری توسط جناب آقای علی اویسی وکیل پایه یک دادگستری از اروپا تهیه و چند ماه پس از نصب در ذیحجه الحرام ۱۳۸۰ قمری مطابق خرداد ۱۳۴۰ شمسی شروع به کار نمود و مخارج ساختمانی آن را نیز آقای اویسی پرداختند؛ سپس در آبان ۱۳۴۵ مطابق رجب ۱۳۸۶ در زمان حضرت آقای رضاعلیشاه توسط حاج ابراهیم هاشمی معمار، جدار خارجی آن به طرز زیبایی کاشی کاری شده و قبه و چراغی به شکل "یاعلی"، نئون مدور در بالای آن نصب گردید.

در کتیبه بالای برج بسم الله الرحمن الرحيم، سپس آیه مبارکه نور تا آخر بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ<sup>۱</sup> و بعد صدق الله العلی العظيم و صدق رسوله النبی الکریم با خط نسخ نوشته شده و دو عدد لوح سنگی یکی مربوط به تاریخ ساختمان برج و این جملات روی آن حک شده: «هو ۱۲۱- به همت و خرج آقای علی اویسی و کوشش سید محمود معماران در تاریخ محرم ۱۳۸۱ مطابق تیر ۱۳۴۰ این ساعت نصب گردید؛ سنگ از طرف حمیدزاده تقدیم شد.» لوح دومی مربوط به تاریخ کاشی کاری و روی آن جملات: «هو ۱۲۱- کاشی کاری برج ساعت و قبه روی آن به همت و کمک آقای علی اویسی و معماری حاج ابراهیم هاشمی معمار بیدختی در ماه رجب ۱۳۸۶ قمری مطابق آبان ۱۳۴۵ شمسی پایان پذیرفت هزینه آن از طرف آقای علی اویسی پرداخت گردید.»

در ساختمانهای حجرات صحن کوثر، مخصوصاً سمت شرقی و جنوبی در اثر زلزله خرابی‌هایی وارد شد که بعضی قسمت‌ها مرمت و قسمت عمده‌ای از نو ساختمان گردید و ایوان صحن کوثر طرف قبله هم خرابی‌هایی از داخل و خارج پیدا کرد که قسمت خارج به دستور

۱. سوره نور، آیه ۳۵: اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ كَمَشْكُورَةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (خداوند نور و روشنایی آسمانها و زمین است. مثال نور او مانند پنجره‌ای است که در آن چراغی باشد و چراغ در شیشه‌ای جای گرفته که گوییا آن شیشه ستاره درخشانی است که برافروخته می‌شود از درخت بابرکت زیتونی که نه شرقی است و نه غربی که روغن آن به قدری صفا دارد که نزدیک است روشن شود، هر چند آتشی بدان نرسد، نوری است بالای نور. خداوند به نور خود هدایت می‌کند هر که را بخواهد و مثل برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی دانا است).

حضرت آقای رضاعلیشاه توسط حاج ابراهیم معمار با وضع بهتری و استحکام بیشتری تجدید بنا گردید.

در قسمت جنوب غربی هم بنا به خواهش آقای ابوالحسن مصداقی ساختمان بسیار زیبایی مشتمل بر چند اتاق و آشپزخانه و حمام و صحن حیاط بنا گردید که به نام مهمانسرای صالحیه موسوم و قسمت بیشتر خرج آن را آقای مصداقی پرداختند و درب آن هم از داخل صحن کوثر از گوشه صحن قرار داده شده.

کار گلدسته‌ها که از وقوع زلزله به تعویق افتاده بود در سال ۱۳۹۰ قمری بدنه آن کاشی‌کاری و روی کاشی اسامی حق تعالی نوشته شده است.

در کتیبه بالای گلدسته شمال غربی آیه مبارکه: *إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا*<sup>۱</sup> و در کتیبه جنوب غربی جملات: *سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر؛ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا*<sup>۲</sup> و در کتیبه گلدسته جنوب شرقی قال رسول الله: ولایة علی بن ابیطالب *حصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی (خط سلطانی)* و در کتیبه گلدسته شمال شرقی این جملات: *«تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَا يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ»* (کتاب سلطانی) با خط ثلث نوشته شده. کتیبه جدار خارجی بقعه که در سمت شمال، سوره مبارکه یس

۱. سوره احزاب، آیه ۵۶: خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات فرستید و سلام کنید؛ سلامی نیکو.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۱۱: و او را شریکی در ملک نیست و به مذلت نیفتد که به یاری محتاج شود پس او را تکبیر گوی، تکبیری شایسته.

شروع شده بود در سه سمت دیگر تا آخر آیه: *فِي شُغْلِ فَاكِهُونَ*<sup>۱</sup> روی کاشی نوشته شده.

#### قسمت شرقی صحن وسط

و چون قسمت شرقی صحن وسط که آرامگاه و مرقد متبرک در آن قرار گرفته (قسمت پایین پا در صحن) ساختمان نداشت و فقط دیوار مختصری داشت، حضرت آقای رضاعلیشاه تصمیم گرفتند آنجا را نیز ساختمان نمایند؛ لذا نقشه کاملی مشتمل بر چندین اتاق و دو سراچه که دارای حمام و سایر لوازم نیز باشد تهیه شد و در روز ۲۷ رجب ۱۳۹۰ مطابق ۷ شهریور ۱۳۴۹ نخستین کلنگ آن توسط جناب آقای رضاعلیشاه زده شد و به معماری حاج ابراهیم هاشمی و استاد علی اکبر حقیقی شروع به ساختمان گردید و امید است به زودی به پایان برسد و بعداً ساختمان صحن پایین که طرف شمالی صحن وسط است شروع شود؛ مجموع مساحت زیربنا تقریباً  $۴۷/۵ \times ۱۷/۵$  که در حدود ۸۳۰ مترمربع است خواهد بود.

#### تعمیر مسجد جامع بیدخت

در اثر وقوع زلزله قسمت زیادی از خانه‌های وسط آبادی بیدخت به کلی از بین رفت که با وجود شدت زلزله و خرابی‌های زیاد خوشبختانه خسارت جانی نداشت فقط دو نفر تلفات داد. از جمله خرابی‌های زلزله، شکاف برداشتن ایوان مسجد جامع و ریزش شبستان بود که شبستان آن

۱. آیه ۵۵: *إِنَّ الْأَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلِ فَاكِهُونَ* (بهشتیان، آن روز به شادمانی مشغول باشند).

پس از اندک زمانی به خواهش و به همت آقای دکتر حاج سید مهدی میرزا حسابی تهرانی و نظارت بندگان حضرت آقای رضاعلیشاه و معماری حاج محمد ابراهیم هاشمی بیدختی شروع به ساختمان گردید. قسمت شرقی و شمالی مسجد به کلی تعویض و به طرز جالبی با ستونهای آهنی و آجر ساختمان گردید علاوه بر قسمت اولی یک باب منزل، وصل به شبستان خریداری و به هزینه بندگان حضرت آقای رضاعلیشاه به آن اضافه شد.

در ساختمان جدیدالبناء جمعاً در حدود ۶۰ عدد ستون آهن به کار رفته است. کف آن موزاییک فرش و جدار داخلی حاشیه، مرمر مشکی و تا ارتفاع بیش از یک متر با سنگ مرمر سفید، روکاری شده؛ جایگاه زنان و مردان به وسیله نصب نرده‌ای آهنی از هم مجزاست؛ کلیه دربها و پنجره‌های کنار کوچه و خیابان آهنی و تمام شیشه است. در قسمت شرقی دم درب ورودی مسجد، وضوخانه‌ای با نصب دستشویی و شیر آب به قدر کافی بنا شده است.

کتیبه بالای جدار داخلی صحن مسجد کاشی‌کاری و سوره مبارکه: "جمعه" و "هل اتی" سپس صدق‌الله‌العلی‌العظیم با خط ثلث روی کاشی نوشته و در آخر کتیبه این جملات: «هو ۱۲۱ - بنای شمال و شرقی مسجد جامع بیدخت که در اثر زلزله نهم شهریور ماه ۱۳۴۷ ویران شده بود با نظارت بندگان جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه و به همت عالی آقای حاج سید مهدی میرزا حسابی و سعی و اهتمام حاج محمد ابراهیم هاشمی بیدختی معمار در تاریخ ربیع‌الاول ۱۳۸۹ هجری قمری مطابق خردادماه ۱۳۴۸ تجدید بنا گردید. ساخت اصفهان

کاشی‌سازی ایلیا» با خط نستعلیق روی کاشی نوشته شده. زیر کتیبه بالای طاقها نیز کاشی‌کاری بسیار عالی شده و انواع چراغ و مهتابی نصب گردیده است. ایوان مسجد توسط اداره باستانشناسی مرمت شده؛ ولی قسمت مهم مخارج آن توسط حضرت آقای رضاعلی‌شاه به اداره باستانشناسی پرداخت گردید. ساختمانهای قدیم دو طرف ایوان که خرابی پیدا کرده بود به دستور بندگان حضرت آقای رضاعلی‌شاه به کلی خراب و به هزینه ایشان چهار چشمه از نو ساختمان گردید و اکنون آن شبستان که در قسمت شمالی مسجد است نهصد متر مربع مساحت دارد و شبستان شرقی هم که ساخته شده حدود ۱۷۰ متر مربع مساحت آن است.

#### ساختمانهای نوسازی

پس از آرامش زلزله که تا مدتی لرزش خفیف ادامه داشت از طرف وزارت آبادانی و مسکن در زمینی به مساحت قریب دویست هزار متر مربع در سمت جنوبی بقعه متبرکه سلطانی و صحنین، در کنار جاده شوسه برای مردم آسیب‌دیده شروع به ساختمان‌خانه گردید و شهر کوچک بسیار زیبایی که دارای ۲۰۰ باب خانه مسکونی دو و سه و چهار اتاقه و دو باب حمام مجهز و بازار و مهدکودک و دو باب دبستان است ساخته شد و دارای خیابانها و میدانهای وسیع و با روح می‌باشد.

## شرح مختصر احوال جناب حاج سید هبة الله جذبی<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

نام پدر گرامیش میرزا هاشم خاتون آبادی از سادات خاتون آباد اصفهان و از شاگردان برگزیده مرحوم حاج میرزا حبیب الله رشتی و دارای اجازه اجتهاد بوده که پس از مراجعت به اصفهان، گوشه گیری اختیار نموده بود. نسب ایشان با بیست و هفت واسطه به حضرت سجّاد (ع) می رسد. شمس الدین حسین نقیب مدینه منوره جدّ ایشان و ساکن مدینه طیبّه بود و فرزندش میرحسن نقیب از مدینه هجرت کرده به ایران آمد و یکی از نواده های او میرعمادالدین به اصفهان وارد و در آنجا ساکن گردید تا اینکه فوت نمود و در محلی به نام گورد اصفهان مدفون گردید. این مکان اکنون محلّ زیارتی اهالی می باشد. اجداد دیگر آن شیخ بزرگوار در اصفهان همگی از سادات جلیل القدر و علمای صاحب اجازه اجتهاد و مدرّسین حوزه علمیه اصفهان بودند. آن جناب

---

۱. این شرح حال بخشی از مقاله مفصّلی است که آقای سید نعمت الله جذبی، فرزند سوم آن جناب، به مناسبت سالگرد رحلتشان نوشته اند.

در تاریخ چهاردهم شعبان ۱۳۱۴ قمری مطابق با ۱۲۷۴ شمسی در اصفهان متولد و تحصیلات متداوله زمان خود را در حوزه علمیه اصفهان گذرانیده، سپس برای تکمیل و ادامه آن به تهران آمدند و در مدرسه سیاسی دارالفنون که یکی از بزرگترین مدارس تهران بود در رشته سیاسی مشغول شده و فارغ التحصیل گردیدند. ضمناً ریاضی را نیز نزد یکی از بزرگترین علمای ریاضی زمان تلمذ نمودند و در وزارت فرهنگ استخدام و در مدارس تهران به تدریس مشغول شدند.

ایشان در مدت تحصیل محل اقامت را حجره‌ای در تکیه نواب تهران انتخاب کرده بودند و در این حجره از نیمه شب تا صبح نیز مشغول رازونیا به درگاه ذوالجلال باری تعالی بودند و متوجه بودند که فقط تحصیلات ظاهری باعث کمال انسان نیست و روح انسان نیز خواهان ترقی می‌باشد.

عاقبت دعا‌های نیمه شبی و زاریهای سحری او را از ظلمات راه بیرون برده و با استمداد از رندان و ساکنان دیر مغان تیر به هدف اجابت رسید و شاهد مقصود روی نمود و با آشنا شدن با مرحوم میرزا امان الله و مرحوم میرزا صدرا شیرازی که در همان تکیه نواب ساکن بودند و از فقرای گنابادی و از پیروان جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی قدس سره سبحانی بودند، آشنایی پیدا کرده خدمت جناب آقای نورعلیشاه رسیده و در تاریخ هفدهم ربیع الاوّل سال ۱۳۳۶ قمری مشرف به فقر گردیدند و در طریقت علویّه وارد شدند.

خضر موسی را دلیل راه شد دانی چرا

راهرو را پیر می‌باید اگر پیغمبر است



در مدّت بیش از سی سال تدریس بین معلّمین و محصّلین به صحّت عمل و دیانت و تقوی و شرافت نفس و کمال و حسن خلق معروف و زبانزد همه بودند و شاگردان نسبت به ایشان مجذوب و مفتون بوده و در همه موارد از آن جناب استفاده معنوی می نمودند.

در ایّام تعطیلات تابستانی همه ساله پس از تشرّف و زیارت بارگاه ثامن الائمه حضرت رضا(ع) به بیدخت مسافرت نموده و در آنجا علاوه بر زیارت پیر بزرگوار و کسب فیض از محضر مبارک ایشان به نوشتن و استنساخ و مطالعه کتب عرفانی مشغول بودند.

در مدّتهای متوالی توقّف، مهم ترین کتابهایی که استنساخ، تصحیح یا چاپ کردند عبارتند از: بیان السّعادة، حدائق السّیاحه، نامه های صالح، صالحیه، بشارة المؤمنین، نابغة علم و عرفان، رهنمای سعادت، باب ولایت.

پس از آنکه تعطیلات تابستانی به آخر می رسید و موقع مراجعت به تهران نزدیک می شد برای آن جناب بی نهایت مشکل بود. با همه این ناراحتیها وقتی که به تهران مراجعت می نمودند و مشغول تدریس مجدّد می گردند مرتّباً در فکر تابستان سال بعد بوده که مجدّداً به زیارت نائل گردند و مرتّباً این غزل، حال ایشان را بازگو می کرد:

گل عذاری ز گلستان جهان ما را بس

زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

نیست ما را به جز از وصل تو در سر هوسی

این تجارت ز متاع دو جهان ما را بس  
ایشان در ملازمت بزرگان سلسله مسافرت‌هایی به غالب شهرهای  
ایران و در خارج نیز به عربستان، عراق، سوریه، اردن، افغانستان،  
پاکستان و هندوستان نمودند و هم‌چنین برای معالجه طبق تجویز  
پزشکان به اروپا سفر کرده و در مراجعت از راه ترکیه موقتاً به زیارت  
مقبره مولانا جلال‌الدین رومی مولوی نیز شدند.

آن جناب، بزرگوار مردی بود که همیشه سر بر آستان مولای  
عظیم‌الشأن خود داشت و در هر محفل و مجلس با سخنان رسا و شیوای  
خود حقانیت مذهب تشیع و عرفان را تشریح می‌کرد و اصل گوهر  
مقصود را در جمع شریعت و طریقت و زیر لوای ولایت مطلقه علی (ع)  
و جانشینان آن بزرگوار می‌دانست و در بیانات پرمغزش نغمه‌های  
جانبخش مردان خدا و عارفان وارسته به گوش دل می‌رسید.

جناب حاج سید هبة‌الله جذبی پس از طی مراحل سلوک اولین  
اجازه‌شان که اقامه نماز جماعت بود در بیستم محرم ۱۳۷۶ از طرف  
جناب آقای صالح‌علیشاه قدس سره‌العزیز صادر گردید که در بخشی از  
آن مرقوم فرموده بودند: «برادر مکرم آقای سید هبة‌الله جذبی که فقیری  
دانا و به زیور عدالت محلی است و سالها در راه فقر زحمت کشیده و  
خدمت نموده در اقامه نماز جماعت، مجاز و مأذونند.»

پس از پنج سال دومین اجازه ایشان صادر گردید که در آن مرقوم  
فرموده بودند: «برادر مکرم آقای حاج سید هبة‌الله جذبی که فقیری  
آراسته و از هواجس نفسانی پیراسته و مدتها به صدق در فقر قدم زده و

خدمت نموده و بیناگشته در طریقت به لقب "ثابت علی" ملقب نمودم و مأذونند که طالب صادقی که بیابند دستگیری نمایند و بر جمع ظاهر و باطن و شریعت و طریقت امر نمایند.» این اجازه در تاریخ ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۸۶ از طرف حضرت آقای رضاعلیشاه قدس سرّه العزیز نیز تأیید گردید. در حاشیه آن اضافه فرمودند: «امر و فرمان فوق که از طرف حضرت مولی قدس سرّه العزیز شرف صدور یافته پس از رحلت آن حضرت مطاع است.» سپس در تاریخ رجب ۱۳۹۷ معظم له اجازه دیگری صادر فرمودند به این شرح: «برادر مکرم و محترم جناب آقای حاج سید هبه الله جذبی (ثابت علی) عرض می شود: جناب عالی از این تاریخ از طرف فقیر مأذون و مجازید که در مواقع مساعدت حال، مجلس نیاز منعقد نمایید.»

جناب آقای ثابت علی در اواخر عمر مبارک مدتها دچار کسالت بودند و برخلاف میل مجبور شدند هر بار بیمارستان بستری شوند که پس از انجام عمل جراحی و گذراندن دوره نقاهت از بیمارستان مرخص می شدند. در این اواخر در حدود دو ماه بستری بودند تا اینکه در اواخر اسفندماه ۶۱ کمی بهبودی حاصل گردید و وسایل مرخص شدن نیز فراهم شد؛ ولی مجدداً ناراحتی شدت یافت و در روز جمعه ۲۹ جمادی الثانیه ۱۴۰۵ در سن ۹۱ سالگی ندای: *يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي*<sup>۱</sup> را به گوش جان شنیدند و روح پاکشان که مهبط انوار الهی بود به سوی مقصد اصلی خود پرواز و با

۱. سوره فجر، آیات ۲۷-۳۰: ای روح آرامش یافته، خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد و در زمره بندگان من داخل شو و به بهشت من درآی.

---

بال ملکوتی در عِنْدَ مَلِیْکِ مُقْتَدِرٍ<sup>۱</sup> جای گرفت و در جوار جناب آقای  
نورعلیشاه در صحن امامزاده حمزه تهران مدفون گردید.  
به معالجت چه حاجت دل دردمند ما را  
که مریض درد عشقت نکند طلب دوا را

---

۱. سوره قمر، آیه ۵۵: نزد فرمانروایی توانا.

## مؤخره چاپ سوم

یا من اسمہ دوا و ذکرہ شفا و طاعتہ غنا

پس از سپاس و ستایش مر خداوند مهربانی که درمان دهنده تمام دردها و برآورنده همه آرزوها و گشاینده تمام درها است، درود بی پایان بر پیامبر اکرم خاتم انبیاء و دوازده جانشین آن بزرگوار. این بنده ناچیز شرمنده سید علیرضا جذبی فرزند گنهکار شیخ بزرگوار جناب آقای حاج سید هبۀ الله جذبی (ثابت علی) معروض می دارد: چون مدتی بود که اخوان طریق درخواست رساله باب ولایت و راه هدایت را داشتند و نسخ آن تمام و نایاب شده بود، با کسب اجازه از پیشگاه مولای معظم و پیر بزرگوار حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه) ارواحنا فداه و موافقت برادران بزرگوارم سید رحمت الله جذبی و سید نعمت الله جذبی اقدام برای طبع مجدد آن نمودم.

متأسفانه به علت موقعیت و حالت جنگی در کشور تنها نسخه ارسالی به وزارت ارشاد جهت چاپ مفقود و بعد نیز به واسطه گرفتاریهای مختلف و کسالت و بیماری و اشتغالات روزمره مدتی این کار به تعویق افتاد. تا اخیراً که مراجعات بیشتر در این مورد می شد و برادر گرامی آقای حاج سید یونس جعفری هم آمادگی هرگونه همکاری را نمودند، با تجدیدنظر و غلط گیری دقیق به چاپ مجدد رساله موفقیت حاصل شد. این چاپ با اضافه نمودن مکاتیب دیگری از پدر بزرگوار جناب آقای جذبی (ثابت علی) که در دسترس قرار گرفته بود و حاوی دستورات اخلاقی و جواب سؤالات مختلفه و رد ایرادات متفرقه بود که به خوبی همه کس از آنها می تواند استفاده نماید و هم چنین با جمع آوری کلیه مقالاتی که به عنوان مقدمه یا پایان توسط ایشان بر کتب مختلفه نوشته شده بود تحت عنوان جداگانه در آخر رساله به صورت مجموعه جدیدی تقدیم طالبین قرار داده می شود.

حال که به توفیق خداوند متعال و توجه اولیاء حق طبع این رساله به وسیله این بنده گناهکار و امید به فضل و کرم حضرت منان خاتمه یافت، امید است که این خدمت ناقابل از این فرزند عاصی مورد پسند طالبان واقع و رضایت روح مقدس پدر بزرگوارم را فراهم و وسیله مغفرت و ذخیره آخرت این بنده نافرمان قرار گیرد.

امید است از آنان که طاعت کنند که بی طاعتان را شفاعت کنند  
 رَبَّنَا عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلِنَا بِعَدْلِكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ يَا  
 أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

متأسفانه با تمام کوششی که به عمل آمد تا اولین نسخه چاپ جدید

تقدیم حضور پیر بزرگوار و مولای معظم حضرت آقای تابنده (رضاعلیشاه) ارواحنا فداه گردد، فاجعه عظمی و داهیه کبری واقع و آن قدوه زمان، طالب دیدار یار شد و آن حضرت در صبح روز چهارشنبه ۱۱ ربیع الاوّل سال ۱۴۱۳ مطابق با ۱۸ شهریور ماه ۱۳۷۱ پس از ادای نماز صبح ندای ارجعی را لَبَّیک و به محبوب حقیقی پیوست و عالم عرفان و تشیع را سوگوار و عزادار نمود و این آرزو نتوانست جامعه عمل بپوشد.

در خاتمه از بذل کوشش برادر بزرگوار و دوست صمیمی آقای سید قدرت الله آزاد که زحمت تصحیح و غلط گیری مجدد اصل رساله را به عهده گرفتند و جناب آقای حاج سید یونس جعفری مدیر چاپخانه رودکی زید عزه که در این کار از هیچ گونه کمک و مساعدتی دریغ نفرمودند و کارکنان چاپخانه، صمیمانه تشکر و امید است زحمات ایشان مورد قبول حق و عنایت اولیاء واقع شود.

از کسانی که این رساله را مطالعه می فرمایند تقاضا دارد به نظر عفو و اغماض بر نواقص چاپی آن نگرند و به دعا و شفاعت این بنده عاصی روسیاه را یاد فرمایند؛ چه گناهکار همیشه به عفو و بخشش حضرت غفار امیدوار است.

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَاٰزْمِنَا اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ  
ذره بی مقدار سید علیرضا جذبی

## یادداشت چاپ چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله باب ولایت و راه هدایت تألیف پدر بزرگوارم جناب آقای حاج سید هبة الله جذبی (ثابت علی) از جمله کتابهای عرفانی است که مورد توجه و مراجعه مشتاقان فقر و عرفان و خصوصاً طالبان طریقت و ایمان قرار گرفته است. این کتاب در زمان حیات ایشان دوبار به حلیه طبع آراسته شد و نسخه‌های آن به اتمام رسید. چاپ سوم آن نیز اندکی پس از رحلت حضرت آقای رضاعلیشاه منتشر شد و چاپ چهارم آن در زمانی انجام می‌شود که جانشین آن حضرت، یعنی جناب آقای حاج علی تابنده محبوب علیشاه - درحالی که دوران ارشادشان کوتاه و کمتر از پنج سال بود - با کمال تأسّف در ششم رمضان سال ۱۴۱۷ (۲۷ دی‌ماه ۱۳۷۵) خلع لباس جسمانی کرده، به مقام وصال تام رسیده‌اند. لذا اینک با کسب اجازه از حضور محترم جانشین آن جناب مولای معظم حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب علیشاه روحی له الفداء و موافقت برادران گرامی آقایان سید رحمت الله و سید نعمت الله جذبی نسبت به چاپ چهارم آن اقدام گردید.



مزایایی که این چاپ نسبت به چاپهای قبلی دارد این است که اولاً کُل رساله حروفچینی مجدد شد و غلطهای مطبعی که خصوصاً در چاپ سوم متأسفانه پیدا شده بود، اصلاح گردید.

دوم اینکه عبارات و جملات مهم عربی موجود در متن، ترجمه شد و همراه با منابع آیات قرآنی یا احادیث و روایات و اشعار و اقوال حتی المقدور جستجو و پیدا شد که در پاورقی با قلمی نازکتر از پاورقی‌های خود مؤلف معظم اضافه گردید تا از مطالب اصل کتاب مجزاً باشد.

سوم، بخش‌هایی از قسمت مقدمه‌های ایشان بر کتب مختلف که در چاپ سوم در بخش چهارم افزوده شده بود و تناسب چندانی با موضوع کتاب نداشت، حذف شد و در عوض نامه‌هایی در قسمت مکاتیب و تکمله‌ای بر تاریخچه ساختمان مزار و شرح حالی از ایشان افزوده شد. در خاتمه از کارکنان انتشارات حقیقت که در تهیه متن منقحی برای طبع چهارم تلاش بسیار کردند و همچنین از مسؤولین محترم چاپ جامی و چاپ خواجه که در حروفچینی و چاپ و صحافی کتاب از هیچ کوششی دریغ نکردند، سپاسگزاری می‌کنم و توفیق آنها را از درگاه ایزد مَنان خواستارم.

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا

ذَرَّةً بِي مَقْدَارٍ وَ بِنَدَةِ گَنْهَكَارٍ وَ اَمِيدِوَارٍ بِه فَضْلِ پُروردگار

سید علیرضا جذبی

به تاریخ ۴ شعبان ۱۴۲۳ برابر با ۱۹ مهر ۱۳۸۱

مصادف با تولد جناب حاج سید هبه‌الله جذبی

بمعظم

رساله ای بنام باب و لا و راه هدا نفلم دا

سخ بر بولد جناب بی حدی (ثابت علی) که مبدأ

دعایش در دنیا و آخرت شامل حال فقرا هموا

و در ماندگان چون من مخصوصاً شود مرقوم شد

و اظهار تمام فرموده سعید الا و لسا که بوسه

بند ناچیز شده و سر گردیده ضمیمه این گزرا

که راهی را چه حد آن که نوشت کند ما اجازه د

مرا چه حد که اسم برسد او را همتی قدر تو در انم را

این همو فخر بزرگ است که تصمصم گردیده ا

بود و خواستند گمان عزیز و بزرگوار ضمن

کتاب بار مشیری هم از قدر تمامند و به رعایت

که با فخر ای رون

سین

ن ۱۰۰